

اسرار الالامار

حرف

ر - ق

جلد چہارم

تالیف

فاضل مازندرانی

(ر)

(رابعة النهار)
که رابعة النهار گویند بمعنی قسمت
چهارم شب وروز که مقارن ظهر میشود
در خطابی در زیارت آقا سید احمد

افنان است :

"واشرقت الشمس في رابعة النهار"

(راح - راحة)
راح عربی شراب باده و بساد آشار
بر سبیل تشبیه سکرو نشاط روحانی
- راحة) استعمال گردید از آنجمله در خطابی

به پائیان سنگسر و سمنان و شهر میرزا است قوله :

"وانتعشت ارواحهم من اقداح راح دارت فی محفل الا جلال
الخ ودر لوح رئیس است :

"طوبى لك بما اخذت راح البیان (باده) من راحة
(کف دست) الرحمن واخذتك راحة (بو) المحبوب بحيث
انقطعت عن راحة (آسایش) نفسك وكننت من المسرعین الى
شطر الفردوس" الخ وقوله :

"باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب راحت و آسایش بیچارگان
روزگار است" ودر لوح به نصیر قوله :

مؤتسقی مطبوعات امری

۱۲۹ بیع

"وَأَنَّكَ لَمَّا وَجَدْتَ مِنْهُ رَوَاحِجَ الْبِفَضَاءِ" (جمع روائحه بمعنی بو)
 عن جمال السَّبْحَان "الخ
 رَاحَ فعل ماضی متداول در عرف بمعنی رفت گذشت در لوح
 خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی است :
 "وَأَيُّ رُوحٍ مَا رَاحَ" .

جمع راسیه اسم فاعل عربی و در
 (راسیات) خطابی در دعا و ذکر ملاء عبد الفتاح
 تا کوی است :
 "بل ثبت ثبوت راسیات الجبال" کوههای محکم و ثابت .
 در لوحی است :

(رَاعِي)
 "رَاعِي غَنَمٍ بِنَفَحَاتِ آيَاتٍ بِمَقَرِّ دَوْسَتِ
 پَی برد " الخ مراد ابوذر غفاری
 از اصحاب النبی است که راعی غنم و شبان بود .

(رَاقٍ)
 فعل ماضی عربی از مصدر رَوَّق در خطاب
 معروف به عمه است :

"وَحُضِلَتْ وَنَضِرَتْ وَرَاقَتْ مِنْ فَيْضِ
 بِيَانِكَ" از فیض بیان تو صاف و پاک و نیکو و خالص شد .
 لوحی معروف بلوح رام است که در
 (رام) اصل فارسی بمعنی خوش و شاد و خرم

و غیرها آوردند قوله :

"بِسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْإِبْهِيِّ اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَلَاءَ الْأَرْضِ وَلَا تَغْنَبُوا
 فِي مَا ذَكَرْنَاهُ فِي اللَّوْحِ بِاسْمِ الرَّامِ الَّذِي يَشْرِبُونَ مِنْهُ
 النَّاسُ وَيَذْهَبُ بِهِ عَقُولُهُمْ بل نريد من هذا الرَّامِ رام
 الَّذِي يَزِدُّكَ بِهِ حَبَّ اللَّهِ كَوَثْرَ اللَّهِ وَفَيْضَهُ وَسَبِيلَ اللَّهِ
 وَتَسْنِيمَهُ وَخَمْرَ اللَّهِ وَغَنَائِمَهُ كما نزل في الفرقان خمر
 لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ أَيَاكُمْ أَنْ تَبَدَّلُوا خَمْرَ اللَّهِ بِخَمَرِ أَنْفُسِكُمْ
 وَأَنْتُمْ لَا تَتَّقُوا اللَّهَ بِهَا لَأَنْهَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ مِنْ لَدَى اللَّهِ
 الْعُلَى الْعَظِيمِ" .

عربی درفش و بیرق و علم بزرگ در میدان
 جنگ که با فرمانده جنگ همراه و مقاتله
 در پیرامون آن است .

رایات جمع . در کتاب ایقان حدیث مروی "اذا ظهرت
 راية الحق لعنها اهل الشرق والغرب" مسطور میباشد و در
 روایات "اذا رفعت" هم نوشتند . و حدیث مأثور
 "رایات السود" در حق جناب ملا حسین بشرویه و اصحابش
 بیان فرمودند . در تاریخ ابن خلدون است :

"قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقتل عندكم ثلاثة
 كلهم ابن خليفة ثم لا يصبر الى احد منهم حتى تطلع الرايات

السَّود من قبل المشرق فيقتلونهم ثم ذكر شيئا لا اضبط قال
فاذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فانه خليفة الله
المهدي عن علي قال النبي يخرج رجل من وراء النهر يقال
له الحرث علي مقدمته رجل يقال له منصور يوطي اويمنك لال
محمد كما مكنت قريش لرسول الله وجب على كل مؤمن ان قال
اجابته .

صفت مشبهه عربى بمعنى آقا و صاحب
(رَبِّ) و سازنده برپاکننده و مربى . ارباب
ربوب جمع و نام و صفت خدا میباشد
و در مواضع كثيره از قرآن بمعانى مذکوره استعمال گردید و مقام
نقطه البيان طبق مواعيد قرآنيه قوله :
"يوم يأتي ربك" و قوله :
"يوم يقوم الناس لرب العالمين" و امثالها ماکه در آثار مرويه
از ائمه اهل البيت تفسير و تأويل بظهر و مظهر اتم و لايت کبرای
الهى و قائم اهل البيت گردید . با تطبيق عدد نام عليه محمد
بين مؤمنين بنام رب مشهور بود و در مواضع بسيار از آثار و
توقيعات غالبا بطريق استدلال مذکور است از آن جمله در توقيه
خطاب به محمد شاه است قوله :

"لان عدة اسمى مطابق باسم الرب الذى قد قال الله

سبحانه واذ تجلى ربك للجهل الخ و در آثار و افواه اهل
بها رب اطى چنانچه مقام ابهى رب ابهى خواننده
میشدند . در کتاب اقدس است قوله :

"هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الابهى" و در لوح
خطاب به حاجى محمد اسمعيل ذبيح است قوله :
"منهم من قال انه ادعى الربوبية قل اى ونفسى وهذا
لهو الموعود فى الصحف والالواح"

جمع ربه مؤنث رب و جمع حجله
(رَبَّاتِ الْحِجَالِ) بمعنى زنان صاحب حجلة و حجله
نشین و عفيفه مستوره . در مقام
سیاح در شأن جناب قرّة العین است :

"اگرچه از ربّات حجال بود لکن سبقت را از فحول رجال ربود"
و در خطایى دیگر است :

"این رتبه الحجال بقوتی ظاهر شد" الخ .

در لوح خطاب به حاجى محمد
(رَبَّوَاتِ) اسمعيل ذبيح قوله :

"ليستد ف بذلك ورقاء حبك فى
ملاء الكروبين برهوات المقدّسين ونغمات المقرّبين" و در لوح
به نصير قوله :

« وَاِذَا شَرَبُوا اخذَهُمْ جَذَبَاتُ الرَّحْمَنِ وَنَفَحَاتُ السَّيْحَانِ وَنَطَقُوا فِي اَعْلَى الْفُرُوسِ بِرَبَوَاتِ الْاِنْسِ » جمع رَبَّوْ بمعنی صدای بلند تنفس .

در خطاب معروف به عمه است :

(رَبِّي) « فَهَطَلْتُ الْغَيْوْثَ عَلَى التَّلْوْلِ وَالرُّبِيِّ »

جمع رَبْوَة بمعنی تپه بمعنی بارانها

برتلها و تپه ها فرو ریخت .

عربی در بزرگ بسته در لوح به

ناصرالدین شاه است :

(دِرَ تَاج)

« سَوْفَ تَشَقُّ الْيَدُ الْبَيْضَاءُ جَبِيًّا لِهَٰذِهِ »

الْلَّيْلَةِ الدَّلْمَاءُ وَيَفْتَحُ اللَّهُ لِمَدِينَتِهِ بَابًا رِ تَاجًا » یعنی آمد

هنگامی که دست توانا این شب تاریک را گریبان بگشاید و خدا برای شهر خود دری بزرگ بسته باز نماید .

در لوح خطاب به سلمان است :

(رَقَعَ) « قُلْ اِنْ ارْتَعَوْا يَاقَوْمِ فِي تِلْكَ الْاَيَّامِ »

فِي رِيَاضِ الْمَكَاشِفَةِ وَالشَّهَادِ » خورد و

خوشی کنید در این روزان در یسائین کشف و شهود .

رُتِّجَ جنهید و لرزید . در کتاب ابقان

(رُجَّجَ)

در نقل از انجیل متی است :

« وَقَوَاتِ الْاَرْضِ تَرْتَجَّ »

عربی بمعنی کناره . اَرَجَاءُ جمع بمعنی

کناره ها و نواحی و اطراف . در خطابی

در ضمن طلب مغفرت برای زین العقیبر

در وصف کربلا است :

« وَتَعَطَّرَ اَرَجَائُهَا بِنَفَحَاتِ رَائِحَةِ طَيِّبَةٍ اَنْتَشَرَتْ مِنْ شَارِ »

سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ » .

اصفهانى برادر حرم منقطعه باب

اعظم ملقب به قهیر بایى ازلى .

(مَلَّارَجَعِلِي)

عربی مضطرب و لرزان از غصن اعظم

عبدالبهاء در افلاکیه است قوله :

(رَجَرَجَ)

« وَجَعَلَ اجْسَامَ هَذِهِ الْاَفلاكِ الرُّوحَا »

لَطِيفَةً لِّیْنَةِ سَيَّالَةِ مَایَعَةِ مُوَاجَةِ رَجْرَاجَةٍ » که متداولا

رَجْرَاج هم استعمال کنند یا از اشباع فتحه راء ثانی الف

پدید آمد تا توازن دو کلمه حاصل شود .

بمعنی بازگشت نفوس بشریه باین عالم

بعد از موت . از عقاید شریه امامیه

(رَجَّعَتْ)

و ماثور در آثار مروه از ائمه خاندان

پیمبر و خصوصاً در کتاب بیان و آثار این امر بتفصیل میباشد

در لوح خطاب به نصیر است :

"نقطهٔ اولی روح من فی الملک فداہ بمحمد حسن نجفی کہ از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرمودہ اند کہ مضمون آن اینست کہ بلسان پارسی ملیح مذکور میشود کہ ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواج مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف با و میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنہ کہ عبادت نموده ای و از حرف اوّل تو محمد رسول اللہ را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو — حرف ثالث را کہ امام حسن باشد — و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بآنکہ سزاوار بود انتہی حال ملاحظۂ بزرگی امر را نمائید کہ چہ مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی کہ فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملا علی بسطامی بودہ "

در لوح رئیس است قوله :

(رَجَم) "وكان القوم ان يرجموه في المراسد

والاسواق در تقدیر "وكان القوم

یکادون " یا " یؤدون " یا " بقرب " یعنی مردم نزدیک بآن بودند و خوش داشتند کہ ویرادر کسینگاه ها و بازارها سنگسار کنند .

عربی زمین گشاده و میدانگاهی . در

(رَحْبَة)

مناجاتی از غصن اعظم عبد البہاء استہ

"وَأَمْرٌ جَبِينِي بِتَرَابِ رَحْبَةٍ فَرْدَانِيَّتِكَ"

پیشانیم را بہ خاک میدان در گاہ تنہائی و یکتائیت میسایم و میمالم

عربی آسیا : باب الرّحی مرکزی برای

بابیان و بہائیان از عصراوّل در اردستان

(رَحَى)

ضمن آن نام ذکر است .

عربی شراب ناب اعلی . در قرآن در

(رَحِيق)

وصف خوشی اهل بہشت است :

"يسقون من رحيق المختوم ختامہ مسكہ"

یعنی از شراب مہر کردہ عنبرین نوشاندہ میشوند " و در آثار

این امر بسبیل تشبہ کثرت استعمال یافت از آنجملہ در کتاب

اقدس است :

"فتحنا ختم الرّحیق المختوم باصابع القدرة والاقتدار" و در

لوح نصیر قوله :

"ای نصیر ای عبد من تالّٰہ الحقّ غلام روحی بارحیق ابہی

در فوق کُلّ رؤوس الیوم ناظر و واقف " و در لوحی دیگر قوله :

"جميع علماء وفقہاء رجال ارض ذکر رحیق را شنیدہ اند و

ہمچنین ذکر کوثر و سلسبیل را و لکن در این ایام کہ مکّم طور

برعرش ظهور مستوی و فرات رحمت و سلسبیل بیان و کوثر عرفان
از یمین و یسار جاری و حقیق علم از قلم رحمن ساری اهل ارض
از آن ممنوع و بی نصیب الا من شاء الله

صفت از رحمت بمعنی راحم و از اسماء
(رحیم) الله شد و اشخاص کثیره از مسلمین
بدین نام و بنام عبد الرحیم مستی بودند
و از مؤمنین این امر بسیاری که در تاریخ طح ق نامبرده
گشتند در آثار طرف خطاب و نامبرده گردیدند چنانچه در
آثار و توقیعات ضمن لغت حیات و خلیل ذکر آقا سید ابراهیم
خلیل تبریزی بنام رحیم ثبت میباشد و در لوحی است قوله :
"وهو العزيز العظيم الاعلى فجزاك الله يا رحيم منا جزاء"
حسنأ و بعد آنچه از بآساء و ضراء و فرح و رضا که در
سبیل الهی به آن عبد درین امر الخ و نیز آقا سید عبد الرحیم
اصفہانی که شرح احوالش در ظهور الحق بتفصیل مسطور
گردید در الواح بسیار مذکور منها قوله :

"هو العلى الرفع الا منع الاعلى ان يارحيم مر على البلاد
كنسائم الروح ليجدد بك هياكل العباد بطراز الله المهيم
العزيز القدير و اذا وردت ارض الالف (اردستان) فاحضرين
يدي اسمنا الذي سميناه بفتح الاعظم ذكر بين يديه

ما ورد على نفسى المظلوم وكن من الذاكرين اياك ان لا تنزد
ولا تنقص وتكلم بالصدق الخالص لعل يؤثر قولك فى صدور
المقربين ويخلصهم عن حجاب الوهم الخ و در ضمن فتح
نیز ذکر است .

عربی گشایش و سهولت در زندگانی .
(رخاء) در لوح حکما است :
"ان بعد كل شدة رخاء"

عربی صفت بمعنی نرم و خوش و گوارا .
(رخيم) در خطابی در مناجاتی است :
"رب اجعل يومهم هذا سعيدا آتاء"
..... رخیمة الصبا

رزیة . رز . مؤزته عربی منقصت و مصیبت
(رزیة) بزرگ آرزاء رزایاء جمع در لوح
اتحاد است :

"مقصود از حمل این رزایای متواتره الخ و در شعر مشهور
منتی است :

رمانی الدهر بالآرزاء حتى

فؤاد فی غشاء من نبال

فصرت اذا اصابتنی سهام
تکسرت النصال علی النصال

که مرکز عهد و میثاق بآن تمثل میکردند .

نم باران . در لوح خطاب به میرزا
(رَزاذ) بدیع الله است قوله :
" ولِلأَرْضِ الطَّيِّبَةِ رِزَاذٌ "

صفت پست و ناپسند . رِزَاذ جمع
(رَذِیلَة) در لوح حکما است :

" قل یا قوم دعوا الرِّزَاذَ وخذوا الغضا^{ثل} "
(رِسالَة) عربی پیام و نامه و صحیفه . در خطاب
شفاهی غضن اعظم عبد البهاء برای
جمعی در مقام توصیف نامه های ابهی

است :

" رسالات النبی للملوك توجد فی احادیث البخاری کل واحدة
لا تزيد عن اربعة اسطر "

عربی بمعنی فرستاده از خدا . در لوح
(رَسُول و مُرْسَل) رئیس است :

" هذا یوم لو أدركه محمد رسول الله
لقال قد عرفناك یا مقصود المرسلین " و در لوح به عبد الوهّاب

است :

" انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق
آمده اند " و در لوحی است :

" و همچنین در ظهور رسول روحی فداه " الخ که مقصود
حضرت نبیّ عربی است و در مناجاتی در ایام صیام :
" الی ان انتهت الكتب الی البیان والرّسول بالذی سمّيته
بعلیّ (حضرت نقطه) "

و از مشاهیر مؤمنین باین امر رسول و عبد الرسول نامانی را در تاریخ
ظهور الحق شرح احوال داده شد و در ضمن نام به نمیر نیز
ذکر آقا رسول است و لوح فارسی معروف :

" انا الذی قد کنت مخزوناً فی قباب الدنیا ان یرسول اگر
از سما^۱ شمس معنی پرسی در کسوف حسد مکسوف " الخ .
خطاب باقا عبد الرسول (شهید) شهر قمی است .

مصدر عربی بمعنی پاشاندن آب و مانند
آن . در کتاب اقدس است :

" رَشَّ علی الأُمم " بر ملل و اقوام

(رَشّ)

پاشان .

دَمَة اولاً . ترشیح مصدر عربی بمعنی

نم آب زدن و پاشیدن . در لوح رئیس

(رَشَح)

است :

" قدر شحنا منه على القبور وهم قيام ينظرون " ودر سورة الذبح

است :

" ان يا جمال الا ولى رشح على المعينات من طمطم فيفضلك "

شهر معروف وكرسى حكومت ولايت

(رشت)

گیلان در ایام ابهی مرکزی از مراکز

این امر در ایران شد و در الواح و آثار

بسیار دریافت از آن جمله از مرکز عهد ابهی است قوله :

" بدایت این فتنه از جهلای امت و علما در ایران در ولایت

رشت در ماه مارس ۱۹۰۳ که مطابق محرم ۱۳۳۱ واقع برها

گشت " الخ راجع بفتنه اصفهان ویزد است که تفصیل آن

واقع و کیفیت آغاز از رشت در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد.

فارسی غیرت بر نعمت و صفت خوب دیگری

(رشك)

در لوح معروف به مانگی است :

" بگوای مردمان تاریکی آزرشك

روشنائی جان را بپوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را "

در لوح خطاب به نصیر است :

(رصاص)

" تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا

آویختند و برصاص غل و بغضا مجروح

ساختند " رصاص رصاصه البندقیه بمعنی گلوله تفنگ

مشد اول میباشد .

در مشنوی ابهی است :

" پاك كن اين قلبهاى پر حسد " (رَصَد)

نقد كن اين قلبهاى پر رَصَد

بمعنی دیدبان گنج و قلب بمعنی سیم و زرمغشوش بمعنی

سیم وزرهای ناسره بی گنجینه و دیدبان .

در لوح رئیس است :

" نسأل الله ان يوفقك على حبه ورضائه " (رَضا)

..... ارض بما جرى من مبرم القضاء و

كن من الصابرين " ودر مناجاتی است :

" وانت تعلم يا محبوب البهاء ومقصود البهاء انه ما اراد الا حبك

ورضائك (شاید اصل نسخه هارضا رضاك بود) "

و مقام رضا مقامی روحانی و اخلاقی است و در آثار این امر

رتبه برار جمند دارد حتی در لوح رساله جواهرالاسرار بعد

از مقام فنا از ماسوی و بقا بالله ذکر شد . و از الواح شهیره

است :

" هذا مدينة الرضا فارخلوها يا ملا الراضين

فاعلموا ان للرضا مراتب مالا نهاية له وانا نعلمكم بما يجري من

قلبي وهذا يكفيكم من ملل الاولين والآخرين ومن يريد ان

يَسْلُكُ سَبِيلَ الرِّضَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ رَاضِيًا عَنِ اللَّهِ بَارِئًا
فِي مَا قَدَّرَ لَهُ وَمَعَا جَرَى مِنْ قَلَمِ عَلِيٍّ بِالْحَقِّ وَبِكُلِّ مَا وَرَدَ مِنْ
عِنْدِهِ عَلَى الْوَاحِدِ قَدْ سَحَفِيظٌ وَأَنْ يَكُونَ رَاضِيًا عَنْ نَفْسِهِ وَهَذَا
لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ إِلَّا بَعْدَ انْقِطَاعِهِ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ أَنْ كُنْتُمْ
مِنَ الْعَارِفِينَ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَوْ تَرْتَكَبُ فِي نَفْسِهِ أَقْلًا مِنْ ذَرٍّ مِنْ
الْفَحْشَاءِ لَنْ يَرْضَى عَنْ نَفْسِهِ وَهَذَا مَا أَشْهَدُ نَاكِمًا بِالْحَقِّ لِتَكُونَنَّ
مِنَ الرَّاظِينَ وَبِأَنْ يَرْتَقِيَ إِلَى مَقَامِ يَكُونُ الشَّهَدُ وَالسَّمْعُ عِنْدَهُ
سَوَاءً لِأَنَّ رِضَاءَ الْعَبْدِ عَنْ بَارِئِهِ لَنْ يَثْبُتَ إِلَّا بِرِضَائِهِ
عَنْ أَحِبَّاءِ اللَّهِ " الخ و مشاهیر عظامی بالقاب و اسماء اعلام
ازین ریشه در این امر شهرت یافتند و سید محمد رضا نام
والد اعلیٰ ضمن علو ذکر است و :

حاجی میرزا رضاقلی برادر پیری ابهی که ضمن نام داهییه
ذکری از او است و او بسال ۱۳۰۵ هـ ق بعزم معالجه چشمش
به اروپا وارد شد و بعد از معالجه بطهران برگشت و حدیث
کساء معروف نزد شیعیان را بنظم آورد که آن رساله بسال
۱۳۱۵ باقدام ابراهیم خان معین نظام بن محمود بطبع
رسید و حاجی در طهران بسال ۱۳۱۱ درگذشت و در نجف
مدفون گشت . خطاب با و در لوحی است قوله :
" هو الله تعالى اگرچه دفتر عاشقان ببیان طی نشود و نامه

مشتاقان بقلم امکان نپذیرد " الخ دیگر :
رضاقلی تفرشی راجع با و و همراهانش در لوحی است قوله :
" این ارض (عکا) بسیار مضطرب است و این مظلومین مابین
حزبین مبتلا (مسلمین و یابیین) این معلوم است که بسا
هفتاد نفس در سجن اعظم چه وارد شده و میشود تفکر نماید
نفوسی که مع نقطه در ساعات محبوس بوده اند و همچنین که در
طبریّه مع حبیب جمع شدند (مجتمعین در قلعه طبرسی با
حضرت قدوس) از اشتد الا مر اشتدوا و ارتکبوا ما ارتکبوا
کذلك قضی و یقضی ان ربک لهو القائم المقتدر الذی لا یمنعه
شئ عما اراد انه لهو العليم الحکیم قد ظهر ما نزل فی الالواح
التي نزلت فی العراق و فی ارض السمر و فی اول و زودنا
فی السجن الاعظم (ظهور ناعقین و دعوات و انقلابات داخلیه
و بلایا) ان ربک لهو الخبیر ثم اعلم ان الرضا قبل قلی قد بغی
علی الله المقتدر العزیز " و در خطابی شفاهی برای جمعی از
دوستان است :

" رضاقلی ازلی از جمال مبارک چیزی خواست و چون قبول نشد
جمیع احبّاراً تحریک و افساد کرد بدرجه ای که خواستند بسا
غداره هجوم کنند و جمال مبارک را العیان بالله با مکر گرفته از
بالای خانه بزیارند ازند و من آگاه از مکر آنها بودم ولی سکوت

و صبر کردم و چون به غایت درجهٔ جسارت رسیدند خدا آنها را
باشش تن بقتل آورد. و در بیانی دیگر است :

" رضاقلی ازلی سبب در قتل هفت نفر شد که خود از آن جمله
است آیاسم پاشی در اجسام بی تأثیر میشود " الخ و تفصیل
احوال حاجی میرزا رضاقلی و میرزا رضاقلی تفرشی و همراهانش
در ظهور الحق شرح و بسط یافت .

و میرزا محمد رضا منشاری ملقب بر ضی الروح در لوح
به آقا سید عبد الرحیم اصفهانی در حق او است :

" وان توجهت الی دیار آخری و رأیت زین المقربین ثم رضی
الروح زکرها بذکر الله ثم انشر هذا اللوح لهما لیطلعاهما
ورد علینا من عبادنا الذین غرتهم الاسماء (بابیه که فریفته
نام ازل شدند) " و از الواح خطاب با او است :

" هو العلی الاعلی ذکر الله فی شجرة الفردوس لملأ العالمین
و منطق الحق فی جبروت الامر بعد الناس الی مناهج الحق
لسالکین " الخ .

و استاد غلام رضا شیشه گر عارف معروف که رابطه اش با
بعضی از اجلهٔ مؤمنین و مساعدت هایش با این طائفه در تاریخ
ثبت است بسال ۱۳۰۱ درگذشت و :

آقا سید محمد رضا شهیرزادی از مؤمنین ایام بیان که

سروکار با اصحاب قلعه داشت و بتعلق مخصوص قدوسی ممتاز
بود در دورهٔ ابهی از مبلغین و بزرگان روحانی این امر شد و
لوح عدل بنام و خطاب با و صدور یافت و افتخاراً بمقام و نام
بقیة السیف قلعه طهرسی رسید و در حق او است قوله الجلیل:
" ان ینالکم الاعلی فابتعث عند الذی سمی بالرضا بعد نبیل
من مظاهر العدل فی ملکوت الانشاء وان عدله ایمانه بالله
ولا یعادله عدل السموات والارضین "

و ملا رضا یزدی در لوحی راجع با او است قوله الجمیل :
" اگرچه یک نفر از دوستان قدری خارج از حکمت تکلم نمود ولیکن
عفا الله عنه فضلا من عنده " الخ که بیان حبشش در سجده
طهران بسال ۱۳۰۰ هـ ق و تکلم مذکورش با شهزادگان در
ظهور الحق ثبت است . و در سفرنامه بغرب خطابی از مرکز
میشاق در خصوص آقا رضا قناد شیرازی چنین مسطور است :
" ذکر صعود حضرت آقا رضا قناد مهاجر روحی لتربته الفداء
و علو مقام ایشان میفرمودند و اینکه من باید خود بارض مقدسه
برسم بدست خود قبر نورانی او را تعمیر نمایم و زیارت بخوانم "

الخ و خطاب به :
آقا محمد رضا بیرجندی عنقریب زکراست و دیگر نام :
حاجی محمد رضا شهید در عشق آباد ضمن نام عشق آباد

وزیر است .

(رِضام)
عربی جمع رَضَم تخته سنگ بزرگ
در لوح سلطان به ناصرالدینشاه است

"لو ينظر احدٌ في الذين ناموا تحت

الرِّضام (که مراد تخته سنگهای موضوعة بر قبور است) وجاوروا
الرِّغام (بفتح را ، بمعنی خاك و مراد خاك قبر میباشد) هل
يقدرُ ان يميزَ رِمَمَ (بكسر را ، و شاید هم بضم را ، جمع رِمة بكسر
يا ضم را ، و شد ميم بمعنی يك قطعه كهنه پوسیده) جماجم
الملوك عن براجم (بندهای انگشتان دست و پا) الملوك
یعنی هرگاه کسی بآنان که زیر لوحه سنگهای بزرگ غنوده و
بجوار خاك آسوده اند بنگرد آیا تواند تکه پوسیده های
كه هایشان را از استخوانهای بنده انگشتان دست و پای
بنندگان تمیز دهد ؟

عربی سنگ . در لوح به شیخ سلمان
(رَضراض)
است :

"در رَضراض ساقیه ابن العرب مشی
نمودند" الخ ساقیه بمعنی نهر كوچك و ابن العرب شمش
محبی الدین شهیر ، و مراد از این که بر سنگ نهرچه ابن العرب
مشی نمودند اینست که بذوق و عرفان و طریق او گرویدند و در

ترجمه بهامش نسخه خطیه قدیمه از لوح مذکور ساقیه نزدیک
مشاهده شد .

(رِضوان)
اصلا مصدر بمعنی خوشنودی و پسند

و قبول و در عرف اسلامی بمعنی جنت
متداول و شایع گردید . در کتاب اقدس

است قوله :

"انه اراد ان يراكم على آداب اهل الرِّضوان في ملكوته
المتنع العنيع" و در کتاب ایقان قوله :

"هرگز بر رضوان معرفت رب العزة داخل نشود" و در کلمات
مکنونه است قوله :

"ای بنندگان من شما اشجار رضوان منید" و در سورة
القيص است قوله :

"وعلى باب هذا الرِّضوان ملائكة الا مر لموقوفون" و در لوحی
بحرف البقاء که در نام حور ثبت است قوله :

"واخذت كوب الحمرا" بید ها الیمنی لتسقى من رضى به هذا الرِّضوان
في جنّة الرضوى فسبحان من خلق فسوى " و مراد رضوان
امراهی است .

و نام رضوان در اصطلاح این امر برای باغ معروف خارج
بغداد عَلم بود که جمال ابهی باعائله در آنجا نقل مکنان

داشتند و بر آن عید دوازده روز نیز نام گردید و در خصوص آن آیام در لوح حج بغداد چنین مذکور است :

" ايرب هذا بيتك التي فيه هبت سمات جودك وعنايتك وفيها تجليت في سر السر بكل مظاهر اسمائك ومطالع صفاتك و ما اطلع بذلك احد الا نفسك العليم ايرب هذا مقام الذي كان فيه امرك في سر السر وما تحرك فيه شفتك على ما اردت وسرت فيه وجهك المنير وكنت فيه في غيب الغيب سسر السر بحيث ما عرف نفسك احد من العالمين اي رب هذه بيتك التي عروها بعدك عبادك " الخ و دريكي از آثار باضاء خادم ۶۶ چنین مسطور است :

" حبيب روحاني آقا محمد رضا ابن من فاز وهاجر عليها مهابا له ملاحظه فرمايند بسم ربنا الا قدس الاعظم العلي الابهي حمد مقدس از بحر موج زد و عنايت حق جل جلاله بكمال اوج ظاهر مخصوص هريك از اولياء مذكور بحريان ظاهر و كتاب مبين نازل از حق تعالى شأنه ميطلبيم بقرائتش مؤيد شوند و سر خدمت امر موفق انه هو القادر المهيمن المختار در يوم اول كه جمال قدم بر عرش اعظم درستاني كه بر رضوان ناميده شد مستوي لسان عظمت بسه آيه مبارك نطق فرمود يكي آنكه سيف درين ظهور مرتفع است و آخر هر نفسي قبل از الف سنة ادعا

نمايد باطل است و سنه سنه كامل است تفسير و تاويل درين فقره حرام است و ثالث حق جل جلاله در آنحين بر كل اشياء بكل اسماء تجلي فرمود و اين فقره از بعد نازل و لكن فرمودند اين فقره هم با آن سه دريك مقام است و آن اينكه آنچه از اسماء تلقاء وجه ذكر شود كل حيا ميتا بذكر مالك قدم فائز ميشوند طوبى للغائرين "

والواحي كه در سنين متماديه بعد در شان آن دوازده روز صدور يافت بسيار و كثيري متداول است كه در آنروزها تلاوت كرده ميشود از آن جمله خطاب بسيد حسن در تفريش قوله :

" هو العلي العالي القيوم قد ارتفع ندا الله عن يدن الرضوان ندا الذي يسمعه حقايق كل الاشياء بين الارض والسماء باننا انا الله لا اله الا انا الواحد الوتر الا حد انتم يا ملا الارض لا تمنعوا از انكم عن اصفاء كلمة الله في هذه الايام وتوجهوا الى شطر القدس بقلب طاهر مريد ان اخرجوا من مدينة الوهم والتقليد ثم ادخلوا رضوان التوحيد وان هذا ما امرتم به في كل الالواح من لدى الله العالم الفرد الصمد قدسوا انفسكم عن حجابات الهوى لتسمعوا ندا الله عن الشجرة المرتفعة لدى الباب بان هذا كجمال السبحان و سر الرحمن قد ظهر على هيكل الانسان وينطق بما كنز في البيان من لدن عزيز

مستمدان اشهدوا یا قوم بآله لا اله الا هو وانه لهو المختار
فی کل ما یشاء ولا یمنعه شیء عما خلق بین الارض والسماء و
ینزل الرحمة علی من یشاء من عباده من غیر حد ولا عد قل
اتت السماء بدخان الافتتان وغشت الناس حجاب الامتحان
وبقی الملك یومئذ لله الذی بیده ملکوت کل الاشياء وما اتخذ
لنفسه شریکاً ولا ولد قل اصل العرفان فی تلك الايام هو
عرفان الله و مظهر نفسه ومن فاز بهما فقد فاز بكل الخیر ومن
اعرض عنهما انه لن یدکر عند الله ولن یفدّ وهذا عرفان الذی
لن یتغیر بدوام الله ومن ذلك یتغیر بمشیة الله وامره كذلك
نطق الوراق ثم اغرد الخ ومقداری در ذکر عید رضوان
ضمن نام عید ذکر است و نیز نام رضوان در الواح و آثار این
امر لقب شهرنیشا بور می باشد و برقریه ای نیز در قرب خونیشک
بیرجند متعلق به ائیان اطلاق گردید .

ولقب ورقة الرضوان در الواح بسیار بخواهر دوم جناب
ملاحسین بشرویه و نیز بشاهزاده خانم شاعره مسماة به شمس
جهان و متخلص به فتنه اطلاق شد و لوح : " هذه ورقة
الرضوان " خطاب بملایحی در سهمیر زاد می باشد و نیز
باغ رضوان واقع در دو کیلومتری شرقی عکا مرتبط باین امر
معروف است که در ضمن نام رئیس در لوحی نام برده شد .

(رَعْدَة)
عربی بمعنی اضطراب و لرزش . در لوح
رئیس است :

" ایرب قد اخذت نار عدة الظماء " و
در صورت زیارت حاجی ذبیح کاشانی :

" و شربت رحیق الاستقامة فی يوم فيه ارتعدت (لرزید) فرائض
الاسماء (یا الهای نامها) " مراد آنکه نامداران بیانی مانند
میرزا یحیی ازل و غیره در جنبش رشک و اعراض افتادند . و در
مناجاتی در خطابی است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً مُرْتَعِدْ (لرزان) من
سَخَطُكَ " .

(رَعْن)
عربی در لوح سورة الاستقلال است قوله :

" ان ارتقبوا يوم الذی فیهِ یأتی الله
علی غمام العزّ کما اتی بالحق و تقرّ فیهِ
عیون المخلصین و تتغیر وجوه المشرکین و تنفطر فیهِ السماء
و تندک الرّعن " رعن کوه کشیده معتد و دماغه کوه است و محضر
تطبیق با اسجاع جمل بفتح عین فرمودند .

(رَغَائِب)
جمع رَغِیبة عربی بمعنی بخششهای فراوان
در خطابی در وصف شهداء خراسان
است قوله :

"وَلَمْ يَعاشرُوا يا محبوبى الشعوب والقبائل الا بكل عطاء
ورغائب".

(رَغَام) عربى خاك ورمل . در لوح سلطان
است :

"لو ينظر احد في الذين ناموا تحت
الرضام و جاود الرغام" الخ كه در رضام شرح است .

(رَغَد) عربى گشایش و فراخى و فراوانى . در
خطابى و ساجاتى است :

"وتركوا رَغَدَ العيش والرخاء"
هر گشایش و آسایش را واگذاشتند .

(رَغْمًا لِأَنفِهِ) در لوح رئيس در شأن فرعون است :

"انا اظهرنا للكليم من بيته رَغْمًا لَانْفِهِ
(بخوار کردن بينيش و اذلالش) انا

كنا قادرين".

عربى شكسته خورده و مندرس و جثه
ميت . در لوحى است :

(رُفَات)

"لا تنظر الى الارض ومن عليها الا كُرُفَاتٍ

اخذتها الارياح من كل الجهات".

مخدّه بالش مسند . در قرآن
(رُفُوف)

در وصف اهل جنت است :

"متكئين على رفوف خضر و عبقري حسان"

ولى در اصطلاح شيخ احسائى "رفوف اخضر" نام و مقام
طبقه اى از طبقات و مقامات جنان ميباشد . و در شرح ها است
قوله :

"يرى السالك فى ارض الرفوف كلاً مقامه و يشاهد نعيم الآخرة"
و در صحيفه العدل در حق شيخ احسائى اين عبارت است
قوله :

"بل آن مستقر كرسى وحدت در جنت رفوف بين يدى الله"
الخ در كتاب ايمان است قوله :

"علم انقطاع هر رفوف امتناع برافراشته اند" وقوله :

"زيرا كه آنحضرت هميشه حى است بحيات الهى و در رفوف
امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساكن" وقوله :

"هر رفوف غنا طايرند" و در كلمات مكنونه است قوله :

"اى پسر حبيب از تو تا رفوف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق

قدمى فاصله" الخ و در لوحى است :

"جميع اهل ملاه جنت اعلى و سگان رفارف بهقامت حير گشتند"

و در خطابى است قوله :

"فوری ان طیر الروح یرفرف فی هوا التقدیس" یعنی مرغ روح در هوا تقدیس پر میزند .

شهری معروف و مرکز قدیم بهائی در
(رفسنجان) قسمت کرمان در دوره ابهی تأسیس
یافت و اوضاع و رجال و واقعاتش در
ظهور الحق ثبت است . و آنانی که در آثار غصن اعظم
عبدالبهاء طرف خطاب واقع شدند قوله :

"رفسنجان جناب آقا احمد و آقا محمد علی آقا ابوالقاسم
حسن آبادی جناب آقا علی اکبر جناب آقا محمد صالح آقا
طاهر حسنخان حاجی میرزا محمد خان کر بلائی یوسف آقا
میرزا محمد طبیب آقا سید کاظم محمد ابراهیم آقا عبد الرحیم
وقوله :

"رفسنجان جناب آقا محمد حسن بن میرعلینقی و آقا حسن
اخوی آقا محمد علی و ابراهیم بن آقا محمد حسن" و نیز :

"رفسنجان جناب آقا میرزا عبد الله قنار" وقوله :

"رفسنجان جناب آقا محمد نوقی باید در هر دمی صد هزار
شکرانه نماید که مانند حضرت مسیح او را بار خنی صبیح و ملیح
در سبیل جانان بر آن حیوان سوار نمودند و در کوچه و بازار
گردانند" الخ .

رفع مصدر عربی بمعنی از جای برداشتن
(رفع) در کتاب اقدس است :

"ورفعنا عنه حکم الحد فی الکتاب"
وقوله : "قد رفع حکم الجماعة" وقوله :
"کذلك رفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشياء" و در
برخی از آثار ذکر "رفع القلم" در بعضی ایام مهمه شده
چنانچه همین کلمه "رفع القلم" در آثار اسلامی در موارد دیگر
استعمال گردید مانند :

"رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتی يبلغ والنائم حتی یستيقظ
والمجنون حتی یفیک" و نیز :

رفع بمعنی بالا بردن . در لوح رئیس است :

"وقد اظهرنا الامر فی البلاد ورفعنا ذکر بین الموحدين"
و در کتاب اقدس :

"لعلّ بذلك امر الله ترفعون" وقوله :

"قد صرح نقطة البیان فی هذه الآیة بارتفاع امری قبل امره"
وقوله :

"سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان" وقوله :

"واهل هذا المقام الذی باسم الله مرفوعا" و نام :

مرفوع که در اصطلاح بیان بر متوقی اطلاق میشود اسم

مفعول از همین معنی است یعنی مقامش بلند گردیده است .
 رُفَاعی طائفه و طریقتی از تصوف منسوب با حمد بن ابی
 الحسن علی رفاعی از اولیاء قرن ششم اسلامی . در لوحی
 است قوله :

"وهمچنین جمعی هستند بر فاعی معروف اند آن نفوس بقول
 خود در آتش میروند و در احیان جذبه سیف بر یکدیگر میزنند
 بشأنی که ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند
 کلّ ذلك حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انهم من
 الخاسرین " و در ضمن نام اردستان ذکر رفیعان نام است
 و در ضمن نام امریکا ذکر رفیع الکیمی مصری مترجم حاجی
 عبد الکریم طهرانی میباشد و در نام صعود هم زکری است .

عربی بمعنی لگدزن . در ذیل نام
 کرمان ذکر است .

(رَفُوس)

عربی بمعنی مصاحب و همنشین همراه
 و مهربان و انباز و در قرآن اطلاق بر
 جماعت انبیاء و صلحاء و مقربین درگاه

(رَفِیق)

الهی گردید قوله :

"ومن يطع الله والرسول فأولئك مع الذين انعم الله من
 النبیین والصّديقین والشّهداء والصّالحین وحسن أولئك

رفیقا " و آورده اند که پیمر در حالت احتضار نگاه کنان
 با سمان ، الرّفیق الاعلی ، الرّفیق الاعلی ، بتکرار میفرمود و در ضمن
 دعا های اسلامی است :

"الحقنی بالرّفیق الاعلی " یعنی مرا به برترین همنشین
 بپیوند که جماعت انبیاء تفسیر شد . و در لوح خطاب
 بعبد الوهاب است قوله :

"تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق
 اعلی نمایند تا آنکه روح بر رفیق اعلی راجع شد " و در لوح
 خطاب به رئیس قوله :

"و نغرا زین عباد در اوّل ایام ورود بر رفیق اعلی شتافتند " و در
 کلمات مکنونه است قوله :

"با بریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشتند " الخ چنانکه در
 آیه مذکوره قرآن دو رفیق مفهوم است رفیق ادنی برای اهل
 نار و رفیق اعلی برای اهل جنت و مراد آنکه صراحتی از می زائل
 ناموافق طبع بدست گرفته از امواج رفیق اعلی و آنها را من خمیر
 لدّة للشاربین گذشته از کف دادند . و در زیارت مریم قوله :

"فلما ارتفعت الی الرّفیق الاعلی کشف الله الحجاب " و بالجمله
 در آثار این امرچنان است که گویا کلمه رفیق اعلی بمعنی
 بهشت برین و جهان جاوید معانی اطلاق میشود چنانکه در

یکی از آثار غصن اعظم عبد البهاء در وفات متوفی چنیسن
مسطور است قوله :

" وازضیق خاکدان نجات یافت و بر فیق اعلی شتافت "

(رِقّ - رِقیت - رِقّ رفیق عربی بنده رِقیت بندگی
در اثری از غصن اعظم عبد البهاء است :
رَفِیق - اَرَقّ) " اننی انا عبد البهاء وابن البهاء و

رفیق البهاء " و قوله :

" مقام این عبد عبودیت است نه ولایت رقیّت است نه خرافت ،
رفیق نیز لطیف و نرم و نازک و آبدی . در لوح طب است :
" بارِ رُفِیق — قبل الغلیظ " که مقابل غلیظ بمعنی
سخت و درشت میباشد .

اَرَقّ رفیقتر لطیفتر در لوح رئیس است :

" انّھا ارق من نسیم الصّبا "

رَقَبَه عربی گردن . رِقَاب جمع و استعمال
(رَقَبَه - رِقَاب - رَقِیب - مُرْتَقِب) بمعنی بنده و بندگان کثرت و شیوع دارد
در قرآن است :

" من قتل مؤمناً فتحریر رقبة مؤمنة " و قوله :

" والمؤلفة قلوبهم فی الرّقاب " و در کتاب اقدس است

قوله : " من لدن مالك الرّقاب "

رَقِیب بمعنی مراقب و نگهبان و بازرس و مُرْتَقِب بمعنی
منتظر و مترصد . در لوح رئیس است قوله :

" ان ربك یؤیّدك فی كلّ الاحوال انّه معك رقیب و بات
فیها فی العشق مرتقباً فضل ربّه "

رَقْد - رُقَاد - رَقْد رُقَاد مصدر بمعنی خوابیدن و
افتاده غنودن . در لوح اشرف است
(رُقْداء) قوله :

" لیقومن عن رقد هم " و در لوح به عبد الوهاب :

" قوموا عن رقد الهوی مسرعین الی الله العلیم الحکیم " و
در خطاب معروف به عمّه است :

" یاعمّتی الی متی تستفرقی فی الرّقاد وتضطجعی فی المهاد "
رُقْداء در کتاب اقدس است قوله :

" از کنتم رقداء " بمعنی خوابیده ها و ظاهر رُقْداء بشدّ

قاف بدون مدّ میباشد و شاید رُقْداء بوزن علماء جمع رَقْدود
بفتح را و یا جمع رُقْدَة بضمّ اوّل و فتح دوّم صیغه مبالغه باشد .

عربی مار با خطّ و خال سیاه و سفید
(رَقْشَاء)

و جمال ابهی در الراح و آثارش در سیر

محمد حسین امام جمعه اصفهان را باین

نام خواندند که با شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی سبب

شهادت میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین سلطان الشَّهداء
و محبوب الشَّهداء از شاهیر بهائیان گردید و لذ القب و شهرت
وی نزد بهائیان قرار گرفت . در لوح برهان است قوله :
" يا قلم الاعلى كَدَّ ذِكْرُ الذَّبِّ وَاذْكُرِ الرِّقْشَاءَ الَّتِي بَظَلَمَهَا
نَا حَتَّ الاشْيَاءِ وَا رْتَعَدَتْ فَرَائِصُ الْاَوْلِيَاءِ انصفي يا
اَيَّتْهَا الرِّقْشَاءُ بَايَّ جَرَمٍ لَدَغْتَ ابْنَاءَ الرَّسُولِ " الخ و قوله :
" از ظهورك عمل از اعمال رقصاء عبیدالله ثانی ظاهر شده و
ارتکاب کرد آنچه را که عبیدالله اول از آن اجتناب نمود اللعنة
الله على القوم الظالمين " الخ مقصود از عبیدالله ثانی شیخ
عبیدالله کرد طاغی و مهاجم بر سرحد ایران است که در قتل و
غارت و غیرهما فجایعی بیش از عبیدالله زیاد معروف در واقع
کر بلا بعمل آورد و آن جزاء متولد از جنایت و قساوت مذکوره
امام جمعه اصفهان بود و در ضمن حرف ص نیز شده ای در وصف
آن امام جمعه در الواح ثبت میباشد .

در لوحی در وصف میرزا یحیی ازل است
قوله :

(رَقْطَاء)

" مثله كمثل الحية الرقطاء تلدغ و
تصیی " كَدَّغ بمعنی گزیدن و صیی
صدائی مانند جيك جيك مرغ با جوجه هایش و رَقْطَاء در

مُونْت بمعنی زمينه سفید و دارای نقاط سیاه یا بالعکس
یعنی چون مار بانقش است میگرد و صوت میدهد و در مصیبت
سلطان الشَّهداء و ظلم امام جمعه اصفهان است قوله :
" فَآه آه اِنَّ الرِّقْطَاءَ لَدَغَ الْحَبِيبَ " الخ .

مصدر عربی نوشتن . راقم نویسنده
مرقوم مرقومه رقیقه نوشته در ادبیات
فارسی و آثار مرکز میثاق ابهی بسیار

(رَقَم)

است .

عربی چیز انبوه شده و برابر اطلاق
میشود که در قرآن است :
" اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُزْجِیْ سَحَابًا ثُمَّ

(رُكَّام)

يُوَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا " و در لوحی است قوله :
" هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِأَمْرِهِ وَالاَرْضِينَ بِسُلْطَانِهِ وَخَرَّ
الرُّكَّامَ وَآخَرَ الثَّمَارِ مِنَ الْاَكْمَامِ " الخ اَكْمَام جمع
كِمِّم بکسر اول و شد ثانی بمعنی غلاف شکوفه و ثمر است .

عربی آواز ضعیف بگوش نرسیدنی .
در لوح سلطان است قوله :

(رِكَز)

" لَا يُسْمَعُ الْيَوْمَ مِنْهُمْ ذِكْرٌ وَلَا رِكَزٌ "

در لوحی است :

" کم من احبائك يا الهی یرکضون فی
بر الشام شوقا للقاءك " در بیان

(رکض)

شام بشوق دیدارت میدوند .

مصدر بمعنی یکبار خم شدن و در اصطلاح

اسلامی هر قسمتی از صلوٰه که یک خم

شدن دارد . رکعات جمع در کتاب

اقدس است : " کتب علیکم الصلوٰه تسع رکعات " الخ .

عربی مایه و پایه استقرار و نیز جز اصلی

و زاویه و امر عظیم و عز و امتناع .

(رکن)

ارکان جمع در لوح رئیس است :

" اسس ارکان البیت من زیر البیان (ستون ها و پایه ها) و ایضاً :

" لوتقطعون ارکاننا لن یخرج حب الله من قلوبنا (اعضا "

مهمه بدن) "

ورکن رابع در اصطلاح شیخیه کار فرمای عالم انسانی

و هستی عصر . در مقاله سیاح است :

" رکن رابع مرکز سنوح حقایق دین مبین شمرند . "

جمع رُمح نیزه ها . در لوح به نصیر

(رماح)

است :

" اذاً ینطق الرأس علی الرماح بان یاملاً الاشباح فاستحبوا

عن جمالی " الخ .

رَماد عربی خاکستر . در کلمات مکنونه

(رَمَد - رَماد)

است :

" ای پسر رَماد براحات یومی قانع مشو "

رَمَد بهم خوردگی و درد چشم . در لوح به نصیر است :

" طهروا رمد عیونکم ثم افتحوا بحبی " .

عربی پوشیده و نهان و اشاره و کنایه

و صفت رمز مخزون در آثار این امر غالباً

بر مقام الهی اطلاق گردید که ضمن نام

(رَمز)

سَر ذکر است .

عربی قبر مساوی با کف زمین و نیز خاک آن

در صورت زیارتی است :

(رَمس)

" سبحانک اللهم یا الهی اسألك بامرک

المبرم واسمک الاعظم وبهذا الرمس الا طهرک تقدّری " الخ .

در خطابی در حق زین المقربین است

(رَمشه)

قوله :

" فلم یفتر یا الهی رمشه عین فی خد متک "

بمعنی بهم گذاشتن چشم .

رَمِيمَ عَرَبِي كَهْنَهُ بوسيدَه . درلوحى

(رَمِيم - رَمِيم) است :

" يا زبيح قد آقبل اليك مقصود العالم

ويذكرك بما حى به كلُّ عظيمٍ رَمِيمٍ " ورَمَمَ درلوح سلطان :

" هل يقدر احدٌ ان يميّزَ رَمَمَ جماجم المالك عن براجم المملوك " درضمن رضام ثبت است .

مسقف مقدّم بر ورود بحجرات خانّه

(رُواق) ومدخل بيت . درلوح حج بيت شيراز

است :

" فاحضّر في رُواق الاول تلقاء باب الحرم " الخ .

عبارات شيخ احسائي درملحقات شرح

الزيارة جنين است :

(روح)

" الروح التي هي النفس ويقبضها

ملك الموت وهو الانسان مركبة من ستة اشياء مثال وهيولى

وطبيعة ونفس وروح وعقل واذا اخذها ملك الموت ارسلها

في ذلك العالم وتبقى ساهرة لا تنام الى ان ينفخ في الصور

فاذا نفخ في الصور نفخة الصعق جذب بنفخته الارواح كل روح

الى ثقبها الذي خرجت منه من الصور حين نفخ الحياة ففى

الدنيا وفي ذلك الثقب ستة بيوت يدخل في الاول المشال

وفي الثاني جوهر السهبا الذي هو المادة وهيولى وفي الثالث

الطبيعة وفي الرابع النفس وفي الخامس الروح وفي السادس

العقل فتبطل الارواح فاذا نفخ اسرافيل في الصور نفخة

البعث رفعت النفخة العقل حتى دخل في الروح ورفعتهما

حتى دخل في النفس ورفعتهما جميع حتى دخلت في المشال

فقامت سويرة وطالت حتى دخلت الروح في الجسد ومجموع

هذه الستة ثلاثة منها هي جسم مجرد وهو مجموع النفوس

والطبيعة والمادة والمثال صورته والعقل روحه وهذا الجسد

اللطيف يلحقه بعض التصفية في جهة الطبيعة والمادة فيلة

منها عند النفخة الثانية الجسم الثاني بالتصفية لانها بشرية

برزخية لا تلحق بذات المكلف لانها من احكام الرتبة كمد

ان الجسد العنصرى من احكام الدنيا ولوازمها فان الجسد

جسدان جسد بشرى عنصرى مركبة من العناصر الاربعة التي

تحت فلك القمر وهذا يغنى ويلحق كل شئ الى اصله ويعود الى

عود معازجة واستهلاك فيعود ماءه الى الماء وهوائه الى الهواء

وناره الى النار وترابه الى التراب ولا رجع لانه كالشوب يلحق

من الشخص والثاني جسد اصلى من عناصر هورقليا وهوكام

في هذا المحسوس وهو مركب الروح وهو الباقي في قبره مترتب

الوضع كترتيبه في الشخص حال حياته مثلاً اجزاء الرقيب

بين اجزاء الرأس واجزاء الصدر واجزاء الصدر بين اجزاء
الرقبة واجزاء البطن واجزاء البطن بين اجزاء الصدر واجزاء
الرجلين وهكذا الاجزاء في انفسها مرتبة فاذا كان يوم القيمة
الف اجزاء هذا الجسد الذي بدئه اول مرة حتى يكون
بصورته في الدنيا ثم تتعلق به الروح فيقوم للحساب وهذا
الجسد هو الذي يتألم ويتنعم وهو الباقي وبه يدخل الجنة
او النار وان كان له تصفية ثانية للاخرة لانه ظاهر من جنس
البرزخ وهو جسدك هذا وقشره كثافة وهو الجسد العنصري
الفاني واما الروح البرزخي بين النفس والعقل قد اختلف
العلماء في معرفة حقيقتها اختلافاً كثيراً ربما عدها بعضهم
الى اربعة عشر قولاً واكثر والحق انها جسم لطيف مركب من
مادة وهو النور الاصفر وصورة شكلها المعنوي قائم الزاوية وهي
في الغيبى الانسان كالصفة في الوجود الجسماني شكلاً ورتبة
ولا ينفى بالجسم الا المركب من مادة وصورة فانه تلذذ الابعاد
الثلاثة في كل شئ بحسبه وايضاً لها حيّز من نوعها وهو ارض
الورق الاخضر ولها وقت من نوعها وهو الدهر في وقتها ومكانها
كذلك الثوابت المعبر عنه بالكسبي في زمانه ومكانه والروح ليست
مفارقة للعقل بل متعلقة بالعقل ولها نظر الى الاجسام
لفعلها وهي مجردة عن المادة العنصرية والمدة الزمانية

لشيخ

لا من مطلق الماده ومطلق الصورة كما قال علي علي مارواه
عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الاسدي في كتابه الفرر
والدرر حينها سئل عن العالم العلوي صوراً عالية عن المسود
عارية عن القوة والاستعداد تجلّى لها فاشرفت وطالعتها
فتلاّ لآت والقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله الخ .
ودر كتاب ايقان بمواضع ذكر نفس وروح وعقل وصدر وقلب و
فؤاد شد قوله :

" قلب را از ظنون متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلّق
باسباب ظاهرة " وقوله :

" پس باید صدر را از جميع آنچه شنیده شد پاك نمود و قلب را
از همه تعلّقات مقدّس فرمود " الخ و توان بدین طریق توضیح
داد که تمامت تعبيرات و اصطلاحات مذکوره راجع بمراكز
قوای نفس انسانی میباشد و اوحقیقت واحده جامعیه و هویت
انسانیّه است و روح مرتبه تجرّد آن و عقل مرتبه درک و کشف
حقایق و صدر مقام وسعت و گشایش ادراک و قلب مرکز عواطف
و محبت و درک عالم روحانی و فؤاد مرتبه عالیه عواطف و ادراکات
عالیه است و تفصیلی از هر یک جدا جدا ضمن نامهایشان مذکور
میشود .

روحانسی در نسبت بروح است . در سفرنامه امریکا از غصن

اعظم عبد البهاء این بیان مسطور میباشد قوله :
 "عالم مادی ظاهری دارد و باطن زیرا موجودات مانند
 سلسله بهم مرتبط است تا بروحانیات میرسد و آخر منتهی بحقیق
 مجرد میشود امید داریم این روابط روحانی روز بروز محکتر
 گردد و این مذاکره قلبی که آنرا بالهام تعبیر نمایند مستمر
 ماند" الخ و در آثار این امر عده ای مستی و مطلقاً
 بروحانی امثال :

شاعره بشرویه ای و غیرها مذکورند و نیز :
 محافل شور بهائی بعنوان روحانی موسوم گردیدند و نیز :
 عیسای مسیح در عالم اسلام نظریه جهت نوع تولد معروف
 و مذکور در قرآن قوله :

" فننخذنا فیها من روحنا " و نظریه محو حیات و تعلیماتش
 بنام روح الله مشهور است . و در آثار این امر بسا بگفته
 حضرت روح تعبیر گردید چنانچه در لوح برهان است قوله :
 " استدلل به اليهود و افتروا به علی الروح " و در کتاب اقدس
 قوله :

" والروح ینادی من الملکوت هلما و تعالوا یا ابناء الغرور " و
 در لوح به شیخ نجفی است قوله :
 " حضرت خاتم روح ماسواه فداه و من قبله حضرت الروح الی

الهدیع الاول " الخ و در خطابی مندرج در نام مریم قوله :
 " بعد از صعود روح وجود بمقام محمود " الخ و از مستمیان شهیر
 باین نام :

روح الله شهید پسر و قاضی شهید است . و در لوحی
 خطاباً له قوله :

" روح الله علیه بهائی و رحمتی و عنایتی هو السميع البصیر
 طوبی لك انت الذی فی صفرك اعترفت بکبریا الله و عظمتیه
 طوبی لا م رضعتك و قامت علی ما ینبغی نسأل الله بان یتکب لك
 من قلمه الا علی ما ینبغی لجوده و کرمه و فضله انه جواد کریم
 و الحمد لله رب العالمین " و باصطلاح شیعیان ایران باظهار
 شدت تعلق و ایمان هنگام ذکر نام امام حسین یا ذکر نام
 صاحب الزمان موعود بگفته :

" یا لیتنا کنّا معک فنغوز فوزاً عظیماً " یا جملة : " بابی و امی
 و یا جملة " ارواحنا فداه " تکلم میکردند و متدرجاً نسبت
 بسادات و علما دین خصوصاً در اول مکاتیب " فداک روحی
 و " جعلنا الله فداک " میگفتند و در آثار این امر اولاً در آثار
 بیان مانند شرح سوره بقره نسبت بحجت غائب " روحی و من
 فی ملکوت الامر و الخلق فدا " است . و در توقیع به محمد شاه
 قوله :

"حَجَّةُ اللَّهِ رُوحِي وَمَنْ هُوَ فِي عِلْمِ اللَّهِ فِدَاهُ حَجَّتْ
خداوند صاحب الزمان رُوحی و ما هُوَ فی علم ربی فد اتریبست
محضر قدسه " و در توقیع بحاجی میرزا آقاسی در حق
حضرت پیمبر " رُوحی و مَنْ فی ملکوتِ الامر و الخلق فِدَاهُ " است
و در لوحی راجع بمقام نقطه است قوله :

"آنچه نقطه اولی روح ماسواه فداه بآن امر فرمودند " الخ
و متدرجا نسبت بمقامات مقدسه بزرگواران و در آغاز مکاتیب برای
اظهار ادب نسبت بیکدیگر بمبالغه و تاکید معمول شد و
ملاحظه نظائر بیانات منقوله ضمن نام بدیع و اثر خادم ضمن نام
آقادرین قسمت از آداب کافی است . و در قرآن است :
" تنزل الروح " و " الروح فیها باذن ربهم " و تفسیری
از آثار نقطه برای آن در ضمن نام قدر ثبت میباشد . و در توقیعی
در اثنا سفر مکه خطابا لوالده است قوله :

" تنزل الروح فی کلّ حین علی قلبی لیتلوا کتاب ربّک فی
ما یشاء بلسان عربی فصیح " که ظاهر در روح القدس و فرشته
و الهام میباشد . و نیز کتاب الروح از آثار باب اعظم
در اثنا سفر مذکور صادر شده در توقیعی در شأن آن است
قوله :

" و اعمل کتاب الروح فانه اعظم الكتب ثم بلغ الی کلّ العلماء "

ان فرغت ولا تغفل من هذا الامر " و نیز قوله :
" کتاب العدل سبعمأة سورة ثم شاهد نور الله آیاتها "
و از حضرت بها الله در لوح خطاب به نصیر است قوله :
" فیا روحاً لمن یتوجّه الیه بقلبه یمستظّل فی ظلّه " و در لوح
رئیس است قوله :

" الروح لك ولمن آتس بك " الخ و نیز قوله :
" یاروحاً لمن شرب حُمیاً المعانی " الخ و نیز در لوح بشارات
است قوله :

" بشارت دوم اذن داده شد احزاب عالم بایکدیگر بروح
و ریحان معاشرت نمایند عاشروا یا قوم مع الادیان کلّها
بالروح و الریحان كذلك اشرق نیر الاذن و الارادة من افق
سماء امر رب العالمین " یعنی با همه ملل و ادیان و طوائف
باحیات روحانی و گشایش و شادمانی بصفته اهل جنّت است
معاشرت کنند و مراد از معاشرت با ادیان مانند " فاسئل القرية "
مذکور در قرآن معاشرت با متدینین است و کلمه مع زائد و اشاره
باین میباشد که از کلمه ادیان اهل آنها اراده شد و یا آنکه
مفعول عاشروا مقدر و معلوم یعنی عاشروا الاقوام و الملل مع
تدینهم بالا دیان المتخالفة .

(روزنامه)

فارسی و متداولاً همان جریده معروف
در عرف عربی است و فیما بین بهائیان
شرق و غرب روزنامه های بسیار دائر
گشت و از مرکز میناق در خطابی راجع باصل آن چنین مسطور
است :

" اگر چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه از امر منقطع گردد
که مردم بدانند ما را ابداً با روزنامه تعلقی نه و در تقاریر
تعلقی با فکار ماندارند بسیار خوب بود کار بجائی رسیده که من
اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بسکه در مشکلات افتاده ام و حال
آنکه ابداً تعلقی باین امور ندارم احباً در هند وستان خواستند
روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز خواستند تأسیس
نمایند منع نمودم ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید
نپذیرند و الاً حکماً منع مینمودم وظیفه ما ترویج نور مبین است
یعنی آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت و
آسایش عالم وجود است بآن تشبث کنیم نه با فکار و اندک کاری که
بهمیچوجه در مشرق شری ندارد علی الخصوص که ما تعلقی بآن
نداریم ما را روش مسلکی دیگر حال اگر نفسی از احباً بخواهد
در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند
اول بهتر است نسبت خود را ازین امر قطع نماید و جمیع بدانند

که تعلقی باین امور ندارد خود میداند و الاً عاقبت سبب مضرت
عمومی گردد یعنی مسلک روحانی ما را بهم زند و احباً را
مشغول با قوالی نماید که سبب تدنی و محرومی آنان گردد "

نام ملت و دولت و کشور معروف که روابط
(روس) آن با امر بدیع در ایام حضرت بهاء الله

بعد و نیز روابط نمایندگانشان در ایران
در الواح و آثار و بتفصیل در نظم و الحق ثبت است . در لوح
خطاب با امیر اطراست قوله :

" یا ملک الروس قد نصرنی احد سفرائک از کنت فی سجن
الطء تحت السلاسل والاغلال " الخ اشاره بواقعه ۱۲۶۸
در طهران است که مفصلاً در تاریخ ذکر میاشد .

دامنه کوه بقر ساری مازندران تقریباً
(روشنکوه) ۲۴ خانوار بهائی در آنجا ساکن اند

که اصلاً در شبه مغاره کوه کلکنار بودند
و اهالی آنها را بیرون نمودند . اعراف و اسبقشان شیخ حسن
معروف کلکناری فارغ التحصیل در عراق عرب و از علماء بیان بود
و آثار و الواح بسیار از دوره بیان و دوره ابهی در ترکه اثر باقی
بود در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق بعراق عرب رفته آنجا
در گذشت و از معارف بهائیان کلکنار آقا شفیع آقا بود .

(رَوْضَة)

عربی باغ وستان وچمن و مرغزار و
در قرآن بر بهشت اطلاق شده و
" رَوْضَةٌ مَقْدَسَةٌ " در عرف مسلمانان

قبر النبی است .

و رَوْضَه در عرف اهل بها نام محل استقرار هیکل حضرت
بها الله است که غصن اعظم عبد البها برقرار کرده و باین نام
خواندند و زکری از آن ذیل نام قصر میباشد .

عربی قلب و عقل و ذهن . در لوحی در

(رُوع)

شأن بدیع شهید است :

" قَدْ نَفَخْنَا فِي رُوعِ أَحَدٍ مِنْ عِبَادِنَا

رُوحَ الْقُوَّةِ وَالْقُدْرَةِ وَارْسَلْنَاهُ إِلَيْهِ " .

خطاب کتاب اقدس قوله :

(رُوم)

" يَا مَعْشَرَ الرُّومِ إِنَّا نَسْمَعُ فَيْكُمُ صَوْتُ

الْبُومِ " الخ بعثمانیان است و باعتبار

مرکزیت در اسلام که قبلاً مرکز روم بود بدین نام شهرت داشتند

و در ضمن بیان حرف الف و نیز نام رئیس زکری ثبت است

و در قرآن است قوله :

" أَلَمْ تُغْلِبِ الرُّومَ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سِغْلَبُونَ

که راجع بمحاربات جاریه فیما بین دولت روم شرقی باد و است

ایران میباشد . و در لوحی است قوله :

" دِیْكَرَازِآیَه مَبَارَكُهُ أَلَمْ غَلِبَتِ الرُّومَ سُؤَالَ نَمُودَه بُوْدِیدِ دَرِیْنِ

مَقَامِ زَكْرَى اَزْ سُلْطَانِ مَذْكَوْرَاقِبْلِ نَازِلِ تَفَحَّصْ لِتَجِدَ وَتَكُوْنَ مِنْ

الْعَارِفِیْنَ وَلَكِنْ بِهْ غَصْنِ اعْظَمِ اَمْرُ فَرْمُوْدِیْمِ مَجْدِ دَا اَیْنِ آیَهْ

مبارکه را تفسیر نماید و ارسال دارد " الخ

در ضمن نام بقعه رؤیائی از باب اعظم

ثبت است . و لوح رؤیاء از الواح

شهره ابهی است قوله :

" بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يَنْزِلُ الْآيَاتِ بِالْحَقِّ وَكَلَّمَكَ كَانُ عَنْهُ مَعْرُومًا

وَنَسْتَعِينُ بِرَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَزْكَرَكَ

حِينَ الَّذِي اسْتَشْرَقَ شَمْسُ الْوَهْيِ تَكُ فَطَلَعَتْ حَوْرِيَّةُ

الَّتِي فِي أَزْلِ الْأَزَالِ فِي سِرَادِقِ الْقُدْسِ فَاعْبُرُوا إِلَيَّ

إِنْ كُنْتُمْ لِرُؤْيَا الرُّوحِ تَعْبُرُونَ " و در لوحی دیگر قوله :

" بِسْمِ الْمَقْرَرِّ عَلَى الْأَفْنَانِ إِنْ يَا أَسْمَى إِنْ اسْتَمَعَ نَدَائِي مِنْ

حَوْلِ عَرْشِي إِنَّا كُنَّا مُسْتَوِيًّا عَلَى الْعَرْشِ دَخَلْتَ وَرَقَّةُ

النُّورِ الْأَلْبَسَةُ ثِيَابًا رَفِيعَةً بَيْضَاءَ تَعَالَى اللَّهُ مَوْجِدُهَا

لَمْ تَرَعَيْنِ بِمِثْلِهَا " الخ و تفصیل مقام رؤیاء در ادیان و فلسفه ها

روحانی و امر جدید در کتاب امر و خلق ثبت است . فردوسی

گفته :

نگر خواب را سرسری نشمری یکی پایه دانش ز پیغمبری
در توقیع شرح هاء در بیان رؤیة اللہ
(رؤیة) تعالی است قوله :

" كما اشار الصادق ع، وحين قال الست
بربکم فی قوله نفسه عز ذکره وحين سئل عن رؤیة اللہ فی
دار الآخرة فقال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيامة قال فكيف
ذلك قال هم. حين قال الست بربکم ثم كشف الغطاء قال
اولست تراه فی وقتك هذه كما ادب محمد کل الناس
بقوله اللهم ارنی حقایق الاشیاء كما هی الخ ودر ضمن نام
بغداد ذکر از رویت است .

رَهَبَة جمع راهب دیرنشین زاهد
(رَهَبَة - رَهَابین) مسیحی . در لوح بشارات است :
" بشارت هفتم اعمال حضرات رهبه
وخوریهای ملت حضرت روح " الخ .
رَهَابین جمع رهبان بمعنی راهب است . در مقاله سیّاح
است :

" اقتدار رؤساء دین و رهابین در جمیع اقطاع مکمل بود "
در آثار والواج ابهی ناصرالدینشاه
(ریاسة - رئیس) بعنوان رئیس یارئیس المعجم مذکور

است از آنجمله در لوحی قوله الاعلی :

" ای طبیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی براهل آندیار
کامل و بالغ نشد چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده " که
مراد از آندیار ایران و رئیس ناصرالدینشاه است که لوح معرو
ف را بامیرزا بزرگ بدیع برایش ارسال داشتند . و در لوح مشهور
رئیس قوله الاعلی :

" واتحدت مع رئیس المعجم " نیز مراد او است و در لوحی
قوله الاعلی :

" قل یا ملاء الارض تفکروا فیما نزلنا فی اللوح لرئیسکم بسان
یجمعنا وعلما العصر الخ که ضمن نام سحاب ثبت میباشد
و نیز در لوحی دیگر قوله الاعلی :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی فاز بانوار الایمان من
شرب هذا الرّحیق لا یخوّفه ظلم الذین ظلموا ولا شوکة رئیس
المشرکین یراه احقر من النملة ان ربک لهو القوی ذو القوة المتین
هم او مراد میباشد و در ضمن نام سجن و سلطان هم ذکر است
و نیز در برخی از آثار والواج سلطان عبدالعزیز پادشاه
عثمانی بعنوان رئیس ذکر گردید از آنجمله مخاطب در لوح :
" یارئیس اسمع نداء اللّٰه الظک المهیمن القیوم " الخ که
ورود حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی با همراهانش بادر نه

در حال مقدمات نفی آنحضرت واصحاب مشروح است و قوله
 الاعلى : " زَكَرَ عَلَيَّ " اشاره بحاجی میرزا علی اکبر نراقی است و
 این لوح بعد از خروج از ادرنه و نزول بشاطی گالی بولسی
 صادر شد . و در آن ضمن است قوله الاعز :
 " واتحدت مع رئيس العجم (ناصر الدین شاه) في ضرى وخطا
 " يارئيس قد تجلينا عليك مرة في جبل التينا و اخرى في الزيتا
 وفي هذه البقعة المباركة " اشاره بتجلی روح ولا یتى سبحانى
 از مقام ابهى سابقاً و نیز لاحقاً در همین جا است چنانکه در
 لوح مشهور به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی ذکر فرمودند
 قوله الاعلى :

" اغررتك الرئاسة ان اقرء ما انزله الله للرئيس الاعظم
 ملك الروم الذى حبسنى في هذا الحصن المتين لتطلع ما عند
 المظلوم من لدى الله الواحد الفرد الخبير " و در لوحی دیگر
 قوله الاعلى :

" ان الرئيس اراد نلتى وضرى وسجنى ولكن الله اخذه بسلطان
 من عنده انه له والمقتدر القدير قد ظهر ما نزل في لوح الرئيس
 ان ربك يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد انما اخرجنا من السجن
 بقدرة من عندنا رغماً لانغه ثم رجعنا اليه ان ربك لهم
 العليم الخبير ای کریم جمال قدم بسجن انس گرفته گاهی

نهر و گاهی رضوان موطئ قدم حضرت رحمن واقع شد و لكن
 در هر حال رجوع بسجن را اختیار فرمود " الخ و در لوحی خطاب
 به ذبیح مذکور است :

" ان اذكر ان انزل الرحمن لك ماسمى بلوح الرئيس و انزل
 فيه ما كان مكنوناً في علمه المهيمن على الآفاق لعمر الله قد ظهر
 كل ما نزل من قلمي الاعلى ان اقرء و قل لك الحمد يا منزل الآيات
 و نیز در اثری بعنوان خ اد م ۶۶ است قوله :

" بنام دوست بی نام و نشان نفحات محبوب نزد محبین محبوب
 لذا ارسلناها بهذه الكلمات العالیات و فوحات حب قاصدين
 لدى العرش مطلوب هذا ما اشهد به منزل الآيات الحمد لله
 که ابواب ظاهره هم مفتوح است و نفحات از شطرش در هبوب
 و مرور نسأل الله بان يعذب الذين حالوا بيننا وبينكم كما
 عذب الذين كانوا من قبل انه لهوالمقتدر القدير مکتوبی که
 احبای ارض الف ارسال داشتند لدى الوجه حاضر و از اخبار
 جدید استفسار نموده بودند این ایام چنین مذکور شد که
 رئیس مدینه کبیره استماع نمود که نعلی از حضرت رسول روح ما
 سواه فداه در دیار بکر نزد شخصی از اشراف موجود است لذا
 صدر الحکم من الدولة باحضاره و شخص مذکور مع نعل رسول
 بشاطی بحر اسود واصل و بعد مخصوصاً از مدینه کبیره سفائن

متعدده باستقبال فرستادند که امانت را حمل نمایند و عند
تقرّب بمدینه کبیره زوارق متعدده آخری فرستادند و شخصی
حامل را مع امانت در زورق منزل داده توجه بمدینه نمودند
و حین وصول بشاطی بحر صدر اعظم و جمیع وکلا و وزراء به
استقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود صدر اعظم تقرّب
جستند و امانت را اخذ نمود و در کالسکه بسیار ممتاز گذارد و
حامل امانت خلف کالسکه بر اسب بسیار ممتاز راکب و خلف او
جمیع وزراء و وکلا توجه بمحل مخصوصی که معین شده بود
نمودند و از زمین و یسار گالسکه جمعی از علماء مع قماقم بخورش
مینمودند و بتهلّیل و تکبیر ناطق تا آنکه بمقام معلوم وارد شدند
و بعد از ورود رئیس و سائر ناس تا سه یوم فوجاً فوجاً بزیارت
فائز حال جای تفکر و تنبّه است مشاهده نمائید که به فرع
چگونه متشبّه و از اصل غافل لم یزل چنین بوده و چنین خواهد
بود چنانچه درین ایام احدی اعتناء آن اسراء الله نداشته
و ندارد و لکن عنقریب بذکر جزئیات ماورد علیکم ناطق خواهند
شد زیاده از این تفصیل در این مقام جائز نه دوستان را تکبیر
برسانید و الحمد لله اولاً و آخراً " و در لوح به شیخ نجفی
اصفہانی است قوله الاعلی :

" چنانچه در کتاب اقدس والواح حضرات ملوک و لوح رئیس و

لوح فؤاد از قلم اعلی اکثر اموری که در ارض واقع از قبل جاری
گشته " و در لوح دیگر است قوله الاعلی :

" در رئیس دوم از قبل و طائفان حولش تفکّر نما قد اخذ هم الله
اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهت آل الله را بسجن اعظم
فرستاد " و اما لوح معروف قوله الاعلی :

" هو المالك بالستحقاق قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را
اعلی الخلق دیده ای " الخ خطاب بصدر اعظم عثمانی عالی
پاشا است و در سجن اعظم عکا صد دریافت که ذکوفات و نفر
معین متوفی در سجن نمودند و تفصیلی از آن در ضمن نام علو
و فؤاد ثبت میباشد و از غصن اعظم عبد البهاء خطاب بمیرز
فضل الله خان بنان شیرازی است قوله العزیز :

" سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید این
رئیس عالی پاشا است که سبب نقل از عراق بحدود ایفلاق و از
آنجا بسجن عکا شد " و رئیس در کتاب اقدس قوله :

" قد ظمّر سر التنکيس لرمز الرئيس " که ضمن نام نکس و تنکیس
بتفصیل ذکر میباشد مراد رئیس الطائفه و عقیده الشیعیه طه
سلسله الولاية صاحب الامر منتظر موعود میباشد " و نیز در لوح
خطاب به نصیر است قوله الاعلی :

" باری بهیج رئیس تمسک مجو و بهیج عمامه و عصائی از فیوض

سحاب ابھی ممنوع مشو " وپارسی رأس بمعنی راه و جاده

عربی . در لوح طب است :

(ریاضة)

" نعم الرياضة على الخلا " ورزش در حال خلاء معده نیک است . و در کتاب

اقدس :

" کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند ومنع عن نفسه ما احلّ الله وحمل الرياضات والمشقات ولم يذكر عند الله منزل الآيات " منظور نهی از عزلت و تحمل اعمال شاقّه و ریاضات مشهوره مرتاضین هندوان و امثال آنان است .

عربی در مذکر ریا در مؤنث بمعنی

(ریان)

سیراب و پرشیره و پر عصاره . در خطاب

معروف حضرت عبد البهاء به عمه است

" واجعلها ريانة بمياه الجود " ظاهر در جمله استعمال ریا

است ولی طبق مستعمل در عرف فرمودند . و در خطاب وصایای

عهد است :

" اول غصن مبارك خضر نضر ریان " بمعنی شاداب .

نام نهری واقع در منتهای شمال شرقی

(رین)

فرانسه که در خاک آلمان و بلژیک

میگذرد . در کتاب اقدس خطاب

بآن حدود است :

" یاشواطی نهر الرین قدرأیناک مغطاة بالذماء " راجع

بمحرابه سال ۱۸۷۰ میلادی بین فرانسه و آلمان و اخبار از

وقوع محاربه دیگر که منجر بشکست آلمان شود مینماید و در ضمن

نام ناپلئون ذکر است .

حرف - (ز)

ز و ارض الزاء در آثار این امر اشاره و

(ز)

شهرت شهر زنجان است که منفردا

مذکور میباشد . در لوحی است :

" طوبی یا ارض الزاء بما استشهد فیک اولیاء الله واصفیاءه

الذین بهم ظهر حکم الوفاء " الخ و نیز : زاء زوزا رمز از

زواره اصفهان است که ضمن آن نام درج میباشد و نیز :

اسم الله زاء زین المقربین است که در نام زین مذکور میباشد

قولیه :

" فی جواب ما سألہ اسم الله زاء فی حکم الریاء هو الابهی

اینکه سؤال از منافع و ربح زهت و فضیله شده بود چند سنه

قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه بهاء الله الابهی این

بیان از ملکوت رحمن ظاهر " الخ

عربی خوراك آذوقه وتوشه سفر

(زاد) درخطابی است :

" جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده

بودند ملاحظه گردید زاد اخروی وتوشه راه ملكوت الهی

طلب گردیده در نزد آنجناب واضح است كه اليوم زاد وتوشه

ثبوت ورسوخ دادن نفوس ضعیفه است بر عهد وميثاق ونشر

نفحات اله وصون حصن امرالله وحفظ معالم دين الله "

متداول الاستعمال در عرف عربی و

(زاكُون) فارسی بمعنی قانون . در رساله

سیاسیه است :

" زاكون ممالك اروپا في الحقيقة نتائج افكار چند هزار سال

علمای نظام وقانون است "

قریه ای تقریبا در سه فرسنگی شرق

(زاوَه) تربت حیدریه كه درسین ابهی مرکزی

در امربهای ورجالی داشت كه در

السواح وآثار مذکورند .

عربی اسم فاعل زَوْرَ زیارة وآنكه

(زائِر) بقصد دیدار و زیارت اشخاص واماكن

مقدسه روان است واطلاق نام زائر

در حق آنانكه همكا و حيفا و غیرهما برای زیارت میرفتند شایع

بود . در لوح رئیس است قوله :

" لك الحمد على ما اريتني جمالك و جعلتني من الزائرين " الخ

زائر اسم فاعل زَارَ بمعنی غریبیدن . در خطابی

ومناجاتی در حق بهائیان است :

" اللهم اجعلهم طيورا صادرة في الرياض واسودا زائرا

في الفياض "

عربی پول قلب اسم فاعل از زَيْف .

(زائِف)

عربی شرطه ها پلیس ها مأمورین

انتظامی مفردش زَنْيِيْة در کتاب

اقدس است :

" الى ان اخذته زبانية العذاب " و در لوح به شیخ سلمان

است :

" فسوف يأخذهم زبانية القهر "

مستعمل در عربی و فارسی نام سنگ با

ارزش معروف كه اشهر انواعش سبز

رنگ میباشد و در آثار این امریسیل

تشبیه تکرار ذکر یافت از آنجمله در لوحی بحرف البقا است

(زَبْرَجَد)

قوله :

" ثم بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لو حامن الزبرجد
الخضراء " الخ ودرلوحی دیگر قوله :

" درالواح زبرجدیه از قلم سلطان احدیه نصرت امر بحکمت
وبیان مرقوم شده بآن ناظر باشید " ودر کلمات مکتونه است :
" قسم بجمال که در الواح زبرجدی از قلم اعلیٰ جمیع اعمال
شما ثبت گشته " الخ ودر لوح حکماء در حق سقراط ضمن
وصف حال بلینوس حکیم است :

" ثم اذکر ماتکم به بلینوس الذی عرف ما ذکره ابوالحکمة من
اسرار الخلیفة فی الواحه الزبرجدیه " ومقصود از آنها آثار
مخصوصه بدین نام یا منقوش بر زبرجد نیست بلکه مراد تجلیل
وتشبیہ آنها در درخشندگی و جلب توجه بزبرجد میباشد .

عربی سرگین در لوح به سلمان است :

(زَبَل)

" شکر بطوطی دادند وزبل بجمل "

عربی و در قرآن کتاب حکیم و کتب و

(زَبُور - زُبُر)

صحائف محکمة . در کتاب اقدس است

هذه حدود الله التي رقت من القلم

الاعلیٰ فی الزبر والالواح " ودر لوح رئیس است :

" اُسَسَ اَرْكَانُ الْبَيْتِ مِنْ زُبُرِ الْبَيَانِ "

(زَجَاجَة)

عربی شیشه . در قرآن است :

" المصباح فی زجاجة الزجاجَة "

کاتبها کوکب درّی " در لوح به حاجی

محمد کریم خان است :

" وكذلك نشهد ان كل حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج
العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه احد " ودر لوح به سلمان
است :

" در شمس ملاحظه نما که بیک تجلی در مرایا و زجاجات تجلی
مینماید و لکن در هر زجاجی بلون او در او جلوه مینماید "

در لوح رئیس است :

(زَحَفَ)

" زحف الناس حول البيت وبكى علينا

الاسلام والنصاري " مردم اطراف

خانه هجوم کردند .

زخرف عربی زر زخارف جمع . در کتاب

(زُخْرُف -

عهدی است :

" اگر افاق اعلیٰ از زخرف دنیا خالی

(مزخرف)

است " الخ ودر لوح به سلمان :

" برای جلب زخارف از ناس " الخ .

مزخرف زر کشیده زرق و برق داده ظاهر فریب . در لوح

به صدر دولت عثمانی است :

" وياشياء مزخرفه دنياى دنياه از حق ممنوع نگردند "

(زَرَّابِي)
عربی جمع زَرَبِي بمعنی پشتی و مسند
در کتاب اقدس است :

" و طوٓیت زرابی الافراح " مسندهای

شادمانی درهم پیچیده و برداشته شد . کنایه از حللول
اجل و مرگ میباشد .

زردشتیان ایران متدرّجا بعدۀ کثیر

(زَرْدُشْتِیَان) در پیروان این امر منسلک گردیدند

و هوشیدر و بهرام دین آور را شناختند

و از بهائیان اولیۀ شان در یزد شاهپور استاد جوانمرد

پورشیر مرد کیکسرو خداداد دینیار کلانتر و مهربان کاووس

بودند . و از اهل قریۀ مریم آباد ملّا بهرام بهمن رستم

خرسند نوشیروان خرسند مهربان رستم مهربان بهمان

رشید ماهیار سروش خرسند کیومرث بهمن خداداد رستم

و زکری از زردشت و ملّا بهرام ضمن نام بهرام رستم است .

عربی مؤنث آزَرَق بمعنی کبود .

(زَرَقَاء) زرقاء الیمامه زنی مشهور به تیز

چشمی و دوربینی در یمامه بود .

در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله :

" كما یضربُ بزرقاء الیمامه فی حدّة البصر " و نیز :

زرقاء نام و شهرت شراب گردید در لوح مذکور است :

" کم من بیت ارتفع فی العشیّ فیہ القهقهة و شدّ و الزرقاء "

و فی الاشرار نحیب البکاء " الخ . شدّ و مصدر بمعنی

میگساری است یعنی چه بسا خانه ها که شبانگاهان در آنها

آواز خنده و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان گریه

در آن برخاست

در لوح حکماء است :

(زَعْفَرَان) " علی ارض الزّعفران " مراد محض

اعتبار لون صفراء و رنگ زرد است که

در رموز مصطلحه شیخ احسائی هر یک از الوان سبعة متعلق

بعالمی از عوالم هفتگانه وجود میباشد چنانچه بیضاء عالم

مشیت صفراء عالم اراده حمراء عالم قضاء الخ و نیز

تلویح بقائن ارض الزّعفران وطن آقا محمد قائینی نبیل اکبر

فاضل شهیر مخاطب این لوح دارد . و در کتاب شرح الزیارة

شیخ مذکور وصف جنت و اهل جنت است :

" فقیل اوّل مقام لهم مقام الرّفرف الا خضر ثم ینتقلون منه الی

مقام الکثیب الاحمر و ارض الزّعفران " الخ که ضمن نام رضوا

ثبت میباشد .

عربی تنفّس متدرّج . زَفَرَات جمع

در لوحی است :

(زَفْرَة)

" ان اصحاب الشمال في زفرة وشهيق "

و در اذکار صلوة است :

" تری عبراتی و زفراتی " و شهیق صدای معزج با گریه است .

عربی گیاهی در بیابان عربستان با

شکوفه مانند یاسمین . در قرآن است :

(زَقُوم)

" ان شجرة الزقوم طعام الاثیم "

و در خطابی است :

" حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارکه نگردد . "

عربی آب صاف خوشگوار خوشگذار . در

کتاب اقدس است :

(زُلَال)

" ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن

زلال هذا السلسال " و در کلمات مکنونه :

" یا بن الانسان اصعد الی سمائی لکی تری و صالی لتشرب

من زلال خمر لا مثال " و در سورة رئیس :

" وعلل من زلال هذا الخمر "

مصدر عربی بمعنی لرز و اضطراب

و زمین لرزه و در ترس و هراس و محنت

استعمال میشود . در لوح رئیس

است : " و يظهر الزلزال " .

نام زن عزیز مصر در آثار مسلمین و قصه

مشهور یوسف معروف میباشد . در لوح

به حاجی محمد کریم خان است :

(زُلَيْخَا)

" و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید و استغفری لذنبک

انک كنت من الخاطئين اعتراض نمودند " .

عربی جمع زَمَجْرَة بمعنی فریاد و فغان

گروه انبوه . در لوحی است :

(زَمَاجِير)

" ایاکم ان یحجبکم زماجیر اهل النعاق

و نیز :

" طوبی از برای نفوسی که زماجیر قوم ایشانرا از حق منع ننموده " .

نام قُبّة الزّمان در کتب و آثار تکرار ذکر

یافت و در کتاب شن القصیده حاجی

سید کاظم رشتی در شرح و حلّ رمز آن

(زمان)

چنین مسطور است :

" ثم ان هنا قبة اخرى وهى قبة بلعيا بن جدر وتسمى ايضا

بقبة الزمان وهذه القبة لها ظاهر ولها باطن وأما ظاهرها
فأتى أروى عن مولاى وسيدى وشيخى واستادى وسنادى و
عمادى اعلى الله مقامه ورفع فى الدارين اعلامه ان بلعيان
بن جوركان حكيماً من الحكماء الكاملين ذوباع طويل فى العلم
ورسوخ فى اليقين فكان فى عهد نبي الله صلى الله عليه وآله نون فلماً
سمع بالطوفان وان نوحاً دعا على قومه ووعد الله بان يهلكهم
بالطوفان فقال السلطان ما الحيلة فقال اتى ابن قبة بالارصاد
والعزائم واحكمها بالاسماء وبالروحانيات وامزج بين العلويات
والسفليات وارتب تلك القبة المحيطة بالبلدة ترتيباً طبيعياً
لا يدخل فيها الطوفان وتسلم البلدة من الفرق مامنع
الله سبحانه بلعيان بن جورعن ضرب تلك القبة على المدينة
لتسلم من الفرق لانه تعالى كما اراد ان يرى الخلق قهره
بالطوفان اراد ان يريهم حكمه بما اودع فى حقايق الاشياء
فحفظت تلك البلدة بتلك القبة عن الفرق وعم الطوفان وشمل
البلاذ والعباد ولم يسلم الا اهل السفينة والبيت المعظم
والحرم الا من مكث ولذا سماه الله بالبيت المتيق فلماً
نجت تلك البلدة اخفاها الله سبحانه عن اعين الخلق كما
فعل بجنة عاد لحكم ومسالح لا تضيق بذكرها المقال وسميت
تلك القبة بقبة الزمان لبقائها واستمرارها مع الزمان فهى لم

تزل معمورة مخفية كالبلاد الاخر المخفية مثل جابلسا وجابلقا
والبلاد التى وراء جبل قاف من القباب المذكورة وهكذا السى
ظهر المهدى عجل الله فرجه فى آخر الزمان فيظهر تلك القبة
والبلدة وجنة عاد والجنتان المدهامتان عند ظهوره فتعمر
البلاد والعباد الخ ودر شرح كثر ازباب اعظم است :
"وهو الذى ظهر نوره على جبل فاران ببروات القدس وعلى جبل
حوريب بجنود ملائكة العرش والسموات والارضين وعلى قبة
الزمان نبأ الاولين والآخرين وعلى الطور بالشجرة المباركة
ان ياموسى بمصاح ديك البهاء على قبة الزمان"
و در دعا روزيكشنيه :
"واسألك اللهم بحقه ان تسلم على القائم بامر فى مقامه
فى الراء فى عوالم الانشاء والمطاع فى افلاك الصفات والاسماء
الذى قد تغرد فى مقام طاعته عن ابناء الجنس وتعالى فى مقام
رضائه عن ابناء المثل اشبه نور طلعتك فى جبل فاران وظهور
مهيتك على قبة الزمان" و در مناجاتى است :
"اللهم انى اسألك ان تصلى على محمد وآل محمد فى جبل
حوريب ثم فى قبة الزمان" وقوله :
"ثم على كاظم من شجرة الطور على قبة الزمان من طلعة الاحد
وازمقام ابهى در لون حروفات مقطعات است :

"وهذا ما قضى على موسى بن عمران في قبة الزمان ان انتم تعلمون كذلك شهد فاران الحب عند فوران النار في حوريب القدس وسيناء القرب" ودر لوحی دیگر :

"ان يا محسن كلما اضرنا عليك النار انا لا تشتعل اذ ابعثنا نار الخلد على هيكل اللوح وارسلناها اليك لعل تشتعل فسي نفسك وتشتعل بك الموجودات ليظهر عن كل شئ ما ظهر لموسى بن عمران على سيناء القدس وقبة الزمان ان انتم تعلمون نفس السبحان لتكون من القائمين" ودر کلمات مکتونه است :

"ياد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه زمان واقع است با من نمودید" الخ ودر ضمن شرح نام قبه و کلمه کن شرحی ثبت است .

بفارسی اوستا خواندن زردشتیان در

(زَمْزَمَة) نیایش آتش و هنگام غسل و تناول اکل و شرب . و در مکالمات و ادبیات فارسی بمعنی ترنم بآهستگی و زیر لبی کثیرا استعمال و متداول بود . در لوحی است :

"تا ازین زمزمه ایزدی افسردگانرا برافروزی" و نیز :

"تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی" و نیز :

"زمزمه ای از آوازهای خوش جانان آوردیم" .

(زَنْجَان)

واقعات زنجان و احوال آحاد شاهیر
مؤمنین آن قسمت در بخشهای تاریخ
ظهر الحق تفصیل داده شد و سوره
زیارت در حق جناب ملا محمد علی حجت شهید و دیگر شهدای
آنجاست قوله :

"رحمة التي ظهرت ولاحت من افق فضل مالك الا يجاد عليك يا هادي الانام وها دم الاصنام" الخ .

(زَفُوز)

از معمورات شهیر آن ربایجان کسه
واقعات این امر در آنجا در ظهور الحق
ثبت میباشد .

(زَنِيم)

عربی لثیم و دنی و بیگانه بیسود خود را
در گروه بجا کرده . در قرآن :

"عَتَلْ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ" و در خطاب

معروف به عمه است :

"واقفتی کل غافل زنیم" و در صورت زیارت عمه طآن خانم
قوله : "وسلطة الزنما"

(زَوَاوَة)

قصه ای در حوالی کاشان و اصفهان
مرکز قدیم مؤمنین این امر مذکور در تاریخ
و آثار است و الواح بسیار راجع بآنجا

میباشد منها قوله :

" یا احبّاء الرّحمن فی الرّاء والرّاء ان استمعوا نداء المظلوم
..... ان انظروا ثم اذكروا اذا قصد الذّبیح مقرّ الفداء الخ
که مراد آفاسید اسمعیل ذبیح سابق الذکر است . وقوله :
" زاء هو المهيمن على ما يشاء " الخ " جناب آقا محمد رضا
زواره ای " الخ " زواجنا آفاسید یوسف " الخ " زوجنا
ملّا رضا " الخ " زواجنا آفاسید ابراهیم اخ من استشهد فی
سبیل الله بسمه العزیز الکریم ان یا ابراهیم ان استمع نداء
ربّک الکریم انظر ثم اذكر ان توجه من سمّناه بمحبوب
الشّهداء الی مشهد الفداء لذلك اختصناه فضلاً
من عندنا وآثرناه على اکثر الخلق " الخ .

زؤانة " زؤان " عربی تلخدانه . درلوح
(زؤان)
حکماء است :

" اياکم ان تزرعوا زؤان الخصومة
بین البریّة " .

عربی گرد باد " زوابع جمع . در خطاب
(زوبعة)
مشهور ببهائیان خراسان است قوله :
" وزوابع الشّدائد احاطت "

و در خطاب معروف به عمّسه است :

" واشتدّت علیها الزّوابع من سائر الانحاء "

در لوح بناصرالدّین شاه است :

(زهر - زهراء) " ویرزق العباد من روض عنایتہ زهراً "

و من افق الطافه زهراً " اول بفتح و

سکون جمع زهرة بمعنی شکوفه و دوم بضمّ سکون جمع زهراء
که مراد ستارگان است .

زهراء مؤنث ازهر سفید درخشان نورانی . در صورت
زهارت ملّا علی بابای صغیر " البقعة المقدّسة الزّهراء "

زوجة زن " ازواج زوجات جمع . و

ازواج اعلى وابهى ومولى الوری در

بخشهای ظهور الحق و در کتاب

راههای بزرگ تفصیل داده شد . و در خطابی از بیان شفاهی
مرکز میثاق برای جمعی از دوستان راجع بکیفیت ازدواج عرب
است قوله :

" عرس العرب فی البادية بسیط جدّاً العرس یقف علی حجر
والعرس تقف علی حجر امامه وهو یقول انا علی حجر وانت علی
حجر والله هو الشّاهد الا کبر بانک لا نشئ لی وانا الذکر لك وتقول
وانا علی حجر وانت علی حجر والله هو الشّاهد الا کبر بانک
لی الذکر وانا لك لا نشئ " .

صفت مؤنث عربی بمعنی کثر و منحرف

(زُوراء)

و نام و شهرت بغداد قرار گرفت و بانی

آن منصور خلیفه عباسی بر قسمتی که در

محل غربی آن بنانهاد و منحرف از مستقیم جنوب بود اطلاق

نمود. در لوح به ناصرالدینشاه است :

"أَيُّنَ مَنْ حَكَمَ فِي الزُّورَاءِ" که مراد بغداد و حکام و خلفاء عباسی

در آنجا میباشد. و در ایقان است :

"چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید عن معاوية

بن وهب عن ابي عبد الله قال أتعرف الزوراء قال جُعِلَتْ فِدَا

يقولون انها بغداد قال لأثم قال دخلت الرى قلت نعم

قال اتيت سوق الدواب قلت نعم قال رأيت جبل الا سود عن

يمين الطريق تلك الزوراء يُقتل فيها ثمانون رجلاً من ولئد

فلان كلهم يصلح للخلافة قلت من يقتلهم قال يقتلهم اولاد

العجم حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت

ارضری است و این اصحاب را در آن مکان بدترین عذاب

بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهبه

نمودند چنانکه در حدیث مذکور است و شنیده اند و بر همه عالم

واضح و مبرهن است" انتهى .

و در الواح و آثار بغداد بنام زوراء کثرت ذکر یافت از آن جمله

در لوحی نازل لجناب طهیب :

"ان يا طهيب كبر من قبلى على اهل الزوراء الذين ركبوا فلك

الحمراء باذن الله مالك الاسماء طوبى لهم بماها جـروا

في سبيل الله فاطر الارضين والسموات في خروجهم من الزوراء

لايات لاولى النهى وفي رجوعهم لبيئات للذين غفلوا عن ذكر

ربهم" الخ .

حروف زیاده و کلمه مجرد و مزید فیه

(زیاده)

در علم صرف معروف است . و در آثار

نقطه البیان چنین مینماید که باب

اِسْتَفْعَلَلَ بر ابواب افعال مزید فیه اضافه شده چنانچه در

شرح کوثر و غیرها است :

"تَلَّأَتْ واستلأت تلجلجت واستلجلجت و تبلبلت

واستبلبلت" و اما قوله :

"باكت واستباكت" بقلب و نقل لام الفعل بجای عین الفعل

میباشد .

مصدر عربی بمعنی دیدار و نـزـر

(زیارت)

شیعیان شهرت در دیدار مقابر متبرکه

اولیاء و تلاوت ازکار و ادعیه در حقشان

یافت و صور زیارات فیما بینشان برای فیور متبرکه نبویه و ائمه

واخلافشان تقرّر حاصل نمود ودر این امر نیز صور زیارات بسیا
که خطاب بمقامات روحانیّه اسلامیّه ویا این امر است از مقام
اعلی و ابهی و مولی الوری صادر گردید از آنجمله زیارت جامعه
از مقام اعلی است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم بسمه المكنون الرب الرحيم
الحمد لله رب العالمين وبعد فاذا اردت زيارة
حبيب الله او احداً من ائمة الدين طهر اولاً جسمك من كل
ما يكرهه ثم اغتسل بسبعة ماء كّف على الرأس ثم على اليمين
باربعة كّف ثم على اليسار بست كّف فاذا فرغت البس احسن
ثيابك واستعمل المطر ثم اجلس تلقاء الكعبة واستغفر الله
ربك اثنين ومأتين مرة ثم امش بالوقار والسكينة وكبر الله في
سبيلك الى ان تصل الى باب الحرم هنالك ذكر الله ربك اثنين
ومأتين مرة ثم ادخل بلا ان تقرأ حرفاً و امش بالسكون الى
ان تصل بسبعة اقدام تحت الرجل هنالك قف وقل اشهد
الله في مقامى هذا عرش الرب بما شهد الله لنفسه من دون ان
يقدر دونه انه لا اله الا هو العزيز الحكيم ثم التفت الى
المستوى على عرشه والمستقر على كرسيه وقل اول جوهر طرز
واشرق ثم طلع وعلّام من ساحة قرب الازل عليكم يا محالّ الوحي
الخ . دیگر زیارت علی امیر المؤمنین قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي قد تجلّى بنفسه
على اهل العماء فاذا وردت ارض النجف جفّف نفسك
بنار تلك الارض المقدسة كالقصة العربية بشمس السماء فاذا
خففت من كلّ الاشارات فاغتسل بماء الطهور نفسك وماء البحر
جسدك ثم البس نفسك قمص الباب على سرّ التراب والبس على
ظاهره من لبس مالا تجدونه اطهر نقياً ثم استعمل من العطر
الخالص وخذ الخاتم نفسك ثم امش على التراب مستكناً على
غير النعلين فاذا وصلت باب البلد قف واشهد انفسك
وللخلق بالعبودية في ذلك الباب وقل اللهم انت السلام
ومنك السلام واليك السلام حتى اتصلت الى الباب ثم
كبر الله اربعة عشر مرة واذا طلعت الدخول بعد الاذن
قل بسم الله ثم قف لدى الرجل ثم قل السلام
من الله على محمد وعلى وفاطمة والحجة المنتظر
هنالك لدى القبر كهنتك في الصلوة واستقرّ بانك قائم بين
يدى الله على العرش السلام من العبد الذليل عليك
يا مولی الجلیل " الخ .

دیگر زیارت فاطمة بنت النبی قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم فاذا اقمّت بين يدي الله عند مرقد
فاطمة سلام الله عليها صلّ في مقام الذي صلّى رسول الله فر

بهت فاطمه وانّ الآن معروف في المسجد ذلك المحلّ الاكبر
 فاذا فرغت قم ثم قل اشهد ان لا اله الا الله ثم قل
 السلام عليك يا ايها الشجرة الالهية التي تجلّي الله لك بك
 فوعزت ما اخترت ارض السّجن في وسط الجبال الا
 لغناء حضرتك " الخ و مراد از ارض السّجن في وسط الجبال
 قلعه ماکو است و نیز در زیارت و ذکر امام حسین متعدد میباشد
 و در ضمن نام باب ذکرى است . و قوله :
 " وسلّم على الحسين في يوم عاشوراء وسمّه بهذه الآيات
 لتكونن من اهل الحضور لمسطور بسم الله الرحمن الرحيم
 شهد الله لعبده وبشهادة نفسه انه لا اله الا هو الحق القيوم
 اللهم انت السلام ومنك السلام واليك السلام وحدك لا شريك
 لك واشهد ان اليوم هذا يومك والمقام هذا مقامك والشهيد
 فيه حجّتك وابن حجّتك السلام عليك يا ابا عبد الله
 ورحمة الله وبركاته اشهد يا مولاى لديك بانك وان قتلت لن
 تمت وحياتك حتى افئدة الخلق " الخ ايضا خطبة قد انشأها
 على البحر في ذكر الحسين قوله :
 " الحمد لله الذى قد شهد لذاتيّه بالا حديّة القديمة لماعلم
 بانّ الحسين يشهد لنفسه بنفسه انّ اله الا هو الا يا
 ايها الملاّ لولا يقتل الحسين في مشهد الاوّل بشهادة نفسه

لربه لم يستقرّ الا بداع في ابداعها ولا الانشاء في انشاءها
 ولا الاختراع في اختراعها ان اعلّموا فضل البكاء فانّ
 ذلك حكم ما يخطر على قلب بشر من قبل ولا ينزل لاحد من بعد
 فآه آه لو اجتمع كل الخلق على ان يعترفوا عظم
 على بن الحسين في يوم الحرب لن يقدروا " الخ .
 دیگر زیارة الحروف است قوله :
 " بسم الله الرحمن الرحيم هو العلى المتكبر الرفيع بسمه
 المكنون الرب العظيم جوهر مجرد طرز کا فوراً طهر اظهار انور
 الذى طلع و اشرق ثم قلع و ابرق " الخ . و صورت زیارت صادر
 از مقام ابهى در حق امام حسین و بعضی نیز از آثار اعلی
 در آن باب ضمن نام حسن ذکر است و از مقام اعلی زیارات
 متعدد در حق قدوس و شهداء قلعه و غیرهم نیز صد دریافت
 که بعضی از آنها در ظهور الحق ثبت گردید و لوحی که شامل
 و مبین صورت زیارت ابهى متداول بین اهل بها و معلق و
 منصوب در روضه مبارکه و مقام اعلی میباشد چنین است :
 " هذه زیارة لربنا البهى الابهى بسم الله العلى الاعلى
 سبحان الذى نزل الآيات بالحق ويجذب بها قلوب من يشاء
 وانه كان على ما يشاء قدیرا سبح له ما فى السموات و ما فى الارض
 و كلّ عنده فى اللوح مذكوراً ان ياعبد ان احرم فى قلبك الكعبة

الحرام ثم زُرَّها بخضوع عبينا فلما سدَّ السَّبيل إلى ربِّك قدَّرت
للزَّائرين بأن يتوجَّهوا بقلوبهم إلى مقرِّ عرش عظيم لأنَّ النَّاسَ
قطعوا السَّبيل ومنعوا العبادة عن الورد على شاطئ عزِّ منيعا
لذا قبل الله عنهم توجَّههم إلى شطر البيت بقلب طاهر منيرا
وإذا أردتَ الزيارة توجَّأ كما أمرت في الكتاب ثم ولَّ وجهك
إلى شطر العرش وقل الثناء الذي ظهر من نفسك الأعلى
وانك كنت على كلِّ شئٍ محيطا كذلك امرناك يا أيُّها العبد قسم
ثم اعمل بما أمرت وأنه يكفيك عن كلِّ من على الأرض جميعا الخ
ولوحى ديكر شامل ذكر زیارت در حق ملا حسين بشرويه باب الباء
است قوله :

" هذه سورة الزيارة قد نزلت من جبروت الفضل لاسم الله الأول
ليزور به قانتة الكبرى والذين هم آمنوا بالله وآياته وكانوا من
الغائرين وانك انت يا ورقة الفردوس زوريه من قبلي ثم قل
أول روح ظهر من مكن الكبرياء وأول رحمة نزلت من سما
القدس عن يمين العرش مقرر بنسب العلى الأعلى عليك ياسر
القضاء وهيكل الامضاء وكلمة الاتم في جبروت البقاء واسم
الاعظم في ملكوت الانشاء اشهد بذاتى ونفسى ولسانى بانك
انت الذى بك استوى جمال السبحان على عرش اسمه الرحمن
وبك ظهرت مشيئة الاولياء لاهل الاكوان واشهد انك كنت

أول نور ظهر من جمال الاحدية وأول شمس اشرق عن افق
الالهية لولاك ما ظهر جمال الهوتة وما برز أسرار الصمدية الخ
ولوحى ديكر زیارت آقا سيد يحيى وحيد دارابى وشهدا نيريز
است قوله :

" هذا منزل لحضرة الوحيد الذى فاز ببقاء الله الحميد
وللذين استشهدوا في سبيله أول موج علامن بحر رحمة
ربك الخ ديكر زیارت جناب اخت ٦٦ خواهرشان كه در
ظهر الحق تفصيل داده شد قوله :

" أول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايَّتْها الورقة
المباركة العليا والمشرقة من افق الامر في أيام الله مالك
الاسماء اشهد انك اقبلت الى الافق الأعلى وفزت بما لا فاء
به اكثر الورى واشهد انك حملت الشدائد والبلايا في سبيل الله
فاطر السما وكنت في الامر على شأن ما اخذتك في الله لوم
اللائعات ولا اعراض المشركات طوبى لك ولمن حضر مقامك وزار
بما ظهر من قلم الله العلى الابهى الذى حبسه الظالمون في
حصن عكا اشهد انك اسلمت الروح في الفراق بعد ما كنت
مشتعلة بنار الاشتياق في أيام الله مالك يوم الطلاق سحق
لقوم ما عرفوا شأنك وما شربوا زكرك ونعيمًا لمن يذكرك بما زار
به الله في الكتب والالواح ونيز زیارت عبد العظيم حاج

ميرزا مسيح عليهما بهاء الله :

" هوذا ذكر العليم النور المشرق من افق سماء العطاء

يا مسيح عليك ذكرى وثنائي وبهائي انت سكنت في ارضى "

الخ . ونيز زيارت حرم نقطه قوله :

" البهاء المشرق من افق غرّسى الغراء والنور الظاهر اللامع

من سماء اسمى الابهى عليك يا شجرة سدرة المنتهى والورقة

المباركة النوراء نشهد ان فيك اجتمعت الآيتان قد

احيتك آية الوصال في الاولى وماتت آية الفراق في الاخرى "

الخ وديكر زيارت مريم است قوله :

" هذا زيارة التي سميت بمريم انها اشتعلت بنار حب ربها

قبل ان يمسيها وانا سترنا شأنها في حياتها فلما ارتفعت الى

الرفيق الاعلى كشف الله الحجاب وعرفها عباده ومن اراد ان

يزور الطاء التي استشهدت (قرّة العين) فليزبرهم هذه

الزيارة اول رحمة نزلت من سحب مشية ربك العلى

الاعلى واول ضياء اشرق من افق البقاء واول سلام ظهر من

لسان العظمة في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى والكلمة

العليا الخ ديكر زيارت سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء

وملا كاظم شهيد :

" اول نور اشرق من افق ظهور وجه ربكم فاطر السماء عليكم بها

مظاهر الوفاء ومطالع الاسماء في ملكوت الانشاء اشهد ان بكم

ظهرت رايات النصر وارتفعت اعلام الهداية وانارت افق

الاستقامة الخ ايضا :

" هذا لوح الزيارة قد نزل من ملكوت القيوم لاسم الله الذى

سمى بالحسن اول بهاء ظهر وشرق من مشرق البقاء الخ

ايضا قوله :

" عليك البهاء يا مشرق الوفاء من لدى الله مالك الاسماء و

فاطر السماء اشهد بك تزيت مدينة العبودية الخ .

ديكر زيارت حاجى عبد المجيد شهيد نيشابورى ابا بديع

ويسر شهيد ش آقابزرگ بديع قوله :

" انا قصدت ارض الخاء وتقربت اليها وجدت نفحاتها قم

تلقاء رأس المجيد ورز بما ذكره العزيز الحميد وقل جوهر عرف

تضوع من قميص رحمة ربنا العلى الاعلى عليك يا ايها المقبل

طوبى لك يا ابا بديع ولا ينك الذى به تزلزلت اركان الجبت

وانكسر ظهر الاصنام الذين يمشرون اثواب العلماء بين سلام

الانشاء نعيماً لك ولا ينك طوبى لكما بما فزتما

بشهادة الله في هذا اللوح وقوله :

" عليك يا فخر الشهداء ذكر الله وثنائه وثناء اهل الجبروت

وثناء اهل الملكوت وثناء كل الاشياء في كل الاحيان قد

كتب الله على كل نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر الطاء ويقول
 ماتكلم به لسان الكبرياء " الخ ونيز زيارت فتح اعظم :
 " البهاء عليك يا من اقبلت الى الوجه في يوم فيه ارتعدت اكثر
 العباد " الخ وزيارت ملا عليجان شهيد مازندراني :
 " هذه منازل للعلی الاعلی الذي استشهد في ارض الطاء
 عليك ياسر الاسماء ومستسر الامر في ملكوت الاسماء " الخ
 ايضا قوله :
 " من اراد ان يزور عليا في ارض الميم الذي انفق ماله وما عنده
 في سبيل الله مولی الوری فليزير ما نزل من سماء مشية الله العلي
 العظيم هو المعزى من افقه الاعلى اول نور ظهر وشرق ولا ح
 ورق من فجر المعاني عليك يا حفيف سدره المنتهى في ملكوت
 الاسماء " الخ و " زيارة حضرة النصير عليه بهاء الله ونوره " :
 " اول ذكر اشرق من افق الكتاب واول نور الاح بنور الحق وتوجه
 في العتاب عليك يا ايها المقبل الى الله " الخ وزيارة آقا محمد
 حسن :
 " اول سلام نطق لسان العظمة قبل خلق الارض والسماء " الخ
 وزيارة ام الاولياء :
 " الذكر اللائح من افق الملكوت والنور الساطع من افق السماء
 الجبروت عليك يا امتي وورقتي والناطقة بذكرى والمقبلة الى

افق الطائفة في هوائى والتمسك بحبل " الخ ولوحى
 ديگر در ذكر زيارت فصن اطهر :
 " جناب حاجي ميرزا ج اني الاقدس الابهى هذا حين
 فيه يفتسلون الابن امام الوجه بعد الذي فديناه في السجن
 الاعظم بذلك ارتفع نحيب البكاء من اهل سراق الابهى
 ونوح الذين حبسوا مع الغلام في سبيل مالك يوم المعاد في
 مثل هذه الحالة مانع القلم عن ذكر ربه مالك الامم يدعو
 الناس الى الله العزيز الوهاب هذا يوم فيه استشهد من خلق
 من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعداء عليك يا
 فصن الله ذكر الله وثنائه يا اهل الارض لا تجزعوا بما
 يرد عليكم من القضاء بل تذكروا كذلك امرتم من لدن ربكم
 العزيز العلام " الخ وزيارت آقا ميرزا موسى كلیم :
 " هوذا اكر العليم يا قلبي قد اتت المصيبة الكبرى والرزينة
 العظمى ذكر من صعد الى الاعلى والافق الابهى قل اول بهاء
 ظهر وشرق طوبى لك يا اخي نعيما لك يا كلیم
 بما فزت باتوار القديم " وزيارت والده فصن اعظم :
 " اول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايتهما
 الورقة العليا " الخ وزيارت پير روحاني در درخش :
 " اول نور سطع ولا ح من افق سماء المعاني عليك يا پير روحاني

اشهد انك اقبلت الى الله * الخ ودر لوح ذكر وزيارت حاج
 محمد رضا اصفهاني شهيد :
 " يا قلم دع الا ذكرا متوكلا على الله المهيم القيوم ثم اذكر من
 صعد الى الرفيق الاعلى بالوجهة الحمراء واشتعل بنهار
 المشق في مدينة العشق وقل اول نفحة فاحت من مسك
 المعاني والبيان عليك يا من انفتحت روحك في سبيل الرحمن * الخ
 ودر زیارت حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی :
 " يا ذبیح یذکرک مولاک بماورد علیک فی هذا السبیل اشهد
 انک آمنتم بالله * الخ وزيارت ميرزا غلامعلي بن حاجی محمد
 اسمعیل ذبیح :
 " اول نفحة تضرعت من الوحي واول نور سطع من افق الوجه
 عليك يا من فزت بايام المظلوم وما نزل فيها من سماء مشية الله
 رب العالمين يا غلام نشهد انك اجبت مولی الوری اذا ارتفع
 النداء بين الارض والسماء واعترفت بظهوره وسلطانه واستوائه
 على العرش ونشهد انك تركت الوطن قاصداً وطن الله ونطقت
 البر والبحر شوقاً للقائه * الخ
 واماثل این صور زیارات صادره ابھی یا بدستور و اجازه شان
 بسیار است از آن جمله لوحی شامل زیارت جامعه کبیره برآی
 کلیه شهداء فی سبیل الله میباشد قوله :

" یا اسمی یا ایها الناطق بذکری فاعلم من اراد ان يستنیر
 بنور البقاء ويتشرف بزيارة احد من اهل البهاء المستقرین
 طی الفلك الحمراء والمتوجهین الى الارض الاعلى ینبغی لسه
 ان یطهر قلبه یقول بجوهر الخضوع ومنتهی الخشوع
 یا الهی قد قصدت الذین سفکت دماؤهم فی سبیلک * الخ
 واز مرکز عهد و میثاق در زیارتنامه ملا نصر الله شهید شمر میرزا
 مورخه ۱۲ رجب ۱۳۳۸ است :
 " فهجم علیه ضواری الفلافی لیلة لیلا ورموه برصاص
 خارق للقلوب والاحشاء رب انه كان آية من آیاتك
 وكلمة ناطقة من كلماتك * الخ وقوله :
 " زیارة من استشهد فی سبیل الله جناب آقا سید مهدی یزدي
 علیه بهاء الله الابهی التحية التي فاحت نفحات قدسها
 الخ ودر زیارت آقا میرزا موسی حرف بقا الذي صعد الى الله
 علیه بهاء الله الابهی :
 " هو الله النور الساطع من ملكوت الابهی تحف روضتك الفناء
 الخ وقوله :
 " باید احبای الهی در روز بیست وهشتم شعبان که یوم
 شهادت حضرت اعلى روحی له الفداء است در نهایت روح
 وریحان و تضرع وابتتهال قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین

(ورقاء و روح الله) نمایند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقوم^ی که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند " و قوله :
 " باید انجمن شور روحانی در طهران نفوسی را تمهین نمایند
 که بالنیابه از عبدالبهاء بکمال روح و ریحان در پنجم جمادی
 الاولی یا در بیست و هشتم شعبان یوم مقدس بروند و آن مرقد
 معنبر را (قبر آقا علی حیدر شیروانی) زیارت کنند و زیارت نامه
 بخوانند و همچنین بجهت بیست و هشتم شعبان نه نفر
 انتخاب کنند که از طهران بنهایت خضوع و خشوع عزم مدینه قم
 کنند و حضرت امیر جلیل معتمد الدوله منوچهرخان مرحوم
 را از قبل من زیارت کنند " الخ و صور زیارات متعدد از مرکز
 عهد ابهی در حق طلان خانم عمه ایشان که ضمن نام طلان
 ذکر است و نیز در حق امثال شهداء یزد و خراسان و آذربایجان
 و ملایر و اراک و آقا محمد نبیل اکبر فاضل قاضینی و حاجی میرزا
 محمد تقی افغان و میرزا باقر افغان و حاجی محمد اسمعیل زبیر
 و آقا محمد کریم عطار و آقا محمد رضا محمد آبادی و حاجی میرزا
 عبد الله سقط فروش و حاجی صدر همدانی که فرمودند روز مخرج
 در مرقدش جمعی بخوانند و میرزا یعقوب متحده شهد و غیرهم
 بسیار است .

(زیارت کلا)

دارند .

(زیات)

نام قریه ای بقرب شاهی مازندران که
 الحال عده ای از بهائیان از احفاد
 ملا آقا جان و لوجائی در آنجا سکونت

نام کوهی در اراضی مقدسه فلسطین
 قرب بیت المقدس . در لوح رئیس
 است :

" و مرة فی الزیتا " و در ضمن نام تین ثبت میباشد .

فارسی بمعانی معروف و نام قریه
 تابعه بشرویه خراسان ملقب در شمار

(زیارت)

این امر بنام " خیر القری " سکنه اش

بهائی و نیز قریه ای از توابع بیرجند معروف زیرک خونیـك
 و در لوحی خطاب باهالی آنجاست قوله :

" هو المستقر علی عرش البیان انا نذكر العباد بالذکر الاعظم
 الذی جعله سید ذکر العالمین انه له والذی دعا الناس الـ
 الله وهداهم الى الصراط المستقیم ان الذین اتبعوا اوامرا
 و سننه اولئك اهل هذا المنظر الا کبر يشهد بذلك مالک القد
 ولكن اليوم اکثرهم من الغافلين .

عربی بمعنی انحراف و شك و اعراض

از حق . در لوح حکماء :

" اجملوا اقوالکم مقدسة عن الزیغ

(زَیغ)

والهوی "

زین المقربین لقب و شهرت ملازمین

(زَیْنُ الْمُقَرَّبِیْنَ) العابدین از اهل قصبه نجف آباد

اصفهان که باین نام در الواح و آثار

و خطابه‌های کثیره ابهی و مرکز عهد و میثاق و در تاریخ این امر

مذکور و شرح حالش در ظهور الحق بتفصیل مسطور میباشد.

در لوحی است :

" بسم الله الا منع الرفع الا قدس الابهی شهد الله انه لا

اله الا هو وان علیاً قبل نبیل (علی محمد حضرت نقطه) عبده

و بهاؤه وانت آمنت یا زین البقاء لا تحزن عن هؤلاء

ای زین المقربین حق جل ذکره هتج ملای بمثل ملای بیسان

ظاهر فرمود " الخ و در لوحی دیگر :

" طوبی لك یا زین بما ارسلت الی آثاری (الواح را بخط

نسخ زیبای خود نوشته فرستاد) قبلناه و وهبناه الی الفصن

فضلاً من لدنا علیک ان اکتب فی ایام ربک کلها آثار ربک

لینشربک ذکره فی الدیار " الخ و لذا او در تمام آثار

حیاتش الواح و آثار بخط و ورق زیبا نوشته بمؤمنین میداد

و در لوحی دیگر :

" الاعظم الا قدم کتابت بمنظر اکبر و ارد و آنچه از آیات الهیه

سؤال نموده بودید (الواح و آثار خواست که کتابت نماید)

عبد حاضر لدی الوجه ارسال میداد آن یازین تعمیق جواب

ماسألته فی الایات حفظ تغییر بوده چه که در اوائل ابداً

در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمیشد و این ایام نظیر

بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت

شود بنزل فی بعض المقام بغیر منازل فی القبل این نظریه

ظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده

و خواهد بنود در ارض سر اراده چنان بود که قواعدی در علم

الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند نظر با حزان وارد و

اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد دیگر سبب

اعظم آنکه هر مجهولی کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نظر

بآن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خود اوسؤل شود عالم

بحرفی نبوده چنانکه در یحیی و اتباعش مشاهده مینمایند

العلم فی قبضته یقلب کیف یشاء مثلاً در بعضی مقام آیات

بر حسب قواعد ظاهر باید مرنوع و یا مجرور باشد منسوب نازل

شده در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از حروف نا

ومواضع آن واگر مقامی مجرور نازل شده و بر حسب ظاهر همین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که علت جرّ است محذوف و این قاعده را در کلّ جاری نمائید و همچنین در بعضی مواقع بطراز آیات است لا نحَبّ ان نذكر القافية فی هذا المقام و همچنین نزدائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدّی ظاهر بالتکریر والباء والهمزة و این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی بقرنیه مقام فعل لازم متعدّی و فعل متعدّی لازم میشود طویس للمعارفین و طویس لدن کان موقناً بأنّ العلوم کتّھا فی قبضة قدرة ربّه العظیم الخبیر و همچنین فعل متعدّی رَفَعَ اَرْفَع نازل امثال آن در کتب سماویّه از قبل هم بوده و این در مقام تأکید است لا بأس باری ای زین المقربین جمال مبین بین حزین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریر قلم اعلی درجه حالتی مرتفع است و لسان عظمت درجه بلائی ناطق کلّ لباس هستی را خلع نمایند و طراً نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع وجدال بود که واضع الفاظ حقّ است یا غیر او حال مع ظهور حق در منازل من عنده اعتراض نموده و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لا تحصی در کلمات الهی نموده اند و شنیده اید اگرچه از قبل این مطالب مذکوره

نازل و لکن المسك کما يتکرّر يتضوّع و اکثری از الواح در آیامی نازل که مجال رجوع بآن نشده آنچه از قلم عبید حاضر تلقّا وجه جاری شده همان باطراف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعضی مواضع سهو شده باشد و یا زیاده و کم می رود چه که احدی قادر نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نماید آنچه درین مقامات سؤال شود محبوب بوده و خوا بود اگرچه در نزد مسجون تنزیل احبّ است از رجوع به منزل من قبل والتوجه الیه اولی و مآلک العلل و نیز قوله :
 " یا زین مظلوم خود را اتفاق نموده و بلا یای ارض را قبول فرموده شاید آفاق بنور اتفاق منور گردد و بطراز اتحاد مزین تاحین رائحه اتفاق و اتحاد مابین اولیا متضوّع نه تاجه رسد بغیر لا زال ظهورات نالایقه و امورات غیر مرضیه مشاهده شد و میشود " و نیز قوله :
 " هو المبین القائم القیوم ان یا زین المقربین فاعلم بأنّ کما ماسمعت فی هذا الا مر قد ظهر باسمی العزیز المقتدر القیوم و بذلک ابتليت تحت سیوف الحسد والبغضاء ولا یعلم ذلک الله العظیم الخبیر " و نیز قوله :
 " بسم الله الا قدس الرفع قد حضر عبد الحاضر لدی الوجه ان یا زین نحمد الله بان قد سک من شین المشرکین "

قبل الله عملك في منامك " وقوله :

" هو الله تعالى شأنه العظمة والاقتدار يا زين عليك بهائى وعنايتى مكتوب شما واسم كريم عليه بهائى " الخ

و نیز از آثار خادم است قوله :

" واما در باره کتاب و اختلاف نسخ مرقوم فرموده بودند هذا ما اشرق من افق البيان فى الجواب يا زين آيات الله بشأنى نازل كه احدى قادر بر ثبت آن در حين نزول نبوده و آنچه در عراق و ادرنه نازل اهداى مراجعه نشده بسا شده كه عبيد حاضر لدى العرش بقدر قوه مراعات نموده ولكن معذلك در بعض مواقع سهوشده و آنچه كتاب استنساخ نموده اند بسيار مخالف بوده حال عند الناس معلوم نيست كه کدام از ساحت اقدس مفاير قوم نازل و کدام از عدم توجه كتاب معلوم است كه آنچه از نزد حق نازل شده حق لا ريب فيه ولكن چون جناب ناظر عليه بهاء الله اراده نمودند بعضى از كتب را طبع نمايند لذا به غضن اكبر و عبد حاضر امر نموديم كه مطابقه نمايند و آنچه مفاير قوم باشد معروض دارند چه كه ناس اكثري عارف نبوده و نيستند و بر كيفيت تنزيل مطلع نه اين مراعات بواسطه آن شده كه سبب هلاكت نفوس نگردد اگر چه لا يزيده الظالمين الا خسارا و سورة هيكل در ارض سر نازل و بعد درين

ارض تجديد شد هذا ما رقم من قبل الله لهوالمجدد العلیم

الخبير " و نیز در سؤال و جواب است :

" سؤال آيات منزله بعضى با هم فرق دارد جواب بسيارى از الواح نازل شد و همان صورت اوليه من دون مطابقه و مقابله با اطراف رفته لذا حسب الامر بملاحظه آنكه معرضين را مجال اعتراض نماند مگر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قسوم در آن اجراء گشت و حكمت ديگر چون در قاعده جديده بحسب بيان حضرت مبشر روح ماسواه فداء قواعد بسيار و سيع ملاحظه شد لذا بجهت سهولت و اختصار نازل آنچه با اكثر مطابق است " انتهى و ذكرى از زين مخصوصا ضمن نام اقدس ثبت ميباشد . و از جمله مسميان بنام زين العابدین مذکور در آثار :

ميرزا زين العابدین كاشى شاعر شبا هذگ تخلص كه در سجن طهران بفتنه سال ۱۳۰۰ هـ ق مسطور در ظهور الحق از بين جان تبرى كرد ولى حسب حكم شاهى فراشان و پرا بسيار زدند و درها ريشه زد بمراق كردند و در بغداد بمسجد آبرو صل پماند و بعد از صعود ايهى و مخالفت آقا جمال بروجردى با غضن اعظم عبد البهاء كه در ضمن نام جمال بيان است او نيز ثبوتى نداشته فيما بين ثابتين در عهد و ميثاق بى احترام بود و

در واقعۀ فتنۀ مذکورہ شیخ طهرانی نیز کہ بعلمت اقامتش در کربلا شیخ عرب میگفتند و بمطالعۀ الواح کیمیا ایمان بهائی یافت تبرّی نموده سخنان ناشایسته گفت .

حرف (ژ)

کشور ژاپون در اواخر ایام میثاق مؤمن
(ژاپان) بایمان بهائی پیدا کرد و در آثار ایشان
مذکور آمدند و نام :
مسترتو کوجیرای ترای رایکو موشزدکی ذکر یافت .

حرف (س)

در آثار باب اعظم من و حرف سین
(س) غالباً رمز از جناب ملا حسین بشرویه
میباشد . در بیان است قوله :

"وهمچنین مبداء طهری بیان را مشاهده کن که تا چهل روز
غیر از حرف سین مؤمن بباء (باب) احدی نبود و کم کم
هیأکل حروف بسطه (۹) نفوس اولیّه) قصص ایمان را پوشید
تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده میکنی تا امروز که چقدر
مکثر شده این واحد " الخ و در ضمن بیانی دیگر است :

"وَأَنَّ أَوَّلَ مَا ظَهَرَ نِيَّ اللَّهِ عَلَى حُرُوفِ السِّينِ مَا جِئْتُ أَنْ أُعَرِّفَ
نَفْسِي نَفْسًا بَلْ أَخَذْتُ عَهْدًا مِنْ حُرُوفِ الْحَيِّ أَنْ لَا يَعْلَمُوا
النَّاسُ بِذِكْرِ اسْمِي لَوْلَا أَجَدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ حَزَنٍ وَيَبْلَسُغُ
آيَاتُ اللَّهِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ مَنْ يَكُنْ فِي طِينَةِ الْعَلِيِّينَ لَا بَدَّ أَنْ
يَهْتَدِيَ بِهِدْيِ اللَّهِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ
مِنْ طِينَةِ الْعَلِيِّينَ يَمُوتُ مَقْدَمُ شَهْدَتٍ بَعْدَ مَا غَابَ آخِرُ
شَهْدَاءِ اللَّهِ (امام دوازدهم) كَيْفَ قَدْ أَظْهَرُوا حَبِّهِمْ
وَنَسَبُوا أَنْفُسَهُمْ إِلَيْهِ وَارَادُوا أَنْ يَتَقَرَّبُوا بِهِمْ بَارْتِفَاعِ قُبُورِهِمْ
وَأَمْتِنَاعِ ذِكْرِهِمْ وَعَلَوْ قَدْرِهِمْ وَلَوْ أَنَّ مِنْ يَوْمٍ مُحَمَّدٌ إِلَى مَا غَابَ
الْآخِرُ قَدْ قُضِيَ مِنْ عِنْدِ هَؤُلَاءِ مَا قَدْ قُضِيَ ذَلِكَ أَمْرًا لِلَّهِ أَنَا كُنَّا
بِكُشْيِ عَالَمِينَ وَأَنَّ ذَا يَوْمٍ نَذْكَلُ يَفْتَخِرُونَ بِاسْمِ الْحَقِّ وَلَوْ
يُظْهِرُ الْحَقُّ بِنَفْسِهِ لَمْ يَكْذِبْهُ مِنْ أَحَدٍ بِمِثْلِ مَا قَدْ وَجَدْتُمْ كَلِمًا
قَالُوا وَيَقُولُونَ بَأَنَّا بِمُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ الْمُؤْمِنُونَ وَلَكِنْ إِذَا أَظْهَرَهُ
بِآيَاتِ الْبَيِّنَاتِ الَّتِي ثَبَتَ بِهَا بَيْنَهُمْ مِنْ قَبْلِ فَازَ أَكْثَرُ مَا هُمْ
يَكْسِبُونَ فَلَمَّا عَلِمْنَا حَدَّ ذَلِكَ الْخَلْقِ مَا أَجَبْنَا أَنْ يَعْرِفَنَا مَنْ
أَحْدَلَانِ لَا يَظْلُمُ عَلَيْنَا أَوْ عَلَى أَحَدٍ يَنْسِبُ إِلَيْنَا قَدْ رُخِرَ لِحَقِّ
قُضِيَ مَا قُضِيَ وَظَهَرَ اسْمُ اللَّهِ بِمَا ظَهَرَ فَازًا كُلَّ مَبْتَلُونَ وَأَنَّ بَعْدَ
مَا قَدْ ظَهَرَ قَدْ دَبَّرْتُ بَانَ أَصْبِرَنَّ فِيمَا نَزَلَ عَلَى لَانِ كَانِ لَا حَزَنَ
فِي سَبِيلِي حَتَّى قَدْ رَضِيتُ عَلَى ذَلِكَ الْجَبَلِ (كوه ماكو) الَّذِي

لم يكن فيه من يخلق باب حصنه وكلاب يحرسون عند الباب
حتي لم يؤذ احد في سبيلي وكان الكل في ايام الله ساكنون
ونيز در ضمن نام صحيفه از صحيفه العدل منقول است .

و در آثار ابهي حرف س رمز از شيخ سلمان پيك معروف
آنحضرت ميباشد از آنجمله در لوحی است قوله الاعلى :

" همين سؤال را در سنين قبل نفسى از مشرك بالله نموده و
جوابى بخط خود نوشته نزد حرف سين است " الخ مراد
جوابى است كه ميرزا يحيى ازل در تبیین شعر شيخ سعدى
نموده نزد شيخ سلمان بعينه موجود ميباشد . ونيز در خطابى
بفتح اعظم است :

" قد ارسلنا اليك بيد السنين كتابا كريما " كه در ضمن " فتح "
ثبت ميباشد ونيز در عده كثير از الواح و آثار حرف س رمز
سمنان و قصبه سنگسر ونيز " س " و " سرى " رمزيسان قرار
گرفت كه شرح اوضاع واحوال همه بتفصيل در ظهور الحقيقى
ثبت گرديد .

در عرف عربى معرب ساده فارسى بمعنى

(سازج) خالص وبسيط وسليم النية . وسذاجة

بمعنى بساطة استعمال كنند و در آثار

والواح بسيار مذکور است . در كلمات مكنونه :

" اى سازج هوى " و در لوحی است :

" از كذورات عوالم ملكيه سازج و منير گردانيد " و در ضمن

نام اسم خطاب به منير كاشى مسطور است :

" يا سازج الروح " و در ضمن نام آسيه ذكر سازجيه
است .

نام شهر معروف مركز حكومت مازندران

(سارى) كه در تاريخ ظهور الحق مفصلا ثبت

گرديد و از بهائيان نامى آنجا

آقا شيخ هادى كه بواسطه ملا عليجان ماهروزكى (شهيد)
ايمان آورد از طبقه علماء و عرفاء و متفذين بود و در روز شهادت
شهيد مذكور بخانه وى نيز تاختند و برخى از ملاها تكفيرش
كردند و فاتش بسال ۱۳۱۶ هـ ق در همان شهر واقع
گرديد ديگر :

ميرزا عنايت على آبادى شهر ساكن آن بلد كه در تاريخ
آورده شد ديگر غلامحسين خان شاپور مقتدر السلطان
كرمانى كه بواسطه او هدايت گرديد ديگر در ويشى بنام
كربلايى يوسف كرمانى الاصل با شهرت حق مطلق كه در همان
شهر وفات يافت ديگر : طبيعى بنام شاهزاده حكيم طبيب
بسيار معروف بلد بود و جسدش در باغش مدفون گشت و چون

باغ را اخلاش فروختند زنی که خریده بود جسد را از زیر خاک بیرون آورده افنا نمود . و شرح احوال :
میرزا علی اکبر حافظ الصحه واسکسی علی آبادی که بواسطه
دکتر محمد خان تغریبی در ساری بهائی شده نزدش تحصیل
طب نمود و خواهرش را ازدواج کرد و خانواده دوستدار از او
باقیمانده و تقریباً در سال ۱۳۱۳ در ساری وفات یافت دیگر
میرزا محمد حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فضل الله سنگ
و میرزا فتح الله حمزه و آقاسید حسین حاجی مقدسی و آقا
سید مرتضی حافظ الصحه و سردار جلیل گلبادی و مجد
الاطباء و غیرهم در تاریخ ثبت است و از حافظ الصحه آقا
سید آقا بزرگ و خاندان حافظی و از آقاسید حسین خواهر
زادگانش و از مجد پسرش باقی ماند .

(ساعة) در عرف عربی و عرف فارسی آلتی که
بآن اوقات شناخته میگردد . ساعات
ساعتها جمع . در کتاب اقدس است
" بالساعات والمشاخص التي تحدت الاوقات "
در خطابی از مرکز عهد و پیمان است
(ساعیر) قولش :

" در خصوص ساعیر مرقوم نموده بودید

ساعیر محلی است در جهت ناصره در جلیل واقع "

سامخان ارمنی سرتیپ فوج مسیحی
(سام) مأمور هدف کردن هیکل نقطه در

تبریز شد که بتصریح در تاریخ التواریخ
آورده ما به هدف مقصود و در مشهد تصادف حالات با مان
یافت .

داستان سامری در سوره طه از آن
(سامری) بعنوان مؤسس فتنه مبتدعه گوساله
پرستی بنی اسرائیل در ایام موسی

بنوعی عجیب الظاهر مذکور و مشهور است قوله :
" واضلهم السامری ولكنا حطنا اوزاراً من زينة القوم
فقد فناها فكذاك القى السامری فاخرج لهم عجلاً جسداً له
خوار فقالوا هذا الهكم واله موسى قال فما خطبك يا
سامرى قال بصرت بعالم تبصروا به فقبضت قبضةً من اثرائرسوا
فبذتها وكذلك سولت لى نفسى قال فاذهب فان لك فى
الحیوة الدنيا ان تقول لا ماسر وان لك موعداً لن تخلفه "
وچنانچه معلوم است آن فتنه که اصلاً در تورات مسطوره
و دائر فیما بین هارون و بنی اسرائیل مذکور میباشد در قرآن
بشخصی با عنوان سامری نسبت یافت و تفصیلی در اسرار الآث

عمومی مذکور است . و در آثار اعلی و ابهی سامری بر سهیل تشبیه و اشاره بواقعه مذکوره بر کسانی چند از مدعیان مهتم مخالف اطلاق شد از آن جمله در بیانات شکوائیه باب اعظم است :

"واتبعوا ما القى السامرى بينهم وسجدوا العجل" الخ
و قوله :

"اللهم عذب العجل وجسده و خواره" که مراد از سامری وعجل و خوار میرزا جواد ولیانی برغانی و میرزا عبد العلی و میرزا ابراهیم مشروح الوصف در ظهور الحق اند و شمه ای در ضمن نامهای جواد و خوار ثبت میباشد . و از مقام ابهی در لوحی به شیخ سلمان است :

"در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل بنده آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البته بحرکت آیند آند که ظاهر شدند" و در سوره الصبر است :

"ثم اعلموا يا ملاء الاصفياء بان الشمس اذا غابت تتحرك طيو اللیل فی الظلمة اذا انتم لا تلتفتوا اليهم وتوجهوا الى جهة قدس محبوا اياكم لا تتبعوا السامرى فى انفسكم ولا تتبعوا العجل حين الذى يتنعر بينكم وستسمعون نداءه

السامرى من بعدى و يدعوكم الشيطان" الخ که مراد از سامری سید محمد اصفهانی و مراد از عجل و شیطان میرزا یحیی ازل و از طیور لیل معارضین دیگر اند و در ضمن نام ابلیس ذکرى است . و در کتاب ایقان است قوله :

"و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسك جسته اند"

(سامسون) به صامسون مراجعه شود .

(سان) ترکی بمعنی شمار و در فارسی عرفی دوره قاجاریه متداول بود که میگفتند لشکر را سان دید یعنی شماره کرد

و در لوح به رئیس و صدر دولت عثمانی است :

"سلان عسکر دیده" یعنی شماره کرد .

(سَاهِرَة) در قرآن از القاب روز قیامت میباشد
قوله :

"فاذاهم بالساهرة" و در لوحی است

"قد جاءت الساهرة"

عربی گوارا . در کتاب اقدس است :

(سایغ) "قد انفجرت من الاحجار الانهار"

العذبة السائغة .

(سَبَا)

سَبَا نام ناحیه ای از یمن مرکزش مَازَب
واقع در جنوب شرقی صنعاء پایتخت
سلطنت بلقیس ملکه آنکشور که قصه

مشهوره راجع بسلیمان و هدهد و بلقیس در قرآن مسطور
میباشد . در سوره سبا قوله :

"لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جنتان عن يمين وشمال كلوا
من رزق ربكم واشكروا لله بلدة طيبة " و در سوره نمل قوله :
"وتفقد الطير فقال ما لي لا ارى الهدى اذ انا انا من
الغائبين لا عذبته عذاباً شديداً اولا ذبحته اولياتي
بسلطان مبين فمكت غير بعيد فقال احطت بما لم تحط به
وجدت من سبا بنيا يقين انا وجدت امرأة تملكهم واتيتم
من كشتى ولها عرش عظيم " و بر سبیل تشبیه و تلویح بآن
قصه از آن جمله در کلمات مکتوبه است :

"وای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان
وطن مگیر " و در اسرار الآثار عمومی تفصیلی ذکر است .

(سَبَب)

عربی بمعنی علت و باعث و اصل .
اسباب جمع . در لوح طب است :
"قد قدرنا لكل شئ سبباً" و قوله

"قابل الامراض بالاسباب"

(سَبَب)

است :

مشهور بمعنی روزشنبه . در ایقان

"حکم طلاق و سبب راکه از حکم های

اعظم موسی است نسخ نموده "

در رساله افلاکیه است قوله :

(سَبَح)

"بحيث تسبح تلك الدار الدار الربية

في دائرة محيطها وتسبح في فضاء "

الخ اول بمعنی شنواری و دوم بمعنی تسبیح گفتن است .

مصدر عربی بمعنی تسبیح و تنزیس

(سُبْحَان)

و بیاهی از تنقیصه ستودن . و در خطه

و ادعیه و مکالمه بعنوان تنزیه و تقدیر

خدا کثرت استعمال دارد و نظایر این عبارت در مناجات :

"سبحانك اللهم يا الهی تشهد و تری کیف ابتليت بعبادك "

الخ و نیز ذکر کلمه "سبحان الله" بمعنی تنزیس

و تقدیر خدا از وقوع چنین مفتری و عمل در ضمن مفاوضا

بسیار است و متدرجاً کلمه سبحان از اسماء الله شده و در آ

این امر بلقب تجلیلی بر خدا متداول گردید و مانند ای

عبارات و جمل در فارسی یا عربی قوله :

"از مشرق بیان سبحان" و قوله : " انك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان" کثرت استعمال یافت.

سُبْحَة عربی جلال و در باش .

(سُبْحَة -

سُبْحَات جمع . سبحات وجه الله

سُبْحَات) انوار روی خدا . سبحات الله

جلالات و انوار خداوندی . در حدیث مشهور از حضرت علی

امیر المؤمنین است :

" قال کمیل بن زیاد یا امیر المؤمنین ما الحقيقة قال امیر

المؤمنین مالک والحقیقة قال کمیل بن زیاد اولست صاحب

سِرِّ قال امیر المؤمنین بلی ولكن یترشع عليك ما یطفح

منی قال کمیل بن زیاد او مثلك یخیب سائلاً قال امیر المؤمنین

الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشاره قال کمیل بن

زیاد یا علی زدنی بیانا قال امیر المؤمنین محوالموهوم وصحو

المعلوم قال کمیل بن زیاد یا علی زدنی بیانا قال امیر المؤمنین

هتک السّتر عند غلبة السّر قال کمیل یا علی زدنی بیانا قال

امیر المؤمنین جذب الاحدیة بصفة التّوحید مع غلبة السّر

قال کمیل یا علی زدنی بیانا قال امیر المؤمنین نور اشراق من

صبح الازل فیلوح علی هیاکل التّوحید آثاره قال کمیل یا علی

زدنی بیانا قال امیر المؤمنین اطف السّراج فقد طلع الصّبح "

و در کتاب ایقان است قوله :

" حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف سبحات

الجلال من غیر اشاره " و در شرح ها است قوله :

" و یخلصک تلك الاشارات مما ادركت نفسك من اشارات اهل

السّبحات وانت همین توجهک بالله ربّ الارباب تکشف

الاشارات والسّبحات لئلا یبعد النّاس من انوار

سبحات عزّته وان کلّ ما یخطر بقلبك من السّبحات

والعرضیات وان السّبحات فی عالم الدلالات لا ینکشف

الاّ بذكر المقامات " و در کتاب ایقان است قوله :

" تا جمیع اسرار حکمت روحانیّه بی سبحات جلال از خلف

سرا دق فضل و افضال ظاهر و هوید اشود " و در کتاب اقدس

اسپست :

" ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن زلال هذا السّلسال "

و در لوح ناصر الدّین شاه است قوله :

" سبحات البشر " و نیز قوله : " هل حملت الارض بالذی

لا تمنعه سبحات الجلال " الخ و این استفهام در ضمن انکار

آرزو را هم در بر دارد یعنی کاش بر روی زمین کسی بود که

سبحات جلال مانعش نمیگشت یا اینکه اکنون وجود ندارد .

و در لوحی دیگر است :

" لعمری ایشان اند (مَلاَها) حجابهای بزرگ و سبحات مجلّله که سبب منع ابصار خلق بوده و هستند " و براین طریق شروع از آثار باب اعظم اصطلاحی در سبحات جلال بمعنی شوون جلالت و عظمت ملائی برقرار شده سپس بر ملاهای متنقذ و مرجع انام و بر بدع و اوهام اطلاق گردید چنانچه در اوّل کتاب ایقان است .

" یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونان متعلقه بسبحات جلال " الخ و در لوحی است :

" درین ایّام روحانی باید کلّ بطراز بدع رحمانی فائز شوند مقدّساً عن کلّ مافی ایدی الناس وعن کلّ ماسمعوا تاجه رسد بخلافت مجعوله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال این از کار سبحات مجلّله بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حق عبادی است که بقدرت الهیه کلّ را خرق نموده اند " و نیز در کتاب ایقان است :

" و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلّله است که کشف آن از اعظم امورات نزد این همج رعاع و جمیع باین حجابات محدود و سبحات عظیمه مجلّله محتجب مانده اند " الخ و در لوحی به میرزا ابوالفضل گلیاگانی است :

" بنام یکتا خداوند بیهمتا حمد و ثنا متفمّسین بحر تجرید

رالایق و سزا که در ظلمت ایّام و اعتساف انام و احزان وارده و هموم و غموم نازل از توجّه به حراحدیه و شمس ابدیه محروم نمادند سبحات اسماء ایشانرا از مالک اسماء منع ننمود اسماء را گذاردند و بحر معانی توجّه نمودند انهم عباد شربوا باسمی القیوم رحیق المختوم ماسوی الله در نظرشان به شبه کفی تراب و قبضه رماد بوده و هست باسم از مالک آن محروم نشدند باستقامتی در امر قیام نمودند که فرائض مرضین بیان از آن مضطرب " الخ و مراد از سبحات اسماء اسم ازل و غیره میباشد .

(سَبْط)

عربی نوه و نبیره . اَسْبَاط جمع و دوازده قوم بنی اسرائیل که از دوازده فرزند یعقوب بعمل آمدند بنام اسباط و سبطی خوانده میشوند . در ایقان است :

" هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد " .

عربی شمار هفت و هفتاد است و نقطه (سبع - سَبْعین) اولی خود را در کتاب رمزاً ذات حروف السبع خواند چه نام علی محمد شامل

هفت حرف است قوله :

" منوط است بمعرفة نقطه بیان الذی قد جعل الله ذات

حروف السبع فيه " وجمال ابهی رانیز نام حسینعلی چنین
میباشد قوله :

" ان یاملاء البیان فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت فی
هذه العراء وظهرت علی هیکل التریبع فی هیئة التثلیث "
و نیز رساله در سیر وسلوک بنام هفت وادی از جمال ابهی
معروف میباشد و در لوحی ذکر هفتاد نفس هم سجنان ابهی
است و در ضمن نامهای حب رضا سجن و سماء ذکر است
و نیز در ذیل نام الف بیان موارد استعمال اعداد با فاده
صرف کثرت نه مرتبه عددی میباشد .

رساله دلائل السبع از نقطه بیان
(سبع دلائل) در سجن ماکو صادر گردید و در نسخ
موجوده بخطوط مختلف در بعضی
خطبه مفصل عربی : " بسم الله الفرد الفرد " الی آخرها
ثبت است و بعضی از اشتقاقات و هیئات تعمّد باهتکار و
ابتداع یا وجدیات عرفارا بنظر میآورد و نسخه اصلیه و یا معتمد
بدست نیست قوله :

" و بعد لوح مسطوره را مشاهده نموده هرگاه خواسته شود
بتفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد الواح الاوانیه
و امکانیه تحمل نتواند نمود " الخ و اینکه ملا محمد تقی هروی

معروف و مؤمن یا مر بابیت وی بعد از ملاحظه امقائمیست
و استقلال از اصفهان عریضه نگار شده دلیل و حجت خواست
و ادریافت ادله سبع ایقان نیافت در متن رساله مذکور
تصریح و زکری از آن نیست . و قوله :

" نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا
آنکه بکمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که از اهل
بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل
مابین خود و خدا خود را محق میدانستند این بود که
میخواستند مکابره با حق کنند " الخ .

و نظیر و قریب آنچه برای داود از رسالت و کتاب مستقل و امت
بیان نمودند در قرآن هست و مسلمانان همچنین گفتند ولی
مخالف تاریخ مقدس عهد قدیم و منافی ضرورت عقیده یهود
میباشد و مافوق آن در قرآن برای یوسف رسالت عظیمه و آئین
منفرد و ملت ممتازه بیان مینماید قوله :
" ولقد جئکم یوسف من قبل بالبینات فمازلتم فی شک مما
جئکم به حتی انه هلك قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا "
و شاید با عقاید سبط بنیامین و بنی یوسف معاصر یا آنحضرت
در مدینه و حوالی و نیز با مسطورات بعضی کتب روایتیه انطباق
مینموده ولی با تاریخ عهد قدیم متداول در دست موافقت ندارد

و اما مقدم گرفتن داود بر موسی را هم توان گفت که مانند اسلوب مذکور قرآن طبق عرفی است که در آن ایام با اثر استنباط از قرآن و غیره وجود داشت چه همانطوری که گروهی از امثال آیه قرآنیّه :

"لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و آتینا داود زبوراً" عقیده مذکوره سابقه را در حق داود گرفتند شاید از امثال آیه "و هبنا له اسحق و یعقوب کلاً هدینا ونوحاً هدینا من قبل و من ذریته داود" با اینکه درین آیه نظر بترتیب تاریخ نبود عقیده تقدّم داود بر موسی را پذیرفتند . و از مرکز عهد و پیمان و حجت و بیان بیانی در توضیح آن دقیق و مستدلّ است قوله: "در الواح حضرت اعلی ذکر داودی است که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن یسا است و حال آنکه حضرت داود بن یسا بعد از حضرت موسی بود لہذا مغفلین و معرضین که در کمین اند این بهانه را نمودند و بر سر منابر استغفر اللہ ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال اینست که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی دیگری بعد از حضرت موسی چنانکه دو اسمعیل یکی اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نمودید مقصود داود بن یسا است و

نفرها د و هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود ظهور حاصر که میفرماید یکی خود حضرت داود است دیگر حضرت مسیح دیگری حضرت رسول دیگری حضرت اعلی و خامس سال مبارک زیر ابرایم حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند و در خطابی از آن حضرت به میرزا غلامحسین طبیب پناهی است قوله :

"حکایت حضرت داود را جوابی مفصل بشخص دیگر مرقوم گردید صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد مخصوص باری همیشه اینگونه مفروضین بوده اند بل اشدّ از این چنانچه در زمان حضرت رسول علیه السلام از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل "انتم و ما تعبدون حطب جهنّم" گفت واللہ انّ محمداً ستل بقوله زہر ابصر احوال در قرآن میفرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و بصراحت میفرماید که مسیحیان عبادت مسیح میکنند و معتقد بالوہیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح معبود باللہ حطب

جهنم است و حال اینکه مقصود آیه مبارکه معبود های حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود انسانی و از وی المعقول . باری در جای دیگر در حضور حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته فرمودند خدا عرض کرد گوشت او آیا حلال و پاک است فرمودند حرام و نجس است عرض کرد این گوسفندی را که تو سرمی ببری و میکشی لحم او چگونه است فرمودند پاک و حلال است فریاد برآورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف دهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک است و حلال است این چه بی انصافی و بی عقلی است باری این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال انی انا الحق الذی لا اموت کلمه فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانکه بر تورات نیز اطلاق شده هر کلمه ای که فارق بین حق و باطل است بر آن فرقان اطلاق میشود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدد واقع گشته حتی در قرآن اسمعیل و اسمعیل است یکی ابن ابراهیم علیهما السلام و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار انبیاء که در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی الله صالح صاحب ناقة مثل نبی الله

هود و همچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی با اشاره مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس میفرماید انبیائی بودند که در کنار رسول و در فرقان مذکور الخ و ایضا از بیانات نقطه در دلائل سبعمه است قوله .
 " خداوند عزّ و جلّ از حکمت بالغه خود در ظهور محمد رسول الله حجت را قرآن قرار داده و این موهبت بوده که در حق هیچ امتی قبل از امت رسول الله نشده که آیه ای از کتاب الله حجت باشد بر کل ماعلی الارض و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان هزار و بیست و هفتاد سال طول کشید و کل را منتظر فرموده از برای ظهور قائم آل محمد و خداوند این حضرت را ظاهر فرموده بحجتی که رسول الله را بآن ظاهر فرموده نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات بدهد مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور انی انا الله چگونه خود را با اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده و با حکام قرآن در کتاب اول (تفسیر سوره یوسف) حکم فرموده تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینید این مشاهد است با خود ایشان

لعل محتجب نشوند و بدانکه درین مقام آن جسد
جوهری (محمد بن الحسن درغیبت و عالم مثال) بعینه این
جسد است و هرگاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر
(۱۲۰۰) سن سی یا چهل (درین هنگام سن آنحضرت
سی تمام نبود و از تحول شاید پیش از آن بنظر میآمد) ظاهر
فرماید غیر از این اسباب از برای اظهار آن در امکان ممکن
نبوده و اگر ذکر خضر نمائی آنهم بهمین قسم بوده
عند الله لم یزل از برای او عرش حیات بوده و همچنین در
ذکر شیطان شنیده ای که ظلّ نفی در مقابل ظلّ اثبات
باشد و ایضا : " سید محمد اخلاطی استخراج نموده :

یجئ ربّا لکم فی النشأتین

لیحی الدّین بعد الرّاء و غین

وان زیدت علیه الهاء فاعلم

بأنّی ما کتبت السّرعینی

فاضرب عدّ و فی عدّ نفسه

فهذا اسم قطب العالمین

و ایضا در دیوان مسطور است :

بنی اذا ما جاشت التّرك فانْتَظِر

ولا یة مهدیّ یقوم و یعدل

و نزل ملک الارض من آل هاشم

و یویع منهم من یلذّ و یهزل

صیّ من الصبیان لا رأی عنده

ولا عنده جدّ ولا هو یفعل

ثم یقوم القائم الحقّ منکم

وبالحقّ یعطیکم و بالحقّ یممل

سعی نبی الله نفسی فدأوه

فلا تذلوله یا بنیّ و عجلوا

(سبع دوائر از باب اعظم در بیان هیکل و دوائر

سبع است قوله :

و هیکل) * از انزل بك حاجة او اراد ان یحشر

احد مع اهل الحقیقة فاضنع علی لوح قرطاس بیض سبعة دوائر

الّتی کان عرض کلّ ما بین الخطّین بحدّ سواء بما الا صفر

سواء کان ذهباً او زعفراناً واجعله علی تسعة عشر قسمة

الّذی لا ینقض قسمة عن قسمة قدر شعربذلک الماء المنیر ثمّ

اكتب باحسن خط نسخ فی الدّائرة الا ولی المحيطه تسعة

عشر کلمة العلّیّة من اوّل الله لا اله الا هو الحقّ القیوم السّی

وهو العلّیّ العظیم ثمّ فی الدّائرة الثّانیة اسماء التّورانیة

احرف البسملة و هی هذه برّ سلام ملک الله لطیف لطیف

هبة الله ثم الله ثم لطيف ثم رحمن ثم حامد ثم محمود ثم نور ثم الله ثم لطيف ثم رحيم ثم حليم ثم يد الله ثم مقصود وزد على اوائل تلك الاسماء عدة سرها الذي هو ماء ففى الدائرة الثالثة شكل اسم الاعظم تسعة عشر عدة ثم ففى الدائرة الرابعة حروف الكونية وسنذكرها انشاء الله ففى هيكلها ثم فى الخامس احرف البسملة ^{هـ} بشكل المعروف ثم فى السادسة حروف اسماء الستة التى عدتها تسعة عشر وهى اسم الله الفرد الحى القيوم الحكيم العدل القدوس ثم فى الدائرة السابعة احرف كل آية قرآن تشابه معناها لمانت اردت ولقد اخترت لمن اراد ان يتبغى الى ذى العرش سبيلا وهى ان اردت ظهور ما انعم الله عليك فاكتب الحمد لله رب العالمين ثم للخلاص من كل ضيق اياك نعبد و اياك نستعين ثم لطلب الهداية اهدنا الصراط المستقيم ثم للمعزة يعز من يشاء ويذل من يشاء ثم للتقرب الى من تشاء عنت الوجوه للحى القيوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن كما احسن الله اليك ثم للشدة سيجعل الله بعد عسر يسرا ثم لهلاك العدو مع شرط رضا الله وحكمه ويأتيه الموت من كل مكان ثم لشدة بليّة مستهم البأساء والضراء ثم للافتراق بين اهل الظلم والعدوان قال هذا فراق بينى وبينك ثم

لعلو المقام فتعالى الله الملك الحق المبين ثم لطلب الرحمة وان الله كان غفورا رحيمًا ثم لطلب الحكمة وان الله كان عزيزا حكيما ثم لرفع الحزن لا يحزنهم الفزع الاكبر ثم لبسط الرزق فرحين بما آتاهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنالك فتحا مبينا ثم للنصرة على الاعداء وينصرك الله نصرا عزيزا ثم للغلبة على الخصماء وان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم والبلاغ الى مركز الحلم ويعلمكم الكتاب والحكمة ثم لكل بركات الدنيا ودرجات الآخرة صغيرها وكبيرها سرها وعلانيتها وطلب الولد ولسوف يعطيك ربك فترضى تلك آيات تسعة عشر طبقا لحديث بسم الله لكل ما اراد الله اسما لوجه الله وينبغى للمؤمن ان يقرأ كل ذلك فى عمره ليبلغه الله الى ذروة الدين والدنيا لفضله انه هو المقدر المتكبر الجواد الوهاب وشرطه اذا اردت العمل به ان تبتدء من يوم الحادى عشر من كل شهر وتجعل دائرة المشيرة بما تحفظها فى جيبك وتقرأ بعد كل صلاة المفروضة اسماء الستة بقولك بسم الله الرحمن الرحيم فرد حى قيوم حكم عدل قدوس ثم الآية التى كتبتها فى الدائرة السابعة ما يناسب مرادك ان اردت طهور النعم مثل قول الذى اشرت الحمد لله رب العالمين تسعة عشر مرة لا يزيد ولا ينقص ثم اذا فرغت قل رب صل على

محمد وآل محمد وشيعة محمد ثم أبسط كفيك وتنظر إلى
وسط السماء أي سماء الفضل وتقول بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم اني استلج بقاء الفردانية وراء الربوبية ودال دوام
الديمومة وحاء الحياة السرمديّة وياء ينابيع الحكمة وقاف
القدرة وياء اليقين ووا الوجود وميم الملك وعين العناية
ودال الدلالة ولام اللطف وقاف القيوم ودال الديمان
ووا والولاية وسين السكينة ان تصلى على محمد وآل محمد
وشيعة محمد ان تقضى حاجتي ثم قل اقسمت عليكم ايها
الارواح الروحانية التوراتية خدام هذه الحروف والايات
العظام والاسماء المشرفات الكرام الا ما اجبتم دعوتي وهرتم
قسمتي وامتلتتم في قضاء حاجتي ثم اذكر حاجتك وقل بحر
نور وجه الله العظيم الاعظم وكبرياؤه وعظمته عليكم اذ لا يهد
الواصفون كنهه فبحقه عليكم وبحرمته وقدرته لديكم بارك
الله فيكم وعليكم وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليه
المصير حسبنا ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ولا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله
وشيعتهم الطيبين فما من احد يعمل هذا الا ويبلغ مراده
ويوصل بيقينه ولا يرد عنه دعاؤه وان ذلك حكم منفي وان
ضامن به وان كل من ملكه فهو خير له من ان يملك شروا لا ر

وفرها وما ذلك على الله بعزيز ان الذين يتبعون ذلك النور
الساطع حق مني عليهم باعظم حق بان يصنعوا ويعملوا
ما امرت به ولا يتركوا يومًا ولا ليلة فان في ذلك انوار القدس مكنونة
وانوار الانس مخزونة وظهورات حضرة القدس مكشوفة
حق ان يكتب في وسط الدائرة السابعة ذلك الشكل المربع
ويملأ بطونه بتلك الرقوم المسطرة هكذا ١١١٤ في كل بيت
صورة من ذلك مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسية
فان ذلك سر ودائر السبعة تمام نور ليلة القدر لان هندسة
شكل القدر هي هكذا ٣٠٤ وانتهما اذا اجتمعا يظهر عدة -
السبع ماسطر هنالك هو ما قدر هيهنا تلك ابواب الخير . . .
لان احرف السبع قد نزل في كلمات الاربع واذا اقترنت تظهر
عدة حروف هولا ن ذلك ذكر ختم النقطة من اول سرها فسي
الحروف البسطة الى آخر نزولها على مركزها الذي هو النقطة
. . . . واني ما أعد رجلاً من شيعة الا وكان في جيده يمثل
ما امرت به لان التارك هو تارك الخير كله والعامل هو عامل
الخير كله وانه اعز لذي من كبريت الاحمر والنور الا صفر . .
يلج الى الاطراف من اخوانك واحبتك حتى لا يترك صغيراً
كبيراً من ذكر وانثى ويدخل في تحت تلك الرحمة . . .
ان ذلك حرز من امرنا لشيعةنا عن كل سوء وشر والبلوغ الس

كل خير وبركة فمن اخذه اخذ حظاً وافراً ونصيباً اكبر وان ذلك
لهو الفوز الكبير .

(سبع مراتب و عرفا وحكما الهى دائرة وجودها -
باصطلاحات و انواع مختلف برمراتب

عوالم سبعة وجود) سبعة صعودية ونزولية توضيح وتفصيل
دادند واسلوب شيخ احسائي در آثارش و آثار خليفه اش
حاجى سيد كاظم رشتى مذكور ومسطور ميباشد و در آثار باب
اعظم نيز بر نهج آثار شيخ بسيار است منها قوله :

" فاول ما ذكر بدع الاول بنفسه لنفسه لا من شئ بنفسه و
سماء المشية وخلق بها كل ماشاء وجعل بظهورها فسى
نزولها محال محدود و ايام ستة معدودة والا رادة اذا عينت
المشيئة ثم القدر اذا حددت الارادة ثم القضاء لظهور الامضاء
والا تقان بحكم البداء فى كل ما قدر وقضى قبل ان يمضى ثم
الازن والاجل والكتاب تلك قصبات جوّدت من جوهر
شجرة الاولى و اذا كررت وجدت مبادئ اسماء الاربعة يد الله
ثم وجهه ثم اسم الجواد ثم الوهاب كل واحد من تلك الاجزاء
الاربعة كلمة تامة قد جعلها الله علّة مستقلة بقدرته
لظهور الابداع تلك قصبات مثلث اربعة واثنين بعد حروف
لا اله الا الله فى ظاهر ظاهر تلك الكلمة وفى باطن الباطن

سر تلك الكلمة و اذا كررت السبعة فى عالم الغيب والشهادة
لمن اراد ان يطلع بمبادئ الامر وشهد بمكان الغيب
وقوله :

" مراتب سبعة كلية الاولى رتبة الجماد فاذا استعرج رتبة
الحدودية عن مقام المعدنية هنالك يتصل الى مقام النبات
..... و اذا استعرج الموت من رتبة النباتية يتصل الى رتبة
الحيوانية و اذا اتصل الى مقام النفس والروح والعقل
هنالك بحسب رتبته له موت لا بد ان يغنى كل الجهات المعدية
حتى اتصل الامر الى رتبة القواد لجّة البقاء وحياة الصّرف
عند مالك الانشاء هنالك لم يزل كان العبد ناظراً الى
الله " وقوله :

" ذكر من ثناء شجرة البهاء حيث يعرف اهل القضاء بحكم
البداء فى ركن الجبراء انه هو سر الانشاء لانه عنصر النار
فى عالم الابداع وان اسماء تلك الثلاثة فى بدء الفصل
هى المشية والارادة والقدر الذى يعبر اهل البيان عند
التبيان بالانشاء والابداع والا اختراع دون الامكان لا يمكن
الا بزوجين اثنين ولما ثبت ذكر الاثنينية يتسهّل ذكر الشؤون
الى ما لا نهاية بما لا نهاية لها وان عنصر التراب الذى عبر
فى رتبة المشية هو كان من جنس عالمها الذى هو كان نفس

قبول نارالایجاد بعد هوا، الانوجاد و ماء المداد انظرالى ارادة التي هي هوا، آدم الاولى وعرش التي عليها استوت المشية بشأن الرحمن كيف قد خلق الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء وهو عنصر النار وظهر علة الاولى وان لونها البهضاء وركن منها رتبة الاذن وهو عنصر الهواء وظهر علة المادية وان لونها الصفراء وان حامل هذا الركن هو العلى وركن منها رتبة الاجل وهو عنصر الماء وظهر علة الصورية وان لونه الاخضر وركن منها رتبة الكتاب وهو عنصر التراب وظهر علة الغائية في عالم الاسماء والصفات وان لونه الاحمر ومنه احمرت الحمرة في كل شئ و نوت الهندسة في كل شئ وعينت في كل شئ وان به يجي الارض بعد موتها ويشرق الارض بنور ربها وان يومئذ تحدث الناس اخبارها بان ربك اوحى لها وان به يحيى الله في مشهد ذر الرابع افئدة المستنيرة والقلوب المتينة والنفوس الطيبة والاجساد الطاهرة وان اليوم اراد الله ذلك الامر للناس لان الركبان الغائية التي هي شجرة الابداع وسرا لا اختراع وظهر على الثلاثة في الانشاء قد ظهر مثل بعض شئون اركان الثلاثة بالحجج العملية الكبرى " الخ ودرضمن لغات سفينة حمراء وعرش وعلم وكتيب نیز بیانی مفصل از آنحضرت ثبت میباشد .

سُبْقَة عربی آنچه که مسابقه کاران بر

(سَبَق)

آن گرو بندگان در خطابی است :

" در دبستان الهی درس و سبق داد

که بعد از صعود جمال منیرش بر روش و سلوک اهل وفاق قیام

نمائیم " و در رساله سیاسیّه است :

" ونوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند "

در نسخه مناجات و طلب مغفرت برای

(سُبُوق)

صحیح فروش در خطابی است :

" و سبق رحمتك بين العالمين " .

فارسی آسمان و تخلص شعری و شهرت

(سِپهر)

میرزا تقی خان لسان الملك کاشی

صاحب ناسخ التواریخ بوده . آنچه

او در جلد قاجاریّه از آن تاریخ در ذمّ امرجدید نوشت کسه

البته تطییب خاطر شاه را در نظر داشت نسبت باغراق گوئیها

در مدح شاه و سعی در تبدیل و ارائه مساوی اعمالش بمناقب و

حسن خصال و نشان دادن شکستها و ایران بازیش را بفتح و

جهانگیری عجیب نیست و لذا در حق وی در آثار این امر است

قولش :

" و همچنین سپهر صاحب تاریخ نوشته آنچه که قلم از شرش برده

پناه میبرد .

عربی پرده و آنچه با آن سترشود .

(سِتر)

در لوح حکماء است :

" وهتك سترالعقل " و در لوح به

عبدالوهاب است :

" این مظلوم از اول یوم الی حین من غیر ستر و حجاب کل را بما

اراده الله دعوت نمود " .

عربی شمارش صفت و محض آنکه اظهار

(سِتین)

امر باب اعظم برای ملا حسین بشرویه

در شیراز بسال ۱۲۶۰ هـ ق شد

اصطلاح در آن سنه گشت و باین معنی در مواضع بسیاری از

آثار مذکور میباشد از آن جمله در توقیع به محمد شاه است

قوله :

" در سنه ستین قلب مرا ملو " الخ حدیث معروف مفضل

را در توقیع مذکور و مقام بهاء الله در کتاب ایقان برای

استدلال و حجت آوردند ولی در توقیع جمله " فی شبهة

لیستبین امره و یعلو ذکره " و در ایقان " فی سنه الستین

یظهر امره و یعلو ذکره " نقل فرمودند و در نسخ حدیث

مذکور هر دو نوع دیده شد .

(سَجّاده)

عربی قالیچه و مانند آن که بر آن

نماز هم میخواندند و در لوح به صدر

دولت عثمانی است :

" تا آنکه بالا خره سجاد پرده در بازار حراج نموده رجس

آنرا تسلیم نمودند " .

عربی محبس و زندان . سَجْـون

(سِجْن)

سِجّین زندانی و بندی . سِجْـن

زندان شدید و عظیم و دایم و در قرآن

اطلاق بردار العذاب و دفتر اعمال معدّ بین گردید و نام

سجن در آثار این امر درباره محبس ماکو و چه ریق و آملو

طهران و ادرنه و عکا بکرات ذکر یافت و شمه ای در ضمن

حرف ت و نام عکا ثبت میباشد و جمال ابهی خود را بعنوان

مسجون در بسیاری از الواح نام بردند . در لوح بناصرالدین

شاه است :

" ان اذکر فضل الله عليك اذ كنت فی السّجن مع انفس

معدودات " مراد زندان ناصرالدینشاهی طهران است

که در سال ۱۲۶۸ هـ ق با گروهی از بابیان محبوس بودند

و مدت چهار ماه امتداد سجن شد و در این جمله من باب

التفات خطاب بنفس خود فرمودند . و در لوح دنیا است :

حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزااست که سجن متین را حضو
علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود که در ضمن نام علی
ثبت میباشد و در لوحی دیگر است :

" قل ان یا احبائی ثم یا اصفیائی اسمعوا نداء هذا الحبيب
المسجون فی هذا السّجن الکبری ان وجدتم من احد اقل
من ان یحصى روائح الاعراض فاعرضوا عنه ثم اجتنبوه هذا ما
وصیناکم به فی کلّ الا لواح و یشهد بذلك کلّ الاشیاء من الغیب
والشهود ومن ورائهم جمال عزّ بدیع لا تهم مظاهر الشیطان
الیوم لم یجر اسم الله علی السّنهم الا بان ینصرف به عباده
الرحمن عن شاطئ عزّ منیر ایاکم یا احباء الله لا تتقربوا الی
هؤلاء ولا تجتمعوا معهم علی مقرّ وکونوا من المعتصمین بحبل
الله المقتدر العزیز العلیم قدّسوا انفسکم عن حبّ غیر الله ثم
انقطعوا عن الذین هم لا یسلکون الا سبیل المتوهّمین " مراد
از سجن کبری ادرنه و مقصود منع بهائیان از معاشرت بها
ازلیان است . و نیز قوله :

" بسم الله البهیّ الابهی هذا کتاب من لدنا الی الذی اخذ
نفحات آیات ربّه الرحمن و فاز بانوار الهی فی هذا البصر
المنیر ان استمع ندائی عن شطر الا یمن من العرش فی هذا
السّجن المبین انه لا اله الا هو العلیم الحکیم اتکون صامناً

وقد جاء يوم النداء قم بامری علی ذکری بین عبادى ولا تکن
من الراقدین قد قدر لکل نفس تبلیغ هذا الامر من القلم
الاعلی ان اتبع ما امرت به من لدن مقتدر قدیر لا یحزنک ما
ورد علینا من الذین کفروا بالله ان الغلام قد قبل البلیا کتھا
لحیاة العالمین لا یحزننى اعراض الذین ظلموا ولا یسرّنى
اقبال من علی الارض ندعوا الناس الی الله مالک يوم التّناد
ولا یمنعنى البلیا عما امرنا به من لدن ربک العلی العظیم
لا تنظر الی العباد واعراضهم کن ناظراً الی منظر الا مر و بما
امرت به کذلک یذکرک لسان العظمة فی هذا السّجن البعید " .
و نیز قوله :

" بسم الله الاقدس الاعلی هذا ذکر من لدی المسجون
الی الذی آمن بالله المهیمن القیوم ان لا تعبدوا الا اياه
هذا کتاب کریم انه ینادیک فی السّجن حین الذی منع
عن الدّخول والخروج فسوف یفتح باب السّجن کذلک
امرک لسان الوحی من هذا السّجن البعید " و همچنین در
لوح بحاجی محمد کریم خان است قوله :

" الی ان سجن فی هذا السّجن البعید " که مراد از سجن
بعید ادرنه میباشد . و در لوحی دیگر :

" انا و رنا السّجن الاعظم فی المدینة کان اهلها اشرار العباد

يشهد بذلك مالك الایجاد فی کتاب مبین " ودر لوحی دیگر:
 " هذا کتاب کریم اذا دخلنا السّجن بلّغنا الطّـوك
 رسالات الله العزيز الجمیل لیعلموا انه كان مقتدرّاً علی ما
 اراد ولم یمنعه من فی السّموات والارضین " ودر لوحی دیگر:
 " بنام یکتا ای کنیز خدا جمال قدم در سجن اعظم مستقرّ
 وعشرین نفس از امام الهی حبّاً لله بامظهر نفس رحمانی درین
 حبس وارد وهمچنین جمعی از رجال " ودر لوحی دیگر:
 " فاعلم بانّا وردنا مع سبعین انفس فی حصن العکاء " ودر
 مناجاتی است :

" قد حبستنی مع سبعین نفس من عبادك " مراد از سجن اعظم
 وحبس مذکور درین الواح سربازخانه عکا است و مفاد آنکه
 هم حبسان آنحضرت در سجن عکا هفتاد نفر بودند ودر بعضی
 از بیانات غصن اعظم عبدالبهاء شمار کلّ محبوسین با اشاره
 بخودشان هفتاد و دو نفر است ودر ضمن نام حبّ ورضاء نیز
 زکری می باشد . ودر اثری دیگر است :

" انا اذا وردنا السّجن اردنا ان نبیّ الکّل رسالات ربّهم
 لیعلموا انّ البلاء مامنع البهاء عما اراده الله مالک الرّقاب
 کلّ شوون در آن لوح اضع نازل از نصایح محکمه و مواعظ متین
 وآیات و مناجات و شوون امریه لمعرك انه یکفی العالمین لـ

یکوننّ من المنصفین طوبی لمن تفکّر فی تلویحاته و تصریحاته
 وعرف قدره الله وحکمته الّتی احاطت العالمین فی الحقیقه
 تا حال تبلیغ کامل نشد و حجت الهیه بتمام ظهور و بروز ظاهر و
 لایح نه چنانچه رؤساء هیچکدام از تفصیل امر مطلع نبودند
 حضرت اعلی روحی فداه در لوح بر رئیس قبل ارسال فرمودند ولیکن
 در آن در لوح ذکر شهادت و مظلومیّت بود این بود که درست
 ملتفت نشدند که فی الحقیقه بیان حق چیست و مقصود چه
 (شاید مراد آنکه توقیع دعوتی قائمی و استقلالی نقطه اولی
 بمحمد شاه (و عدد بود) لذا در سجن اعظم مخصوص هر یک
 از رؤسای ارض لوحی بدیع نازل ومن غیر سترو کتمان امر رحمان
 در آن الواح مذکور بعضی ارسال شده و بعضی هم انشاء الله
 میشود جامل یکی از آنها بدیع بوده چنانچه مشاهد
 نمودید این است که از مشرق امر نازل انا انزلنا اللّوح وجعلنا
 الصّیحه بین السّموات والارضین (مراد لوح سلطان مشهور
 است) ولیکن الواح سائرین محکمتر نازل شده یالیت رأیت
 حضرتک وتشرفت وقرأت وقلت لك الحمد یا من فی قبضتک
 زمام العالمین ابدّاً بهیچیک مداهنه نفرموده امر الله در هر
 یک از آن الواح نازل حتّی احکام بدیعه را ذکر فرمودند
 درین صورت معلوم است که چه شده و میشود بعد از لوح بسیار

برین عباد سخت شده از هر جهتی شدت نمودند ولیکن ربك
لا تمنعه الشدائد عما اراد دیگرچه عرض کنم که هر جناب رسول
علیه بهاء الله چه وارد شده و از ظلم ظالمین چه واقع گشته
نفسی لا احتراقه الفداء " الخ و در ضمن نام سحاب نیز ذکر
است . و در لوحی دیگر است :
" فاعلم انا سمینا هذا السجن بالسجن الاعظم یا طوبی
للمتفرسین وفي الطاء کنا تحت السلاسل والاغلال و ما سئناه
بالاعظم تفکر فی ماجری من لسان القدم ان ربك لهو الناطق
علی ما یرید " و در لوحی دیگر :
" ثم اعلم ان فی ورودنا هذا المقام سئناه بالسجن الاعظم
ومن قبل کنا فی ارض اخری تحت السلاسل والاغلال و ما سئنا
بذلك " و در کتاب اقدس است :
" یا ملاء الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من
شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا " و در نام امانه و بقعه
نیز ذکر سجن اعظم است و در نام یحیی از غصن اعظم عبد البهاء
خطابی مفصل در ابلاغ و انشاء امر در سجن اعظم و تحت سلاسل
و اغلال منع و ستم میباشد . و نیز در کتاب اقدس است :
" کان مطلع نور الاحدیة فی سجن عکا ان قصدت المسجد
الاقصی مررت و ما سألت عنه " آن ایام در عکا بخانه معروف

عبود اقامت داشتند . و در لوح خطاب به مانکیچی پارسسی
هندی است :
" نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید و یاد روزگار
پشیم راتازه نمود سپاس دارای جهان را که دیدار را در
خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم " الخ
مانکیچی جمال ابهی را در راه آمدنش از هند بایران در -
بهداد ملاقات کرد و نامه اش از طهران در عکا رسید . و در
نامه های رئیس و رضوان و غیرهما نیز نبذه ای ذکر سجن -
است و بالجمله مراد از سجن اعظم مذکور در آثار همان
سجن سر باز خانه عکا است ولی دنباله اش در طول مسدّت
توقیف در شهر عکا کشیده تا آنکه خروج از سجن اعظم بتاریخ
۱۲۹۴ واقع شد که در اثری از خ ا د م ۶۶ در همین
تاریخ ۱۲۹۴ چنین مسطور است :
" دیگر از اخبار این ارض بخواهید جمال قدم از سجن اعظم
خارج و مقرّ عرش بستان واقع شد و بعد از آن قصر معروف
و در توقیع به محمد شاه است :
" ومن جهلنی ورائه السجین " و در لوح صورت زیارت در حق
حاجی زبیح کاشانی است :
" انت الذی اخذت الكتاب بقوة ربك وتركت كتاب السجین

فی اسفل الجحیم " که اشاره بکتاب میرزا یحیی ازل میباشد .

(سَجَّیة) عربی خوی و سرشت انسانی . سجاها جمع . در لوح اتحاد است :

" کل سجایای حق را چشم خود

دیده ای "

سحابه عربی ابر سحاب . سحاب

(سحاب) جمع و سحاب در آثار این امر منوع

استعمال در معانی تشبیهی و استعاره

کثرت و وفور دارد فی المثل در لوح دنیا است :

" امروز از سحاب رحمت رحمانی امطار حکمت و بیان نازل " و در

لوحی دیگر :

" و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهام اند یعنی طما " عصر " و

لوح سحاب از الواح معروف ابهی میباشد ابتدا بقوله

الاعز :

" هذا كتاب من لدى الرحمن " الخ و صدور الواح طسوك

در سجن سربازخانه مگا و مخصوصا عظمت مقام لوح مشهور

سلطان در آن بیان گردید از آن جمله قوله :

" قد نزلنا فيه من كل شأن بياناً شافياً طوبى لمن يقرؤه ويتفكر

فی اشاراته لعمرى انه يكفى المالمين قل يا

ملا الارض تفكروا انا نزلنا فى اللوح لرؤيتكم بان يجمعنسا

وطما " العصر ليظهر امر الله و حجتة لكم انه ارتكب ماناح به

سگان الطكوت انتم بعد ذلك باى امر تتسكون والى من

تذهبون ان أنصفوا ولا تكونن من الظالمين وكذلك ارد نافى

العراق ان نجتمع مع طما " العصر لما سمعوا قرأ وقالوا

ان هو الا ساحر مبین "

سحبان بن زقر بن اباد الواطى : طبيب

(سحبان وائل) بلیغ ضرب المثل معروف است . در

لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان

قله : " وفى الخطبة بسحبان بن وائل " .

عربی آخر شب نزدیک به صبح . آشعار

(سَجَر) جمع . در لوح خطاب به سلمان

است :

" بها اسحار که تجلی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمسود

و شمارا بدون خود مشغول یافت " و در لوحی است :

" ظلم مستبدین بمقامی رسیده که نام را از قرائت دعای

سحر منع کرده اند " انتهى مراد از دعای سحر دعای مخصوص

وارد ازائمه اهل بیت پیغمبر است که شیعیان در اسحار ماه

رمضان میخوانند و اولش " اللهم انی اسألك من بهائك

بابه " بود و شیخ نجفی اصفهانی منع از آن نمود که با
توجه به جمله اولی باین امر توجه نمایند . و از حاجی محمد
کریمخان کرمانی رساله ای در شرح آن دعا است که بمسال
۱۲۷۴ هـ ق تألیف نمود .

سُحَر بمعنی فریب و نیرنگ و دلربائی و افسون و جادوگری .
سُحُور اَسْحار جمع .

سُحَر سَحَر بمعنی ریه . سُحُور اَسْحار جمع
در لوح خطاب بن ناصرالدین شاه است :

" اَيْنَ سُحُورِهِمُ الْمُفْتِرَةُ وَتُفُورِهِمُ الْمُتَسِمَةُ " سُحُور جمع سُحَر
مُفْتِرَةُ اسم فاعل از باب افعال بمعنی مُسَكِر . تُفُور جمع
تُفَر بمعنی دهان و دندان . یعنی چه شد سخنان مقل
ربای سکرآور و دهانهای خندان شان . و ممکن است سُحُور
جمع سَحَر بمعنی ریه و یا بمعنی نَحَر و گودی بالای سینه و نیز
حلقوم و مُفْتِر بهمان صیغه و یا اصلاً مُفْتِرَة باشد یعنی چه مد
ریه ها و نحو پر باد و مغرورشان که از کثرت و شدت ضحك و سرور
سست شده بودند .

(سُدَّة)
عربی در خانه و آنچه برای نشستن
بر آن است مانند منبر و تخت و آنچه
در جلو دکان بنام میکنند . و در جمیل

ادبیه فارسیه " سُدَّة سَنیه طوکانه " مراد تخت پادشاهی
است که در مقاله سیاح است قوله :
" آنچه سزاوارسده طوکانی و پرازنده دیمیم جهانهای آن
است که جمیع رعایا از هر فرقه و آئین " الخ .

«سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» سِدْر سِدْرَة عربی و کنایه فارسی
در قرآن و آثار اسلامیة بعنوان درخت

سِدْرَة (الاهی) بهشتی و مخصوصاً سدره المنته . سی
باتجلیل بسیار مذکور است . و در سورة والنجم در توصیف

بسیار بلیغ و جلیل رویت فرشته وحی است قوله :

" وَلَقَدْ رَآه نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْأُيُ
از بیغشی السدرة ما یغشی " مفاد آنکه بهیچ باری دیگر نیگز
نزد آخرین سدر که باغ مأوی و مسکن آنجا است و آن درخت را فرا
گرفتنی ها فرا گرفته بودند فرشته را دید . و این در نظر تفسیر
و تأویل معنوی و رمزی مستقر بر بناء تشبیه مظاهر مقدسه الهیه
باشجار میباشد چنانکه در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و
عرفای ایران تعبیر به سرو میگردد و بالجمله اصطلاح سدره
رسدرة المنتهى در آثار جدیدة بکثرت و وفرت استعمال رسید

از آنجمله در لوح رئیس در وصف نفس است فرمود :

" وَأَنَّهَا لِهِيَ النَّارِ الْمَشْتَعِلَةُ الْمُطَهَّبَةُ فِي سِدْرَةِ الْإِنْسَانِ "

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" وحضرت علی بن ابیطالب در جواب اعرابی که سؤال از نفس نموده، ثانیاً الله هویتة الطکوتیة وهی قوّة لا هویتیة وجوهرة بسیطة حیة بالذات الی ان قال علیه السلام شجرة طوبی وسدرة المنتهی وجنة المأوی " و در زیارت امام حسین سید الشهدا است :

" وه نادت سدرة البیان فی ملکوت العرفان " و در کتاب اقدس است :

" اسمعوا ماتلوا السدرة علیکم " و در لوح حکما است :

" یا محمد اسمع النداء من شطر الکبریا من السدرة المرتفعة علی ارض الزعفران انه لا اله الا انا العلیم الحکیم " و در لوح دیگر :

" ان اقصدوا مقرّ الاقصی انه لسدرة المنتهی لو انتم من الموقنین " وقوله :

" در ظلّ سدره امساکن گردد و در سایه سدره فضل ساکن شود " وقوله :

" ونفوسی که بسدره منتسب اند " الخ که مراد منتسبین اهل می باشد . و در لوح دیگر :

" قد ارتفع النداء من یمن البقعة المباركة النوراء من السدره

الاهی بندا تسمعه حقایق الاشیا انه لا اله الا هو المعزیز

الحکیم " و در خطاب وصایای عهد است :

" اول غصن مبارک خضر نضر ربّان من السدرة المقدّسة

الرحمانیة و افنان سدره الحق " الخ و در ضمن اسماء

آدم آیه شجره غصن ذکر است .

عربی یک ششم آسداس جمع . در لوح

(سُدس) طب است :

" قل بما یبینه لا یتجاوز الا خلاط عین

الاعتدال ولا مقادیرها من الاحوال یمتی الاصل علی صفائه

والسُدس و سدس السُدس علی حاله ویسلم الفاعلان والمنفعلا

غذا در دهن با اختلاط با بزاق و مضغ هضم مختصر مییابد

و در مری تا ورود بمعده هضمی دیگر و در معده هضم کامل

حاصل میشود و خارج میگردد و حاصل اصل غذا است که

به صفایش میرسد و سدس از آن خون و باقی بلغم و سودا و صفرا

میگردد و خون در ورید و شریان هضمی دیگر نیز حاصل کرده

از آن سدس حاصل میشود و اعتدال اخلاط اربعه

مذکوره بکمیت معینه و حسب نسبت میباشد و مقادیرشان

صفات و احوال مخصوصه از حیث لون و هضم و غیرهما دارند

و تجاوز از آن نشان بیماری است . و مراد از فاعلان حرارت

و برودت و منفعلان رطوبت و پیوست است . (۱)
 کاخ معروف ساخت نعمان پادشاه
 (سَدِیر) عرب حیره در آنجا برای بهرام گور .
 در لوح به حاجی محمد کریمخان است
 " آین من بنی الخورنق والسدیر و آین من اراد ان یرتقی الی
 الاثیر " و در لوح به ناصرالدین شاه است :
 " وای سریر ماکسیر وای سدیر ماقفسر " و قفر یا اقفار بمعنی
 خلّو مکان از سکنه میباشد و ترجمه چنین میشود :
 کدام تخت شکسته نشد و کدام کاخ سدیری خالی از سکنه
 نگشت . و در نام خورنق هم زکری است .
 (سِر - اَساریر - سِر مری راز و چیز نهانی و نهان
 داشتنی . اَسرار جمع در لِس
 سِریره - سَریر) رئیس است قوله ج و ع :
 " فی اللوح الذی فیه رقت اسرار ماکان " و سِر در اصطلاح
 ائمه اهل البیت بهمیر و شیعیان که بعنوان سِرّال محمّد
 معروف گردید مقام عظیم الهی و معارف مکنونه مکتوبه ایشان
 که موافق عقاید اکثریه نبود .
 و سِرّ در اصطلاح عرفا لطیفه ایست در قلب مانند روح در
 بدن که محلّ کشف و شهود میباشد .

(۱) بر طبق مصطلحات طب قدیم بیان شده است (ناشر)

سِرّالسر باطن و جوهر سرّ است و در آثار این امر و عرف
 بهائیان متداول الاستعمال گردید . در کتاب اقدس
 خطاب بکرمان است :
 " ونجد ما یرّ منك فی سرّالسر " اگر چار و مجرور فی سرّالسر
 متعلق به نجد باشد تقریباً بهمان معنی عرفانی مذکور است .
 و اگر متعلق به یرّ باشد مراد نهایت اختفاء و پوشیدگی آن امر
 جاری نامرّض است که اقدامات باهیمان بود و بدین روزگار حسی
 مرزا احمد ناطق و مانند آن مکشوف گردید . و در بیان حقیقت
 سرّ در شرح ها است :
 " ان السرّ لم یزل لم یکشف وان کشف لم یکن سرّاً " و نیز
 رساله ای از نقطه البیان در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم
 و شرح مراتب چهارگانه اسرار است قوله :
 " بسم الله الذی جعل طراز مشیّته جلال ازلیّته ان الله
 قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار الیهها
 والرموز عنها فی کلمات آل الله سلام الله علیهم بالا سرّار
 السرّ و سرّالسرّ و السرّ المستسرّ و السرّ المقنع بالسرّ الخ
 و در لوح تجلیات است :
 " شهد الله انه لا اله الا هو والذی اتی انه هو السرّ المکنون
 الخ و چنانچه ضمن لغات ادرنه و استانبول و خضراء ثبت

است در الواح و آثار این امر نام ارض السّر برادر نه شد
و فیما بین بهائیان مصطلح گردید و از آنجمله در لوح رئیس
سابق الثّبت است :

" سوف تبدّل ارض السّر و ما دونها الى ان دخلتم
ارض السّر فی يوم فيه اشتعلت " الخ و نیز در دوزخ بعد از
صعود ابهی خصوصاً در سنین اولیّه آن مرکز عهد و پیمان ابهی
را جمع ثابتین بر عهد و میثاق بلقب سرّ الله تعظیـه
تشبیه کردند .

اسراریر که جمع اسرار و آن جمع سرّ و سرّ و سرّ است
بمعنی خطوط کفّین و جبهه و نیز بمعنی زیباییهای روی آدمی
میباشد . در لوحی است :

" لو یبظرنی احد یجد من اساریر جبهتی فرح الله و من
وجنتی نور الله المقتدر العظیم " .

سَریرة بمعنی سرّ و مکنون در خاطر و نیت . سرّیر جمع
بمعنی نوایا و ضمائر و بواطن . در قرآن است :

" یوم تُبْلِی السّرائر " .

سَریر تخت جلوس و تخت خواب . سرّ اسرّة جمع .
در قرآن است :

" اخوانا علی سرّ متقابلین " و در کتاب اقدس است :

" قد احبّ الله جلوسکم علی السّرّ و الكراسی " و در حق قاری
آثار جدیدة برای جمع است :

" فلیقعد علی الكرسیّ الموضوع علی السّریر " و بعنوان نقل از
بهان است :

" لَیْمَنَ طَیْکُم یاستواک علی سَرائرکم " و توان گفت جمع
سَرائر برای این آوردند تا مفهوم گردد که استقرار حق باید
بر قلوب و ضمائر باشد .

اصل کلمه فارسی است و بر کوبهرم

(سَراب) اطلاق میگردد و عربی شده در قرآن

هم ثبت شده مذکور است :

" کَسْرَابٍ بِقَیْعَةٍ یَحْسِبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً " و قوله :

" وَ سَیَّرَ الْجِبَالَ فَنَکَانَتْ سَرَابًا " . و در لوح خطاب به

نصیر است :

" ای عباد از سراب و هم کدرة بمنبع معین یقین ربّ العالمین
بشتابید " .

شاید معرّب و مغیّر سرابرده فارسی

(سُرادیق) است و پرده نخّی که بالای حیاط خا

افرازند و هر خیمه و اطاق از بافتنه

پنبه ای را گویند . در قرآن است :

" اَنَا اعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا احاط بهم سرادقها " و در آثار این
امر بنوع تشبیه و استعاره مانند " سرادق عظمت " " سرادق
جلال " و امثالهما بکثرت استعمال گردید . در اوّل کتاب
ایقان است :

" وتدخلن في سرادق جملة الله في سماء البیان مرفوعة "
و در کلمات مکنونه است :
" یا بن الوجود استشهد فی سبیلی راضياً متّی وشاکراً "
لقضائی لتستريح معی فی قباب العظمة خلف سرادق المعزة "
و در لوحی است :
" و نادیناک فی کلّ حین فی سرادقات القرب خلف قفاف
الهیة " .

عریس چراغ . در لوح به شیخ سلمان
(سراج) است :

" در کلّ حین شیاطین بر اطفاء سراج
الله و اخماد نار او مشغول اند " الخ و در بعضی آثار
و صور زیارت خصوصاً سراج الشّهداء مذکور است که در
بخشهای ظهور الحقّ مسطور گردید .

و سراج لقب ملا علی محمد اصفهانی برادر حرم منقطمه
باب اعظم بود و او مخالفت با مقام ابهی داشت و لوحی مشهور

خطاب با و ونیز تفصیل احوالش در تاریخ ثبت میباشد .
قریه ای از توابع بیرجند . در لوحی
(سرایان) است :

" اَنَا نَرِيْدُ اَنْ نَذْكُرَ اَوْلِيَاءِي فِی
سرایان الذّین آمَنُوا بِالرَّحْمَنِ اِذَاتِی مِنْ سَمَاءِ الْمَشِيْقَةِ
برایات الآیات یا محمد طاهر قد حضرا سمک لسی
المظلوم یا محمد علی هل تعرف من یذکرک یذکرک
مولی العالم فی السّجن الاعظم " الخ .

معموره ای در خراسان که در سنین
(سرچاه) اولیة این امر موطن جمعی از بهائیان
بود از آن جمله ملا ابوالحسن که در
آنجا درگذشت پسرانش ملا محمد حسن ملا نجفعلی
ملا محمود ملا احد آقا علی اکبر حاجی محمد حسین عبد الله
حبیب و دختری هم داشت و از جمله میرزا محمد علی نبیل از
اهل قائن دیگر ملا محمد مقدّس و غیرهم که در الواح مذکور
قوله الاعزّ :

" جناب ملا آقا بابا علیک بهاء الله یا علی قبل اصفر
..... یا محمد قبل حسن از کرم سَمی بِمحمد قبل
حسین " ایضاً :

" جناب ملا محمد حسن عليه بهاء الله هو الناطق من الافق
الاعلى " ايضا :

" يا احبائى فى سرچاه يذكركم مولى العالم فى سجنه الاعظم
وبيشركم بما نزل لكم فى كتاب الله رب الارباب " ايضا :

" سرچاه جناب ملا احمد بسمه المتعالى عن ذكر ما كان وما
يكون " ايضا :

" سرچاه جناب ملا على اصغر عليه بهاء الله هو المقتدر العليم
الحكيم " ايضا :

" جناب ملا محمد حسين هو المشرق من افق سما الجبروت
ايضا :

" سرچاه همشيره جناب نبيل قبل على عليه بهاء الله الا قدس
الابهى " ايضا : " اخت من فاز وطاف " ايضا :

" سرچاه جناب آقا محمود باسم ربنا الا قدس الاعظم الملى
الابهى " ايضا :

" قد اراد مالك الوجود ان يذكره عبده المحمود " ايضا
" يا قلم القدم ومبشر العالم ول وجهك شطر احبائك فى

سرچاه يا اوليائى قد فتحت باب الكرم على وجه العالم
..... ونذكر فى هذا المقام من اقبل الى افقى وفاز بايامى

..... نسأل الله تعالى ان ينزل على رسمه امطار رحمته "

واز آنان ملا على اكبر آقا محمد رضا آقا على ملا جعفر ملا
محمد حسين جرم مالى داده مشقات بسيار از مخالفين تحمل
کردند . و در ضمن نام نبيل نيز شمه اى است .

تركى بمعنى اخراج ^{نشى} و تبديد . در خطا
(سرگون) وصاى عهده است :

" عاقبت سرگون بعد پنه كبريه گشت
چهار مرتبه از شهرى بشهرى سرگون گرديد " .

در معجم است " بلد من فارس بين
شيراز و فسا " محل جمعى سکنه بهائى
(سرستان) مذکور در تاريخ .

کشور و زبان و قوم باستانی بنام
(سُرْيَانِي) سوريه . در لوحى است :

" وبعد لسان سريانى ما بين ناس
نشر کرده و كتب الهى از قبل بان لسان نازل .

برآمد هويداشد درخشيد و زيبد
(سطع) در لوح زيارت امام حسين است :

" اسالك بهذا النور الذى سطع من
افق سماه الا نقطاع " و در لوحى ديگر است :

" شايد نفحات قميص رحمانيه را كه اليوم ساطع است بياييد "

قهر و غلبه و بطش شدت . سَطَوَات
جمع . در مناجاتی است :

(سَطَوَة)

" علی شان لا یمنعنی اعراض المعرضین
عن اداء حقك ولا سطوة الظالمین من تبلیغ امرک " و در
لوحی به عبد الوهّاب است :

" وما منعتمهم سطوة الا مراة عن التوجّه الیک " .

از کبر سن لرزان و فانی شد . در خطابی

در حق آقا سید احمد افغان است :

(سَعَّعَ -

" وتسمع اجزائه " .

تَسَعَّعَ)

در بیانات شفا هیئ مرکز عهد ابهری

عبد البهاء قصّه سمید نام ندیم

(سَعِيد)

سلطان محمود است که چون سلطان

در حین غضب نفوسی را بقتل میآورد وزراء با و متوسّل میشدند

که سلطان را بخنداند و بآرامش آرد و نوبتی سلطان چنان

بغضب شد که سمید نتوانست او را تغییر حال دهد و ناچار

اسباب فراهم آورد که با سلطان به بیرون شهر رفت باز هم

بمقصود نرسید و بالاخره بقبرستان رفتند و شیخ کوری در حفره

قبری دیدند و سمید کوروار خود را بوی گشاند و شیخ اصدام

کرد و عذر کوری خود را آورد و بحثها کرد و بعد از لمحّه ای کعبه

ز از جیب درآورده مشغول بامتحان و رسیدگی بادست شد
و شیخ اظهار کرد و خواست مگر او رسیدگی کند و بدست او همه
را داد و او پس از امتحانی کم کم خود را واکشید و در رفت
و حفره قبری جا کرد و سمید هر چند صدا زد جوابی از شیخ
نیامد پس سنگی برداشته با توسّل بخدا بردستش انداخت و
سنگی دیگر بر سرش و سنگی بر سینه اش بسختی زد و عاقبت کور
فریاد برآورد که واللّه تو بینائی و او زرها از شیخ بستانند و
سلطان از شدت خنده برو افتاد و تغییر حال حاصل کرد .

عربی گرسنگی . در لوح بناصرالدین شاه

(سَغَب)

است :

" لو یُنْهَکُنِی اللَّغَبُ وَ یُهْلِکُنِی السَّغَبُ "

یُنْهَکُ مضارع مجرد بفتح هاء از نهک بمعنی خسته و ناتوان

کردن و لاغر و بیمار کردن . کَفَب از حال افتادن بمملکت

شدت خستگی و فرسودگی . یُهْلِکُ مضارع باب افعال از

هلاکت یعنی گرچه مرا رنج و کوفتگی ناتوان و گرسنگی بی روان

سازد .

(سَفْحُ الْجَبَلِ) کوهپایه و دامنه کوه .

(سَفِينَةُ حَمْرَاء) سفینه عربی و کشتی فارسی در اصطلاح

عرفاء باقتباس از قصه نوح مفصل در تورات و قرآن نام و لقب
طریقه هدایت و آئین گردید و در ادبیات عربی و فارسی
به تشبیه و استعاره با تلویح بقصه مذکوره همی اطلاق بر
اموری مانند آن شد و روایت ماثوره نبویه " مثل اهل بیتی کمثل
سفینه نوح من رکبها نجی ومن ترکها غرق " بمنزله ضرب المثل
گشت و بدین طریق ذکر سفینه و خصوصاً سفینه حمراء بدلالته
محل توجه و درخشندگی بودن و طریق انقطاع و فداکاری
پیمودن در آثار این امر بغایت کثرت گردید از آن جمله در لوح
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است :

" قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء " و در صورت
زیارت برای امام حسین است :

" من اهل سرادق الابهی واصحاب السفینه الحمراء التي
قدّرها لاهل البهاء وانها تمرّ على البر والبحر من دخل فيها
نجی ومن اعرض هلك " و قوله :

" هر قائلی را از اهل سفینه حمراء نشمرند " و در لوحی دیگر
که ذیل زیارت ثبت است قوله :

" اهل البهاء المستقرّین علی الفلك الحمراء " و در لوحی دیگر
" من تشبّث بذیلی الله من اهل السفینه التي نزل ذکرها
فی لوح المحفوظ " و در ذیل نام کتیب نیز شمه ای ذکر است .

حکیم بزرگ شهیر قدیم یونان . در لوح
(سقراط)
حکماء است :

" وبعده سقراط انه كان حکیمًا فاضلاً
زاهدًا اشتغل بالرياضة ونهى النفس عن الهوى واعرض عن
ملاذ الدنيا واعتزل الى الجبل واقام فی غار وضع الناس من
عبادة الاوثان وعلمهم سبیل الرحمن الى ان شارّت علیهم
الجهال واخذوه وقتلوه فی السجن كذلك یقع علیک هذا
القلم السریع ما احدهم هذا الرجل فی الفلسفة انما سرّوا فی
کلبها قد کان علی جانب عظیم من الحکمة نشهد انه من فرارس
بشارها واخصر القائمین لخدمتها وله یأطول فی السلسل
المشهورة بین القوم وما هو المستور عنهم کانه فاز بجرعة از فاض
البحر الاعظم بهذا الکوثر المنیر هو الذی اطلع علی الطبیب
المنصوصة المستدلة الموصوفة بالفلبية وانها اشبه الاشياء
بالروح الانسانی قد اخرجها من الجسد الجوانی وله بیان
مخصوص فی هذا البیان المرصوص لوتسأل الیوم حکماء العصر
عما ذکرهم لترى عجزهم عن ادراکه ان ربک یقول الحق ولكن
الناس اکثرهم لا یفقهون " و در بیانات شفاهیه مرکز منشا ق
عبد البهاء برای جمعی است :

" سقراط کان من جطة الذین حضروا فی الارض المقدسة

وساحوا بارضها وسمائها ورجع ناشرًا بوحدا نية الله وفردانته
ومقرًا ببقاء الروح بعد الموت

صُفْلَاب و سَقْلَب و سَقْلَبِي و سَقَالِبِه در
(سُقْلَاب) نسبت و جمع همان قوم صرب و صربستان
شعبه ای از اسلاو میباشد. در خطا

معروف به عمه است قوله العزيز :
" باری بعد از مدینه کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال
نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد " و در ضمن خطابی
معروف این مصراع است :

" نور ببلغارده * روح بصقلاب بخش "

در قرآن است :

(سَكْرَ) " انما سكرت ابصارنا بل نحن قوم

مسكرون " و در لوح حکماء است :

" اولئك ما بلغوا الذروة العليا والفاية القصوى لذاسكرت
ابصارهم " چشمانشان خیره و بی دید گشت .

عربی فرزند و نسل و عاقله و جوهر و شمیره

شئی و " سلاله طیبه " و " سلاله "

سلطنتی " مشهور است و ذکر سلاله

فلان در آثار این امر بسیار و در نام سلیل هم ذکر است .

عربی مشروب زلال خنك گوارای مرغوب

(سَلْسَال) در کتاب اقدس است :

" اياكم ان يمنمكم سبحات الجلال

من زلال هذا السلسال " و در لوح حکماء است :

" من الناس من فاز بزال سلسال بياناتهم "

عربی بمعنی مشروب پاکیزه و نرم و گوارای

در خلق و در قرآن در وصف آشامیدنی های

اهل جنت است :

" ويسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلا عينا فيها تسمى

سلسيلا " و این کلمه مذکوره در قرآن با تلخیص برمز معنی ش

در آثار عرفانیه و اشعار معنویه بزرگان علم و ادب در معانی

مانند چشمه لبان الهام خیز شکرریز معشوق کامل و غیره

مصطلح و متداول گشت . حافظ گفته :

" ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل

سلسبیلت کرده جان و دل سبیل "

" سبزپوشان خطت بر گردلسب

همچو مورانند گرد سلسبیل "

و بکثرت در آثار این امر بر معانی عدیده معنویه بسبیل تشبیه

راصح اطلاق گردید از آنجمله در لوح رئیس است :

" جری من معین قلبك سلسبیل الحکمة والبیان " ودر کلمات
مکنونه است :

" ای فرزند کنیز من از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش " و در
لوح به نصیر است :

" یا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام لان فیها جری السلسبیل
والتسنیم ثم هذا الكوثر المقدس الا طهر " ودر ایقان است :
" چنانچه همه انبیاء باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهاد
رانوشیدند " و در نامهای رحیق وبقعه هم ذکر است .

لوح شهیر خطاب به سلطان ناصرالدین
(سلطان) شاه ایران که شمه ای وصف آن نسیل
نامهای سجن سحاب صیحه و غیرها

ثبت است در حدود اوایل سال ۱۲۸۳ و اوایل سال ۱۲۸۴
ه ق در اردنه صدور یافت چنانکه در موضعی از آن پس از ذکر
دوازده سنه اقامت در بغداد که مراد باضمیمه دوسال اقامت
آنحضرت در کردستان میباشد این عبارت مسطور است :
" قریب پانزده سنه میشود که کل ناظرأ الى الله ومتوکلأ علیه
ساکن اند " و قوله :

" فسوف یخرجنا اولو الحکم والغناء من هذه الارض التی
سمیت بادرنه الى مذبنة عگا " وگویا عزم و خبر خروج بعگا

در سال مذکور واقع شد و عبارت :

" این طائفه بیست سنه متجاوز است " مراد از سال ۱۲۶۴

میباشد که آغاز شروع تضییق و مقاتله با بابیان بود . و شرح
حال حامل آن لوح معروف به میرزا بزرگ بن حاجی عبدالمجید
نیشابوری و کیفیت ارسال و ایصال بواسطه او در ایام سجن
اعظم عگا و شهادتش در سال ۱۲۸۴ که نبذه ای در ذیل
نامهای آقا و بدیع و سجن و غیرها اشاره شد و در تاریخ
ظهور الحق مفصلاً مسطور است و در لوحی پس از تفصیل حکمت
صدور لوح مذکور و بیان حال بدیع چنین مسطور میباشد :

" ولو انما ما وجدنا منه (ناصرالدین شاه) رائحة الاقبال
ولكن بلغناه لاعلاء كلمة ربك بين السموات والارض وليعلم
بانا لپواردنا ما كان الامر كما كان قد نفعنا في روح احد
روح القدرة والقوة وارسلناه اليه ان ربك لم والعزیز الحکیم
ومن قبل ماتمت حجة الله عليه وما بلغه احد حق التبليغ فلما
جاء الوعد وتم الميعات نزلنا له ايات بيّنة واتمنا عليه حجة
ربك " و در لوحی دیگر :

" هذا كتاب من لدنا الى الذي استقام على امره
انفقنا احداً من عبادنا بعد الذي بعثناه بقدرة من لدنا
وارسلناه الى فم الشعبان ليوقنن الكل بان ربك الرحمن

لهوالمهيم على الاكوان انه لهوالمقتدر القدير ومعه كتاب و فيه اظهرنا الامر واتمنا الحجة على من على الارض اجمعين نزعنا عنه ثوب الخوف والاضطراب وزينناه بطراز القوة والاظمننا واوقدناه بكلمة من لدنا وارسلناه ككرة النار في حب ربك المختار ليبلغ كتاب ربه فسوف يبلغه بسلطان من لدنا ان ربك لهو العليم الخبير" ودر لوحی دیگر :

" هذا كتاب من لدنا الى الذين لا يهجمون ثم اعلم باننا حركنا ارض الجزرة بقدره من لدنا ان ربك لهوالمقتدر القدير وبعثنا احدا بسلطان القدرة والقوة وارسلناه الى مسجود المشرکين " وقوله :

" واذكر البديع اذ خلقناه بدءا وارسلناه الى رئيس الظالمين " ودر ذیل نامهای نصر و علم و حرف ه نیز شمه ای راجع بناصرالدین شاه ثبت است .

و در لوح رئیس است قوله الاعز :

" هل الفرعون استطاع ان يمنع الله من سلطانه اذ بغى في الارض وكان من الطاغين "

و از جمله مذکورین در آثار والواح بنام سلطان :

شیخ سلطان کر بلائی مشهور در امر اعلی و ابهی و موصوف در تاریخ است و در لوحی خطاب با و میباشد :

" ان يا ايها المسافر الى رفرف البيان والمتساعد الى ملكوت الايقان والساکن في فردوس الرضوان والموسوم باسم السلطان ومع ذلك قد مضى اياما وما سمعنا من احد من الاحياء الخروج الى عرش البقاء ثم اعلم باننا نأمرهم حينئذ بان يتبعوك في قولك من امر البيان وغيرها ولا يخالفونك في شئ ثم ارفع الاختلاف بينهم " و نیز در مقام تجلیل آقا سید اسمعیل ذبیح زواره ای و آقا میرزا محمد حسن اصفهانی شهید مشهور لقب سلطان الشهداء در الواح ذکر گردید چنانچه ذیل نام اسمعیل وحیدر و غیرهما مسطور میباشد و نیز :

سلطان آباد عراق ایران که رضاشاه پهلوی بمناسبت قرب جوار قریه اراک بآن نام مسمی و مشهور کرد و در تاریخ بنا این شهر گفتند که در حدود سال ۱۲۲۳ ه ق بواسطه یوسف خان گرجی سپهدار تأسیس یافته بنام سلطان آباد خوانده شد و مصرع : " نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید " را اهالی ماده تاریخ میدانند و شاید در آن تاریخ ۱۲۳۱ بکمال و تمام رسید و در آن شهر و توابعش از سنین اولیه این امر جمعی از مؤمنین برخاستند و شرح اوضاع و احوال مشاهیر پیروان این امر و شهداء در بخشهای ظهور الحق ثبت و اکنون در اراک و قریه شاه آباد واقع در تقریب هفت فرسنگی آن و در خلیج آباد

عده ای از بهائیان موجود اند و نیز در مشهد زلف آباد و حسین آباد و ورقا و آمره و ده فول و گلپایگان و چند قریه دیگر معدودی بودند که شاید همه را توان متجاوز از چهارصد نفر گفت .

(سَلَم) عربی نردبان . در لوحی است قوله ،
 " ثُمَّ اعلم بانّ نصب بیننا و بین العباد
 سلّم وله ثلاث درجات الا ولی تذکر
 الدنیا و زخرفها و الثانیة تذکر بالاخرة و ما قدر فیها و الثالثة
 تذکر بالا سماء و ملکوتها و من جاز عن هذه یصل الی طیبک
 الاسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لا تعطلوا
 انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کما السحاب کذلک
 ینبغی لعبادنا المقربین " .

شیخ سلمان از اصحاب ابهی که در
 (سَلَمَان) ظهور الحقّ تفصیل حیاتش ثبت گردید
 و در آثار بسیار مذکور میباشد منها
 لوحی مصدر " بسمی المعزّون از شهر جان " الخ صادر در اندر
 و خطاب به شیخ مذکور است و بنا بر عبارت :

" بیست سنه شریه آبی براحث ننوشید " که در آن بوفوق لوح
 سلطان مسطور است در سال ۱۲۸۴ صد دریافت و تفصیل

عقیدت وحدت وجود و افکار و آثار عرفا و نیز فساد احوال و اعمال و حکایت قیام میرزا یحیی ازل بر قتل ابهی و عرض حال دادنش بحکومت عثمانی که قسمت وی را از شهریه مقرر نمیدهند در آن مسطور که شیخ را اطمینان و عرفان بخشید " دیگر

قوله :
 " هو الا قدس الا طهر الا بهی هذا کتاب نزل بالحق من سماء
 التي كانت علی العالمین محیطا ان یا سلمان تالّله
 الحقّ قد ظهر جمال السبحان ثم استوی علی عرش اسمه الرحمن
 و انّک بهتّر اهل الاکوان بما اشرقت شمس جمال ربّک المنان " و نیز قوله :

" هو الله تعالی شأنه الکبریا " ای سلمان در هر امر اقتداء
 بحق کن " الخ و لوحی دیگر خطاب بوی ضمن نام حدباء
 ثبت است و در بدایع الآثار سفرنامه اروپا بیاناتی از غصن
 اعظم عبدالبهاء در وصف او و وطنش هند و جان میباشد و در ذیل
 نام محمّد نیز ذکری از سلمان است .

(سَلَوَة) عربی تسلی و آرامش خاطر . در خطابی
 و مناجاتی است در حقّ ورثه حاجی
 میرزا عبد الله صحیح فروش :

" واجعل لهم الطافک سلوة فی هذا المصاب العظیم "

از آثار اوليه باب اعظم قبل از وفات
 حاجي سيد كاظم رشتي وشايد اولين
 (سُلُوك) آثار موجوده آنحضرت است قوله تعالى :
 " في السلوك الى الله استقم يا سائل التقى في مقام
 التوحيد وان الدين ستقوم باركان اربعة التوحيد
 والنبوة والولاية والشيعة والمحبّة الله غاية
 ولا نهاية وذلك قطب السلوك وان الشريعة كلها سهيل
 السلوك العبد لمولاه وذلك المقام للمبتدئين مشروط
 بنهي النفس عما تهوى وحملها على ما تكره ولا تفصل
 عن الاجتهاد ولا تحرم نصيبك عن الدنيا واحسن كما احسن
 الله اليك ولا تخف لومة لائم وفر كل الفرار عما
 يشغلك عن الله فانه سم قاتل يحرمك فلا تشمر ولا
 تقف في سيرك في مقام لان كلب اليهود خير من اهل السوق
 واهل السوق اهل الوقوف واصل المانع الغفلة عن الله
 فان الدنيا والاخرة حالتان ان كان توجهك بالله فانست
 في الجنة وان كان نظرتك الى نفسك فانت في النار وافهم
 الاشارات واقطع عن نفسك العادات والشهوات واحتمل
 جفاء الخلق وملامة القرين وشامتة العدو
 ومن الاهل والولد فانما سلكت هذا المسلك ندد نتحدث

نفسك باب الله ورجوت ان تدخل على ملك الكريم وعلى
 التفصيل قد كتبها سيدي و معتمدي ومعلّي الحاج سيد كاظم
 الرشتي اطال الله بقاءه " وقوله :
 " هو العلوي الاعلى وان اول السلوك في سبيل المحبوب ان لا
 تحزن بشئ ولا تفرح عن شئ وكن لكل شئ كما كان الله
 ربك ستاراً عن لكشئ فان العبد لم يكمل في مراتب الايمان
 الا وان يتصف بصفات الرحمن او صل الى من قطعك واحسن
 لكل من اساءك واستعزل عن كل ما لا يقوم بحق الله فسي
 ثناءك وكن في جميع اوقاتك ذاكراً لله في سرّك ودون الجهر
 بالقول فان ذكر الله يعمل سبعين مرة كما نطق به اهل
 المصنعة صلوات الله عليهم .

وايضاً " الباب الخاص في الآية الخاصة واما ما قد
 سألت من لذي نفسك من سبيل السلوك والدعوات
 المدعوة في ايام الصوم الى ربك على الصراط
 الموحدين واقرأ بعد صلاة هذا الدعاء
 لتكون من المفلحين بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم
 على الصباح بنور الضياء وراقب الزوال في
 قربها لئلا تحتجب بنفسك في بعدها فان كل ذلك الحين
 قد كان خطيئاً مكتوباً واقرأ بعد فراقك من صلاة الظهر كما قال
 جيد

اربعة عشرة مرة وراقب حالاتك في كل المقام " الخ وشبه ای
ذیل نام حسن ذکر است .

سلیله عربی پسر و دختر و سلیل دوده و
خاندان است و استعمال کلمه سلاله

(سَلِيل)

و سلیل به عبارت " سلاله یا سلیل فلان "

در آثار این امر بسیار است و در نام سلاله هم ذکر می باشد .

ذکر سلطان سلیم عثمانی در آثار و الواح

ایمن بسیار است از آن جمله در لیس بد

(سَلِيم)

صدر دولت عثمانی :

" امروز بازی شاه سلطان سلیم است " و در لوسی راجع به
در آدرنه است :

" انا نذهب الى بيت الله بناه احد من الطوك وسمى بالنسليم
واننى وحده قد بنيتكم " الخ و جمله انى وحده از باب التثنية
از تکلم بغیبه است و یا آنکه ضمیر غائب راجع بذات غیب می باشد
و تقدیر چنین است : انى مصاحباً متکلاً معه وحده .

حاجی سلیمان خان افشار صائـ

قلعه ای در توقیعى در حق وی است :

(سَلِيمَان)

" بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب

قد سطر من يد الذکر هذا على حکيم " الخ دیگر :

سلیمان خان تبریزی شهید و در تاریخ فاضل قاضی چنـ
مسطور است :

" حاجی میرزا جانی نوشته است که حاجی سلیمان خان فرموده
بودند مآذون نیستی پاکت را باز کنی زمانی که بر تو مصیبتی
وارد شود که مافوق آن متصور نباشد آنوقت باز نموده آنچه
نوشته است عمل نما تا اینکه از چهار بقی سفر ثانی بتبریز تشریف
آوردند شرفیاب شدم فرمودند تو برو بخانه ابداً بیرون میا
آمدم تا روزی شنیدم صدای شلیک زیادی سه مرتبه بلند
شدم و بطور حکمت از حال حضرت آگاهی داشتم یقین نمودم
که کار گذشته هم و غم بر من مستولی شد که مافوق نداشت
آنوقت مضمون توقیع بنظرم رسید با خود گفتم وقتی از حالا بد
نیست پاکت را باز نموده دیدم مرقوم فرموده اند از تاریخ
حال تا شش ماه دیگر مرا شهید مینمایند باید شکیبائی نمائید
و با احدی مجادله نمائى میروی جسد مرا با جسد آقا محمد
علی میخری و شش ماه در قورخانه نگه میداری پس از آن روی مرا
با روی آقا محمد علی گذارده و در جوف صندوق محکمه
گذاشته عریضه بحضور مبارک بها جل کبریا و ممرور نموده
با صندوق ارسال دار دیگر بر تو نیست همین لباس من
خلعت تو است چون ملاحظه تاریخ کاغذ را نمودم دیدم

همانروز شش ماه است " و در خطابی است قوله العزیز
" مرقد جناب سلیمان خان کشف خواهد شد " الخ
و شرح احوال هردو سلیمانخان صائن قلعه و تبریزی در تاریخ
ظهور الحق ثبت است .

و سلیمانخان جمال افندی که در آثار و الواح بسیار مذکور
است در نام جمال مذکور میباشد .

و سلیمانیّه ایالتی از کردستان و مرکز آن محلّ هجرت
ابهی از بغداد . شرح آن هجرت و اوضاع و احوال در تاریخ
ظهور الحق ذکر است و راجع بآن مهاجرت در لوحی و مناجاتی
در آیات صیام چنین مسطور :

" واخذه (میرزا یحیی ازل) حبّ الریاسة الى مقام منعك
دم الذی اختصته (دیان که ذیل نامش ثبت میباشد) ...
وانك عصمتنی بقدرتك وحفظتنی بجنود غیبك الى ان خرجت
عن بینهم بمشیئتک وقضائك " و در بیانات شفاهیّه مرکز عهد
و پیمان است :

" کما نزلت فی السّلمانیّه کانت بالخطّ المبارک " و نیز در
بیانات و قصص شفاهیّه مرکز میثاق ابهی قصّه سلیمان مردی
ساده و صادق است که شخصی در حال بیم و خوف با و پناه
آورد و او ویرا در زنبیلی بزرگ جای داده بر سر خود نهاد

تصادفاً دشمنان آنمرد رسیده خبر و نشان او پرسیدند سلیمان
گفت همین است که در زنبیل و بر سر من میباشد و آن دشمن
استهزاء پنداشت و گذشت پس سلیمان بآن مرد خبر داد که
دشمن رفت و از زنبیل پائین آورده با و گفت که مدت العمر
سخن دروغ نگفتم و النّجاة فی الصدق و اگر نه راست گفته بودم
تو و مرا هم میکشت و شاید از اشتباه و انحراف این قصّه است که
در خصوص سلمان فارسی و پیغمبر بلفظ و نادانی نقل مینمایند .
عربی سوراخ سوزن که در قرآن بلفظ
(سَمَّ الْإِبْرَةِ) سَمَّ الْخِیاط ذکر است . در کتاب
اقدس است :

" علی قدر سَمَّ الابرة " و در لوحی است :
" لعمر من ینطق بالحق فی السّجن الاعظم اگر اقلّ از سَمَّ ابرة
از مقامات تقدیس و تنزیه براهل عالم تجلّی نماید کُلّ از جمیع
ما عند هم فارغ و آزاد گردند و بما عند الله و ما حکم به متمسک
و عامل شوند " .

در آثار این امر کلمه سماء بمناسبت
(سَمَاء) جهت علوّ به تشبیه و استعاره بر
معانی رمزیّه نامعدودی اطلاق گردید

و در لوحی است :

" اَنَا مَا ارَدْنَا مِنَ السَّمَاءِ اِلَّا جِهَةً الْعُلُوِّ وَالسَّمَوْ وَمُنْتَهٰى مَقَامِ
الاشْيَاءِ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِيْنَ اَنَا نَذَكِرْ لِكُلِّ شَيْءٍ سَمَاءً نَعْنٰى
بِهٖ جِهَةً عُلُوًّا وَسَمُوَّةً وَمُنْتَهٰى مَقَامِهٖ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْبَالِغِيْنَ " و
در کتاب ایقان است :
" وَتَدْخُلْنَ فِى سِرَادِقٍ جَعَلَهُ اللّٰهُ فِى سَمَاءِ الْبَيَانِ مَرْفُوعًا " که
مراد امر و آئین و آثار حضرت نقطه میباشد . و در کتاب
اقدس است :
" قُلْ يَا اَهْلَ الْاَرْضِ اِذَا غَرِبَتْ شَمْسٌ جَمَالِىْ وَسُتِرَتْ سَمَاءُ
هَيْكَلِى لَا تَضْطَرُّوْا " و قوله :
" يَنْزِلُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحٰى " و قوله :
" اَنْظُرُوْا بِعَيْنِيْ الْاِنْصَافَ اِلٰى مَنْ اَتٰى مِنْ سَمَاءِ الْمَشِيَّةِ وَالْاِقْتَدَارِ
و در لوحی " سماء القدس " خطاب به منیرکاشی گردید که
ضمن اسم ثبت میباشد .

جمع سَمَاءَ بِمَعْنٰى نَشَانِهٖ وَعِلَامَتِهٖ .
(سِمَات) و دعاء السَّمَاتِ مَعْرُوفٌ نَزْدَ شَيْعَمَانَ
بَعْضِیْ فِقَرَاتِ دُرِّ اَثَارِ بَنُوْعِ اسْتَشْهَادِ
ذکر شد . تفصیلی در اسرار الآثار العمومیّه ذیل لغت و رسم
ذکر است .

متداول و مستعمل در فارسی که برای
(سَمَاور) جوش آوردن آب و طبخ جای میباشد
از لغت روسی و اطریشی آمده . و در لوحی

مسطور ذیل نام جمال است قوله :

" وَدَرْصَقْ نَعَالِ سَمَاورِ وَاَسْبَابِ حَاضِرِ " .

عربی بمعنی سَمْحَة سهل و روان .

(سَمْحَاء) در وصایای مولی الوری عبد البهاء

است :

" وَحَمٰى حِمٰى شَرِيعَتِهٖ السَّمْحَاءُ " الخ .

از غصن اعظم عبد البهاء در صورت

(سَمَوْر) زیارت آقا زمان شهید ابرقواست

قوله العزیز :

" طَوْبِیْ لَکَ یَمَا سَمَوْرَا جِبْهَتُکَ الْبَاهِرَةُ " پیشانی درخشانت
را میخکوب کردند .

اَسْمَر سَمْرَاءَ عربی بمعنی تیره رنگ

(سَمْرَاء) در مذکور و مؤنث . در لوح به

ناصرالدینشاه :

" اَیْنِ صَاحِبِ الْکِتَابِیَةِ السَّمْرَاءِ وَالرَّایَةِ الصَّغْرَاءِ " مراد از سپاه
باشعار سیه فام و گندم گون بنی العباس و از ذکر باشعار

زرد و سرخ بنی امیه است .

شهر شهیر در ماوراء النهر در اواخر
(سَمَرْقَنْد) ایام ابهی بطریق مهاجرت و تجارت
محلّ محفل و اجتماع بهائیان گردید .
و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکر آنجا و خطاب بهبائیان
آنجا متعدد است منها قوله العزیز :
" سمرقند هوای احبّای الهی ظهور جمال قدم واسم اعظم
روحی لا حبّاءه الفداء " الخ و قوله :
" سمرقند عطاء الله خان علیه بهاء الله الابهی هو الله
الحمد لله الذی اشرقت الارض بنوره و اضاء افق الوجود
بشهوده " الخ .

شهر معروف ایران واقع در ۱۴۸ کیلو
(سَمْنَان) متری شرقی طهران بیشتر ذکرش در
تاریخ بواسطه واقعات مربوط بقصه
سنگسر و شه میرزا از توابع آن میباشد و شرح واقعات
آنجا و حاجی ملا علی مجتهد متنفذ در ظهور الحق ثبت است .
مرغ و جانور افسانه آتشی مرموز . در
(سَمَنْدَر) لوحی است :

" سمندر ناری شنیده شد که آتش

ملت و سبب ظهور او گشته من لدن حکیم خبیر " الخ .
و شیخ کاظم قزوینی شهریهائی را بآن لقب خواندند که بسا
تمامت اعضاء خاندانش باین نام معروف گشتند و در السواح
و آثار بسیار مذکور و در تاریخ بتفصیل مذکور است :
بفتح اوّل و ضمّ و تخفیف دوم فارسی
(سَمُور) و باشد دوم عربی جانورکی غالباً
در ترکستان شرقی که از پوستش
بالا پوشی با ارزش میکنند . در کتاب اقدس است :
" البسوا السّمور کما تلبسون الخزّ والسّنجاب "
در لوحی است :

(سَمُوم) " ایاک ان تجلس مع الذین تجد آثار
ظلم کثیر الحرارة فی الصیف او اثر
البرودة فی السّموم و انک فرعنهم " ظاهراً این است که بفتح
سیم و مراد باد بسیار سرد زمستانی باشد و بر سبیل تشبیه در
تأثیر بدی بیاد گرم سعی اطلاق گردید چنانکه در متعارف
نیز بهمین گونه استعمال کنند .

شخصی در عرب معروف و مشهور بوفاء
در خطاب به حاجی محمد کریم خان
(سَمَوَّل) است : " والوفاء بالسّموئل "

(سَمِیر)

عربی هم سخن وهم گفتار در شب .
در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است
" انت نصیری و مجیری و مفیثی
و سمیری فاحفظی یا الهی بعین عنایتک "

سِنان عربی پیکان تیز نوک نیزه .
(سِنان-اِسْتِنان) اِسْتِنَة جمع . در لوح خطاب به
نصیر است :

" وَاِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ ثُمَّ قَطَعُوا رَاسَهُ بِسَيْفِ الْبُفْضَاءِ
وَرَفَعُوهُ عَلَى الصَّانِ بَيْنَ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ " .
استنان مصدر عربی جَولان و ذهاب و ایاب بشتاب . در کتاب
اقدس است :

" هَلْ يَقْدِرُ احَدٌ اَنْ يَسْتَنْ مَعِيَ فِي مِیدَانِ الْمَكَاشِفَةِ
وَالْعِرْفَانِ " که میتواند بامن در میدان مکاشفه و عرفان جولان
نماید ؟

(سَنَائِی)

شاعر شهیر ایرانی . در لوح بر رئیس
است :

" حکیم سنائی علیه الرَّحْمَه گفتــه
پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند
پند گیرید ای سفیدیتان دهنده پندار

(سُنْبَلَة)

خوشه سنبلات جمع در کلمات
مکنونه است :
" تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید
نه از گل " .

(سِنْجَاب)

فارسی سِنْجَاب نیز عربی جانور کسی
مانند موش و از آن بزرگتر و باموی بسیار
نرم که غالباً از بیم بر درختان برآید
و از پوستش بالا پوش برای سرمای کنند . در کتاب اقدس است :
" الْبَسُوا السَّمُورَ كَمَا تَلْبَسُونَ الْخَزَّ وَالسَّجَابَ " .

(سُنْدُس)

مذکور در قرآن و مستعمل در عربی
بافته ابریشمین لطیف و ظریف .
در سورة القلم است :
" زُيِّنُوا اَنْفُسَكُمْ مِنْ حَرِيرٍ اَلَا یَقَانُ ثُمَّ اجْسَادُكُمْ مِنْ سُنْدُسٍ
الرَّحْمَنِ " .

(سَنَگِلَاخ)

فارسی سنگستان . در خطابی است :
" کل راههای سنگلاخ را هموار کرد "
ضواحی و نواحی شهر . در لوح حج
شیراز :

(سَوَادِ الْمَدِیْنَة)

" وَاِذَا هَاجَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنِ الدُّنْيَا

واهلها وسافرت الى الله ربك وبلغت مقاماً رأيت سواد المدينة فانزل .

مصدر عربی پرسش و طلب و خواست
و چیز خواست . در لوح رئیس است :
" نسأل الله ان يشرح من نداءك "

(سؤال)

صدور عباد " الخ .

و رساله سؤال و جواب فراهم شده از پرسشهای زین المقر
راجع بفروع احکام و جوابهای صادر خادم از مقام ابهی که
حاوی احکام تغییر داده ظواهر آیات اقدس نیز هست .
شاید اولین نسخه منتشره آن بخط ملا میرزا محمد خوانساری
خوانسالا ر شاید در حدود سال ۱۳۱۲ هـ ق در طهران
است مرقوم در ظهر نسخه :

" هو الله العليّ الابهی قل هو نبا عظیم انتم عنه معرضون این
موجز نفحه ای از نفحات حیات ربّ البیتات است که از آیات
و احکامات قسطاس اعظم کتاب اقدس ملوک قدم سؤال نموده
از مقرّ امر جواب نازل " و در آغاز رساله است :

" هو الله العليّ الابهی سوالاتی که در احکام الهیه نموده بودند
از مطلع عنایت این اجوبه مشرق و لائح قوله جلّ کبریا :
جناب زین المقرّبین انشاء الله بعناية الله در کلّ هوالم فائز

باشید سوالات شما لدى العرش مقبول چه که منفعت کلّ
خلق در او است و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات
الهیه سؤال نمائی انّا جعلناک مطلع الخیر للعباد باید
در کلّ احیان ناس را با احکام الهیه امر نمائید که شاید به امر
به الله و بما ینتفع به انفسهم فائز شوند اگر چه نفوسی که تابع
او امر الهی باشند کم مشاهده میشوند چنانچه حال جمعی
در بلدان بنور ایمان فائزند و لکن بعمل به منزل من عنده
هنوز فائز نگشته اند مگر قلیلی و از قبل بآن جناب نوشتیم که
اگر حقوق الله را ادا نمودند عباد آن ارض آسوده بودند
قبل از حکم نفسی مکلف نبوده و قلم اعلی در سنین معدوده
در انزال احکام و اوامر توقف نموده و این نظر بفضل الهی
بوده و اگر اهل امکان بشعرات ما انزله الرحمن عارف شوند
کلّ بامرش قیام نمایند و بآنچه فرموده عامل شوند و لکن نظر
بحکمتی که در الواح الله نازل شده بعضی احکام که الیوم
سبب ضوضاء ناس و علّت احتجاب خلق است اگر ترک شود
لا بأس و اما اعمالی که سبب اعراض و اشتها نیست مثل از کلا
و ادای حقوق و امثال آن البتّه کلّ باید بآن عامل شوند
و در باره زکوة هم امر نمودیم که انزل فی الفرقان عمل نمایند
انشاء الله درین ایّام بعضی از آیات کتاب اقدس بلسان

پارسی بیان میشود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده
ذکر خواهد شد آن ربك فی کلّ الاحوال اراد خیراً حیثاً
وعلّمهم سبیلہ الحقّ الواضح المستقیم الخ و در قریب
آخر نسخه مذکور فرسالة و هم در اواخر آن قسمتهائی از الواح
ایہی و هم از آثار مولی الوری عبد البہاء را منضم کردند . و
در خاتمه است :

"نقّہ الذّٰل المقصّر فی عبودیّة الابرار المفتخر بخطاب
خوانسار مائدة السماویّ للاخيار مرزا محمد خوانساری" و
خط ہاجوہر و زلاتین نوشته گردید .

(سورة الله) در ضمن نام بیت ذکر است .

(سورمق) دہی از توابع آبادہ کہ در دورہ ایہی
و مرکز میثاق مشتمل بر جمعی از بہائیان
و مذکور در آثار بود و اصل سورمق
مترتب شمرہ فارسی میباشد .

(سوسن) بہائیه شہیرہ سوسن ہاجی اہل
شہر مرزاہ مقیم طهران کہ ہا
ہرادرانش در عصر ایہی در جمع
بہائیان معروف بودند و از وی قوت ایمان و شہادت و

خدمتی مخصوص بروز کرد و از آنجملہ اقدام بہ بدر بردن جسد
مطروح ملا علیجان شہید مازندرانی کہ در میدان مشہد ش
تحت مراقبت سربازان و حمله دشمنان بود بنمود و با اینکہ
مورد حمله فرّاشان و سربازان و انہوہ اراذل معاندان قرار
گرفت با شجاعت کار از پیش برد و کفن و دفن بعمل آورد . در یکی
از الواح بطهران است :

"یا سوسن و یا امتی این مظلوم درین حین از افق اعلیٰ بتسو
توجّہ نموده ترا ذکر مینماید للہ الحمد فائز شدی بآنچه شبہ
و مثل نداشتی و ندارد قلبت بنور عرفان الہی منور و جہش
مشعل "

عربی حرف استقبال است و اختصاص
ببرورد بلا فصل بر فعل مضارع دارد و
تخصیص با استقبال دور میدہد .

در لوح رئیس است :

"فسوف یحیط الارض ومن علیہا فسوف یغلب ما
اراد اللہ "

(سؤل) در دعاء معروف بدعوی محیی الانام
فی الاّیام در حق بابیان است :
"فوعزّتك کلاً دعوت عبادك زادت

شَقَوْتَهُمْ وَكَلَّمَا تَلَوْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ الْكِبْرَىٰ اعْتَرَضُوا وَقَالُوا افْتَرِ
عَلَى اللَّهِ كَذْلِكَ سَوَّلَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْفَرْنَا نَفُسُهُمْ وَخَسِفَ
الْأَوَاكِرُ وَدَرِ انْظَارِشَانِ خُوبِ جَلْوِهْ دَادِ .

در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان
(سَوّی) است :

"خَفَ عَنِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَسَوَّاهُ"
خدا که ترا آفرید و درست و مرتب کرد .

عربی جمع سَهْم بمعنی تهر . در
(سِهَام) وصایای مولی الوری عبدالبهاء است ؛
"حَمْدًا لِمَنْ صَانَ هَيْكَلِ امْرِئٍ بِسَدْرِ
الْمِثَاقِ مِنْ سِهَامِ الشَّهَادَاتِ" که بر سهیل تشبیه اطلاق گردید
با اصطلاح ادبی بهر نوعی از گفتار
(سَهْلٌ مُّتَنَبِّعٌ) اطلاق میشود که روان و آسان باشد
و هر کس گمان برد که مثل آنرا تواند
آورد اما غیر مقدور و ناممکن باشد . و از بیانات شفا هیمه
مولی الوری عبدالبهاء پس از استماع یکی از مناجاتهای جمال
ابهی است :

"چقدر ساده و لطیف است که انسان گمان میکند مانند آنرا
تواند نوشت هیئات هیئات که گمهی ای از آنرا بتواند این

اسلوب همان است که سهل ممتنع گفته میشود این قرینه
مَلِكُ الشُّعْرَاءِ بود و نوبتی با تمام شعراء نزد خلیفه حاضر شد و
هَرِيكَ قَصِيدَةً مَدَحِيَّةً خُودِ خواندند و خلیفه تحسین میگفت
ولکن این قرینه پشت سرده بود و بگمهی ای تفوه نکسرد پس
خلیفه پرسید که قصید در است چه شد بهر آب گفت که قصید مدحی
بنظم نیاورد و خلیفه گفت عیبی نیست همین الآن بالبدیهه
ولو در بیت باشد بنظم آر و او مرتجلاً این در بیت شعراء :
اتِّكَ الْخِلَافَةُ مِنْقَارَةٌ تَجَرَّ وَرَائِهَا أَزْيَالُهَا
فَلَمْ تَكْ تَصْلَحِ إِلَّا لَكَ وَلَمْ تَكْ تَصْلَحِ إِلَّا لَهَا
و با همی حسدی که شعراء با او میبردند همه نسبت به آن در بیت
اظهاری خضوع کردند با آنکه بغایت بساطت و سادگی میباشد
و همین طور است نامه مأمون بحاکم مصر :
قَدْ كَثُرَ شَاكُوكُ وَقَلَّ شَاكُوكُ فَلْتَعْدِلْ أَمْ فَلْتَعْمَلْ وَقَوْلْ صَاحِبِ
بِنِ عِبَاد :

رَقِّ الرَّجَاجِ وَرَقَّتِ الْخُمُرُ فَتَشَاكَلَا وَتَشَابَهَا
فَكَانَا خُمُرٌ وَلَا قَسَدُحٌ وَكَانَا قَدَحٌ وَلَا خُمُرٌ
و همه اینها سهل ممتنع خوانده میشوند .

در الزواج و آثار این امر و هم در تاریخ
آن معدودی از معاریف بنام سَيَّاحِ (سَيَّاح)

مذکورند . در لوحی است :
 " سیاحی امر عظیم است عظیم لا یمنعه جنود السموات والارضین
 الخ که خطاب بمیرزا علی معروف مراغه ای از اصحاب اعلی
 واهی میباشد .
 و مقاله شخصی سیاح مطبوع اولاً در بمبائی که در زبان
 است : " بتاريخ جمعه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۸ " و
 در همه نسخ مختلف الطبع و نیز در نسخ خطی آن در طهران
 کتاب بهمین عنوان " مقاله شخصی سیاح " ثبت است
 و مطابق این عبارت که در مضمی از آن میباشد :
 " چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پیش واقع شد گه
 دو برادر از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین از
 اهالی اصفهان فتوی بر قتل دادند " الخ باید تاریخ
 تألیف کتاب همان سال ۱۳۰۸ هـ ق باشد . در خطابی از
 مرکز میثاق ابهی به آقا میرزا لطف اله حکیم در لندن است :
 " اما در خصوص تاریخ امر رساله سیاح ترجمه شده در شیکاگو
 طبع میشود و ارسال میگردد آنرا انتشار دهید زیرا مختصر
 است و مفید " و در ابلاغیه از مقام ولی امر الله چنین مسطور
 است :
 " سؤال از کتاب مقاله سیاح نموده بودید که از قلم اعلای

جمال مبارک نازل و یا از حضرت عبدالبهاء است فرمودند
 بنویس از قلم حضرت عبدالبهاء صادر " و دیگر حاج سیاح محلّاتی که در آثار و تاریخ مخصوصاً
 در قضیه رفتن از جانب ظلّ السلطان بمکا و یاسش مذکور
 است و او میرزا محمد علی بن ملا محمد رضای محلّاتی معروف
 بحاجی سیاح میباشد که در حدود سال ۱۲۵۲ هـ ق در محلّ
 متولد شد و در سال ۱۳۴۴ در طهران وفات یافت او در سن
 ۲۳ سالگی از ایران بسیر و سیاحت رفت زبان ترکی و ارمنی و
 روسی و فرانسه بهاموخت و در اروپا و امریکا و چین و ژاپون و هند
 و ترکستان روسیه و افغانستان و در مصر و مکه سفر کرد و با سید
 جمال الدین افغانی در اسلامبول ملاقات کرده پیرو او شد
 و بهال ۱۲۹۵ بایران برگشت و باز بعد از سه سالی دیگر
 بهند و چین و امریکا سفر کرد و بایران باز آمده ازدواج نمود
 و چون ناصرالدین شاه از معاشرت وی با سید جمال الدین
 سوء ظن حاصل کرد ویرا بخراسان تبعید نمود و مدت
 چهارده ماه در آنجا تبعید بود پس با اجازه شاه بطهران
 آمد و در آن اوقات نوشته های میرزا ملکم خان بضد دولت
 و خصوصاً بضد میرزا علی اصغر خان صدراعظم بتوسط او منتشر
 میشد و سید جمال الدین هم در آن ایام مجدداً بایران

مراجعت کرده بود و باز موجب سوء ظن ناصرالدینشاه شده که او را به عراق تبعید کرد و نیز مدت ۲۲ ماه در قزوین حبس نمود که با میرزا رضا کرمانی معروف هم زندان گشت و چون مطالبی از میرزا رضا در زندان شنید و محرمانه با تائبك راهپرت داد لذا در واقعه قتل شاه بیگانه‌ای او ثابت گشت .

(سَيَّارَة) عربی قافله را گویند . در قرآن در قصه ورود قافله ای از مصر و بیرون کشیدن یوسف از چاه است :

"وجاءت سَيَّارَة فارسلوا واردهم فادلى دلسوّه" و از اینجا اصطلاح عرفانی رمزی خصوصاً در روش شیخیه گرفته شده . در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است :

"نشهد ان كل كلمة من هذه الكلمات الدريّات لبشر معظلة فيها ماء الحيوان وستر فيها غلام المعاني والبيان وما ورد عليها سَيَّارَة الطّلب ليدلوا دلوهم ويخرجوا فيها غلام العلم" تلویح بهمین آیه از قرآن میباشد .

(سَيَّاط) عربی جمع سَوَط تازیانه ها . در کتاب اقدس است :

"انا ربّناکم بسياط الاحكام" .

که در اصل عربی بمعنی آقا و بزرگمیا شد (سَيِّد)

در السن شیعیان در افراد خاندان پیمر اصطلاح شد و در عرف بابیان حاجی سید کاظم رشتی و حضرت نقطه را بعنوان مطلق سید متداول میداشتند و در آثار حضرت بهاء الله امام حسین بلقب سید الشهداء مذکور است از آنجمله در ضمن وصف زين المقربين مسطور میباشد :

"فاضطرّ الى الهجرة والجلّاء الى ارض الطّف ارض احمرّت بدماء مطهّرة من الاصفياء وتعطر ارجائها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من ثار سید الشهداء و در ضمن نام حسین هم زکری از سید الشهداء امام حسین میباشد . و در لوح حکماء سقراط راسید الفلاسفه نام بردند و در اثری بامضاء خادم در جواب آقا میرزا ابوالفضل گلها یگانی است :

"واینکه درباره سادات مرقوم فرمودید این بسی معلوم و واضح است نفوسی که از کوثر ایقان نوشیده اند قسم به بحر اعظم آن نفوس سید قوم بوده و هستند اگر در فضل الهی و رحمت نامتناهی این مقام درباره شخصی محقق شود از نسبتش بحق جلّ جلاله است" الخ . و در ذیل نام استمساک زکری است .

(سیدسان)
از قراء تابعه تبریز و از معجبـهـرات
هر جمعیت بهائی که در ایام ابهـی
چنین شد و در الواح و آثار بسیار مذکور

میباشد و در تاریخ ظهور الحق بتفصیل بیان است :

در آثار و الواح این امر مخصوصاً در مقام
(سیاستی) منع و نهی از مداخله در سیاست
تکرار ذکر یافت و مراد این است که
عامه انام و توده مردم مداخله در امور سلطنتی و دولتی نکنند
و زبان باعتراض و نقادی از اداره حکمرانی نگشایند .
و رساله سیاست صادر از غصن اعظم عبدالبهاء است و
در حق آن خود چنین فرمودند :

" طهران جناب ناظم الحکماء آقاسید محمد افغان باری
رساله سیاست که بیست سال پیش تألیف شده در بدایت
سلطنت مظفرالدین شاه بخط مشکین قلم در بهشتی طبع و نشر
گشته البته آن رساله را مطالعه فرمائید " انتهى و این خطاب
را بعد از مراجعت از سفر غرب صادر فرمودند . و در خطابه
دیگراست :

" رساله سیاست که چهارده سال قبل تألیف شد و بخط
جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و

انتشار داده گشت آن رساله البته در طهران هست و يك نسخه
ارسال میشود بمعموم ناس بنمائید ۱۱ ج اسنه ۱۳۲۵ " قوله:
" در سنه ۱۳۱۱ بخط جناب مشکین قلم در بهشتی طبع و نشر
شد " قوله :

" حتی در زمان مظفرالدین شاه مرحوم رساله سیاست مرقوم شد
و بخط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت خلاصه آن
اینست که مداخله علما در امور سیاست منتج مضرات عظیمه
میگردد " و قوله :

" رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب
مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده بخط مشکین
قلم و تاریخ آن سال در بهشتی طبع و تمشیل شده در آفاق منتشر
گشت .

که سیناء و سینا نیز خوانند نام
(سیناء) شبه جزیره در منتهای شمالی بحرا حمر
مرتبط بسوریه و فلسطین و مصر که در

قسم جنوبیش کوه طور سیناء واقع و صحراء تیه معروف در شمالی
آن و کوه مذکور با ارتفاع ۲۶۰۲ متر میباشد و آنجاها بنام
سیناء و طور سینا و طور سنین و کوه سیناء نامبرده شد و
در ذیل نام طور نیز شرحی ثبت میباشد . در قرآن است

قوله تعالى :

" وشجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن وصبح للأكلين "

وقوله :

" والتين والزيتون وطور سنين وهذا البلد الامين " وبناسبت

وتشبهات شبه جزيره وكوه سيناء كه محل نزول وحی پروردگار .

بود در آثار اين امر مكرراً ذكر يافت در لوحی است :

" تلك آيات الكتاب نزلت بالحق من ربك العليّ الله العليّ الدائم

..... واصدق ما عندكم من سنن الله وشراره وقد جثتكم من

سيناء بنداء الله العليّ الغالب القدير " ودر مناجات طلب

مغفرت در حق حاجی ذبيح كاشانی است قوله العزيز :

" واشتعل بنار الحب الموقدة في سدة سيناء "

وسيناء نيز تخلص شعری مبلّغ وشاعر معروف بهائی كه

خود و خانواده اش در آثار وافواه بدین نام شهرت دارد .

كه شيخ نيز ميخوانند نام قومی معروف

در هند مؤمنين به گرونانك هندی

(سینكه)

مشهور كه در كتاب رهروان و رهبران

بزرگ بتفصيل ثبت است و بعضی از احاد اين طائفه خصوصاً

برهتيم سينكه در آثار مركز عهد ابهی و در تاريخ مذکورند .

حرف - ش

(ش)

در الواح و آثار اين امر رمز شيراز است

از آنجمله در لوحی است كه در ضمن

حمد ثبت ميباشد قوله الابهي :

" بشرات آند و نفسی (شيخ احمد احسائي وسيد كاظم رشتی)

نفوسى مقبله بشطر شين توجه نمودند " الخ مراد آنكه

كسانی از يروان آند و شيراز رفتند و بقاء باب اعظم رسيدند

و در صورت زيارت صادر از غصن اعظم عبدالبهاء در حق آقا

سيد احمد افغان است قوله العزيز :

" مرسي على اقليم الشين من ايران " و رمز از شاهرود در

الواح " شه " و يا " شاه ر " بود و نيز در مقام رمز از قصبه

شهر ميرزا در بسياری از الواح " ش " بود و در بعضی ديگر

از الواح " شه " و در برخی " شهر " و در معدودی " شهر مير "

است . و نيز در لوحی بشاه محمد امين البيان مسطور ضمن

نام امين و شاه است :

" ان يا حرف الشين اسمع ماتفن به حمامة الروح و يلهمك

من اسرار عز منيع " و در بعضی از آثار رمز از شهرين ذی الجوشن

قاتل امام حسین در صحرای کربلا "ثر" مذکور است .
 قریه ای از توابع پیرجند که در اوایل این
 (شاخن) امر برخی از مؤمنین سکونت داشتند
 و از آنجمله ملا علی بن اللمهداری بود
 و در الواح نامبرده شدند .

(شارع) عربی و بمعنی خیابان . شوارع جمع
 در لوح بنابرالدینشاه :
 "نحن الشوارع" ماجاده های الهیه^{لیم}
 عربی ساحل . در کتاب ایقان است :
 "ان العباد لن يصلوا الى شاطئ
 بحر المرفان الا بالانقطاع التصرف"

و در لوح بر رئیس است :
 "اشكر الله بما وردت في شاطئ البحر الاعظم و ارادوا
 ان يفرقوا بيننا في شاطئ البحر الاحمر" .

(شام) در سنین اقامت ابهی در عکا آن بلد
 جزه قلمرو حکومت بیروت بود و
 فلسطین را از شام و سوریه میخواندند

و در لوحی است قوله الاعز :
 "هذا لوح قد نزل من لدن عزيز حكيم قد تشرف

بر الشام بقدم ربكم العزيز الملام هذه ارض فيها ارتفع
 نداء النبيين والمرسلين انا خاطبناها طوبى لك بما فرزت
 بلقاء ربك هل الذين سكنوا فيك يقبلون الى الله مالك الاسماء
 او ينكرونه كما انكروه اول مرة اذا نارت وقالت انك انت
 العلم الخبير" وقوله :

"يا بر الشام قد تشرفت بقدم الرب هل وجدت عرف الوصل
 او تكون من الخافضين قد تحركت بيت لحم من نسمة الله
 يا بيت لحم قد ظهر هذا النور من المشرق وسار الى المغرب
 الى ان اتاك في آخرياتنا فاخبريني هل الانباء يعرفون
 الاب" و در لوح معروف "قد احترق المخلصون" است :
 "وترى المظلوم في حجاب الظلام بين اهل الشام اين اشراق
 انوار صباحك يا مصباح العالمين" و در الواح ابهی ضعف
 توجهات دینیّه و فقدان قوه ملکوتیه و محاسن اخلاقیّه آنرا
 تکرار ذکر یافت چنانچه شمه ای ضمن نام نبیل ثبت است .

(شأن) عربی حال و کار و ما یحتاج و منزلت
 و اهمیت . شؤون جمع . در لوح
 به حاجی زبیح قوله الاعز :

"اياك ان تحجبك شؤونات الامكان عن البيان" الخ که
 بهمین معانی است . و عبارت شؤون الامکانیه در آثار

بسیار است و در لوح رئیس است :

"وَيَتَغَيَّرُ الْحُكْمُ وَيَشْتَدُّ الْأَمْرُ عَلَى شَأْنِ يَنُوحَ الْكُتَيْبِ فِي الْهَفَا"

و یبکی الا شجار فی الجبال " و در لوح به نصیر است :

"ان استقم على حبّ مولاك على شأن لن يزلّك من شئ من

صراطه " و قوله :

"هیچ شائی از شوون او بدون او مشتبه نگردد" و در لوحی

است :

"جناب علی علیه بهائی و عنایتی را تکبیر میرسانم فان له شأناً"

عند ربك ان اعرف وكن من الشاكرات فی لوح مبین " و ذکر

شوون خمسہ در نام خمس میباشد .

شاه محمد منشادی ضمن نام امن

(شاه)

ذکر است . شاه خلیل در لوحی مذکور

و ضمن نام خلیل ثبت میباشد .

شاه میرزا کاشی از ستم دیدگان خاندان بابی کاشان که

بمقاومت با ناصرالدین شاه مدتی قیام داشت احوالش در

ظهور الحق ثبت است و در لوحی به حاجی محمد اسمعیل

ذبیح کاشانی میباشد قوله الاعز :

"ای ذبیح از شاه میرزا نوشته بودی این فقره نزد آنجناب

معلوم است که از شطر قدم حکم محکم مرّۀ آخری نازل جمیع

امم را از نزاع وجدال و سفک دماء و امورات منہیہ و مایکرمه

مقولہم نہی فرمودیم بشأنیکہ در اکثری از الواح تصریحاً

نازل معذک عباد غافل متنبہ نشده در کلّ احیان متعرض

سدرہ رحمانیہ و اغصان و افنان و اوراق و اثمار او بوده و هستند

درین صورت نفس اعمال این قوم سبب ظهور شاه میرزای کوچک

و شاه میرزای بسیار بزرگ و امثال این عباد بوده و خواهد بود

تا فی الجمله مرہمی شود بر جراحت قلوب مظلومین "

شہر شاهرود در سنین اواخر دورہ امنی مرکزی شدہ

جمعی از بہائیان در آنجا گرد آمدند و در سنین دورہ مرکز

مہد امنی فتنہ و ہیجان و تعرض بہ بہائیان رخ داد و بالبط

در تاریخ و آثار تکرار ذکر یافت و در ضمن نام شرف بیانی

در خور توجہ است . در لوحی میباشد قوله الاعز :

"يا قلم مالك القدم اراد ان يذكر اوليائه في الشين والها

ليجذبهم الذكر الى اعلى المقام " و قوله :

"شاه ر جناب میرزا نصر اللہ علیہ بہاء اللہ هو الناظر العلی

یا اولیاء الرحمن فی البلدان یذکرکم القلم الاعلی فی المقام

الاعلی " و قوله :

"شاه ر جناب عبد الکریم " و نیز " جناب غلامرضا حاج

محمد باقر آقا محمد ملا حسین حاجی محمد رضا " و یک

از خطابه‌های مرکز عهد و پیمان به میرزا عبد الله ساروی در آنجا است و در این سنین اخیر جمعی از بهائیان مهاجرو ساکنین در آنجا اجتماع روحانی کرده بتبلیغ پرداختند و هیچ‌یک از آنها تعرض قاسی عموم برخاست نخست در چهارم مرداد ماه ۱۳۲۲ هـ ش در حظیره القدس را آتش زدند و بدکان ولسی سبحانی حمله برده بقصد کشتن ضرب وارد آوردند و او گریخته بشهربانی پناهنده گشت و شکایت نمود و رئیس شهربانی بوی چنین گفت من منتظر بودم نعمت را بیاورند و نیز خیر الله نام از آنان مورد تعرض قرار گرفت ولی از جنگ مهاجمین فرار کرد و رئیس شهربانی باز هم اقدامی ننمود تا در شب هفتم جمعی با بیل و کلنگ بخانه طبیبان نام ریخته خواستند عمارت را خراب کنند ساکنین خانه دفاع نمودند و کاری نشد و رئیس شهربانی بآن جمع چنین خطاب نموده گفت شما بیغیرتان بیعرضه نتوانستید يك خانه را بکوبید و در آمدت شکایات بسیاری شده بظاهر غائله آرام گرفت و چند تن جوانان بهائی سنگسری که از قصبه خود برای محافظت بهائیان و مدافعت از دشمنان بآنجا آمده پنی دفاع سنگسری بسته بودند غافل شده بسنگسری برگشتند تا در روز شانزدهم بخانه یکنفر هجوم بردند و در روز هفدهم انبوهی کثیر

بخانه و دکان هجوم نمودند و مظلومان بشهربانی پناهنده گشتند ولی رئیس عتاب کرده گفت چرا اینجا آمدید و آنانرا خارج نمود و ناچار بخانه خود پنهان شدند و اسد الله نادر که در تنور خانه خود مختفی گردید ظالمین ریخته سرش را بر سر چوب و غیر شکافتند و مغزش را فرو ریختند و موهای سر را گرفته بیرون کشیدند و با چوب همی نواختند و کف زدند تا کشته گردید و بغارت پرداختند و محمد جذبانی را در خیابان بحال عبورش گرفته همی زدند و او گریخته ببالا خانه منزل طبیبی پنهان شد هجوم برده او را از حجره بیرون انداختند و بقدری سنگ زدند که تحت احجار پنهان ماند آنگاه سنگها را پس کرده پاهاى کشته را بطناب بسته آویزان کردند و حسن مهاجر را نیز بهمین کیفیت ها کشتند و تقریباً پنج طبعیون ریال غارت کردند و برخی را گویا بقصد بریدن مجروح ساختند و عده ای را مجروح نمودند و بهائیان از آن شهر گریخته بطهران رفتند و در حظیره القدس جمع شدند و با اقدامات محفل ملی بهائیان ایران رئیس مذکور شهربانی را بطهران کشیدند و چند تن از افسران بهر رسیدگی بشاهرود رفتند و نامه های شرح واقعه و طلب اقدام برای جلوگیری از نظائر آن از طرف محفل ملی بتسامت مراکز و مراجع ملی و دولتی پی در پی رنست

ولی معاندین نیز بجدیت و اهتمام اقدام کردند و بالا خیره نگذاشتند که مجازات و قصاص صورت گیرد بلکه در نشریات هفتد بهائیان واقعه را بعکس وقوع شهرت دادند.

(شاهی) در این عصر رضاشاه پهلوی علی آباد مازندران را تعمیر و تجدید کرده بدین نام خواندند و قریه دیگر نیز بنام: بندرشاه بساحل بحر خزر احداث نمودند و هر دو محل جمعی از بهائیان شدند.

(شائبه) عربی آلودگی و نقص و عیب. در کلمات مکتونه است:

"قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد".

(شبر) عربی وجب. در لوح رئیس است قوله:

"قامتشان بقدر شبری بنظر میآید".

(شجره) اصطلاح شجره خبیثه مذکور در قرآن نسبت بتریاك در این امر و تأویل آیات قرآنی: "ان شجرة الزقوم طعام

الاثم كالمهل يغلي في البطون كغلي الحميم خذوه فاعتلوه الى سوا الجحيم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحميم ذق انك

انت العزيز الكريم" و قوله:

"انا جعلناها فتنة للظالمين انها شجرة تخرج في اصل الجحيم طلعمها كانتها رؤس الشياطين" به حاجی محمد

کریم خان کرمانی که محض شدت اعتیاد بدخان تنباکو نام شجره زقوم و کریم تناسپ حاصل نمود کثرت و شدت یافت و در کتاب ایقان بنوع اکید و شدید مذکور میباشد. و در آثار باب اعظم اصطلاح شجره اثبات و ایمان و شجره نفی و کفر بغایت کثرت است و جمله: "اللهم العن شجرة الكفر واصلها وفرعها" که در واقعه ملا جواد برغانی صدور یافت ذیل نام جواد ثبت است. و نیز عبارات:

شجره ظهور شجره طوبی شجره انیس شجره عهد و میثاق و امثالها در آثار مکرر ذکر یافت.

(شحناء) عربی دشمنی و کینه ورزی. در آثار مرکز عهد ابهی است:

"قابلوا كل مغرض بالاقبال وكل ميغض بالوداد وكل جفاء بالوفاء وكل شحناء بالولاء" در مقاله سیاح است:

(شخص - شاخص) ملا محمد علی زنجانی که شخص شاخص بود و صاحب قول نافذ

شخص بمعنی فرد ممتاز شاخص بمعنی بلند مرتبه و مشهور عموم
در خطاب به پهلایان خراسان است :

"والاعین شاخصه غائره" شاخص بمعنی نگران و خیره
شِدَاد جمع شدید بمعنی سخت و پر زور
(شِدَاد - اِسْتِدَاد) و در آثار ابهی بتکرار اخبار و اِنداز
بمجهی ایامی شِدَاد شد از آن جمله

در لوح به نصیر است قوله الابهی :

"قل یا ملائیکه تالله الحق تأتیکم صواعق یوم القهر ثم
زلزل ایام الشداد ثم هبوب اریاح کره عقیم" و در لوحی دیگر
"جمع ناس را از قبل با ایام شداد و فتنه آن اخبار نمودیم که
شاید در حین اهتزاز اریاح قضا از توجه بشطر دوست
محروم نمایند و سراج حب الهی را به زجاجات توکل و انقطاع
از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذک در حین نزول اکثری
از ناس غافل الا من شاء ربک بشأنی که زجاجات مکسور و سرج
مخمور و قلوب مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شد و در لوح
باقا محمد جواد قزوینی است :

"در این سنه شداد که ذکر آن در الواح سدا از قبل شده
فتنه کبری و بلیه عظمی البته رخ گشاید بقسمی که اطفال
رضیع ازندی امهات منقطع شوند و عشاقان از مدائن

معشوق ممنوع گردند که شاید درین ایام و آن احیان آنعبد
بعنایت حق متمسک شود و بذیل رحمت او متشبث و با مر محبوب
چنان ثابت و مستقیم شود که اگر جمیع هیاکل بغضیه و نفوس
منعیه اراده نمایند که او را از صراط منحرف سازند قادر نباشند
و قدرت نیابند" و قوله :

"ای جواد این سنه شداد است للعباد و سنه قضا است
لأجلنا ان ورد علینا فانا خیر راض و ان یدفع عنا فانا خیر
شاکر" و در اثری با مضاء خادم موی ۱۲۸۳ هـ ق سنه
شداد ذکر است و مراد از آن ایام مخالفت و مقاومت میرزا یحیی
ازل و اتباع او میباشد و نیز از مرکز عهد و میثاق خطاب
باحبای الهی در عشق آباد است قوله العزیز :

"و لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع
اطراف منتشر شد و بیان شدت امتحان و کثرت افتتان را واضح
و مشهود فرمودند تا چون دریای امتحان و افتتان
سنه شداد بموج آمد نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران
نشود" و نیز در خطابی موی ۱۳۳۲ هـ ق است قوله
العزیز :

"فی الحقیقه درین سنین خمس شداد" که مراد سنین حرب
عمومی میباشد" و قوله :

"درین سنین متتابعه انقلاب شدت اضطراب جمیع خلق را احاطه نموده" الخ و در ذیل نام یقین نیز شمه ای راجع به ایام شداد ثبت است .

راشتداد سخت و پر زور و شتاب شدن . و در لوح رئیس است : " ویتغیر الحكم ویشدد الامر "

(شذا) عربی تند و تمیزی بوی . در مناجاتی و خطابی در حق بهائیان است

قوله العزيز :

"رَبِّ اجْعَلْ يَوْمَهُمْ هَذَا سَعِيدًا لِّآلَاءِ بَدِيعِ الْآلَاءِ سَاطِعَةِ الشَّمْسِ لَامِعَةِ الْانْوَارِ طَيِّبَةِ الشَّذَاءِ خَوْشَبُوىِ پَرهوىِ . شَذَاءِ پَرهوىِ . در صورت زیارت طلآن خانم عمه ! بَرَأْحَةُ تَرَابِ قَبْرِكَ السَّاطِعِ الشَّذَاءِ "

(شراع) عربی بادبان کشتی . در خطابی به صدر فریدنی است قوله العزيز :

"والتَّحِيَّةُ وَالْبَهَاءُ عَلَى السَّفِينَةِ الْحُمْرَاءِ وَالرَّأْيَةِ الْبَيْضَاءِ وَالشَّرَاعِ الْأَعْلَى " و در مناجاتی در حق بهائیان است :

"وَمُنْشَرُوا شَرَاعَ الْإِنْقِطَاعِ عَلَى سَفِينَةِ النَّجَاةِ "

در عرف متداول عربی بمعنی دود کشیدن (شرب الدخان)

در کتاب اقدس است :

"قد حرّم عليكم شرب الا فيون

والذى شرب انّه ليس منى "

گشایش سینه و عقل و فهم . در قرآن

(شرح صدم) است :

"رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي " و در لوح

رئیس است :

"نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَشْرَحَ مِنْ نَدَائِكَ صَدْرَ عِبَادِهِ " و از آثار اعلا سی شرحی بر آیه "الم نشرح لك صدرك" از قرآن است . دسته کمی . در قرآن است :

(شِرْذِمَة) "ان هذه لشِرْذِمَة قَلِيلُونَ" و در لوح

به شیخ نجفی اصفهانی است :

"اخذه الرَّعْبُ بِمَآخِذِ شِرْذِمَةٍ مِنَ الذَّنَابِ "

عربی دام صید شُرْكْ أَشْرَاك جمع

(شُرْكْ)

در کتاب اقدس است :

"لَا تَجْعَلُوا أَعْمَالَكُمْ شُرْكَ الْأَمْوَالِ "

رفتار و هنجار دینی را دام صید آمال و امانی دنیوی قرار

نداشتند .

عربی تعدد الهة اشراك شريك
برای خدا قائل شدن . مشرك قائل

(شِرْك)

بشريك خدا ويت پرست و در اصطلاح
قرآن و اسلام بهمين منوال در مقابل موحد و بمعنى معتقد
به خدايان متعدد میباشد . در لوح رئيس است :

" ودعاه الى الله و نهاء عن الشرك " و در آثار شيخ احسانى
و سيد رشتى منكرين مقام حضرت على امير المؤمنين و سائر ائمه
اهل بيت نیز مشمول آنند و در آثار اعلى منكرين آنند و منكرين
مقام باب اعظم نیز مشمول میباشد و در آثار اين دو برديع
عنوان منكرين مقام وحدانيت و تفرد مركزابى میباشد . در
لوح به نصير است قوله الاعز :

" وياتيكم هيكल النار يكتب فيه رد على الله وانا قد رنا
لكل مؤمن يكتب في رد من رد على الله وكذلك يجزى
جزاء المشركين " و قوله :

" ان هذا الحسين بالحق قد ظهر بالفضل في جبروت العدل
وقام عليه المشركون " و قوله :

" انا امددنا المشركين باسباب الارض كلها لذا فتحت على
وجوههم اسباب الخيرات سوف يأخذهم بقهر من عندنا
ان ربك لهوالمقتدر القدير " و در دعاء " يدعوه محبى الانام

في الايتام " در وصف اهل بيان است قوله :
" ارتفع ضجيج المشركين و صرخ المنكرين واذ اتراهم
يا الهى اتخذوا العجل لا نفسهم رباً سواك و يعبدونك
في العشى و الا شراق من دون بينة و لا كتاب " و در ضمن نام
آل ذكرى است .

بکسر اول و سکون دوم بمعنی هم . همی
(شِرْكَة)

و عرفاً جمعیت کد شرکت تجاری گزینند
از شرکت های تجارتی بهائى در قدس
اول که ضمناً خدماتی بآئین هم نمودند و در بخشه های
ظهور الحق مسطور است :

شرکت پارسیان در طهران بسال ۱۳۲۷ بهمت رشید
هزاری تأسیس شد و سرمایه سیصد تومان بود و شرکت پیمان
چند سالی بعد از آن شده و جمله " اوالى محل الشراكة "
هوزن خطابه در کتاب اقدس شاید بمراعات شهرت عرفی
و با بزیادة الف در اصل و با نسخه باشد .

همان شیروان در قفقاز است .
(شِرْوَان)

عربی رگ جهنده معروف . شرائین
جمع . در کتاب اقدس است :

(شَرَّيَان)

"آن یكون نباضاً كالشريان"

صفت عربی بمعنی والا وگرامی . در
(شَرِیفُ) عرف مسلمانان لقب تجلیلی خاندان
نبی قرار گرفت . وشریف رئیس مگه
بنام شریف سلیمان بن عون در سال ۱۲۶۰ هـ ق از باب
اعظم در سفر حج توقیفی دریافت کرد که نسخه آن رقیقه
کریمه در دست میباشد .

عربی جوانه درخت خرما وکشت وپرگ
(شَطَّاهُ) آن . در لوحی است قوله الامزّ :
" هذا ذكر الله الى الذين هم كسروا
اصنام انفسهم واذا اخرج شطاه فاستغلظ " .

عربی سوی و جانب . در لوحی
(شَطْرُ) است قوله الامزّ :

" هو الشاهد السميع يا ايها الناظر
الى شطرى والعقل الى افقى " ودر لوحی دیگر :
" هر هنگام بروج وریحان واقع شود و حکمت موافق توجّه
بشطر الله باسی نبوده و نیست " الخ که مقصد اجازت رفتن
بمحضر در محضر عکا میباشد .

عربی قوم بزرگ . در لوحی که ضمن نام
(شُعْبُ) اورشلیم ثبت است قوله الامزّ :

" امروز روزی است که کرسی ربّ ما بهین
شعب ند امیکند " الخ که مراد قوم بنی اسرائیل میباشد .

انتشار وپراکندگی . از مرکز عهد وپیمان
(شَعَثُ) در مناجاتی است قوله المیز :
" اللهم يا الهی وجدة فوادی

ترانی و تشتی و تفرقی و توجّهی و شمعنی و اغبراری " .
عربی گفتار موزون مقای معروف .

(شُعْرُ) اشعار جمع و در این امر اشعار
پراعتبار بسیاری مسطور در آثار و غیرها

از جمال ابهی و مرکز عهد و میثاق ابهی و قرّة العین و غیرها
بطریق غزل و مثنوی و قطعه بدست است که بسیاری با سلوب
اشعار و جدیه عرفا مانند مولوی و غیره و محض تأکید عشق
و ایمان صدور یافت و بمقدار کافی و نمونه در بخشهای ظهور
ثبت گردید و غالباً نزد اهل بها متداول میباشد . و از مقام
نقطه نیز چند بیتی عربی بنوع رجز و افتخار مسطور و این
غزل نمونه ای از اشعار مرکز عهد ابهی است .

قوله المیز :

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد
 ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد
 ای عاشقان ای عاشقان معشوق بنمود عیان
 ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد
 صبح جمال حق در میدانوار مطلق شد پدید
 از حبس تن باید رهید تا در هوا سیار شد
 آند لبر پرده نشین و آن خسرو چرخ برین
 چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد
 آن غیب در قاف بقاء پوشیده بد صد درها
 اینک جو خورشید سما بردشت و بر کهسار شد
 بازار جملہ عاشقان از زلف مشک ترفشان
 و از شکر لعلش عیان چون دگه عطار شد
 خمپاهه در جوش شد عشق و نهی مد هوش شد
 زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد
 تسبیح زنا آمده تزویر سر بار آمده
 زاهد ز عشق روی او در کوچه خمار شد
 تقوی بیکسود نمان سالوس آمد لب گزان
 "تا سروقندش در جهان چون کیک در رفتار شد"

کنز خفی ظاهر شده سیمرغان طایر شده
 کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد
 بلبل پشاخ گل پرید عاشق بهر دل رسید
 طوطی بهندستان پرید اغیار جملہ یار شد
 و نمونه ای از غزلیات حضرت بهاء الله است . قوله الاعز :
 " نزل من لسان الله عز وجل :
 بت آمد باهطی بهاده بارخی چون آفتاب بادلی سادہ الخ
 عربی علامت و نشان دینی . شعائر جمع
 (شَعِیرَة - شِعَار) در تاریخ ظهور الحق تفصیل شعائر
 سبعة بابیه و نیز شعائر بابیان
 در جنگهای مازندران و غیره و در کتاب امرو خلق تفصیل
 تحتیهای بدیمه و نگین اسم اعظم ثبت است .
 عربی عشق و دل باختگی . در لوحی
 (شَغَف) است :
 " ليملاً قلبك من وله الا مرو شغف النور
 وجوهر السرور و رشحات الظهور "
 عربی کناره و لبه گودال و غیره . در لوح
 به حاجی محمد کریم خان است قوله
 الاعز :

" یا ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حفرة الجهل " .
 مصدر عربی و بمعنی وساطت و اصطلاحاً
 (شَفَاعَة) میانجی شدن پیمبران و مقربان از
 گنهکاران در محضر الهی است . و در
 مناجاتی در لوحی جطه : " یا ترزقنی شفاة سید الرسل
 و هادی السبل " الخ میباشد که ظاهراً از سید رسل پیمبرها
 گهر است و شفاعت رسولان ام خود را نزد خدا توان بهسبب
 امرشان برای نجاتشان از جحیم حرمان و بعد و فقدان تفسیر
 نمود . و در سفرنامه امریکا بیان مرکز عهد ابهی است قوله
 العزيز :
 " رفع گناهان بعمل بوصای آنحضرت است و شهادت مسیح
 برای حصول اخلاق و مقامات عالیہ بود " انتهى .
 عربی کف خارج از دهان شتر در حال
 هیجانش و خطبه منسوب به علی
 (شِقْشِقَة) امیر المؤمنین خطاب به عبد الله بن
 عباس قوله :
 " هیئات یا بن عباس تلك شِقْشِقَة هَدَرْتُ " این مقاله و
 گفتار شقشقه ایست که بحال هیجان و جوش از دهان افتاد
 و سکون گرفت بنام خطبه شقشقیه است . و کلمه شقشقیه

ماخوذ از همین خطبه در آثار اعلی بکرات ذکر یافت از آنجمله
 در شرح کوثر قوله :
 " شقشقة الآهوتیات ثم شقشقة الجبروتیات " .
 عربی شقاوت و بدبختی بمقابل سمادت ،
 (شِقْوَة) شقی بدبخت و بدروزگار . اشقیا جمع
 در دعا بدعوه محسن الانام فی الايام
 است قوله ج ع :
 " كلما دعوت عبادك زادت شقوتهم " و در لوح الامر :
 " قد غلبت عليهم شقوتهم وهم اليوم فی بیدا الضلال بهرعون " .
 و در لوح به شیخ سلمان :
 " نسألك اللهم بالذین جعلهم الاشقیاء اسارى " .
 در عرف فارسی بهیکارتوب و تفنگ
 (شِلِّیک) انداختن صف اسلحه داران . در
 خطابی است :
 " شلیک وحدت عالم انسانی برخاست " .
 عربی اظهار خوشحالی و سرزنی و
 (شَمَاتَة) نکوهش باحوال و اعمال . در لوحی
 در صورت زیارت حاجی زبیح کاشانی
 است قوله الاعز :

"قد سمعت فی الله شماتة کل ظالم" ودر لوح به حاجی محمد کریم

خان است قوله ج ع :

"ولا تشمت الذین آمنوا وانفقوا اموالهم وانفسهم فی سبیل الله

عربی بمعنی شکل و صورت و عرفاً بنوع

تجلیلی بر صورت و رسم و عکس انبیاء

(شما یل)

و اولیاء اطلاق میگردد و ما بهیمن

بهائیان بر صورت و عکس مقدسه این امر استعمال میکنند و تفصیل

آنها در بخشهای ظهور الحق سطور است و رسم قلمی اعلی را

محمد علی دهجی در سال ۱۳۰۶ هـ ق بهنگا برده تقدیم

نمود و از مقام ابهی خلعت برای نقاشی ارومیه ای آورد .

و رسم قلمی ابهی در حمام را در پیش علی با قلم برداشت

و تصویری در بخداد کشیدند و اما عکس فتوغرافی در ادرنه

برداشته شده .

در آثار این امر بمواضع کثیره تشبیهاً

(شامس - شمس) و استعاره بعنوان شمس غیب شمس

ذات شمس الوهیت و غیرها بر ذات

الهی و بعنوان شمس حقیقت و غیرها بر مظاهر کلیه الهیه و

بعنوان شمس مشیت و شمس علم و شمس حکمت و غیرها بکثرت

لا تحصى استعمال گردید از آن جمله در کتاب اقدس است

قوله ج ع :

"وعند غروب شمس الحقیقة والتبیهان" و قوله :

"اذا اشرقت عن افق البیان شمس الاحکام" و قوله :

"یا اهل الارض اذا فربت شمس جمالی" و قوله :

"قل به اشرقت شمس الحجة ونهر البرهان لمن فی الامکان

اتقوالله یا اولی البصار ولا تنکرون" و در این جمله ولا تنکرون

ممکن است نون را نون وقایه و یا متکلم وحده مفعول به

محذوف مقدّر یا دلالت کسره نون دانست و یا آنکه جطه نفی

و در محلّ حال شمرده و یا آنکه برای ابقاء نون و توازن رؤوس آیا

لا نهی عمل جزمی نکرده باشد . و ایضا قوله :

"لوعرفتم الافق الذی منه اشرقت شمس الاحکام" و در لوحی

مشهور است قوله :

"باسم الذی کل عنه لغافلون حمد مقدس از السن ممکنات

و بعد سؤال از شمس حقیقت و مرایا مستحکمه از او شده بود الخ

و در تفسیر سورة الشمس از قرآن قوله الاعز :

"هذا ما نزل لاحد من علماء قسطنطنیة الذی سأل عن تفسیر

سورة المباركة والشمس بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله

الذی انطق ورقاء البیان" الخ و در ضمن نام اسم شمس احد

بر منیر گاشی اطلاق شد . و در ضمن نام تا کر ذکر شمسیه خانم

است . شَمُونُ بمعنی رمنده در ذیل نام کرمان ذکر است .

(شَمَن) فارسی بت پرست از حضرت عبدالبها
خطاب به میرزا اسحق خان حقیقی

کرمانشاهی است قوله العزیز :

" وطن را وَثَن می گفتند و خود را شَمَن می شمردند "

در مناجاتی از حضرت عبدالبها در حق
(شَتَف) بهائیان قوله العزیز :

" وَشَتَفْ آذانهم باستماع اذكارك و

انطق لسانهم بالثناء عليك " گوشه ایشان را ز پرکن و باهتزاز آن

(شَهَادَة - شهید - شهادت کشته شده در راه دین

و شهید کشته در راه دین که گواه بر
دین است . شهداء جمع . و در این

یوم الشهود امر عده ای بنامهای سلطان الشهداء

و محبوب الشهداء سراج الشهداء و غیره مذکور در آثار شدند که

غالباً تحت اسامی مربوطه ثبت میباشند و برخی افتخاراً مقام

شهادت و لقب شهید را دارا شدند چنانکه در لوح بغلامعلی

بن حاج محمد اسمعیل ذبیح کاشی است قوله الاعز :

" یا غلام ان اباك فاز بالاقبال فی اول الايام و شرب رحیق

المختوم باسمی القیوم انه ممن اقبل وآمن وقام علی خد مقالا مر

الی ان استشهد فی سبیل الله رب العالمین قدر قم اسم من

قلی الاعلی من الشهداء فی صحیفه الحمراء و سَمِیْنَه بالذبیح

فی کتابی المبین علیه بهائی و بها من فی السموات والارضین

و در لوحی دیگر است :

" همچنین شهادت حسین بن علی را سبب ارتفاع امر رسول

روح ماسواه فداه دانسته میدادند سبحان الله در این ظهور

جذب آیات الهی افتد راهشانی مشتعل فرمود که باجنحه

اشتیاق قصد فدا نمودند و ارواح را بر قدوم نیر آفاق نثار کردند

این الا بهار لشهد الخ و در ضمن نام حیدر اقتباس از لوح

راجع بشهادت ثبت میباشد و نیز در یکی از آثار مقدسه است

قوله الاعز :

" فرداً و تراً واحداً بعیداً از بیت عظمت و جلال خارج شده

و در محلّ وحدت و خفا مسکن فرمودند و ابواب لقار اهلکی مسدود

فرموده لوحی که در ایام خروج بهیكل قطعه ای از قمیص مطهر

و رشحات دم اطهر ظاهر گشته در جبروت الله بلوح شهادت

نامیده شده نزد آن حبیب ارسال شد به اهل حب و وفا بخوانند

و هر يك بخط احمر جلّی مسطور نموده در بیت خود تلقاء منظر

دارند و در هر یوم نظر در او نموده و بالحن حزن طبع قرائت

نمایند و بمظلومی این جمال فرید در سجن غربت گریه نمایند

زیرا که درین ایام جمیع میون مقدرة درعالم غیب و شهادة و
میون مکتونه در حجابات غیب مکتون که الی آخر الذی لا آخر
له ظاهر شود براین جمال مبارک گریه میکند بلکه بهصر الله
مشاهده شود ذره ای در عالم وجود مشهود نمیشود مگر اینکه
اوراد رحق اینمظلوم محزون و نالان بینی " الخ و قوله :
" هذا لوح الشهادة قد نزل من سماء مشية ربنا الرحمن
فليقر اهل سفينة الحمراء في كل صباح ومساء هو الا بهی
قد تجلی الرحمن علی طیر الاکوان وتنطق سدرة السبحان فطوبی
لمن سمع نغماتها " الخ و در تفسیر سورة الشمس است قوله
الاعز :

" يا ايها السائل اذا قصدت حظيرة القدس وسيناء القرب
طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلی الظنون والا وهام
لترى بعین قلبك تجلیات الله رب العرش والثری لان هذا
اليوم يوم المکاشفة والشهود قد مضى الفصل واتى الوصل
قل يا قوم قد فصلت النقطة الاولية وتمت الكلمة الجامعة
وظهرت ولاية الله المهيمن القیوم " الخ .

قصه شهیره از توابع سنن که سکنه

(شهمیرزاد) آنجا از آغاز طلوع این امرعه ای از
پروان شدند و مدودی پشهادت

رسیدند و نام آنجا برمز " ارضش " در الواح بسیار مذکور
و تفصیل اوضاع و احوال مؤمنین این آئین خصوصا اخلاف آقا
محمد علی و کربلائی خانلر و غیرهم در بخشهای ظهور الحق
ثبت میباشد و در یکی از الواح متعلق بآنجاست :

" قد نزل البیان وجعلناه مبشرا لهذا الظهور الذی به
جرت الانهار " الخ . و شمه ای از تفصیل واقعات اولیه
آنجا را چنین نوشتند :

" در حدود سنه ۱۲۶۳ هـ ق آقا میر محمد علی که یکی از علماء
مرتاضین و باصلاح صاحب کشف و کرامت بود و مفلاخد مت
شیخ احسانی رسیده بود بزرگترین پسر خود آقا سید احمد
در اثنا یکه دستور سفر بخراسان داده بود و جمعی مهیا
گشتند امر حرکت برای کربلا نمود و چند نفری هم از اهالی بها
ایشان میروند و از آنجمله د و پسرش آقا سید احمد مذکور و آقا
میرابوطالب بودند و در همدان چون بعضی از همراهان میخوا
چند روزی بمانند تعجیل برای رفتن بعتبات کرد و خبر قرب
وفاتش را بی در پی میداد و گفت میاد اشمار انعش کشی کردن
گیر شود شخصیکه حاجی ملا آقا بابا نام داشت عرض میکند
بحمد الله ماهمه صحیح المزاجیم فرمودند تعجیل از برای
خودم است تا اینکه وارد کاظمین شدند و تب مینمایند و از آنجا

بکر بلا حرکت نموده بعد از چند یوم مرض بگلی مندفع شد
 در این بین ملا ولی الله مازندرانى از اصفهان نوشتجات
 بسیاری از آثار حضرت اعلی میآورد در خانه ای که منزل
 داشتند مع ملا زین العابدین شهریزادى که مجاور بوده
 آن کلمات را میخواندند و مرحوم آقامیر محمد علی گریه میکرد
 از ایشان در این باب سؤال مینمودند میفرمود صاحب این
 کلام مبدأش از سر چشمه میباشد بر هر مکتفی واجب است که در
 طلب این امر برآیند و اطاعت کنند عمر من با آخر رسیده و الا
 بخد متش میرسیم خلاصه بعد از ورود پنجف اشرف روزی
 زیارت اهل قبور و پای دیوار بقعه هود صالح علیه السلام
 میفرماید قبر مراد را اینجا حفر کنید و بعد از چند یوم
 دارقانی را وداع مینماید و در همان مکان دفن میشود و
 همراهان مع آقا سید احمد و آقامیر ابوطالب بوطن عودت
 مینمایند و چون علاقه ای در مازندران داشتند یعنی در بلوک
 علی آباد که فعلا به "شاهی" موسوم است در قریه چاله
 زمین آقامیر ابوطالب بآنجا میروند و در این ضمن اصحاب
 را بحکم سعید العلماء و سرکرده هائیکه آن موقع در بار فروش
 بودند خسرو قادی کلاشی از بار فروش حرکت داده در حوالی
 شیخ طهرسى بعد از جسارت و تهوّر خسرو و کشته شدنش
 اصحاب در آن پیشه پراکنده میشوند من جمله سه نفر از

اصحاب موسوم به شیخ عیسی و حاجی شیخ محمد کرا د کربلاشی
 و یک نفر از اهل قزوین هر سه از اهل علم میروند در نزدیکی
 محلی که آقامیر ابوطالب آنجاست در وسط جنگل پنهان میشوند
 در این ضمن شخصی از اهل همان محل که با آقامیر ابوطالب
 خصوصیتی داشته در آن مکان با آنها ملاقات نموده چگونگی را
 به آقای مذکور اطلاع میدهد و ایشان هم بعد از اجازه حضرات
 را ملاقات مینمایند و بعد از مذاکرات و گفتگو و درخواست آنها
 قرار میشود که آنها را بمقبره شیخ طهرسى برسانند ایشان را
 شب بخانه و صبح بهمراهی بعضی از اهالی محل که بمرحوم
 آقای ایشان ارادت داشتند لباس عربی را تبدیل بمجسی و
 تجارتی نموده بر مالهای خود سوار و به شیخ رسانیده و از
 اصحاب خواهش ملاقات جناب باب الباب را مینمایند بعد از
 زیارت و اصفاء بیانات مبارکه از آنجناب اجازه مرخصی گرفته
 بجهت اطلاع اخوی بزرگ آقا سید احمد و سایر اخوان و بستگان
 و اهالی سنگسر و شهریزاد مراجعت و چگونگی را کما هو حققه
 اطلاع و مازندران عودت مینماید و میروند در قلعه نزد اصحاب
 میماند و اخوی ایشان آقا سید احمد این مطلب را در محل
 تعقیب مینماید و چون والد مرحومشان یعنی آقامیر محمد علی
 از هر جهت طرف اعتقاد و اعتماد اهالی سنگسر و شهریزاد

بودند و مردم اطمینان کامل نسبت بآن خانواده داشتند و بعد از رحلت آقا به ولد ارشدش که اتقی و ازهد به طرف ارادت واقع گشتند بعد از رسیدن این خیراهالی شه میرزا در یکی از مسجدهای آنجا موسوم به مسجد مصلی اجتماع نموده در این مسئله آقا سید احمد را بحکمت انتخاب و در حقیقت رؤساء و علماء این محل ایشان را در این عمل تحقیق وکیل نموده قرار شد که حق یا باطل آنچه برایشان مکشوف شد اطلاع دهند این بود که شخص مذکور مع برادر دیگر آقا میرزا ابوالقاسم و عمو آقا میرمهدی و داماد میرابراهیم بهازندران حرکت نموده و آقا سید محمد رضا که برادر کوچکتر بودند در خانه برای پذیرائی والده و خانواده گذاشتند و در راه چند نفر از علماء سواد کوه من جمله ملا میرزا بابا کرون، ملا آخوند بابا کشکائی و ملا نادعلی متولی اما مزاده عبدالحق و دامادش سید عبد الرزاق و جمعی دیگر بایشان ملحق شدند و وارد شیخ گشتند اول در ایوان شیخ طبرسی خدمت جناب باب الباب رسیده و استفاضه از بیانات شریفه ایشان نموده سوالات عدیده کرده جوابهای شافی کافی گرفته و ثانیاً اجازه حضور حضرت قدوس حاصل و بهمراهی جناب باب الباب و جمعی از اصحاب در بقعه مبارکه شرفیاب شده قریب یکساعت

۱- مقصود قلعه شیخ طبرسی است

مشرف و آنچه را که نهایت آمال و آرزوی ایشان بود نائل و فائز گشتند و در آنجا رحل اقامت انداخته و چگونگی را آنچه برای المین دیده بودند مع توقیعات و آثار حضرت نقطه اولی را بجهت اهالی سنگسر و شه میرزا فرستاده و تصدیق خود را رسماً بطور وضوح اعلان نموده این بود که بعد از اطلاع زمزمه در میان خلق آنجا افتاده از طرفی مطابق آمدن رایات از سمت خراسان و طرفی تصدیق آقا سید احمد و اخوان و مصداق این دو مطلب اخبارات و نفر شخص مرتاض بوده یکی کربلائی ابرو محمد و دیگری کربلائی علی عارف و از اهل سنگسر بودند اولی يك سنه قبل از ظهور مرحوم میشود و به پسران خود ابوالقاسم و محمد علی وصیت مینماید که چنین علمی از سمت خراسان حرکت مینماید و رایت خقه است بر شمالا زم است که برویید و نصرت نمائید و کربلائی علی عارف در حیات بوده پسر خود که ملا صفر علی نام داشته میفرستد بقلعه و شهید میشود خلاصه همه اینها دست بهم داده هیجانی در اهالی احداث نموده بیست و هفت نفر از محل سنگسر و شه میرزا به سمت قلعه حرکت مینمایند و پنج نفر سابق الذکر هم در آنجا بوده مجموعاً سی و دو نفر که چهار نفر آنها از اهل شه میرزا از بلوک شهاب الدین ملا کاظم ملا ابرو حیم ملا علی اصغر کربلائی

احمد شکارچی که این چهارتن در قلعه مبارکه شهید شدند و بیست و هشت نفر از اهل سنگسر یازده نفر عودت نموده و از بقایای سیف قلعه محسوبند و هفده نفر شهید شدند و اسامی شهداء سنگسر در قلعه مبارکه بشرح ذیل است :

- ۱- آقاسید احمد ولد آقامیر محمد علی ۲- برادرش آقامیر ابوالقاسم ۳- دامادشان میر ابراهیم محمودی شان آقامیر مهدی ۵- ملا علی اکبر پیشنماز ۶- برادرش ملا حسینعلی ۷- ابوالقاسم و ۸- محمد علی پسران کر بلائی ابومحمّد ۹- ملا صفر علی ولد کر بلائی عارف ۱۰- کر بلائی ابراهیم ولد ملا شجاع ۱۱- علی احمد مقتی ۱۲- عباس علی ۱۳- عبد العظیم ۱۴- علیخان ۱۵- کر بلائی اسمعیل مقدّس ۱۶- ابراهیم دکاندار ۱۷- حسینعلی ولد اسمعیل ترک .
- ویازده نفر فوق الذکر بوسائل متعدده برگشتند که عمده آنها خرید و فروش شده و آقامیر ابوطالب که از بقیه السیف و از جمله یازده نفر است و سنّاً از آقاسید احمد کوچکتر چنانچه ذکرش گذشت قیام به تبلیغ امر الله نموده برادرش آقاسید محمد رضا که در خانواده بجهت پذیرائی مانده بود این دو برادر باتفاق یکدیگر سبب بیداری نفوس در شهر میرزاد و سنگسر و هزار جریب شدند و در اکثر نقاط با آقایان شهر میرزاد و سنگسر

معروفند و ملت آنکه اصلاً از ساکنین قریه کوچک موسوم بامامزاد قاسم بین سنگسر و شهر میرزاد واقع بوده اند و بواسطه آب و هوای بیلاقی والد مرحومشان آقامیر محمد علی در شهر میرزاد سکنی داشتند و اولاد ایشان الی کنون در شهر میرزاد متوطن بوده و هستند اینست که به آقایان سنگسر و شهر میرزاد معروف شدند از حیث اقوام سنگسری و از حیث توطّن و علاقه و سکنی شهر میرزاد بودند . اول کسیکه در شهر میرزاد بعد از واقعه قلعه و عودت آقامیر ابوطالب تصدیق امر مبارک را نمود از علماء آخوند ملا ابراهیم مجتهد بود و شرح تصدیق و خدماتش از این قرار است : چون مشار الیه در کر بلا مشغول تحصیل بودند و زمانی که آقا میر محمد علی مرحوم والد آقایان چنانچه از پیش گذشت در کر بلا تشریف داشتند و آخوند هم حاضر بود که بزیمارت توقیعا حضرت اعلی روح ماسواه فداه فائز و حقیقه تصدیق نموده و سایرین وصیت و تأکید فرمود که بر هر ملّتی واجب است که در طلب این امر مبارک برآید و اطاعت کند و جناب آخوند ملا ابراهیم بشهر میرزاد آمده و فوق العاده محل ارادت نفوس واقع و همه قسم اسباب ریاست بجهتش فراهم شد و در ایام رمضان و غیره مشغول نماز جماعت بودند بطوریکه از شدت جمعیت و ازدحام خلایق جای گذاشتن مهر برای اقتداء

کنندگان نبود و مجلس درس مفصلی نیز داشتند که از طلاب محلی گذشته قریب صد نفر از اطراف سوادکوه و فیروزکوه و غیره در خدمت ایشان مشغول تحصیل بودند بر حسب سابقه ارادتى که بوالد آقایان داشت و امورات ایشانهم بواسطه قتل و غارتى که در خانواده واقع شده مختل و پیریشان بود و تا اندازه ای همراهی در معاش ایشان مینمود و مرادیه داشت تا اینکه کم کم بخوبی از مطالب امریه مستحضر و شرف ایمان فائز گردید اما بطور بسیار مخفی ولی نارحمه الله چنان حدت و شدت نمود که خود داری نتوانست اهلای ملتفت قضیه شدند یکباره دست ارادت از دامش کوتاه نموده به ضدیت فوق العاده قیام و بر او شوریده خانه نشینش ساختند و نیز چندین بار بلوا نموده بر سر خانه اش رفته قصد شهادتیش نمودند ولی بواسطه جلوگیری بعضی از فامیل بهیض موقوف نشدند من جمله یک دفعه اجماع زیادی نموده بر سر خانه اش رفتند چون آقای ملا نصرالله شهید که از بعد بدکرش خواهیم پرداخت و در آن زمان مصدق نبود ولی ریاست تامه داشت چون از واقعه مطلع شد بواسطه عصبیت فامیلی خود را با آن جمعیت رسانیده مانع از حرکات و حشیانه آنها گردیده جمعیت را بر گردانید خلاصه کار بسیار دشوار شد بطوریکه

بیرون آمدن از خانه ممکن نبود و در این بین غلامعلی نامی پسر مرحوم ملامهدی از همان زمان آخوند که بسیار دلیر و شجاع بود فائز با ایمان گردید و تصدیق اوسبب شد که ایذا و ازیت احباباً مخصوصاً جناب آخوند خیلی تخفیف یافت بنحوی که ایشانرا بدوش میکشید و بحمام برده شستشو داده بخانه میآورد و همیشه قداره در کمر داشت و از ترسش کسی را قدرت یاوه سرائی نبود و چون خط جناب آخوند در نسخ و نستعلیق هردو خوب و خوشنویس بودند تمام اوقات خود را صرف استنساخ الواح و آثار امریه از هر قبیل قرار داد و تقریباً سیصد جلد از نوشتجات راجع بظهور اعظم از خط خویش در بین احباب الله بیادگار گذاشتند و در الواح و آثار جمال قدم به "یا خلیل الله الرحمن" مخاطب شدند با کثر علماء آن دوره کتباً ابلاغ امر الله را نمودند بعضی مقبل و برخی ساکت و معدودی بانکار شدید قیام نمودند تا باجل محتوم در سنه یک هزار و سیصد و نه هجری قمری در عصر یوم تاسوعا از دار فانی رحلت فرمودند و در مصلى مدفون احباباً مدفون گردیدند و بسیاری از اهلای زنده کرده ایشانند.

و دیگر جناب حاجی آخوند مخاطب بمعلی قبل اکبر از ایاری امر الله و اخیراً ساکن طهران بودند شرح تصدیق و خدماتش

مفصل و یقین داریم که بازماندگان ایشان مرقوم و تقدیر شده داشته اند و در اینجا لازم است که ذکر از سوسن حاجی بنت مرحوم ملا محمود شهرزادی شود که ساکن طهران بود خدمات شایانی از او بظهور رسید و در وقت گرفتاری احببانه در محبس و انبار همراهی بسیار مینمود تا در حدود سنه یکهزار و سیصد که حضرت شهید آقا ملا طبعان ماهروزکی المازندرانی گرفتار شدند فوق العاده در پذیرائی آنجناب و همراهانش کوشش نمود و بعد از شهادتش بعنوان اینکه این شخص بامن برادر بود جسد مبارکش را از دست اعداء بیرون آورده و بمقامش رسانید و مورد عنایت جمال قدم جل زکریه الاعظم واقع و لوح مبارکی بافتخارش شرف نزول یافت .

و دیگر مرحوم ملا حاجی زمان از علمای آندوه و بسیار باسواد و علم بود که بملاقات آقایان در یک مجلس و زیارت کتاب بهمان وتلاوت یک صفحه از آن فوراً منقلب و اظهار ایمان و ایقان نمود و در کمال اطمینان به هدایت دیگران قیام فرمود و تقریباً در حدود یکهزار و سیصد و پنجاه قمری وفات نمود .

و دیگر از اشخاص باسواد و علمای آن دوره مرحوم حاجی ملا اسمعیل شجاع شاعر نطاق بود مع برادرش مرحوم کر بلائی خانلر که از هر جهت برادر و برابر بودند موقت باهمان شدند

و در خدمات امریه ساعی و جاهد بودند و در محل اجتماعاتی که آنها حضور داشتند کسی را یارای هرزه گوئی و یاوه سرائی نسبت بامر الله و احببانه نبود و هرگاه چنانچه اتفاق میافتاد در کمال قوت قلب و شهامت مقاومت نموده با ادله و براهین طرف را ملزم و خاضع مینمودند اولی در حدود سنه یکهزار و سیصد و دویست و دوازده دارقانی را وداع فرمودند .

و دیگر مرحوم ملا محمد حسن بن مرحوم ملا طبرضا که از علمای و ابا عن جد از پیشوایان و علمای بوده اند و در حدود هزار و دویست و هشتاد و پنج تصدیق و بشرف ایمان فائز میشوند تحصیلات مقدماتی ایشان در نزد مرحوم آخوند ملا ابراهیم سابق الذکر و بعد در مشهد و سایر نقاط بوده شرح تصدیقش اینکه سابقه دوستی بایک نفر از اشخاص که حقیقه لا مذهب صریح بوده ولی در آنزمان با آقایان مراوده داشته در زمان رفتن ملا محمد حسن به مسجد در کوچه بهم برخورد میگویند که ظاهر کرده بانهایت تعجب میبرد این چیست و به چه را میگوئی جواب میدهد مابقی را برو از سیدها بپرس خلاص بعد از شنیدن این خبر فوق العاده متفکر و متأثر شده در شب یا شب بعد ساعت چهار از شب گذشته از پیراه خود منزل آقایان رسانیده بعد از سوالات و مذاکرات در چندین

برده شك و ارتياب مرتفع و بصر را بنور ايمان منور مسازد و چون فاميل ايشان از علماء و رؤساء بوده اند بعد از تصديق در صدر ايداء و از يتش برآمده حتى يكى از پسر عموها شبانه خانه اش را آتش ميزند و ميروند ولى بردگ و سلاماً شده فرداى آن شب معلوم ميشود كه خانه اش را آتش زدند و مقدارى سوخته و خاموش شده است خلاصه اكثر اوقات هم خود را مصروف استنساخ الواح و آثار امريه نموده مقدار زيادى از هر قهليل در بين احباب از خط ايشان موجود است و ديگر از خدماتش كه خيلى اهميت داشته تبليغ اهالى (اقتر) است كه يكى از قراء واقع بين سمنان و فيروزكوه ميباشد بواسطه پكنفر از اهل آنجا موسوم بحسين خان كه ابتداء بنفاق داخل و بالاخره بوفاق نائل بايمان منقلب و منجذب گرديد چون شخصى دليرونترس بود بهدايت ديگران قيام و اقدام نموده در اندك مدتى بسيارى از اهل آن آبادى رجالات و نساء بنور ايمان منور و فائز گشتند و آشكارا وى پرده در هر نقطه چه اجتماعى و چه انفرادى مذاكرات امرى در بين وگسى را ياراي ادنى تعرضى نبود خلاصه در سن هفتاد سالگى در حدود سنه پكهزار و سيصد و بيست و دو هجرى در ماه شوال از اين دارفانى رحلت بمالم بقاء نموده و در مصلى مدفون احباً مدفون گرديد و عيال ايشان هم يكى از

موفعات موفعات بوده و از هر قهليل خدمات امريه موفق .
و ديگر از علماء معروف مرحوم ملا ميرزا حسين كه جزء شهداء اين امر محسوب ميشوند چون زمانيكه آقا يانرا بسبب اغوايات معرضين سنگسر و شه ميرزا را اخذ و طهران برده در انبار دولتى محبوس بوده اند اخوى زاده ايشان مرحوم آقاسيد محمد باقر بن آقاسيد احمد شهيد را نيز گرفته در سمنان محبوس بود والده ايشان براهنمائي بعضى از پيغرضان خواستند شخصى مذكور را بجهت خلاصى فرزندش به سمنان ببرند قاطر آوردند كه سوار شود ناگاه حيوان لگد زده بر سينه مشاراليه برخورد افتاد و حاضرين وى را از زمين بلند كرده باندرون خانه عودت دادند بعضى از بستگان آن مرحوم خواستند نسبت با آقا يان اظهار خدمت نمايند كه چنين و چنان خواهيم كرد تمام آنها را جمع و سفارشات اكيد مينمايد كه اهدا در اين موضوع ادنى تكلمى ننمائيد كه اين بخواست خدا بوده اجر مراضيع نكنيد و در همان شب وفات مينمايد و همان وصيت سبب شد كه فعلاً از اولاد او ذكوراً و انثاءاً قريب به سى نفر بھائى هستند و كل موفق به خدمات امريه ميباشند و اين واقعه در هزار و ويست و هشتاد هجرى واقع و در مصلى مدفون شد .
و ديگر مرحوم ملا رمضان داماد آقاسيد محمد رضا و يكى از علماء

خوشنویس دوره خود بود و بسیاری از آثار امریه از الواح و غیره
بخط ایشان در بین احباب منتشر و موجود است تقریباً دویست هزار
سیصد و پنجاه مع مرحوم آقا سید محمد رضا بارض اقدس مشرف
و چند سال بعد باجل محتوم بمالم بقاء عروج و در مصلى مدفون
شد. و همچنین مرحوم غلامعلی اخوی ایشان که مؤمن بامر الله
و از احبای صادق ثابت بوده و وقتی شخص مذکور وارد طهران
میشود که جناب ملا علیجان ماهفروز کی المازند رانی را شهید
نموده بودند و از همراهانش که هفت نفر در محبس بودند مرخص
شده و چون شنیدند که مشارالیه از احبای ثابت شهرزادند
ایشان را ملاقات و درخواست نمودند که آنانرا به ماهفروزک بفرستند
لذا این خدمت را با کمال اشتیاق قبول نموده و چون در مدت
حبس لباس و مخارج آنان تمام شده بود مخارج و لباس را نیز تا
محل مزبور مستقبل شد و چون پوشاک مکفی نبود شال کمر خود
را که در آن زمان مرسوم بوده دو قسمت نموده برای پوشاک
تقدیمشان نمود و تا هزار و سیصد و چهل و یک قمری در حیات
بوده سپس بمالم بقاء عروج نمود.

و دیگر از علماء مرحوم ملا آقا محمد علی استنساخ الواح و آثار امریه
بسیار نموده در بین احباب منتشر است و در سیصد و بیست و یک
هجری دارفانی را وداع و در مصلى مدفون شد.

و دیگر مرحوم ملا جانعلی که اخیراً بملا علی معروف بود
و در تقوی و تقدیس و تدبیر در بین عموم اهالی مشهور و معروف بود
که هرگاه مصدق در معاملات ملکی لازم میشد چه بار و چه
اغیار مشارالیه را بحکمت اختیار مینمودند و در تصدیق و
شهادتش کسی را جای تردید نبود و در هر حال مرضی الطرفین
بودند و چون در امر زیاد معروف بود از دست اشرار ایذاء
و اذیت به شمار دیده بهمانه جزئی ملکی تمام هستی آن خانوار
را بردند و در سنه یک هزار و سیصد و سی و دو در ماه رجب بدار
بقا عروج و در مصلى مدفون شد. و از رؤساء آن دوره مرحوم
داش عباس که یکی از سر بلوکهای معروف بود و بحسب تعصب
فامیلی با احباب خیلی همراهی مینمود منجمله چنانچه گذشت
مرحوم آخوند ملا ابراهیم در عصر یوم تاسوعا رحلت نمود و زمار
دفنش لیلۀ عاشورا بود و احباب یقین داشتند که اگر خواهند
ایشانرا در قبرستان عمومی دفن نمایند معرضین شرارت خوا
نمود و افساد کلی خواهد شد و لذا داش عباس آنرا در قبر
ساخته برای خودش در خانه خود دفن نمود. الی آخر
عربی با اشتها و خواهان. در خطا

(شبهی)

معروف به عمه است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمال

و ضاحی وجهک و شهی و صالک "

(شِوَاط) عربی زبانه بی دود آتش . در ضمن لوحی است :

" اسألك باسمك الذي به سقرت نار غضبك والتهب شواط قهرك بان تأخذ الذين هم ظلموا على احبتك "

(شَوَك) عربی خار درخت . در لوح حکماء :

" قل اياكم ان تزرعوا زؤان الخصومة بين البرية وشوك الشكوك في القلوب

الصافية المنيرة "

در حق شیراز ضمن کلمه صدق از مقام اعلی ذکری ثبت است و از مقام ابهی

در سورة الصبر :

" دخلوا في ارض التي شرّفها الله على جميع بقاع الارض وفيها استوى الرحمن على عرش اسم عظيم " و در لوح حج :

" يا مدينة الله و موطن اسمائه ومخزن صفاته ومنبع فيوضاته ومظهر تجلياته التي احاطت كل الوجود "

(شَيْطَان) در لوح رئیس است :

" ان الذين ضلّوا مراء وجهوا

الى الشيطان اولئك لعنهم الاشياء واولئك من اصحاب السمير " و در لوح به سلمان است :

" در كل حين شياطين بر اطفا سراج الله واخماد نار او مشغول و در لوح به نصیر :

" وانك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان ايمن بانه لهو الشيطان "

در کتاب بیان باب ۱۱ واحد ۸ مسطور (شِيعَة) است قوله الاعلى :

" وشبهه نیست که جوهر ایمان منحصر بود باثنی عشریه و قطع اسلام در همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنا عشریه میگویند " الخ و از مقام ابهی در لوحی است :

" لعن الله از حزب شیعه ظلمی بر حضرت خاتم وارد که جز حق احدی احصاء ننموده بعضی از نفوس ظالمه غافله محض نفس و هوی از اصل گذشتند و بفرع تمسک نمودند در این مقامات بعضی از شعراء ذکر نموده اند آنچه را که عین حقیقت گریست از جمله طراز یزدی قوله :

" ای امیر عرب ای کاینه غیب نمائی

هر سر افسر سلطان ازل ظل همائی

این نه وصف تو بود پیش خرد مند سخندان
 که عدد و بند ی و لشکر کشی و قلعه گشائی
 در پس پرده نهان بودی و قومی بضلالت
 حرمت ذات تونشناخته گفتند خدا
 پس چه گویند ندانم که از آن طلعت زیبا
 پرده برداری و آنگونه که هستی بنما

آنچه گفته دلیل بر فصاحت و بلاغت و لطافت طبع است و لکن
 سبب نوحه مخلصین و حنین مقربین گشت حروفات قرآن بکلمه
 رسول الله خلق شده اند توحید حقیقی ثابت نمیشود مگر
 بتقدیس ذات مقدّسش از ماسواه .

و در لوحی دیگر قوله ج ع :

" حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه می شمردند و افضل
 اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی
 قائل شود باینکه موعود متولد میشود، کافراست و از دین خارج
 این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید
 نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس از صلب
 شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند از آن خسرو
 الذین اتبعوا الظنون والاوهام و امر بمثابه انوار آفتاب بر
 عالمیان ظاهر شد معذک آن حزب غافله مردوده اعراض

نمودند و هر قتل آن جوهر وجود قیام کردند و در لوحی

دیگر :

" هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد بسیوف بفضا شهیدش
 کردند جزاء در یوم جزاء این بود و از آن مقام اعمال طاهرو
 مشهور الی حین اهل توحید بر ذلت وارده آگاه نه که سبب
 چیست و علت چه اقوی الا حزب بودند و حال اضعف الا حزبا
 مشاهده میشوند قوت بضعف و ثروت بفقیر و عزت بذلت و روح
 به خسارت تبدیل شد لعمر الله کل از جزای اعمال بوده و هست
 و حال بمثابه قارون در هر حین باندازه ای بزمین فرو میروند
 و شاعر نیستند و قوله الاعز :

" یا محمد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و روحان را تغییر
 داده و مکتد رنموده .

و در اصطلاح شیخ احساسی و سید رشتی و در بعضی از آثار
 باب اعظم مراد از شیعه وسائط و نواب و ابواب بین امام و
 معتقدین ایشان است و در ضمن نامهای حمد ، سلوک ، صنم ،
 درخش ، علم ، غلو و غیرها ذکر از شیعه و نقل از صحیفه العدل
 در بیان معنی شیعه ثبت میباشد .
 و در توقیعی است قوله الاعلی :

" فان لیس بین شیعتی امرستور " که مراد بابیان میباشد .

(شیکاگو) شیکاگو دومین شهر ایالات متحده
آمریکای شمالی در عظمت و جمعیت
اولین محل نشر امریهائی و پیدایش
مؤمنین و نیز نخستین مرکز انعقاد مجمع شور ملّی و مشرق الاذکار
است و ابتدا در سال ۱۹۰۳ م به مرکز عهدیهی عبدالبهاء
عریضه کرده اجازت بناء مشرق الاذکار گرفتند و اولین جمعیت
منتخبین تأسیس کردند و در سال ۱۹۰۷ موقع زمین مشرق الاذکار
را تعیین نمودند و در نوروز سال ۱۹۰۹ زمین خریداری شد
و اولین کنونشن انعقاد یافت و در سال ۱۹۱۲ مرکز عهدیهی
بدست خود سنگ بنا را نصب فرمود و در سال ۱۹۴۴ بناتمام
شد و ارتفاع بناء مشرق الاذکار هفتاد متر است و نه پایه اش را
به عمق سی متر در زمین فرو بردند و مصاریف تاکنون یک میلیون
و دویست هزار دلار شد . و در ضمن نامهای مشرق و کرمل نیز
شماره ای در اینخصوص ثبت است .

(حرف - ص)

(ص) در آثار اعلی و ابهی و مولی الوری رمز از
اصفهان بود و آن بلد نزد این طائفه
بنام ارض معروف گردید . در کتاب

بیمان است :

" در ارضی که بظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه
آن لا یحصی عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد مذکور در وقت
جوهرگیری گندم پاك كن او قمیص نقابت را میپوشد " الخ
(زکرملاً جعفر گندم پاك كن اصفهانی در ضمن حرف ج است)
و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

" حال در میز اهدای دولت آبادی و صادر اصفهانی در ارض طاه
(صدر العلماء اصفهانی در طهران) تفکر لازم
و در لوحی دیگر است :

" یا ارض الصاد این الذبح الاعظم الذی ما قبل الفداء
(مراد سلطان الشهد است که در ضمن نام حسن زکرمی باشد)
و قوله :

" بنام خداوند بینا ای علی کتابت حاضر آنچه در او مسطور
بود عبد حاضر لدی العرش معروض داشت و نیز آنور که
از افق آسمان الهی طالع و مشرق بودند بشومی بوم ارض صادر
غروب نمودند (مراد از دوتیر سلطان الشهدا و محبوب الشهدا
است) البهاء علیک و علیهما و علی من انفق روحه قبلهما
انه لهما و الاظم فی کتابی الغلیم (مراد ملا کاظم تالخونچه ای
شهید است) پاسرای ارض صادر و متفرقین در سبیل الهی و

بازماندگان ایشان از قبل حق تکبیر برسان" الخ و قوله :
 " يا ارض الصاد أين من أحب الله و اصفائه " الخ و قوله :
 " در ارض صاد ملاحظه نمائید آن خبیث اعظم که سبب و علت
 شهادت نورین نورین بود بدترین عذاب اخذ شد (مراد
 میرسید محمد رقشا امام جمعه است که در شعبان ۱۲۹۹ در
 گذشت) بشأنی که جمیع من فی البیت از او اجتناب نمودند
 معذلك اهل عمام که لزال سبب ضرر بودند متنبه نشده
 بغفلت خود باقی مشاهده میشوند " و قوله :
 " بسی الذاکر والمذکور یا حرف القاف بین الالفین ان استمع
 ندا " مجمع البحرین من هذین الاسمین الاعلیین الذین اذا
 ظهرا انفطرت السماء و انشقت الارض و ارتفعت الصیحة بالحق
 و تزلزل کل قائم مستقیم بما ظهر القائم و بشر الناس بالقیوم
 الذی اذا ظهر هدرت الاطیار علی الاشجار قد اتی الله بامر
 لا یقوم معه جنود الارض کلها كذلك نطق لسان العظمة فی
 سجنه العظیم قل باسمی ظهر ملکوت الاسماء و بندائی ارتفع
 النداء من مطلع الکبریا و بامری انصعق من فی السموات و الار
 ال من حفظناه و انقذناه و نجیناه و انا الحق قد رفلی ما اشاء و انا
 القدیر كذلك صفت جنود الوحی علی هیئة الکلمات فی هذه الاسطر
 التي ظهرت فی هذا اللوح المنیر انک اذا فزت بکتابی ان افرح

و قل لك الحمد یا مقصود العالمین آنچه در ارض صاد از اموال
 بخارت بردند از هر قطره خونی که در آن ارض بغیر حق چکید
 خلق لا یحصى از ارض رفته و میرود و كذلك اموال حق را نوم اخذ
 نکرده و نمیکند بیدار و آگاه است و البته ظالمین بثمرات اعمال
 خود معذب خواهند شد از ظهور یک عمل از اعمال رقصا
 عبید الله ثانی ظاهر شده و ارتکاب نمود آنچه را عبید الله اول
 از آن اجتناب نموده ال لعنة الله علی القوم الظالمین بی سبب
 و اثر هیچ امری ظاهر نشده و نمیشود تفکر نماچه مقدار نفوس
 از میان رفت وجه مقدار از بلاد و دیار که بتراپ راجع و الیو
 قاما صغفا مشاهده میشوند قسمت امروز این است و از بعض
 حق عالم است که چه واقع شود گمان نکنید که احبها هم در ا
 میان از سیوف ظالمان کشته شده اند قسم بافتاب ملک و
 صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شریک
 شهادت آشامید برفیق اعلی صعود نمود و در ظل قباب رحمة
 الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات بقدر رسم ابره تجل
 نمایند کل بندای بالیتنی کنت معه ناطق گردند و هر نفسی
 دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ریح کامل
 و هست اهل بها در ریح عظیم بوده و هستند اگر در یوم
 ایام و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الهیه خسارتی

شود نباید ازو محزون بود البته حق اوست بطراز ریح اعظم
 مزین فرماید **انه لهوالمقدر الملمم الحکیم** و قوله :
"حمد محبوب علی الاطلاق را که بفضل واسع..... باید
 دوستان حق در جمیع بلدان با اتحاد حرکت نمایند بقسمی که
 روائع اختلاف مابین نمایند نه از اهل صادرند (اصفهان) نه
 از اهل کاف (کاشان) و غیره اهل سراق و فایند و اصحاب
 جنت امی ای این حروفات مغایرة را محو نمایند و در هوای روحانی
 اتحاد طیران نمایند و از نهر صادر که از زمین مرشود و جاری
 است بهیاشامند .

وسورة الصاد قوله :

"ص والنباء العظيم الخ در سجن قشله عکا صد دریافت
 و در ضمن نامهای شرف و کرم هم در لوحی ذکر صادر است .
 و در لوحی است قوله الاعز :

"ثم اعلم انا رأينا بان الصاد الظاهرة في كلمة صلح قد طرزت
 بطراز الالف القائمة و انهاء الهی المذكورة في لوح منشور و عند
 ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فتح باب السماء و ظهرت ملكوت
 الاسماء و تم الامر بالهاء بعد اتصالها بالالف المبسوطة التي
 طرزت بالنقطة البارز عنها الاسم المخزون و السر المكنون و الرمز
 المصون و انهاء الهی النقطة التي منها ظهرت الاشياء و اليها

عادت ثم رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجد هاكل حزب من الا حزاب
 طی لغته ولسانه و عند نطقها اشرقت من افق بیانها شمس
 اظلمت عند انوارها شمس السماء و قالت قد زين رأس السبعین
 بالکلیل الاربعمین و اتصل بالسبع قبل العشر و عند ذلك ناحت
 و قالت مالى اری الهیت لا یعرف صاحبه والا بن لا یلتفت اباه
 و كذلك الرجی طجأه و مشواه .

در لوحی است قوله الاعز :

(صابئین) " مثل این ظهور نقطه بیان بعینه مثل
 ظهور این ذکر یا عیسی بن مریم است
 این ذکر یا مع شأن نبوت و عظمت این مقام نام را بظهور روح بشار
 میداد و هر دو هم در یک مصر بودند بعضی کلمات این ذکر یا
 را ناس ادراک مینمودند که مقصود چیست و بعضی را ادراک نمی
 نمودند چنانچه بعد از شهادت این ذکر یا بعضی از متابعان
 او بمظهر رحمن یعنی عیسی بن مریم توجه نمی نمودند و از شریعة
 احدیة خارج شدند و حال هم در ارض موجودند و بصایب
 نزد بعضی معروف و این نفوس خود را امت آنحضرت میدانند
 و لکن از مقصود محتجب مانده اند چه اگر مقصود را ادراک می
 نمودند از این مریم که محبوب این ذکر یا و مقصود او بود
 اعراض نمی نمودند " انتهى .

و در نام یحیی نیز ذکری است .

در صحیفه مخزونه است قوله الاطی :

(صاحب الزمان - " ولقد اخرجها بقية الله صاحب

صاحب السجين - الزمان عليه السلام الى باب الذکر

و در سوره یوسف قرآن خطاب یوسف

صاحب بن عباد) بد و همزند انش یکی صاحب سقایه خمر

ملك مصر و دیگر صاحب طعام وی که

بعنوان " و دخل معه السجن فتيان " ذکر یافتند چنین است :

" يا صاحبي السجن " و همین را غصن اعظم عبد البهاء سجع

مهر خود قرار داده بود که در خطابها و قبوض برای بهائیان

موجود میباشد . و از صاحب نامان در اعصار گذشته که ذکرش

در اینجا مناسب میباشد :

صاحب بن عباد طالقانی قزوینی شهر است چه مرکز عهد ایهی

باین رویش :

" رَقَّ الزَّجَاجُ وَرَقَّتْ الْخُمُرُ

و تشابهها و تشاکل الامر

فكانما خمر ولا قدح

وكانما قدح ولا خمر "

تمثل برای الوهیت غیبیه و مظاهر کلیه می نمودند . و از صنعت

ترجمه شاعر فارسی دیگر که گفت :

" اوصاف من ولطافت جام

در هم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است نیست گوئی می

یا مدام است نیست گوئی جام "

استوند .

در خطاب در مناجاتی در حق بهائیان

(صَادِحَة) " اللهم اجعلهم طهوراً صادراً فسر

الرباھی واسوداً زائراً فی الغیاض "

و در مناجاتی دیگر :

" ذلك الطیر الصادح " مرغ آواز خوان .

در خطاب و مناجات طلب مغفرت در

(صَادِع) حاجی محمد اسمعیل زبیح کاشانی

است :

" رقیقك البار الصادح " بمعنی مبلغ و معلن امر .

در تاریخ و آثار این امر صادق نام

(صَادِق) بسیار از محبتین و معارضین مذکور که

ظهور الحق تفصیل داده شد و در

نام جمال هم اشاره است و از ما بین آنان :

ملا صادق مقدس خراسانى در آثار اعلى وابهى كثرت ذكرى
بسزا دارد و جمال ابهى وى را اصدق بنوع اسم تفضيل
لقب و شهرت فرمودند و از توقيعات در ذكر او است قوله الاعلى :
" هذا ما نزل من الله المهيم القيوم لاسم الله الصادق
الاصدق الامين هو الله المقتدر على كل شئ وكل من خشيته
وجلون وان لا يشعرون يا ايها العبد بشر الذين هم
آمنوا بالله وآياته بان لا يحزنوا فى شئ ولا يصد هم الشيطان
عن سبيل الله ولا يظنوا بالله ظن السوء ليكون من الغافلين"
وقوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذى نزل الروح من حكمه
اليك لتكون من المنذرين اقرء كتاب ذكر اسم ربك هذا وكن
من الشاكرين فاخرج لحج البيت من حكم ربك من قرب
وقل للمؤمنين الذين اتبعوك فى ايام الذكر ان ادخلوا بلاد
الامن شيراز من حكم الكتاب لتكون من الفائزين "
وقوله :

" هذا ما نزل من طلعة صبح العما وملك الشاء ورب الاعلى
الى الحبيب الصديق صادق الخراسانى بسم الله الرحمن
الرحيم الم ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور لا اله الا هو
قل اياى فاخرجون ولقد سمعنا اليوم انك بعد مقرر

فى تلك الارض قد اتبعت اهواء الذين لا يعلمون حكم بقية الله
من لدن عبده على حكيم وما بلغت حكم الله جهرة من خوف
ماكان الناس فى آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا فى كل يوم
بين الناس من دون خردل من خوف فان امر الله لحق مثل
ماكان الناس ينطقون ولقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله
فى الاذان بحكم ما نزلنا فى كتاب الملوك ان ارضوا حكم الله
جهره لعلكم تفلحون يا ايها الرجل صل فى المسجد الذى نزل
الآيات من ربك فيه (مسجد كوچك جنب بيت حضرت باب در
شيراز) وادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكون من الفائزين وكان
فى اليوم الاول بيت اليهود وان الآن ارض المقدسة فى كتاب
الله لمسطور وارسل كل اليوم من احكام البلد لنحكم فيهم
بالعدل وان الله ربك لسميع عليم ولقد نزلنا كتاباً الى بلاد
الكرمان ان ارسل حين النزول ما كتبت من آياتنا البديعة
لتكون من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدنى فانه
حكم عدل من لدن امام مبين ولقد فرضنا الاثنين (حاجى محمد
كريمخان وحاجى سيد جواد) ان يخرجوا لحكم بقية الله الى
تلك الجزيرة (ابوشهر) لنامر حكم الله عليهما وليكونا من
الناصرين فى كتاب الله لمكتوب قل لا كبيرهما ان اخرجالا مر الله
لتكونا من الفائزين لمسطور وان اول من يخرج من بيته مهاجراً

الى الله يدخل يوم القيمة في جنات كريم واقرء ذلك الكتاب
في كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذي حزن فصيح واكتب الى
شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله
العزیز الحمید وان اليوم حکم العلماء کمثل کل الناس لا تبدل
لحكم الله وكل علينا ليعرضون قل امحوا كل الكتب وادرسوا
بين الناس بآياتنا واكتبوا ما نزل من يدى بالمداد الذهب
لتكونن من المتقين لمکتوب وقل الحمد لله رب العالمين وقل
للعلماء ان اتقوا الله ولا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل فى
شأن المعرضين بمثل ما نزل فى شأن ابى لهب وامراته وان
الناس يعرفون من بعد احكامهم وانتم لا تشعرون ولقد نزل
اليوم كتاباً من ذى القربى ويذكر فيه كلمة من الشيطان عن النفس
الذى قد رجع عن البيت (شيخ حسين ظالم شیرازی) والله
سمیع علیم قل للذى اتبع كلماته بغير حکم الكتاب ان اتقوا الله
ولا تكفروا بآيات الله من دون علم ولا كتاب مبين ومن يتعد من
حكم الله ينزل حكمه فى الكتاب والله خبير علیم اقرء كتاب الذكر
عليه لعله يتذكر بآياتنا وكان من القانتين وارسل كل اليوم شأن
من احكام البلد للحکم فيهم بالعدل وكان الله سمیع علیم
وقل الحمد لله رب العالمين ولوحى است قوله الاعز :
" كتاب الصدق نزل بالحق من لدن عالم خبير انه

لرسول الصدق الى البلاد ليعذرك الناس الى مقامه الرفيع
واصادق نامان مهم مذکور در آثار :
آقاسيد صادق مجتهد طهرانى معروف به سنگجى در لوحى در
حقش چنین مسطور است قوله الا بهى :
" سيد كاذب كه بصادق در ارض طاء معروف اگر سلطان بسود
يوم اول آن مظلومان را (محبوسين بهائى در طهران بهال ۱۳۰۰)
شهيد مينمود حال بايد جميع در حق سلطان (ناصر الدين شاه)
دعائيد وتائيد بخواهيد الخ وشه اى از او ذيل حرف
طاء مذکور ميباشد .
و آقاسيد صادق شوهر فائز مشهور درين امر بهال ۱۳۱۰ از
حاجى ميرزا حيدر على خبر جديده بشنيد ولى معرض شد و چندی
بعد از آن طالب گردید و بالاخره معروضه سر بسته ارسال
داشته مقصود خود را در ضمير مکتوم گرفت و جواب خواست و
همينکه جواب رسيد و مقصود خود را مذکور و مکشوف دید ايمار
آورد .

(صادم المفترين)

در خطاب و مناجات طلب مغفرت در حق
حاجى ميرزا عبد الله صحيح فروش قوله
" وصادم المفترين و دافع عن جماله
المبين بين العالمين " مفترين را بر خور کرده دفع دارد .

(صارم) عربی برآن وشمشیرتیز ونیز بمعنی درشت و خشن . در لوح به حاجی محمد کریم خان است :

" فاعلم لكل صارم كلال " و در مقاله سیاح است :
" حاجی میرزا آقاسی وزیر شهر امری صارم صادر نمود " .

(صایقه) عربی بمعنی از هوش پرده و متبادر در نازله آتشین هوای بارعد شدید میباشد . صواعق جمع . در لوح به نصیر است :

" قل يا ملا البیان تالله تأتیکم صواعق یوم القهر " که ظاهرا انداز بروز بهم خوردگی شدید با ازلیان میباشد .

(صاغیة) در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش :

" واذن صاغیة الى التدا " بمعنی مصفیة بمعنی گوش فرادهنده بنده و پند گیر .

(صافیات) عربی اسبان ایستاده بر سر پا . در خطا است قوله العزیز :

" مشابیهن ومقتاسین بالاصائل من الصافیات الجیاد " مراد آنکه مظاهر الهیة را تشبیه و قیاس

بر اسبان اصیل بر سر پا ایستاده نتوان کرد که اصالت آنها باصل ونسب شناسند .

(صامسون) بندری بساحل دریای سیاه که چنانچه در ظهور الحق مفصل است موکب ابهی از بغداد بآنجا منتهی گردید . در لوح

هودج است قوله الابهی :

" تلك آیات ظهرت فی خدر البقاء و هودج القدس حین ورود الاسم الاعظم عن شطر السبحان فی ارض الصامسون یم بحر عظیم " الخ و در بیانات شفاهیة غصن اعظم عبد البهاء برای جمعی از دوستان است :

" چون باسکله صامسون رسیدیم نزد مایولی باقی نبود و شماره مایکصد و پنجاه میشد . و اختلافی فیما بین شرکت های کشتیها میان آمد و بعد از مباحثات بسیار شرکت روسیه برای هر یک نفر پنج لیتر مطالبه میکرد و شرکت اطریشیه چهار و شرکتی دیگر سه میخواست و بالاخره شرکت عثمانیه محضر مقابلت بده غروش حاضر شد و من ساعت رافروختم و قیمت آن اجرت کشتی را دادیم و همینکه باسلامبول رسیدیم ضابط عثمانی بمارسید و مارابسه مسافر خانه برد و سه روز آنجا ماندیم آنگاه جمال مبارک امر فرمودند که خارج شدیم و خانه گرفتیم و نوبتی ضابط آمد و

بمقام مبارك عرض كرد كه نامه بد ولتين مرقوم بد ارنبد كه
كدورتشان زائل شود و حسن نظرشان حاصل گردد و جمال
مبارك خواهش او را رد فرمودند كه ما اينجا بطلب آنان آمديم
و ما از آنان خواهشى نداريم و اين عدم اعتناء جمال مبارك
تأثير عميقى كرد .

حفظ كرد . در وصاى مركز عهد ايهى
عبدالبهاء است :

(صان)

" حمدا لمن صان هيكل امره الخ
عربى نام باد شرق شمالى صبحگاهان
معروف و مدوح در ادبيات . در لوحى
است :

(صبا)

" درين حين نسيم صباى قدس از سبای فردوس معنوى بهوزيد
الخ .

عربى صبح و بامداد . و دعای صبح
صادر از باب اعظم مانند دعای صبح
صادر از علی امير المؤمنين است قوله

(صباح)

الاعلى :

" بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم على الصباح بنور
الضياء " الخ

سورت و پرتائيرى . در لوح خطاب

(صبارة البرد)

به ميرزا بهديع الله است :

" واسأل الله ان يحفظك من حرارة

الحقد وصبارة البرد انه قريب مجيب " .

صبح ازل لقب ميرزا يحيى ازل نيزد

بابيان كه از بيان مقام نقطه در شرح

جمله حديث كميل " نور اشراق من

(صبح ازل)

صبح الازل " گرفتند .

از الواح و سور صادره در بغداد

سورة الصبر خطاب به حاجى

محمد تقى ايوب نيريزى است قوله ج ع :

" بسم الله العلى الا على ذكر الله فى مدينة الصبر عبده ايوباً كه

در نام تقى ذكرى ميباشد و در كلمات مكنونه است :

" لكل شئ علامة و علامة الحب الصبر فى قضائى والا صطبار فى

بلائى " و در لوح رئيس است :

" ارض بما جرى من مبرم القضاء و كن من الصابرين " .

عربى رنگ ريزى . در لوح به شمس

سلطان است قوله الاعز :

" صبغ مؤمن مجاهد صبغ رحمن بوده

(صبغ)

صبح معروض منافق صبح شیطان " که مراد رنگریزی خلقت و سرشت و طبیعت است .

عربی شراب صبح در لوحی است
(صَبُوح) قوله الاعز :

" ای سرستان خمر عرفان درین صبح
روحانی از کاس الطاف رحمانی صبح حقیقی بیاشامید " .

عربی جمیل و زیبا در خطایی در حق
(صَبِیح) حاجی ذبیح :
" الذبیح الفصحی الصبیح " .

در یکی از آثار این امر با مضامین ۳۱
است قوله :
(اصحاب) " علمای ظاهره در اصحاب رسول

اختلاف نمودند که آیا صحابه بر چه نقشی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که در یک سینه او اکثر درک خد مت آنحضرت کردند و بجهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته اند که هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول الله را ملاقات کرد او از صحابه محسوب است اگر چه مره واحده بوده و بعضی گفته اند که این اسم درباره نفوسی صادق است که مخصوص حضرت رسول و او باین اسم خطاب فرمودند و بعضی گفته اند

نفوسی هستند که عند حضرت موثق بوده اند و در سفر و حضر و لکن اکثری از علماء گفته اند " کل من اسلم رأى النبی و صحبه ولو اقل زمان انه من الصحابة " از این قرار در حجة السوداء چهل هزار نفس با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند و هر کل این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق معذک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیدند و بمید فیوضات رحمانیه وارد شدند .
و سورة الاصحاب نام یکی از سور الواح صادره در ادراکه میباشد .

جمع صُحُفَة عربی قاب بزرگ . در کتب
(صِحف) اقدس است :

" ایاکم ان تنفسر ایا دیکم فی الصِّحف
والصِّحان " و صِحان جمع صَحْن بمعنی قاب و مراد نهیسی از عادت متداوله غذا خوردن با چند نفر با دست در یک قدح یا یک مجموعه میباشد .

(صِحان) ضمن صحاف ذکر است .

لقب حافظ الصَّحَة که بعضی از اطباء در
(صِحْت - صحیح) ایران با اعتباری از دولت داشتند

شهرت چند تن از طبیبان بهائی مانند :

حاجی میرزا عبد الرحیم همدانی و آقا سید مرتضی در ساری
مازندران و غیرهما بود و بیمارستان صحت در اوّل خیابان
لاله زار طهران بسال ۱۳۲۷ هـ ق بواسطه دکتر طاهر الله
خان بخشایش و دکتر محمد خان منجم و دکتر ارسلان خان حکیم
باشرکت دکتر سوسن مودی امریکائیة تأسیس گشت و سپس
الیزابت استوارت از بهائیان امریکا بسال ۱۳۲۹ بعزم پرسنار
در آن بیمارخانه صحت بهائیان حرکت کرد .

و نام صحیح فروش را مرکز عهد و میثاق عبد البهاء به حاجی
میرزا عبد الله بهائی ساکن طهران معروف است و فروش بر موند
که باین لقب مشهور گردید و خاندان صحیح فروش از او بر جا
است .

عربی کتاب و نوشته از جلد یا کاغذ و ورقه
(صحیفه) از کتاب . صحف صحائف جمع . و باب
اعظم در همان سال اوّل ظهور خود
صحیفه مخزونه آوردند قوله الاعلی :

" ان هذه الصحیفة العظیمة المخزونة قد انزل الله سبحانه من
عنده الى حجته محمد بن الحسن علیهما السلام ولقد اخرجها
بقیة الله صاحب الزمان علیه السلام الى بابہ الذکر لتکون

حجة الله علی العالمین من لدی الذکر بلیفة وهو الله کان بکل
شیء شهیداً وکفی بالله وبالحة لعبدہ طی الحق بالحقوق
نصیراً " ودر شان آن در صحیفه العدل است قوله الاعلی :

" تفصیل احکام صوم را در صحیفه فاطمیة واحکام حج را در صحیفه
ای که دزد برد او را در زمین مکه " الخ

و صحیفه بین الحرمین در سفر مکه برای میرزا محیط کرمانی
مقدم مقام بعد از سید رشتی صادر فرمودند قوله الاعلی :

" بسم الله الرحمن الرحیم ان هذا کتاب قد نزلت علی الارض
المقدسة بین الحرمین من لدن علی حمید ثم فصلت عن بعد
الذکر اول ساعة من السنة الجديدة سنة احدى وستين
بعد المأتین والالف فیما ایها السائل المحیط السم
اقل لك فی المسجد الحرام اقبل دعائی وقم تباهل معی
لدى الركن عند الحجر الاسود وانتك لم تشعر بامر الله
والله علی ما اقول شهید " ودر ضمن نامهای حرم و عدل ذکر و نقل
از صحیفه العدل ثبت است .

و نیز صحیفه اعمال السنة و صحیفه شرح دعاء غیبت و دیگر
صحیفه العدل قوله :

" وبعد بیان میکند عبد مفتقر الى الله ومعتصم بحبل آل الله
که بعد از رجوع از حج که اتمام حجت باظهار علم بر کل عالم

بکتاب محکمه وصحائف متقنه شده بود کتب کثیری من کل شطبر
از اهل علم و بیان در محبوبه بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب
آیات آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم بعمل آیات عربیه
نموده (در ایام خانه نشین بودن آنحضرت در شیراز بعد از
انجام امر دعوت در مکه به سختگیری و حکم ملاها نامه ها از
مؤمنین در باب عجز از فهم کلمات عربیه جدید رسیده) و از آنجا
که امضاء قضاء جاری با جابت آنها در بیان اصلی فارسی درین
مبین نشده بود و حکم رجوع باوّل عالم بالکتاب الاوّل شده
(چون آیات بفارسی مقدّر نبود امر شده که از ملا حسین بشرویه
عالم بکتاب شرح سوره یوسف استفسار کنند) تا آنکه طلوع شمس
مباهله از افق ظلمت دهماء بر حرف سین و باء فی السنه
المتدسه ۱۲۶۲ باذن الله مستتر گشته (ملا حسین بشرویه
مأمور بتلخیص و محاجه و مباهله گردید) و مقارن این ثناء عظمی
و عطیه کبری بوده که نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان و احب
اهل اکوان از افق غیب طالع و با مطار عجز و آیات قسم و فقر از
سحاب لایح لا مع فله الحمد والمنة کما هو اهل و مستحق
از آنجائیکه اجابت يك نفس حیات بخش روح حیات خاشمیین
است باذن الله بلسان اهل بیان اعجمیین از سنخ انسان را
باین آیات عجمیه حقیقت عربیت از بحر عجز و حزن خود علی ما

بیطفح منی لا جل حقیقت حیات در که معارف اصل و فرع عطا شده
تا آنکه جمیع اهل عالم از عالم و مضطر بتجلج صبح ازل از شمس
اول نور محمدی صلی الله علیه و آله بواسطه عبد او متجلج شده
و در مقام اعتراف بقدرت صانع فرد احد بایقین گشته و در حکم
منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بلسان سر و جهر جاری
ن سازند (در سنه ۱۲۶۲ بموجب عریضه التماس و عجز و قسم که
در آن ایام شده بود این صحیفه را در بیان اصول و فروع مرقوم
داشتند) و می بینم بعلم الیقین در این ارض وحدت که
نشسته ام کل آلاء (مراد خانه نشینی در شیراز است) و لکن
خداوند گواه است که با وجود این مقامات مشهوده نه اینقدر
در هر مراحزون نمود که بتوان ذکر نمود علمای این عصر خست
ایشان در واقع اقرار به عجز است از عدم فهم کلمات من و معذرت
واقع شد آنچه که قضا جاری نموده شیاطین انسی که از اتیان يك
حدیث عاجز بوده اند جرأت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند
بفعلی که سبقت نگرفته در امکان ایشان را احدی و هرگاه ناظری
بسرّ واقع مشاهده نماید می بیند که عدد حروف بد معکوس (جوار
واعظ هرغانی) حامل شد تمام عدد حروف وجه را در جحد
صحیفه اعمال سنه چهارده باب است و کل آیات آن دو بیست و
چهارده آیه میباشد هر گل علماء عرب و عجم عرض کن بحق خداوند

که حق است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند بمثل يك باب آن نمی توانند آورد" انتهى .

و در ضمن نام بقره ذکرى از آن است . و در رساله شرح هاء قوله :
 " فیا لله ان جامع البحار قد ذکر فی معجزة آل الله صحيفة السجادية حيث قال قد ذهب الكل بانها مشابهة لصحيف السماء وزبور آل محمد فی الانشاء وكفى لمن اراد ان يؤمن بهم تلك الصحيفة فی الثناء فكيف ثبت حكم الولاية بصحيفة محكمة ولا يثبت حكم عبوديتى لآل الله بصحف معدودة التى ملأت شرق الارض وغربها بل لو شاء الله وارفع الحجاب لاشاهدتك قدرتى فی الانشاء بان تجرى من قلمى صحيفة فی ساعات معدودة " و در لوح شهیر خطاب به ناصرالدین شاه قوله الاعز :

" چند فقره از فقرات صحیفه مکنونه فاطمیه " الخ که مراد کلمات مکنونه معروفه است و بنام صحیفه فاطمیه نامیدند . و در لوحى است :

" هذه صحيفة الله المهيمن القيوم هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان الحمد لله الذى تغرر بالعظمة والقدرة والجمال " الخ که در بیان عصمت و مراتب آن است .

و صحیفه حمراء در آثار و الواح تکرار ذکر یافت و گاهى کتاب تدوین و گاهى کتاب تشریع و تکوین و گاهى صحیفه نفس و وحى و علم

اراده شد چنانچه در ضمن لوحى ثبت در نام امین است قوله :
 " يا امين انت حرف من صحيفتى الحمراء وذكر من هذا الكتاب " و در لوحى دیگر قوله :

" جناب ذبیح و منتسبین او را در صحیفه مکنونه مخزونه که بقایى بصحیفه حمراء مذکور ذکر نمودیم " الخ و گاهى خصر کتاب عهد را اراده فرمودند .

مصدر عربى بمعنی منع کردن و جلوگیری در توقیعى است :

(صَدَّ)

" ولا يصدّهم الشيطان من سب ل الله عربى بمعنی قصد . در لوح خطا — بصدر عثمانى است قوله الاعز :

(صَدَد)

" در صدر آن باشند که ضررى از مظلوم دفع نمایند " .

صدر اعظم نوری میرزا آقاخان و مه على اصغر خان صدر اعظم که در آثار امر مذکورند و حاجى محمد حسينخ

(صدر)

صدر اصفهانى که عمارت معروف صدر در اصفهان از جمله آ باقىه بنام او میباشد و باب اعظم در بیان بنام عمارت صدر و سرپوشیده نام بردند و مفهوم است که سکناى در ایام اخ

در اصفهان بآنجا بود و در نام ما کوذکری است .

و صدرالعلماء اصفهانی مذکور در ضمن نام طهران و ناصرده
در آثار این امر که در ضمن حرف ص اشاره است و نیز صدرالعلماء
دیگر و صدرالا حرار میرزا محمود صدر فریدی مذکور در بعضی
خطابها و نیز حاجی صدر یا صدرالصدور همدانی تذکره
آنها و صدر طبقان اردکانی و غیره مذکور در آن آثار برخی
در اسرار الآثار العمومیة و کلاً در بخشهای ظهور الحق مشروح
میشاشند .

ر صَدَع - صُدَاع - صَدَع شکست و شکاف و د و نیم کردن

در لوح حکما است :

متصدع) " من قام لخدمة الامر له ان يصدع

بالحكمة ويسعى في ازالة الجهل عن بين البرية " الخ اوراست
که بدانش حق را از باطل بشکافت و جدا کند . و در مناجاتی در
خطابی است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً متصدعاً بما امرت من عندك
الخ شکسته شکافته دل د و نیم بفرمان تو . و در لوحی است :
" این خمر توحید را خمار دیگر است و خمارش را کیفیت دیگر آن
از شعور بگاهد و این بر شعور بیفزاید آن نیستی آورد و این
هستی بخشد آنرا صداع (درد سر) از عقب و این را احب

مالك ابداع همراه .

عربی هوم . در لوح شهر سلطان

(صَدَى) بناصرالدین شاه است قوله الا عَزَّ :

" کانتها دار حکومت القدی لا یسمع

من اوجاشها الا صوت ترجمه " گوش عکا پایتخت فرمانروائی
هوم است که از کرانه هایش جز بازگشت آوایش بگوش نمیشد .
و در لوحی دیگر است :

" لوتنظر اليوم فی قصر کسری لتراه محلاً للمنکبوت والقدي "

عربی چرك . آیه ای در کتاب اقدس

(صَدِيد) است :

" انه يشبه بالصدید والغسلین " که

تلویح باین است که مفتسلین در خزائن و حمامات عمومی و در
حیاض عمومی که غالباً از متقدسین و ارباب عمام بودند مصاریف
آیات قرآنیه :

" وخاب کل جبّار عنید من ورائه جهنّم وُسقى من ماء صدید " و قوله :

" فليس له اليوم هیهنا حمیم ولا طعام الا من غسلین " در حق
اهل دوزخ و مرزوق بصدید و غسلین اند .

در مناجاتی است :

(صَرف)

"ثُمَّ اسْتَقْمِنَا فِي حَبْكٍ بِحَيْثُ لَا يَنْفَعُنَا

عَنْكَ مَا دُونَكَ وَلَا يَصْرِفُنَا عَنْ حَبِّكَ

مَسَاوِكَ" الخ مارا ماسوايت از دوستيت برنگرداند و در كتاب

اقدس : "لِيَصْرِفُهَا اِمْنَاءُ الرَّحْمَنِ" الخ تا ايمان خدا

آنها صرف و خرج کنند . استعمال صَرف در اين معنى عرفاً

متداول و الحاق علامت جمع بفعل مسند بجمع ظاهر بنوعى كه

در كتب ادبیه عربیه بعنوان لغت "الكلونى البراغيث" معروف

است كثر استعمال دارد .

عربى ناله و استغاثه . در لوحى در وصف

اهل بيمان است قوله ج ع :

(صَريخ)

"ارْتَفَعَ ضَجِيجُ الْمُشْرِكِينَ وَصَرِيخُ الْمُنْكَرِ"

و در صلوة يوميه است : "وَتَسْمَعُ ضَجِيجِي وَصَرِيخِي" .

عربى آواز بهم خوردن در و دندان و

مانند آن . و در آثار ابهى ذكر ضرر

(صَريير)

قلم اعلیٰ بسیار است و در لوح برهان

قوله الاعز :

"فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فِيهِ ارْتَفَعَ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْأَعْلَى" و در زیارت سید

الشهداء :

"بَصِيَّتِكَ مَنَعَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى عَنْ صَرِيرِهِ" .

عربى بر زمین افتاده . در خطاب

وصایای عهد است :

(صَريج)

"صَرِيحاً لَا حَرَكَ لِّلْأَفْصَاءِ" .

عربى فقير و بيمال . در لوحى است

قوله الاعز :

(صُعْلُوك)

"مَالِكَ وَمَمْلُوكٍ وَسَائِلِكَ وَصُعْلُوكٍ كُلِّ

بشطر عنایت حق توجه کنند" الخ .

عربى كه مصدر بمعنی پيالا برآوردن است

ضمن نام مملوك ذكر ميشود و در اصطلاح

(صُعْلُوك)

امربهاى در انقطاع و موت اطلاق میگردد

و ميت را متصاعد گویند چنانچه با اصطلاح اهل بيمان مرفوع

میگفتند و در مجمع البحرين است :

"صَاعِدُ إِلَيْكَ أَرْوَاحُهُمْ أَيْ أَرْفَعُهَا إِلَيْكَ إِلَى الْجَنَّةِ" در لوح

به عبد الوهاب است قوله الاعز :

"تَادِرْ حِينَ صَعُودِ بَاكَمَالٍ تَقْدِيسٍ وَتَنْزِيهِهِ وَانْقِطَاعِ قَصْدِ رَفِيقِهِ"

اعلى نمايند" و در لوح به اشرف است :

"قَدْ ثَمَّ اِذْ هَبَ بِلُوحِ اللَّهِ إِلَى عِبَادِهِ الْمُرِيدِينَ الَّذِينَ أَحْرَقَ

الْحِجَابَ بِنَارِ الْأَنْجَذَابِ وَصَعِدَ إِلَى اللَّهِ الْمَلِكِ الْغَفَّارِ الْحَمِيدِ"

(صعید الاکبر) صعید عربی بمعنی زمین و در زیارت جا
است قوله الاعلی :

" وارجعونی فی ایام رجعتکم و اغفرونی
الی یوم ظهور سلطنتکم علی صعید الاکبر " در خبریایی بود که
محل رجعت و زمین قیامت ظهر کوفه باشد و مراد از صعید اکبر
یعنی " ارض برین " همان است و اصحاب باب اعظم منتظر
و میباشند که پس از عود از مکه بکر بلا بیایند و قیام نمایند ولی
در آن بداء واقع شد .

میرزا مهدی یزدی با برادرانش و
(صفا - صفی) اقربایش که سالها مبلغ امریهائی بود
بنام اخوان الصفا شهرت داشت
و تفصیل احوالش در ظهور الحق است .

وصیعلیشاه عارف و مرشد معروف که بتفصیل در اسرار الآثار
العمومیّه و در ظهور الحق ثبت است رساله ای در رد کتساب
ایقان مخصوصا بر توضیحات او آخر حدیث ماثور :

" ان فی قاضنا اربع علامات " الخ که مذکور در آن کتاب است
نوشت و آقا محمد رضا قناد از بهائیان جوابی نگاشت که اولش
چنین است :

" هو العزیز المستعان الحمد لله الذی کشف الاسرار " الخ و او

از ملاحظه جواب جری تر گردید پس مرکز عهد ابهی خسود
خطایی شیوا در تبیین اشتباه وی در حدیث مذکور آمیخته
بملایمت و نصیحت و مطایبت صادر فرمود که مشهور میباشد .

(صَفراء) در لوح مصیبت حروفات عالین است
قوله الابهی :

" واستمسك بالعروة الصفراء فی البقعة
الحمراء " الخ و در ذیل نام صادق نیز ذکر صفراء در توقیعی
میباشد و راجع بر رمز لون صغرت والوان دیگر ضمن اسماء
زعفران کثیب و غیره ماذکراست .

(صَفَق) در خطایی در زیارت آقا زمان شهید
ابر قواست قوله العزیز :

" وَیَصْفَقُونَ اهل الشرور و یعدّ بـوک
بالضرب و الطعن و الجرح الموفور و انت تُصَفَّق معهم " مردم شیر
کف میزدند و تورا به ضرب و طعن و جرح موفور عذاب میرسانند
و توهم با آنها کف میزدی .

(صَقَر) عربی باز مرغ شکاری صُقُور جمع
در خطایی و در مناجاتی است :

" و صقورا و هام قاصرة عن الطیران الی
اوج وحدانیتک " .

(صُقْع)

عربی جهت و جانب و ناحیه و محلّه
واقلم . اصقاع جمع . در توقیع
از شیراز برای خال است قوله الاعلی :

" و امروز نزد من حکم افضل و ادنی از ایشان سوئی است
سلطان با اخس رعیت در یک صُقْع است امر حق بخیه برردار
نیست هر کس سبقت گرفت فائز شد و هر کس واقف ماند مؤخر ماند
الی یوم القيامة " الخ و جمله بخیه بردار نیست مصطلح و
متداول در عرف انام بود یعنی چنانچه البسه دریده را بخیه
کرده ظاهر سازی مینمایند و فصل را وصل میکنند در امر الهی
تدبیر ظاهری و تغیر و تحریف و توریة نتوان کرد . و در ضمن نام
بخیه زکری است . و نیز در خطاب به صدر فریدنی است
قوله العزيز :

" و اضاء بالنور السّبحان فی الصّقع الامکانی "

(صِقْلَاب)

قوم معروف صرب و یا اصلا اسلا و که از
حوالی خزر بممالک اروپا منتشر شدند
در خطابی است قوله العزيز :

" در بلغار و صِقْلَاب آثار ظهورش نمودار گردید "

عربی مُهره پشت . اصلاب جمع . در لوح
به حاجی محمد کریم خان قوله الاعز :

(صُلْب)

" فی جواب من قال انّ القائم فی الاصلاب "

(صَلَوَة)

صلوات مفروضه یومیه بهائی بنوعی که
واضح است و در کتاب امر و خلق تفصیلا
میباشد باثر نفس ابهی صادر و در سند

شهودش نزد عامه اهل بها ظاهر و شاهربود اما در قرآن قد
بنوعی از تکلف عدد پنجگانه و اوقات راتوان استنباط کرد و
ارکان واجزاء صلوّه را که فیما بین فرق مختلفه اسلام متداول
علماء هر یک بنوعی مخصوص از روایات و غیرها گرد گرد
و توده ها بآنها عامل گشتند . و اما در کتاب بیان فقط ذکر
صلوة در هنگام زوال است و کیفیتش بیان نشد .

عربی دار مجازات . در لوح به نصیر
است قوله الاعز :

(صَلِيب)

" روح را بر صلیب غلّ مزنید " و در خط

است : " ان الصّلیب حبیبی فی سبیل البهاء " .

مصدر عربی بمعنی سکوت . در لوح
است :

(صَمْت)

" ای زبیح از برای تبلیغ خلق شد

قعود و صمت جایز نه "

صامت بمعنی ساکت . در لوحی بیدیع اله غصن است :

"کن فی الجمع صامتا"

(صَنَادِید) جمع صَنَدِید آقا و بزرگ . در لوح حکماء قوله الاعز :

"وهؤلاء من صنادید القوم وکبرائهم"

(صَنَائِع) جمع صَنَاعَة حرفه و پیشه دستی . در کتاب اقدس است :

"قد وجب علی کل واحد منکم الاشتغال"

بامر من الامور من الصنائع والاقتراف"

(صَنَعَان) در خطابی در حق حاجی سید حسن

سیرجانی و شیخ صنعان الذی استشهد

فی سبیل الله علیهما بهاء الله الابهی :

"ای سرگشته دشت و صحراء در سبیل الهی هر نفس در یادیه سرگردان و پیریشان تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان رسید وقتی که این لقب باو عنایت شد معلوم بود که درین سبیل بلایای عظیم تصادم خواهد نمود"

(صَنَم) بت اصنام جمع . در لوحی است قوله ج ع :

"حزب غافل باسماء تمسک نموده اند"

و از موجد و مُبْعَث و مالک آن محروم اسماء از برای بعضی بمثابة اصنام بوده و هست و حزب شیعه فی الحقیقه عند الله از عبده اسماء مذکور و در یوم جزاء عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننموده بر منابر بسب و لعن مقصود عالمان مشغول اند دُع ذکرهم و ماعندهم مقبلاً الی الله رب العالمین "

(صَه) عربی یعنی ساکت شو . در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

"صَه لسانک عن الاولیاء یا ایها الهائم فی هیما الجهل والعمی" یعنی زبان از بد گوئی دوستان خدا بازدار .

(صَهْبَاء) عربی شراب . در کتاب ایقان است :

"صاحبان هوش که از صهبای حب

نوشیده اند" و قوله :

"حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید"

(صَهْیُون) گوه معروف مقدس یهود در فلسطین

و قریه داود جنب بیت المقدس . در

لوحی است قوله الاعز :

"قد فاحت النّفحة ومرت النّسمة وظهر من صهیون ما هو المکنون"

و یسمع من اورشلیم نداء الله الواحد الفرد العلیم" و قوله :

"وشریعة الله از صهیون جاری" الخ ودر ذیل نامهای اورشلیم وکرمل ذکر است .

در خطابی در زیارت خوانی برای عمّه
(صَوَّبَ) طَلان خانم که ذیل آن نام ثبت است
قوله العزیز :

"يُصَوِّبُونَ الْأَعْدَاءَ إِلَى صَدْرِكَ سِهَامَ الْعَلَامِ" دشمنان
بسینه ات تیرهای نکوهش و سرزنش راست و نشان میدادند.
در کتاب اقدس راجع بمشرق الانکار
(صُور)

قوله ج ع :
"و زینوها بماینبغی لها لا بالصَّوْرُ
والأَمثال " صُور جمع صُورة بمعنی رسم و عکس است و مراد از
أَمثال مجسمه هامیباشد که در قرآن است :
" ماهذه التماثيل التي انتم لها عاكفون " و مقصود نهی از
صورتها و مجسمه در مشارق الانکار است .

که در اسرار الآثار العمومیّه تفصیل است
(صُوفِي) در آثار شیخ احسائی و نیز در کلمات
باب اعظم نسبت ببعضی رؤساء تصوف

تنقیر موجود می باشد ولی حقایق و دقایق حکمت اشراقی را که
در کلمات مرویّه از نبی و ائمه اهل البیت و پیشوایان اسلام نیز

بسیار است در بر دارند و از مقام ابهی خصوصاً در مسدّت
در پیشی و عزلت و اقامت در کردستان و بعد هاستقیماً معارف
و دقایق اشراق در امثال هفت وادی و کلمات مکنونه و قصیده
عز و رقاء و غیرها متجلی است و بنده هائی در ذیل اسامی
مذکوره ثبت می باشد و در ذیل نام قدس لوح لیلۃ القدس
بافتخار در رویشان ثبت است و بنوعی که ضمن نامهای تاج و
در پیش اشاره است در سفر از بغداد باسلامبول و در اردنه
و عکا خود با اقرباء و مهاجرین همگی بزی مذکور بودند و دیگر
بالاخره بتدریج تغییر دادند ولی هیکل ابهی و غصنی
و بعضی از مشاهیر روحانیین و مبلغین تا آخر بدانحال ماند
و جمعی از قبیل جمال الدین سلیمانخان تنکابنی و حاجی نیا
کرمانی و حاجی قلندر همدانی و غیرهم مادام الحیات بآنر
باقی بودند و در ضمن کرم ولی و غیرهما واضحتر ذکر است .
عربی عزلتگاه زهاد و دیر راهبان .

(صَوْمَعَة) صوامع جمع . در لوحی است قوله
" ذكر الله في شجرة القدس بقعة التّـمّـ"

باركها الله على بقاع الارض و يعبدون في الصوامع
والمساجد الخ .

(صِيْت) عربی آوازه و شهرت خوب . در خطای

و مناجاتی است :

"یاک یزدانا بینائی و شنوا و مقتدری و توانا صیت نبأ عظیم
در جمیع اقالیم منتشر" الخ .

(صیحة) عربی داد و فریاد و بانگ و بمعنی

عذاب و غارت استعمال شد . در لوح
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی

است قوله ج ع :

"قد صاح من ظلمك دين الله في ماسواه وتصيح
شريعة الله وصاحت الصخرة" و در لوح نصیر است :
"بایست بامر و صیحه زن میان عباد" و در زیارت سید
الشهداء است :

"وصاح به اهل سرادق الفضل في الجنة العليا" و صیحة در
اصطلاح الواح نام لوح مشهور بناصرالدین شاه میباشد که در
نام سلطان شرحی است . و در لوحی است :

"یا علی از یومی که لوح معبود که بصیحة و ساعه و صور نامیده
شد ارسال گشت منکرین و مشرکین در کمال فکر و تدبیر قیام
نمودند اگرچه در ظاهر امری مشهود نه ولیکن ان ربک لهو العليم
الخبیر بکمال جدّ در صدور جمال قدم بوده و هستند" الخ
مقصود از لوح معبود لوح شهر بناصرالدین شاه است و سراد

اینکه در کمال فکر و تدبیر خود قیام نمودند چنانکه در مکتوب
حاجی میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران در اسلامبول مسطور و در
ظهور الحق درج است فوراً بتضمیق و تشدید حبس ابهتی
پرداختند . و در لوحی دیگر باقامحمد علی نبیل قائن قوله :
"این ایام بعد از ورود بسجن اعظم اراده الهیه بآن تعلّق
یافته که جمیع بریه را بشاطی احدیه مجدداً با علی النداء ندا
فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤساء ارض لوحی مخصوص از
سما مشیت نازل و هر کدام با سبی موسوم الا ولی بالصیحة
والثانی بالقارعة والثالث بالحقّة والرابع بالساهرة والخامس
بالطامة وكذلك بالساعة والآفة والغزاة الا کبر والصور والتاقور
وامثالها" الخ که ضمن شرح نام سجن بصراحت ذکر است .
و در لوحی دیگر قوله :

"پنانه صیحة را بهیئت لوحی مبعوث نمودیم و بقطب بلاد
ایران فرستادیم و انصعق منه من فی السموات والارض" .
عربی درز و قلعه متین نادستر . صیاصی
(صیصیة) جمع . در شرح ها است قوله الاعلی :
"ولو اجتمع الکّل بصیصیتهم علی
جحدی" و در شرح کوشر :

"وهل من صیصیة یقوم معی فی میدان الحرب بسیوف اهل البیان"

الخ که بمعنی " هلمن ذی صیصیه " میباشد .

(حرف - ض)

در خطاب وصایای عهد :

(ضاریه) " بین مخالف سبع ضاریه " بمعنی

درنده .

عربی عرفاً بمعنی پاسبانان و پولیسان .

در لوح بر رئیس است قوله الاعز :

" فی هذه الليلة اجتمع علينا ضباط

العسکرية " و در لوح به صدر اعظم عثمانی است قوله :

" و در ورود ضباط عسکرية کل را احاطه نموده "

(ضجرة) عربی دلتنگی . در لوح بحاجی محمد

کریمخان :

" لا تُضْجِرْ مَنْ يُعْطِيكَ " آنرا که بتو

بخشش میکند دلتنگ و ناراحت نکن .

عربی ناله و فریاد بیتابی و بیقراری و

(ضجيج) د چاری و ترس . در لوح بشیخ سلمان

است :

" قد سمعنا ضجيج الاسراء من اهلی و احبتی " و در وصف اهل

بیان :

" ارتفع ضجيج المشركين و صرخ المنكرين " و در صلوة یومیه

است : " تسمع ضجيجی و صرخی " .

در لوح شهیر بن ناصر الدین شاه :

(ضحضاح)

" قد نُضِبَ ضحضاح السّلامة و اصفر

صحاح الراحة " اول بد و ضاد

نقطه دار مفتوح که در جمل عربیه بجای قلیل الفور و بمعنی آب

بمقدار فرا گرفتن تاپشت پا است و دوم بد و صاد بی نقطه

بهمان وزن بمعنی زمین مسطح و باغ میباشد و نُضِبَ فعل ماضی

معلوم از مضوب بمعنی فرو رفتن آب یعنی همانا پایاب ایمنی و

سلامت فروشد و بیستان آسایش و راحت خزان گشت . ولی در

ترجمه های نسخ خطی قدیم این لوح بخطوط مختلف دیده

شده که دوم راهم بد و ضاد با نقطه ضبط کردند و " ضحضاح الروض

نوشتند .

ضحی بر آمدن آفتاب و آغاز طلوع .

(ضحی - ضاحی - ضاحی)

شمس الضحی اصفهانیّه از مؤنات عصر

اول این امر در ظهور الحق بتفصیل

مستور است .

ضاحی بمعنی ظاهر و بارز در آفتاب و آفتابی شده . درخه

معروف به عمه است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك وضاحی وجهك " ضواحي
جمع ضاحیه بمعنی نواحی . در مقاله سیّاح است قوله :
" میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی وضواحي " .

(ضِدّ - مُضَادَّة) ضِدّ عربی مخالف و طرف مقابل شئی
در لوح طبّ است :

" اذا اجتمع الضّدان علی الخـوان
لا تخلطهما فاقتنع بواحدٍ منهما " و مراد دغذای باد و تأثیر
بنفش یکدیگر مانند شیر و ترشی میباشد . مُضَادَّت بمعنی
مخالفت . در رساله سیاسیه قوله :

" ومضادّات بیفائده " که بفک ادغام مستعمل در عرف میباشد .
(ضَرّ - مُضَرّ) ضَرّ عربی بمعنی زیان . در لوح خطاب
بر رئیس عثمانی است :

(ضَریر) " واتحدت مع رئیس العجم فی ضرّی " و
در لوح دیگر :

" عموم اهل عالم باید از ضرّ دست و زبان شما آسوده باشند " .
مضرّ زیان آور . در لوح طبّ است :

" واترك العادة المضرة " ضَریر بمعنی کور . در لوحی است :
" كن فی النعمة منقفا وللضریر بصراً " .

(ضَغِينَة)

عربی کینه . در لوح دنیا قوله الاعزّ :
" بل اراد تقدیس نفوس عبادك ونجّاهم
عن نار الضغينة والبغضاء التي احاطتهم

فی كلّ الاحیان " .

(ضِلْع) عربی استخوان خمیده نازک پهلـو
أَضْلَع ضُلُوعَ أَضْلاع جمع . در خطاب
وصایای عهد است :

" واجبوا نيران محبة الله بين الضلوع والاحشاء " و در خطاب
معروف به عمه قوله العزيز :

" لانّ نيران الحرمان اضطربت بين اضالعی " الخ که صورت
جمع الجمع از آن است و ضلع نیز بمناسبت قصه مذکوره در تورات
و قرآن که حوا از ضلع آدم خلقت شد کنایه از زن گردید و در آثار
وافواه بهائیان مصطلح و شایع گشت و برای نمونه در خطابی :
" هو القيوم اخت وسطای جناب آقا محمد کریم ضلع میرزا غلامعلی
علیه بها " الله الابهی ملاحظه نمایند " .

و در صورتی از وصف شهداء خراسان و بلیاتشان قوله :
" أخرجوا ضلعه المظلومة " .

(ضِمَاد) عربی پارچه ای که عضو مجروح را با آن
ببندند . در خطابی در مصیبت آقا

سید احمد افغان است قوله المیز :

"وكن سلوة لقلوبهم وضامداً لجروحهم"

عربی التزام عین یا قیمت چیزی که تلف

شود . در لوح و مناجاتی است :

"انت الذی امرتني بالدعاء وضمت

الاجابة فاستجب لى ما اردته بجودك وفضلك واحسانك"

عربی شور و فوغا و فتنه که در آثار این امر

و در عرف بهائیان بعد کثرت متد اول بود

و فتنه های حادثه بظلم براهل بهاء

فی المثل بنام ضوضاء یزد و یا طهران و یا سال فلان گفته میشد

و از حضرت بهاء الله در صورت زیارت امّ الاولیا است :

"ما منعتك الضوضاء وما حجبك البغضاء نطقك بذكر ربك الى

ان صعد روحك" و در لوحی دیگر :

"قل لا تمنعني ضوضاؤكم ولا ضوضاء من على الارض"

اصفر اغصان که ابتدا بغصن انور

معروف بود که در تاریخ ظهور الحق

شرح و تفصیل ذکر است در ۱۴ جمادی

الثانیه سال ۱۳۱۶ در حیفا درگذشت و در عکا بجوار روضه

مبارکه مدفون گشت و او نیز با مرکز مهدابهی صفا و اطاعت

بخالعه نکرد ولی در حقش فرمودند من از او درگذشتم و راضی

هستم .

در کتاب اقدس است قوله ج ع :

"رقم طیکم الضیافة" و مراد مهمانی

کردن است .

(ضیافة)

(حرف - ط)

حرف ط در آثار این امر رمز نام بهاء

شد چه عدد ابجدی نام بهاء بشه

یعنی ۹ است و نیز رمز طاهیه

قرّة العین و رمز طهران باعتبار حرف اول آن نامها قـ

گرفت . در کتاب اقدس است قوله الاعز :

"..... بحرف الطاء المدلّة على هذا الاسم (بهاء)"

المتعنع المنيع" و در لوح شهیر بعلى محمد سراج اصفهان

است قوله :

"باری آیات عزّ احدیه درین اسم و ظهور زیاده از آنست که

احصاء توان نمود و معذک این همج رعاع این اسم مبها

بارض طا تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلى روح ماسواه ف

اورا ارض بهاء نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک

که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرمایند از ظهور جما

در آن ارض ای ارض همیشی علیها البهاء وسكن فيها هذا الاسم
المشرق المنير .

وایضا :

" واز جمله نقطه جذبه طیبها بهاء الله مدتها با این عهد
بوده و آنی لقاء این غلام رابطك دنیا و آخرت معادله نمیشی
نمودند و ما ارادت تفارق منی اقل من آن ولكن قضی ما قضی
وجه مقدار از آیات و اشعار که درین امر بدیع ذکر فرموده از جمله
در وصف طلعت ابهی غزلی گفته که يك فرد آن این است :

گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید

و در نامه ای از آقامیرزا موسی کلیم از ادرنه برای خاتون جان
خانم ارض ق (قزوین) است قوله :

" حضرت طاء روح ماسواه فداه اول وصفی که از قلمش جاری
شده و در قلبش خطور نمود وصف جمال ابهی بود چنانچه
الآن بخط خودشان موجود است :

" گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید

و در توقیعی در شان طاهره است :

" وَاِنَّ مَا سَأَلْتُ مِنْ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِي حَقِّ الطَّاهِرَةِ اَنْ مَجْمَع

القول حق على الكل ان يسكتوا في شأنها وَاِنَّهَا لَمَّا
تَرَقَّتْ فِي مَعَارِفِ آلِ اللَّهِ فَلَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِينَ جُحْدُهَا وَلَا إِذَا هَا
وَاِنَّهَا لَمْ تَحْكَمْ إِلَّا بِمَا فَصَّلَ فِي الْكِتَابِ .

و در توقیعی دیگر در جواب معروضه اش :

" اَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَنْ تَتَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَرْحَمَ
بِحَقِّهِمْ تِلْكَ الْوَرَقَةَ الْمَطْهُرَةَ مِنْ إِشَارَاتِ الْبَاطِلَةِ وَكِدَائِهِلِ
الْبَاطِلِ وَالْفِتْنَةِ وَأَنْزِلَ اللَّهُمَّ عَلَيَّ ذَوِي قَرَابَتِهَا كَلِمَةَ الْعُلُوِّ وَالرَّحْمَةِ
..... وَارْحَمْ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَ حَقِّكَ فِيهَا وَأَنْزَلَ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَ
سَخَطَكَ فِيهَا " و شرح احوال و تفصیل آثار و شهادتیش در
ظهور الحق ثبت است " و در خطایی راجع بمدفن آن مظلومه
شهید است قوله :

" مرقد جناب طاهره در جاه باغی است آن نیز انشاء الله ظاهر
و آشکار خواهد شد " و راجع بطهران در لوحی است قوله :

" يَا أَرْضَ الطَّاءِ يَا دَارَ هِنَا كَمِي رَاكِهِ مَقَرِّ عَرْشِ بُودِي " الخ که در
ذیل نام اخت شمه ای از آن ثبت میباشد .

و در کتاب اقدس است قوله ج ع :

" يَا أَرْضَ الطَّاءِ لَا تَحْزَنِي مِنْ شَيْءٍ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ مَطْلَعَ
فَرَحِ الْعَالَمِينَ بِمَا وَلَدَ فِيكَ مَطْلَعُ الظُّهُورِ " الخ

و در لوحی دیگر است :

"یا ایها الناظر الی الوجه اذا رأیت سواد مدینتی قف وقل
یا ارض الطاء قد جئتک من شطر السجین بنی الله المہمین
القیوم قل یا ام العالم ومطلع النور بین الامم الخ مراد
طهران است که محلّ ولادت ونشو و نما و مسکن ابہی بود .
و در لوح دنیا اشارہ بہمین آیات مذکورہ در کتاب اقدس است
قولہ :

"در کتاب اقدس در ذکر طاء نازل شد آنچه کہ سبب انتہاء
عالمیان است " و در لوحی است :

"ومنہم من فدی نفسہ فی الطاء " مراد آقا نجفعلی زنجانی
است کہ در طهران سر بریدند و نیز در لوحی است :

"در ارض طاء نظر نمائید خبیث کاذب کہ بصادق معروف بود
(مراد سید صادق مجتہد معروف بہ سنگجی است کہ در نام
صادق زکری می باشد) و سبب و علت ضوضاء جہلاء مہلت
نیافت و همچنین نفس دیگر (حسام السلطنۃ بن عباس میرزا) از
بعد او بموقع اخذ شد و سوف تسمع امر الثالث (معتمد الدولہ
فرہاد میرزا بن عباس میرزا) معذک نام در ضلال قدیم بودہ
و هستند درین ظہور اعظم حق جلّ جلالہ مہلت ندادہ
معذک احدی متنبہ نشد الا من شاء الله " و نیز قولہ جلّ
جلالہ :

"بقدرت خود کاذب را یعنی صادق ارض طاء را اخذ نمودہ و
احدی متنبہ نشد و ثانی را اخذ نمود (مراد حاجی ملا علی
مجتہد کنی است) و کذلک من قبلہما الذئب والرقشا الخ
و در اثری دیگر قولہ جلّ کبریاؤہ :

"چنانچہ مشاہدہ نمودہ و مینمائید کہ ہر اولیاء حق و اصفیائش
در ارض طاء چہ وارد آوردند اسم الله (سید مہدی دہجی)
من غیر جرم و گناہ ہفتوی آن نفوس شریرہ غافلہ حبس نمودند
و همچنین جناب علی قبل اکبر علیہ بہائش کہ لا زال نام جاہل
را بہ بحر علم دعوت مینمودند و همچنین جناب ابو الفضائل علیہ
بہائش و جناب رضا علیہ بہاء الله مالک الاسماء را نفس
کہ اول اخذ شد ملتفت نشدند بعد ثانی ہفتہ اخذ شد
متنبہ نگشتند ثالث در الواح نازل کہ میفرمایند و حشرنا ہم
بثالث گمان نمیرود کہ ہوم اخذ شود (ناصر الدین شاہ) از نہ
غفلت بیدار شوند و از سکر ہوی بہوش آیند مگر از رضوان احدی
نسیمی دیگر ہر عالمیان ہوز کہ خلق لایق انتہاء گردند و بصرا
الہی ہی ہرند قد اشتعل الغافلون ناراً ولكن الله اطفأہ
بقدرتہ و سلطانہ کذلک قضی الامر من قبل انتہی .

و دیگر قولہ جلّ بہاؤہ :
"ازید قدرت در این سنۃ (سنہ ۱۳۰۰ ہ ق) آثار عجیبہ

ظاهر بعضی ملتفت و بعضی غافل از حق بطلب کل را آگاه فرماید تا بعد از آگاهی گواهی دهند بر اینکه اهل حق بجهت اصلاح عالم و تربیت امم مابین خلق ظاهر شده اند و لکن احدی بر این مقام علی ما هو علیه آگاه نه لذا بعضی از علمای جاهل فتوی دادند بر آنچه که سگان جنت علیا و فردوس لعلی بنوحه وند به مشغول لزال فساد و ظلم از این نفوس غافله ظاهر بعضی که از بحر هدایت آشامیدند بمنزله بصرند از برای هیکل عالم و برخی بمشابه دخان از برای اهل امکان حائل شدند مابین ابصار و مشاهده انوار جمال قاتلهم الله " انتهى .

(طاغوت) عربی بمعنی پرطغیان و سرکش و بر شیطان و سرگرمهان اطلاق گردید .

در لوحی است قوله ج ع :

" و بعد نزلت هذه الآية : الم تر الى الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت " الخ . و مقصود از طاغوت درین مقام کعب بن اشرف بوده " الخ و در صحیفه العدل است قوله الاعلى :

" مثل اعمال جماعت سنت که باعتقاد خود لله حرکت میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجیه بخداوند نیست بل نجبت و طاغوت است چنانچه نص قرآن است

که میگویند والله ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشانرا در قرآن نازل فرموده " الخ . و در ضمن نام جواد در توقیعی ثبت است :

" اللهم العن صنعی القریش و جبتهم اللهم العن الجبت و الطاغوت " و در زیارت برای حاجی عبد المجید شهید و سرش آقا بزرگ هدیه شهید که در ضمن زیارت ثبت است قوله : " به تزلزلت ارکان الجبت و انکسر ظهرا لاهنام الذین یمشون باثواب العلماء بین ملاء الانشاء " الخ و بنوعی که در ضمن نامهای یحیی و غصن و غیرهما ثبت است در بسیاری از السواح نام جبت و طاغوت بر میرزایحیی و منسوی او اطلاق گردید . و در ذیل نام غصن هم ذکر است .

عربی اسم فاعل از طغیان بمعنی ستمکار و گردنکش جبار طاغین جمع در لوح رئیس است :

" هل القومون استطاع ان يمنع الناس من سلطانه از بغسی فی الارض و کان من الطاغین " .

اسم فاعل عربی بمعنی سرشار . در خطا بیان بدین سیاق بسیار است :

" انی اخاطبك بطلب طافح بحببة الله "

و در خطاب وصایای عهد :

" هذه الكأس الطافحة بصها الوفاء " وطفح لهرز آب
و کف آن است .

(طالقان)

در دوره ایی در چند قریه از بلوک
طالقان قزوین جمعی از بهائیان
میزبستند که در الواح مذکورند
از آنجمله : ملا محمد علی ولیانی و مشهدی علی و غیرهما
که تفصیل احوال در ظهور الحق ثبت است .

(طاووس)

نام مرغ نقش و نگارین هر معروف به تشبیه
و تسمیه در بعضی آثار ذکر است از
آنجمله در تفسیر سوره الشمس قوله :
" وانتشرت اجنحة الطاووس فی الرضوان " و در لوحی عنوان :
" امة الله طاووس الاحدیة " ذیل نام بهنمیزد کراست . و نیز
ضمن نام آل زکری میباشد .

بمعنی گردندگان گرد تخت شاهی .

(طائیفین حؤل) در اصطلاح اهل بهاء آنانی را میگویند

که بجوار ایی بسر میبردند .

و در لوح رئیس است :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله "

مولا کم المنیزالقدیم الیوقات الطائفات حول الشجرة

و در لوح به شیخ سلمان است قوله ج ع :

" این بیوت و طائفین آن عند الله معزینند ما را می که این نسبت
منقطع نشده قسم بافتاب افق معانی که لیل و نهاراً

طائف حولم بوده " الخ و در اثری از خادم خطاب به حاجی
میرزا محمد تقی افغان است قوله :

" واینکه وقایع ارض اقدس و حالات طائفین حول مرش را
استفسار فرموده بودند در ایامی که قشله عسکریه مقر مرش
واقع بود لوحی از افق اراده مشرق و در آن لوح طائفین را
سه قسم فرمودند بعضی بافق اعلی ناظر و از کوشر ایی مرزوق
و ایشان نفوسی هستند که فی الحقیقة لا یسبقونه بالقول و هم
بامرہ یعطون طوبی لهم ولهم حسن العبد والمآب و قسمی
دون این مقام و برخی یعلو مرة و یسفل اخرى كذلك نزل بالحد
تنزیلاً من لدی الله المنزل العلیم حال الحمد لله بنعمه
باقیه دائمه که لقای محبوب عالمیان است کل مشرف و متنعّم از

(طبرستی)

شیخ رضی الدین ابوعلی فضل بن حسن

طبرسی معروف از علماء و فقهاء ق-

ششم اسلامی صاحب کتاب احتجاج

در دفاع از امامیه و جامع البیان و مجمع البیان در تفهیم

متوفی بسال ۵۴۸ هـ در قریه شیخ کلی در دوفرسخی جنوب شرقی بابل که مقبره اش بنام بقعه شیخ طبرسی مشهور گردید و برای قلعه ای که بابیه در موقع استحصال بآن بقعه بنیاد کردند فیما بینشان بنام قلعه طبرسی مشهور گشت و توضیح و تفصیل تمام در ظهور الحق مسطور است . و در توقیعی که ابلاغ عمومی مقام قائمیت فرمودند چنین مذکور :

" اِنَّمَا الدِّينُ مِنْ بَعْدِ الدِّينِ اِنْ تَوَمَّنُوا بِاللّٰهِ وَاَيَّاتِهِ وَلِتَنْصَرِّ اللّٰهُ فِي دِيْنِ الْحَقِّ بِمَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ مُقْتَدِرُونَ وَلِتَحْضُرَنَّ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَلِتَنْصَرِّ الدِّينُ قَدْ رَجَعُوا اِلَى الْحَيٰوةِ الْاُولٰى وَلِتَاْخُذَنَّ بِاَزْنِهِ اَنَّهُ كَانَ بِكُلْشَيْءٍ عَلِيْمًا " الخ که مراد حضور و قیام در - قلعه طبرسی است و در لوحی بر آن جا نام طبریه اطلاق شد که در اسما حبيب و رضا ثبت میباشد .

(طَبْرِيَّة) شهرکی باستانی در فلسطین بکنار

دریاچه طبریه از توابع اردن واقع در بعد ۴۳ کیلومتری شرقی عکا . غصن

اعظم عبدالبهاء بعد از صعود ابهی در ایامی که آغاز اعمال مخالغانه سری ناقضان شد تنها بآن شهر رفته متجاوز از یک ماه ماندند و در آن حال خبر واقعه قتل ناصرالدین شاه در طهران بسال ۱۳۱۳ رسید و حکومت عکا خبر داد و بهائیان نیز اصرار

و الحاج نمودند لذا آنحضرت عودت فرمودند ولی بعکس نرفتند و در مقام خضرالنبی در دامنه جبل کرمل ماندند که ذیل نام خضر ذکر است .

(طَبَس)

شهری معروف از بلاد خراسان . از اهل آنجا ملا یوسف علی نامی را گفتند بابی و از اصحاب قلعه طبرسی شد و در ایام ابهی آقازین العابدین نامی از ملاها دیگر آقاسید کاظم نام دوتن از مؤمنین این امر در آنجا میزیستند و محمد باقر خان عماد الملک طبسی حکمران بسیار مقتدر فعال مایشاء در آن حدود که ابنیه و آثار و عمران طبس از او برجاست بلقاء ابهی در عراق رسیده قلمتراش اعطاء ایشان را در قلمدان بیادگار داشته و پیوسته حکایت میکرد و بابیهائیان ملا طفت مینمود و برادرش ابوالقاسم خان نیز مخالفت نداشت و تفصیل احوال در تاریخ ظهور الحق مسطور است و بهائیان طبس در الواح و آثار مذکور آمدند . حاجی میرزا محمد تقی طبسی مشهور بدین نام از بهائیان و تجار یزدی بود ولی سنینی در طبس تجارت کرد و طبسی شهرت یافت و در آثار بسیار نامبرده است و از غصن اعظم عبدالبهاء راجع بمحفل شور خطاب مشهوری باو میباشد . و از جمله آثار دوره ابهی خطاب باو

قوله ج ع :

" جناب میرزا محمد طب بسم الله الاعز الاقدس الاهی
لك الحمد یا الاهی بما وفیت بمارقم من قلم امرک " و در نام
جذب زکری از طبیب است .

طیب یزدی میرزا محمد رضا مخاطب
(طبیب) لوح معروف طب که در آن لوح اصول
کلیه حفظ الصّحه را بیان فرمودند و
طب را اشرف العلوم خواندند و نیز میرزا محمد حسین طبیب
قزوینی بنام طبیب در الواح و آثار مذکور میباشد از آنجمله
قوله ج ع :

" لجناب طبیب اینکه در الواح نصایح مشفق در اتحاد و غیره
نازل مقصود جمیع بریه بوده و خواهند بود من الذین فی حولی
وفی الاقطار علم حق محیط آنچه از قلم قدم جاری بعد از
مشاهده بوده ان ربک لہو العلیم الخبیر " و قوله :
" یا طبیبی قد اجبتک و ذکرناک فی الواح شتی عبد حاضر
لدى الوجه در این ایام بصداع مبتلا شده بقسمی که از تحریر
فی الجمله بازمانده چنانچه در یوم گذشته لوحی در باره
آنجناب نازل بعد معروض داشت که اکثری از قلم افتاده و ترک
شده لذا کرّناه و نزلنا هذا اللوح بالاختصار " و شمه ای ضمن

رئیس ثبت است .

(طَبِیْعَة)

عربی سرشت و جوهر هستی عالم ماده
در لوح حکماست :

" قل ان الطبیعة بکیفونتها مظهر اسمی
المبتعث والمکون " و در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی است .

(طُتْنَجِیَة)

خطبه منسوبه بعلی امیر المؤمنین برای
اشتغال برجمله " انا الواقف علی
الطُتْنَجِیْن " معروف بنام خطبه

طتنجیه شد و طُتْنَجْ بمعنی خلیج منشعب از دریای می باشد
و در توقیع در ضمن شرح دعای " یا من دلّ علی ذاته بذاته " از
امیر المؤمنین است قوله :

" علیّ فی الخطبة الطتنجیه حیث قال رأیت الله والفردوس
رأی العین " و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است
قوله :

" و حضرت امیر علیه السلام در خطبه طتنجیه میفرماید " الخ

عربی بمعنی جمیعاً کثیر الاستعمال

(طُرّاً)

در لوحی باین الذبیح است :

" هتییاً لجنابک و اهل الذبیح طرّاً

عربی در افکندن و نفی و اخراج کردن

(كُرد)

در لوح به نصیر است قوله الاعز :

" ايرب لا تطردني عن باب عز صمد انيتك "

و در مناجاتی :

" اسالك ان لا تطردني عن بابك الذي فتحته " الخ

و در لوحی است :

" در شقاوت نفوس غافله نظر نما سید محمد اصفهانی که لا یشق

ذکر نبوده و از حضور و خدمت طردش نمودیم بسبب او از مشرق

و حی الهی و مطلع نور صمدانی بعضی مخجوب و محروم مانده اند "

(كُرف - طُرف - طُرف چشم در کتاب ایقان است

قوله ج ع :

طُرف - استِطراف) " لو انتم بطرف الله تنظرون " و در لوح

حکماء : " كونوا في الطُرف عفيفا " .

و در لوح بناصر الدین شاه :

" يا سلطان انظر بطرف العدل الى الغلام " .

كُرف و نیز كُرف بمعنی منتهی . طُرف بمعنی نجیب و اصیل

در لوحی است :

" لو ينظر احد بطُرف طُرفه على اهل السموات والارض " الخ که

طرف اول بفتح طا " وسكون را " و بافتحتین بمعنی منتهی و طرف

دوم نیز بفتح اول و سکون ثانی بمعنی چشم است یعنی هرگاه

تنی بگوشه چشمش براهل آسمانها و زمین بنگرد . و جطه :

" اویرکض طرف طرفه فی میدان المکاشفة والشهود " که در

سورة الامین است نیز بهمین نوع میباشد . یا آنکه اول بکسر

طا " وسكون را " بمعنی نجیب و اصیل است و این بقانسون

علم البیان استعاره بالکنایة وتشبیه چشم بسمند میباشد یعنی :

یا آنکه سمند اصیل لحظش در میدان مکاشفة و شهود جولان

نماید . اِسْتَطْرَفَ از چیز شدگفت بهره برد . در لوح بناصر الدین

شاه است :

" وَاَشْرَفَ وَاَسْتَطْرَفَ فی الدنیا " .

عربی بزمین افکنده و افتاده . در مناجاتی

در خطابی است :

" الهی الهی ترانی اسیراً طریحاً

فی فراش الحزن والاسی " و در خطاب و صایای عهد :

" طریحاً علی التراب " الخ .

(طَریقَة - طَرق) طریقت باصطلاح عرفا و متصوفه راهی

مخصوص بخدا از طریق داخل و باطن

روح میباشد و طرائق کثیره بواسطه

اولیاء تصوف پدید آمد و آنان و اتباعشان را اهل طریقت و باطن

و دیگرانرا اهل شریعت و ظاهر میخوانند . در لوحی است :
 " از قبل بعضی از نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند
 چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است طوائف
 مختلفه هر يك طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق
 شد و از بحر اعظم خلیج ها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر
 دین الله وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه
 از اعمال و افعال منتسبین باو بکمال ضعف مبدل شد
 چنانچه مشاهده مینمایند بعضی از نفوس که خود را در اویش
 مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نمودند اگر گفته شود
 صلوة از احکام محکمه الهی است میگویند صلوة بمعنی دعا است
 و مادر حین تولد بدعا آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم
 و این بیچاره از ظاهر محروم است تا چه رسد بباطن اوهمات
 نفوس غافله زیاده از حد احصاء بوده و هست باری از تنبلی
 و کسالت جمیع اوامر الهی را که بمثابة سد محکم است از برای
 حفظ عالم و امنیت آن تأویل نمودند در تکایا انزوا جستند
 جز خورد و خواب شغلی اختیار ننمودند و در معارف آنچه گفته
 شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت محبة الله تا حال از
 ایشان دیده نشده مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان رایافتند
 و فی الجملة بر مقصود از ظهور آگاه گشتند " الخ .

و در ذیل نام عگا ذکر است .
 طَرَق نام معموره ای از توابع اصفهان و کاشان که جمعی از
 بابیه در آنجا قرار داشتند .
 طعام عربی غذا و خوراک . در قرآن
 (طعام - طعمه) است :
 " کُلْ الطَّعَامَ کَانَ جَلًّا لِبَنِي إِسْرَءِیْلَ
 إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِیْلُ عَلَی نَفْسِهِ " و لوحی در بغداد در تأویل
 این آیه از برای حاجی میرزا کمال الدین نراقی صدور یافت که
 باینان و تفصیل ماوقع در بخش چهارم ظهور الحق مندرج
 میباشد . و نیز در لوح به شیخ نجفی است :
 " و در بعضی اوقات هم بعضی بطعام الله مزروق یعنی جوع
 و در لوح طب است :
 " ادْخَالَ الطَّعَامَ عَلَی الطَّعَامِ خَطَرَ کُنْ مِنْهُ عَلَی حَذَرٍ " .
 و طعمه در لوحی است قوله الاعزّ :
 " طعمه یکی از اصحاب آنحضرت بود شبی زرهی سرقت نمود
 علی الصّباح یهود جمع شدند و باثر و علامت آن پی بردند
 و بعد از اطلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود عنبر
 چه کردند حضرت توقف فرمودند و نخواستند این ذنب بر
 اسلام ثابت شود چه که سبب تضییع امر الله مابین عباد است

بفتة جبرئیل نازل واین آیه تلاوت نمود : (انا انزلنا
اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما انزل الله ولا تكن
للخائنين خصيما) وبعد طعمه اعراض نمود ومفتریاتى
بحضرت نسبت داده مابین قوم که لا یحبّ القلم ان یجرى
عليها وبعد بارتداد تمام رجوع بمکّه نمود ونزد مشرکین ساکن
ودر لوحی دیگر است :

" یکی از اجلّه انصار که موسوم بطعمه بود بعد از طلوع نیّر
حجاز از افق یثرب آنچه داشت بامهاجرین مساوات نمود
وبعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست
بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود وحضرت متفکرو
متحیر چه که در اوّل امر چنین امور سبب اضطراب وانقلاب
عباد است در آن حین جبرئیل نازل واین آیه راتلاوت نمود :

" انا انزلنا اليك الكتاب الخ .

ارض الطّف زمین کربلا است . در لوحی
(کُفّ)
است قوله الاعزّ :

" ینادی اسمی الحاء (حسین بن علی)
فی ارض الطّف ویقول یا اسمی الحاء " الخ مراد میرزا محمد حسن
سلطان الشّهداء مذکور ضمن نامهای حسن سلطان اصفهان
وغیرها است .

در لوح حکماء :

(طَفّی) " لما بلغ الكلام هذا المقام طلّع

فجر المعانی وطفئ سراج البیان "

خاموش شد . ودر لوح رئیس :

" هل ظننت انك تقدر ان تطفئ النار التي اوقدها الله
فی الآفاق " آیا گمان بردی میتوانی آتشی را که خداوند در
کرانه ها برافروخت بیفکری . ایضا :
" لیطفئ بذلك نور الله بین ماسواه " .

نام وشهرت خواهر جمال ابهی که در
بخش ششم ظهور الحق مسطور میباشد
و در زیارتنامه برایش از غصن اعظم

(طَلان)

عبدالبهاء چنین است :

" تاكّر زیارت حضرت عمّه عبدالبهاء طلان خانم حرم میرزا محمد
عليهما بقاء الله الابهی عليك التّحية والثناء يا فخر النساء
المنتسبة الى الشّجرة المباركة النّابتة الاصل وفرعها فی السّماء
اشهد انك زمن الحياة ماتهنّثت بشربة ماء براحة ورخاء مبتلیّة
بالبأساء والضّراء واقعة تحت برائن السّباع ومخالب الاعداء
ولم تستريحی طرفة عين من اضطهاد الخصماء وسلطة الزّعماء
ولم تعدّ دی جسمك فی الفراش براحة وانتعاش ليلة من لیالی

الهجران ويوماً من ايام الحرمان من مشاهدة جمال الرحمن ولا يزال يصوبون الاعداء الى صدرك سهام الملام ويطعنونك بسهام البغض والهوان وانك حباً بربك الاعلى صبرت على البلاء وما شكوت يوماً عن تلك المصائب الدهماء بل بقيت شكوراً صبوراً وقوراً في تلك القرية النوراء الى ان سمعت النداء يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فاحبيبت الدعاء وطار روحك الى الملا الأعلى طوبى لك من ربك بشري لك من مولاك مرحي مرحي بك ايها الامة الزكية المباركة لرب السموات العلى اتى لزال اذكر الايام التي كنت في زمن الصبي وادخل عليك بكل حب ولا تأخذيني في حزنك بحنو ووفاء واتفكه بفاكهة طيبة من حديقتك الغناء الخ .

طلسم که بفارسی سره نیرنگ و سپهره

(طَلَسَم) بند گفتند خطوط و رموزی که ساحران

بهر دفع مؤذیان و غیرها بکار برند و اصل

کلمه گفتند که یونانی است . در لوح حکماء در حق بلینوس حکیم

است :

"وهو الذي يقول انا بلينوس الحكيم صاحب العجائب والطلسمات

ونيز كلمة طلسم در آثار این امر بنوع تشبیه و استعاره بکثرت

استعمال گردید فی المثل در خطابی است قوله :

"نام او (حضرت بهاء الله) درمان هر سردی است و حرارت
بخش هر سردی و دریاق اعظم است و طلسم اکرم "

(طَلَعَة)

عربی بمعنی پدیدار و دیدار و دیدگاه

بمعنی روی زیبا و در آثار این امر بمعنی

جلوه الهی بسیار جاها ذکر شد .

در لوحی است قوله الابهی :

"وتطوفه طلعات الفردوس الاعلى الخ و درایقان است قوله :

"بلى طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود " وقوله :

"هاین قسم باطلعات ذوالجلال سلوک مینمودند " وقوله :

"مثلا بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعض

فرموده اند " الخ .

و در مناجات ايام صیام است :

"النقطة الاولى والطلعة الاعلى " و در ذیل نام صادق د

توقیمی " طلعة صبح العماء مسطور میباشد .

عربی گشاده رو و بسلام . در لوح —

علی محمد است :

(طَلِيق)

"كن في النعمة منفكاً وفي فقد هاشاكر

في الحقوق اميناً وفي الوجه طلقاً " .

عربی تبه و جای آناری و نمود ار هر چیزی
 طُلُول أَطْلَال جمع. در خطابی است :
 " وكشفت السيول عن الطلول في وادي "

(طَلَل)

القدس طری "

عربی بمعنی وسط دریا . در آثار این امر
 کثرت استعمال یافت و غالباً با کلمه
 قِمَاقم یا یمام ذکر شد . در لوحی به

(طَمَطَام)

هادی قزوینی است قوله الامر :

" ولكن رشحى از این طمطام بحرا عظم لا نهاية ذکر میشود که
 شاید از طماطم یمام جود و فضل خود تشنگانرا از سلسبیل بیز وال
 و تسنیم به مثال خود محروم ننماید " و در سورة الذبح است قوله :
 " ان يا جمال الا ولى رشح على الممكنا من طمطام فيض فضلك
 لعل ياخذتهم روائح القدس " و در لوحی دیگر :

ورشحى از طمطام و طفحى از قِمَاقم " الخ و در لوحی دیگر :
 واستغرق في طمطام سلطان ربوبيتك و یمام قدس احد يتك
 و قِمَاقم بمعنی یم و موضع عظیم دریا است و در جمع آن یمام
 استعمال نشد ولی در اینجا بمناسبت وزن طماطم آوردند .

و در توقيع شرح هاء است :

" قد ارشحت من ذلك الطمطام الذّاخر رشحاً من طمطام "

یمّ الجلال " و در خطابی است :
 " وترى تموج طمطام الحقائق الذى يتموج في قلوب اولى المودة
 والسداد " الخ .

طنین الذّباب وز وزمگز . در خطاب
 معروف به عمه است قوله العزیز :

(طَنِين)

" اوینفعك طنین الذّباب عن هدير

الورقاء " .

شمه ای در ضمن حرف ط اشاره است
 و در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای
 حاجی ذبیح در وصف طهران چنین

(طهران)

بیان است :

" ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها راية الظلم وتهب
 فيها عواصف القهر وقواصف الطغيان " .

و در سفرنامه باروپی خطابی چنین مسطور است :

" یار دارم که در قضیه شاه در طهران آخوندی در هر راه و
 گذری فریاد میزد میگفت ای مردم اگر خدا را دوست دارید
 پیغمبر را میپرستید حفظ جان و مال و ناموس خود را طالبید
 با بهارها بکشید اینها دشمن دین اند و مخالف آئین " .

و در ابلاغیه از مقام ولی امر الله خطاب بمحفل ملی بهائیان ایران

راجع بمولد مرکز عهد ابهی است :

" راجع بمحلّ تولد حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الا طهر
فدا فرمودند بنویس محلّ ولادت طهران است نه تاکر" انتهى
واز اول این امر طهران محل رتق وفتق امور و مستقرّ بزرگان
قوم بوده حوادث داخلیه و خارجیه که متوالیا مفضلا در
ظهور الحق مسطور است از آنجا غالبا آغاز گردید و در الواح و
آثار مذکور است تابالا خره در فروردین سال ۱۳۰۶ هـ ش مطابق
مارس ۱۹۲۷ م از محفل مرکزی آنجا که بدستور مقام ولی امر در
عین اینکه فقط منتخب بهائیان طهران بود امور امریه ایران
را اداره میکرد امریه ای برای انتخاب نمایندگان نه مرکز
و معششان بطهران صدور یافت و نخستین انجمن شور و عمومی
و محفل ملی ایران انعقاد یافت و از آنگاه ارض طاء مستقرّ محفل
ملی بهائیان ایران است . و در نام عصف هم ذکر است .

(طُوب) توب طوبجی توبچی . در لوح خطاب
به صدر دولت عثمانی است :

" چند فوج از عساکر با طوبخانه مأمور
نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صدا های توب شد
الخ و در رساله مدنیّه است قوله :
" آیا ممکن است که تفنگ و توب عادی با تفنگ هنری مارتی و توب

گروپ مقابلی نماید " .

(طوبی)

عربی بمعنی خیر و نیکی و پاکیزگی و
نیکبختی و سود و در اصطلاح مسلمانان
بهشت و یاد رختی در بهشت است .

طوبی لك و گاهی طوباك بمعنی خوشا بتو . در لوحی است :
" طوبی لنفس قام على خدمة امری و نطق بثنائی الجمیل " و در
لوح به اشرف زنجانی :

" طوبی لعینك بما رأی جمال الله ربك و ربّ الخلائق اجمع
و در آثار نظائر :

طوبی لكم ولك و طوبی للفائزين و طوبی للعلماء بسیار است
عربی کوه بزرگ . در صورت زیارت
تقیخان تا کرى است :

(طُود)

" سرع و آوی الى الطود الرفیع " .

طور سینا کوه معروف که در ذیل ن
سینا و در اسرار الآثار العمومیّه تفصی
است و در الواح و آثار امریه ذکر نام

(طُور)

بمعنی خودش و بمعانی تشبیهیه بسیاری استعمال گردید
در لوحی است :

" در این ایام که مکلم طور بر عرش طهور مستوی " الخ و در رک

مکتونه است :

"واشرق عليك النور من افق الطور ونفخت روح السناء فسي
سيناء قلبك" ودر توفیق درج ضمن نام صادق است قوله :
"الم ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور" الخ
و در کتاب اقدس است :

"هذا هو الذي به صاحبت الصخرة و نادت السدرة على الطور
المرتفع على الارض المباركة الملك لله الطلک العزيز الودود"
وقوله :

"ان الطور يطوف حول مطلع الظهور" و در لوح به نصیر است
" بلکه طور یون منصعق شده اند "

در لوحی است :

(طوفان) "در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حاشیه

آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده

چه از کتب تواریخ و چه غیره " الخ .

بصورت نام ارضی در قرآن ذکر است

قوله تعالی :

(طوئی)

"انك بالواد المقدس طوى" و در خطاب

مشهور به عمّه است :

"و كشفت السیول عن الطلول فی واد المقدس طوی"

عربی پرندۀ و مرغ. طَیْر اَطيّار جمع

(طَیْر)

در لوحی بحاجی محمد اسمعیل ذبیح :

"توئی آن طیری که از ظلم ظالمین

بی محل مانده و وکر اخذ نموده " الخ و قوله :

"انه لا یعرف بدونه ولا یطیر الی سماء عرفانه طیور افئدة اهل

الامکان یشهد بذلك کل الاشیاء" الخ و در لوح رئیس است :

"یا اطيّار البقاء منعتم عن الا وکار" و در لوحی است :

"طیر بروحک الی هوا مکرمتی و غنایتی" که یاه زائده باشد

یا آنکه طَیْر بجای طَیْر محض افاده کثرت و مبالغه آمده .

عربی دستمالی بزرگ که بروی عمامه

میانداختند و تا روی شانه هامیرسید

(طَیْلَسَان)

و گردن را میپوشاند . طَیْلَسَة جمع

در خطاب است قوله العزیز :

"این شکایت از جور و طفیان و دادخواهی از ظلم و عدوان

اهل طیالسه نظر بنص صریح است "

(حرف - ط)

(طَبَّة)

عربی دَم شمشیر ونیزه ومانند آنها
أَطْبِي طَبَاة طِبُون طَبِي جمع
در لوحی و مناجاتی در ایام صیام است

قوله ج ع :

"وانطقتنی یا الهی بکلمة من عندك وجعلتها سیفاً اُظْبِتین
بقدرتك واقتدارك بظبةٍ منهما فصلت و فرقت عبادك و خلقك
الذینهم استکبروا علیک وتوقفوا فی امرک الذی ما اظهرت امراً
اعظم منه وبظبةٍ اخرى جمعت و وصلت و بلغت و ربطت و التفت
بین الذین اقبلوا الی وجهک " الخ و در خطاب و مناجاتی
است :

"الهی الهی ترانی خائضاً فی غمارالبلاء و غریقاً فی بحار
البأساء والضراء هدفاً للنصال مطعوناً برماح الجوروالجفا
مجروحاً بظباء الشدة والبغضاء " الخ شاید عرفاً جمع ظببة
ظباء هم استعمال میشود و یا اصل نسخه بظباء و یا بطبی بوده
و نیز در خطابی در وصف شهداء خراسان است قوله :
"اسألوا دَمها بضربةٍ مسومةٍ وظباءٍ مسمومةٍ " .

استظلال به سایه و پناه در آمدن . در

(ظَل - ظِلَّ الله -

ظِلَّ السلطان)

لوح به نصیر است قوله ج ع :
" فیا روحاً لمن یتوجه الیه بقلبه و
یستظل فی ظله " و در خطاب و صایای

عهد است :

"طوبی لمن استظل فی ظله الممدود علی العالمین" و در لوح
بناصرالدینشاه است :

"ملك عادل ظل الله است در ارض باید کُل در سایه عدلش
ماوی گیرند و در ظل فضلش بیاسایند " و در آثار غصن اعظم
عبدالبهاء عبارت " ظل غیر ظلیل " یعنی سایه بیسایه و نا
پایدار ناسودمند بسیار است قوله :

" ظلّاً غیر ظلیل او اوهاً معتريةً للعلیل " و نیز در آثار و تاریخ
ذکر ظل السلطان مسعود میرزا ابن ناصرالدین شاه که جمال
ابهی " ظل زائل " فرمودند از جهت اعمال قسیه که در پیروز و
اصفهان نسبت به بهائیان موجب شد تکرر یافت از آنجمله از
غصن ابهی است قوله :

" ظل السلطان را ابداً گمان نبود که در زمان مشروطه چنین
گردد همان است که از قلم اعلی صادر شده الا ان یتنبسه
یتضرع الی الله حضرات یحیائیه از یحیی او را بسیار امیدوار کرد

بودند و وعده سلطنت داده بودند ضعف الطالب والمطلوب
وینس العشیر" و او بحال ۱۳۳۸ هـ ق در طهران بحال جنون
وهوان و خسران درگذشت. و در خطابی دیگر در شرح مقاصد
مشروطه و مجلس شورای طلبان قوله :

" وظل زائل رایعنی ظل السلطان را مدار و وکیل امور سلطنت
نمایند و جمیع امور تفویض بحضرت ظل السلطان شود ".
در لوح رئیس است قوله :

(ظلم - ظالم -) " الی ان دخلتم ارض السر فی یوم فیه
مظلوم) اشتعلت نار الظلم ونعب غراب البین "
روزیکه محض نفی ایشان از ادرنه دور بیت را محاصره کرده

بودند . وقوله :
" ان الظالم قتل محبوب العالمین " مراد ناصرالدین شاه است
که هیکل نقطه راهبها در رساند . و در کثیری از الواح بر نفس
ابهی اطلاق مظلوم کردند . در لوح رئیس است :
" واسمع نداء کل الذرات هذا المحبوب العالم و یظلمه اهل
العالم ولا یعرفون الذی یدعونه فی کل حین " و در لوحی دیگر
است قوله ج و ع :

" هو الشاهد من افقه المنیر یا اولیاء الله فی ارضه واصفیائه فی
بلاده اسمعوا نداء المظلوم انه یدکرکم بما یکون باقیاً بعد و ام

الطک و یبشرکم بما قد رلکم من لدی الله المقتدر القدیر لا تحزنوا
من حوادث الدنیا وما ورد علیکم فی سبیل الله العزیز العظیم
وقوله :

" ای اهل ارض ندای این مظلوم را باذان جان استماع نما " ^{عید}
و در ابتدای بعضی الواح چنین است :
" باسم مظلوم مسجون " .

هطش شدید . ظمان تشنه جگر . در
(ظماً :- ظمأء) لوح رئیس است :
" ایرب قد اخذتنا رعدة الظما " و در

مناجاتی است :
" قد اهلکتی ظماً العصیان این بحر غفرانک " و در خطاب به
عمه :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك وضاحی وجهك وشهقی
وصالك و ظماً قلبی لمین عنایتك " و در لوحی است قوله :
" کن فی النعمة منفقاً وللطمان بحرًا " .

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان :
(ظهر الاسلام) " ظهرا لا سلام و کعبه الا نام الشیخ احمد
الا حسائی " بمعنی پشتیبان و حامی

(ظهور - مَنْ) لفظ ظهور در اصطلاح این امر ظهور امر
شارعین مقدّس است . و در آییه
يُظهِرُ اللَّهُ - مظهر شهادت بحال قیام در صلوٰة یومیّه
علیشاه) است :

" قد اظهر مشرق الظهور ومکّم الطور " ضمیر مستتر در فعل
اظهر راجع به الله سابق الذکر که مراد از آن احدیت ذاتیه
میباشد و مراد از مشرق ظهور ومکّم طور جلوه اسماء وصفات که
با اصطلاح عرفانی واحدیت است و جلوه در مقام ابهی نمود . در
لوحی است :

" طوبی لنفس تری العباد بحدود الله التي نزلت فی الزبر
والالواح قل لو یظهر فی کلّ يوم احد لا یستقرّ امر الله فی المدين
والبلاذ هذا لظهور یظهر نفسه فی کلّ خمسائة الف سنة مرة
واحدة كذلك کشفنا القناع وارفعنّا الا حجاب " محض مبالغه
و تأکید در رفع فعل متعدّی را بباب افعال برده ارفعنا
فرمودند و احجاب جمع حجب بفتح و سکون است نه جمع حجاب
که در ضمن نام حجاب بیان است و شاید در اصل رفعنا
الحجاب بود . و در ضمن احوال حاجی محمّد اسمعیل ذبیح
هم ثبت میباشد و نیز قوله :

" لوح الظهور کتاب الظهور قد نزل من سماء الفضل لمن اقبل

الی الله مرسل الآيات " خطاب با قاسید مهدی افغان در ریزد
است .

من یُظهِرُ الله بضمّ یاء و کسر هاء فعل مضارع از باب افعال
یا من یُظهِرُ بفتح هاء و مضارع مجرد که مؤدّای هاء و یکی است
و موعود در کتاب بیان و دیگر آثار بیان میباشد و مشهور و مصطلح
نزد بابیان گردید و وعدۀ ظهور من یظهره الله بسیار جلیلی
بعد از خود دادند و از آنجمله در ضمن مناجاتی یا من یظهر
الله چنین خطاب کردند :

" ولكنّ اليوم الذی تطهرنّ فیہ نفسك علی قدر استحقاقك
لمن یعبّدك من احدی ای علی عدد حرف احد ولو انّ کلّ
یومئذ یخاطبک ایاک نسجد و ایاک نکنت و کانتی اری
ظهور من تطهرته ولا حزننّ علیه کلّ یتوجّهون الیه بامرہ قبل
ظهوره ولم یتوجّه الیه کلّ بنفس ظهورک فیہ یحزن
فؤادی ان از کرحزنه " الخ و در آثار اولیۀ ابهی نیز همان
تکرار و تأکید و تجلیل گردید از آنجمله در اواخر کتاب ایقان
تفصیلی از تعدّیات و ستمهای بابیان در حق من بیعتۀ الله
در یوم ظهورش نگاشتند . و در لوحی است قوله :

" هو المحبوب السلطان هذا کتاب من جمال قدس منیر
الی الله العزیز المقدر القدير و هذا لوح من الله العزیز

القدير الى جمال قدس منير الذي يظهر من الله كيف يشاء واراد الخ ودر لوح حج بغداد است قوله :

" واشهد بان من يظهره الله حق لا ريب فيه ويأتي بانوار قدس منبع وبه يحدّد خلق السموات والارض وخلق الاولين والآخرين " الخ ودر بيان ذكر است که در مجالس بزرگ محلی برای من يظهره الله واگذارند وآنکه لباس بدن خود را نظیف ولطیف نگهدارند که چشم من يظهره الله بر مکروه نیفتد و اساساً در آثار و توقیعات نقطه هر مظهر مشیت بعنوان من يظهره مجللاً مذکور و مصطلح است . در توقیعی خطاب به ازل است :

" ولتأمرن بمن يظهره الله فانه لياتين ذلك الخلق في القيامة الاخرى بسلطان عز رفيع " .

و در خطاب و بیانی از غصن اعظم عبد البهاء برای بهائیان مجتمع از زائرین مسافری و مجاورین در بیت معظم خود چنین است :

" بعد از شهادت حضرت باب ۲۵ نفر ادعا کردند که مظاهر حق اند یعنی هریک ادعا کردند که من يظهره الله موعود میباشد و جمال مبارک بیکی از ایشان فرمود اگر دریاهای سرور را مینوشتی نباید کسی بر لبانت اثری ببیند اما بیچاره متنبه شد و زمین را با محاسن و مزگانش جاروب کرد و سبب غفلتش

این شد که در عالم رؤیا جنتی دید و از آن پرسید گفتند بهشت موسی است و جنتی دیگر بزرگتر از آن دید و گفتند این جنت عیسی است و جنت سوم از آن محمد اکبر از دوم و چهارم برای حضرت باب اکبر از سوم بود و جنت پنجم دید که اکبر از کل بود و آن جنت حضرت خودش بود و رؤیا را حقیقت پنداشت و خود را از اهل مراقبه و کشف انگاشت " انتهى و مظهر علی شاه شیخ بابا سمیع لوحی بنام او است .

(حرف - ع)

در آثار این امر رمز از کشور عراق و اسما بسیار دیگر مبدوء بحرف ع میباشد چنانچه ذیل نامهای حی و عبد و عشق

آباد اشاره است و نیز ع رمز از عبد البهاء عباس و امضاء غصن اعظم انبهی بود و ضمن شرح نام آقا بیان و توضیحات درج است .

عربی آنچه که در اثر استمرار و تکرار حالت ثابت گردد . عادات عوائد جمع

در لوح طب است :

" وَأَتْرَكَ الْعَادَةَ الْمُضَرَّةَ "

(عارف) در عرفان ذکر است .

(عاشورا) عربی دهم محرم وحدیثی مروی از ائمه
اهل بیت نبوی :

"کلّ يوم عاشوراء" متداول گردید که
باب اعظم را شرحی بر آن است و در ذیل نام حسن حسین ذکر
از آن است .

(عالی پاشا) در علی ذکر است .

(عامره) قریه ای از توابع اراك دارای هزارسکه
وقتی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء برای
بهائی شدن ^(۱) شیخ مرکز جمعیتی از این
طائفه بود ولی بعد از فوت شیخ بعزت اختلاف داخل و خصوصت
خارج تحلیل یافت و اکنون معدودی برقرارند .

(عباب) عربی آب زیار رویهم برآمده . در خطا
در حق زین المقربین است :
"لبّی لخطابك عند تلجلج عباب طمطم
موهبتك" .
(عبد) چنانچه ذیل نام امة هم ذکر است در

الواج وآثار ابهی خطاب بذکور وانات اهل بها اطلاق بسیار
و اما بسیار است که هر يك در گفتار و نوشته های خود بآن سمت
افتخار مینمودند و مصداق قول شاعر عرب بودند که گفته :
"وهان علی الكون فی جنب حبها"

وقول الاعادی انه لخليع
اصم از انودیت باسمى وانما
از اقیل لی یاعبد هالسمیع

و نیز انبیاء و مرسلین در لسان قرآن و عرف اسلام بمقام عبودیت
درگاه خدا وصف شدند و اولیاء و ائمه در تعریف و تجلیل
عبودیت سخنهاى بلیغ عمیق گفتند و در مثنوی شهر رومی است
"چون ز خود رستی همه برهان شدی
چون که گفتی بنده ام سلطان شدی"
و از نقطه البیان در شرح "یا من دلّ علی ذاته بذاته" قوله
الاعلی :

"قول الصادق فی المصباح العبودیة جوهره کنهها الربوبیة
فما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة وما فقد فی العبودیة وجد
فی الربوبیة وقول علی بن موسی الرضا ان الاستدلال علی ما
هنالك لا یعلم الا بما هیئنا وقول الصادق ان العبد لم یکمل
فی مقام حتّی لا یخاف من الناس ویری الكلّ فی جنب حکم الله

کمثل سواد عین نطه میده وکان المدح عنده رضاؤه والسّلام
 سخطه " الخ ودر صحیفه العدل است قوله :
 " ودر حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سرّ
 وجهر جاری نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی
 در هیچ شأن محجوب نمانند امر که باینجا ختم شد از
 سهیل فضل امام غائب عجل الله فرجه عبدی از عبید خود را از
 بحبوحه اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده " الخ
 ودر شرح صمد است :
 " فاستعدّ لانوار هذا العبد الدلیل الخائف من ربّه الجمیل
 والرحمن من فضل الجلیل " الخ ودر لوح بناصرالدین شاه
 است قوله :
 " اتی عبد اسمعنداء هذا المملوک " ودر ضمن نامهای
 غلام و علم نیز شطری مذکور است . و نیز لحن :
 سورة العباد خطاب به سید مهدی دهجی است که
 تفصیل سفر اسلامبول و ادرنه را در بردارد قوله :
 " شهد الله انه لا اله الا هو واتا کل له عاهدون ان
 یامهدی فاشهد کما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات والارض
 بانه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده وبهاؤه " الخ ودر
 کتاب امر و خلق موارد بسیار از الواح در ذکر عبودیت ثبت

گردید . و نیز چنانچه در ذیل شرح کلمه آقا و طبیب ذکر
 است مراد از لفظ " عبد حاضر " مسطور در الواح میرزا آقا جان
 کاشی خادم میباشد و او خود نامه مفصلش را که محض اثبات امر
 ابهی و نفی میرزا یحیی ازل نوشت چنین آغاز نمود :
 " بسم الله الرحمن الرحیم این کتابی است از عبد خدا بسوی
 بنده ای از بندگان او الذی اتخذ الى الله سبیلا احبای
 الهی در دیار ملاقات نمودید از قبل غلام ذکر و سلام برسانید "
 الخ و نیز در آن دور بسیاری از بهائیان ذکور موالید خود را
 بنام عبودیت ابهی عبد الحسین و برخی عبد البهاء نام کردند .
 و غصن اعظم عبد البهاء را بنوعی که در ذیل نام آقا ذکر است
 آقا و غصن اعظم میخواندند و بعد از صعود ابهی ثابتین بر
 عهد بنام " مولی الوری " و " سر الله " و " سرکار آقا " و مراتب
 فوق ذلک در اشعار و آثار و گفتار خود شهرت دادند و موجب
 تعرض شدید ناقضین گردیدند لذا غصن اعظم خود را بنام
 " عبد البهاء " تشهیر کرده آنرا امضاء آثار خود قرار دادند
 و مکرراً مؤکداً نوشتند که جز بدین نام نخوانند و جز بعبودیت
 ابهی نستایند و از آنگاه نام " عبد البهاء " اختصاص یافت و
 دیگری فرزند خود را بآن مسمی نکرد و در خطاب است قوله :
 " یا ایها المؤمنون بل جعلوا ذکر دون العبودیّة

فَخَالِهَذَا الطَّيْرُ الطَّائِرُ فِي الْفَضَاءِ الرُّوحَانِي (مراد آنکه
ناقضین خود بوصف ربوبیت و مانند آن تشبیه میگردند و ثابتین
رابطه غیر مستقیم بآن از کار و امید داشتند آنگاه همانرا وسیله
و بهانه اعتراض میساختند) و آن عبد البهاء متضرع الی ملکوت
الابهی و لیس شئی یخفی اعلیوا آن کینونتی عبد البهاء و ذاتی
عبد البهاء و حقیقتی عبد البهاء و ذروتی العلیا عبد البهاء
و غایتی القصوی عبد البهاء و لیس لی شأن الآ عبودیة البهاء
و لیس لی مقام الآ الخضوع و خدمة الاحباء و لم یصدر من قلمی
الا انتی عبد البهاء و ابن البهاء و رقیق البهاء و بهذا
افتخر بین الملائکة عبودیة البهاء جوهره بدیعة نورا توقد
و تضئ علی الکلیل العزّة الابدیة البهّاج هذا شأنی و مقامی
و انا عبد البهاء و ابن البهاء " و قوله :

" شمس حقیقت درغیب امکان متصاعد و در نقاب خفی پنهان
والکلّ عباد له و کلّ من فضله سائلون مقام این عبد عبودیّت
است نه ولایت رقیّت است نه خلافت سبحانه عما یصفون
عبودیّت این عبد عبودیّت لغوی است نه عبودیّت تأویلی یا
تفسیری یا تلویحی یا تعبیری بل کمبودیة البلال الحبشی
لسید القرشی و مقام توجه بعد ظاهر خواهد گشت " و در خطاب
و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان است قوله :

" انّ شرف مقام العبودیة هو اعلی من کلّ الشؤن و ما احسن
ما قیل : اصمّ اذا نودیت باسمی و انتی اذا قیل لی بها
هیده لسمیع " .

و در ذیل نامهای بغداد و جمال و عبّاس و عگا نیز شرحی است.
و از جمله مستیان باسمائی مرکب از کلمه عبد و مذکور مکرر در آثار:
حاجی عبد المجید نیشابوری از بقیة السیف قلعه طهرسی
بود که تمام احوال و شهادت در تاریخ ظهور الحقّ مسطور
گردید و در ضمن نامهای زیارت و بدیع ذکری از او است .
دیگر :

حاجی عبد المجید شیرازی که در لوح حکما است قوله الاعزّ:
" بیت من سقى بالمجید " مراد خانه او است در کاظمین
که آقا محمد نبیل اکبر قائینی در آنجا بقاء ابهی فائز گشته امواج
بحر عرفان را مشاهده کرد و فاتش در موصل حدود سال ۱۲۹۶
واقع که در لوحی صادر در آن سال در حق او است :

" انا ارضنا ان نذکر المجید الذی صعد الی الله رب العالمین
لعمرك یا زین الله حضر تلقاء الوجه فی ارض الکاف (کاظمین) و
القینا علیه کلمة الله المهیمن العظیم الخبیر اشهد
انک ثم نذکر ابنه الوهاب هو الذی استشهد فی
سبیل الله "

و در حق او و پسرش از غصن اعظم عبد البهاء در حیفابسال
۱۹۲۰ میلادی قوله :

" پدر حاجی عبد المجید لله باشی فرمانفرما پسر فتحعلیشاه
بود بعد حاجی عبد المجید همه کاره همان فرمانفرما شد چون
خیلی مقدّم بود قصد کرد بیاید در کاظمین مجاور شود و در آنجا
حجره تجارت باز کرد بعد از آنکه مؤمن شد کسی دیگر با او معامله
نمیکرد و او هم متصل در حجره آیات استنساخ میکشید
میگذاشتند و فحش میدادند آبدهن میریختند اما او در نهایت
صبر و استقامت اعتنا نمیکرد بسیار آدم منقطعی بود تازه سال
از ته مانده دکان معاش خود را میگذراند در ظرف هفته يك نفر
خارجی که او را نمیشناخت با او معامله میکرد تا آنکه صمّود
بملکوت ابهی نمود " و قوله :

" پسرش عبد الوهاب در سفر اول حضرت مقصود بعسراق
بشرف لقاء فائز شد پسر استدعاء هدایت پدر نمود حضرت
عبد المجید بمجرّد تشرّف بحضور ربّ غفور مانند شمع برافروخت
و بایمان فائز و چون جمال قدیم مراجعت بطهران فرمودند
همیرزا عبد الوهاب امر نمودند که چون پسر و حیدری باید در نزد
پدر بمانی و چون بطهران رجوع فرمودند صبر
و قرار نماند پدر بزرگوار گفت عزم طهران کن

بمجرّد ورود دستگیر شد و در کمال سرور و حبور جان بها
..... آن پسر سالخورد بشهادت پسرشادمانسی
نمود و عاقبت سرگون شد و در اسیری جان بجانان
تسلیم نمود " الخ و دختر حاجی عبد المجید مذکور را میرزا
یحیی ازل بزنی گرفت و دیگر :

شیخ عبد الحسین طهرانی مجتهد معادی با این امر در
بغداد مذکور در تاریخ است و در ذیل نام جمال تفصیلی از او
است و در لوسی است قوله الا عزّ :

" نزل الشيخ عبد الحسین ان یا حسین تزور الحسین وتقتل
الحسین یا ایها الغافل المرتاب "
و عبد الحمید داروغه شیراز در همه تواریخی که از دوره حضرت
نقطه نوشتند مذکور است . دیگر :

سلطان عبد المجید دیگر سلطان عبد العزیز بن سلطان
محمود دوم که در ذیل نام اسلامبول نامبرده است از سال
۱۲۷۷ هـ ق تا سال ۱۲۹۳ سلطنت داشت در ایامش قره
طاق در سال ۱۲۸۰ و همچنین بوسنه و نیز افلاق و بغداد
تأسیس دولت واحده رومانی کرد و عاقبت بسال مذکور ۱۲۹۳

حسب افتاء شیخ الاسلام خیر الله افندی خلع گردید و انتحار
نمود و سلطان مراد برجایش منصوب گردید . و در شأن سلطان

عبد العزیز در لوح فؤاد است قوله :

" يأخذ اميرهم " و در کتاب اقدس است قوله :

" نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل والظلام يفتخر على النور " و بعد از سلطان مراد سلطان عبد الحمید معروف است که نبذه ای از اعمالش ذیل نام جمال و مصر ثبت میباشد . دیگر : شیخ عبد الرحمن کرکوکي از اهل طریقت اهل سنت مذکور در تاریخ که رساله فارسیه در مراتب سلوک از جمال ابهی در سنین اقامت در عراق و بعضی از الواح دیگر از آن جمله قوله :

" ای ضیاء الحق حسام الدین راد که فلك و ارکان چوتـــو شاهی نژاد نمیدانم چرا یکمرتبه رسته محبت گسیخته " السخ و قوله :

" مهی برآمد از این شهر سوی شهر دیگر شد " الخ که شهادت آقا ابوالقاسم همدانی را بیان فرمودند خطاب با و است دیگر نام قصبه عبد العظیم طهران در الواح و آثار ذکر است . و ملا عبد الکریم قزوینی شیروانی را در ذیل نام یحیی و قفقاز اشاره است و عبد الغفار اصفهانی از اصحاب ابهی در بغداد که از همراهان تا عکا بود در تاریخ کثرت ذکر داشت و اقدامش بانتحار و غرق دریا برای دور کردنش از محضر ابهی بیشتر موجب آن گردید و تمام تفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در

لوحی قوله ج ع :

" ومنهم من اخذه حب الله على شأن نبذ نفسه في البحر "

و آقاسید عبد الرحیم اصفهانی مذکور در ذیل نام فتحعلی و رحیم و موصوف در تاریخ و ذکر عبد الوهاب که در لوح مشهور بخطاب " یا عبد الوهاب " مخاطب شده در لوح شهر بشیخ سلمان است قوله :

" يك لوح مخصوص جناب عبد الوهاب نازل شد برسانید و لوزل بلسان القوم وقواعدهم الطاهرة ولكن يكفى من على الارض لوهم يشعرون " .

دیگر حاجی میرزا عبد الله خان نوری عضو محترم اداره ولیعهدی مطهر الدین میرزا در آذربایجان که دختر خود را بازواج میرزا علیمحمد و رقا (شهید) در آورده کفالت کرد تا بنشر و خدمت این امر مشغول باشد . در الواح مذکور است از آن جمله قوله : " ونذكر العین والباء الذی شهد الله باقباله وتوجهه و ذكره و ثنائیه و انفاقه فی هذا السبیل المستقیم انا سمعنا ما ذكرته فی حقّه و ذكره الامین من قبل و ما عمل فی سبیل الله العلّیّ العظیم " .

دیگر میرزا عبد الله اصفهانی در موصل دیگر عبد الکریم خراط اصفهانی که بعد از صعود ابهی از معاریف ناقضین قرار

داشت تا بسال ۱۳۳۳ در عکا درگذشت و عبدالاحد ضمن
ابتهال و میرزا عبدالرحیم ابهری ذیل ابهر و عبدالرحیم
تونی در نام فاران و عبدحسین ذیل نام اورشلیم و غیرهم
مذکورند .

و شیخ عبدالحسین تفتی آواره و اخیراً آیتی تمامت احوالش
در ظهور الحق ثبت میباشد .

و عبدالحسین خان تمدن الطک شیرازی موصوف در تاریخ
از غصن اعظم عبدالبهاء در اسکندریه مصر در ایام اخیر اقامت
در آنجا تلگرافی برای طرد وی چنین رسید :
" تمدن توحش یموتی است "

و از این مسمیان شیخ محمد عبده مصری مذکور در بعضی
بیانات غصن اعظم عبدالبهاء و نامبرده ضمن نام جمال بتفصیل
شرح احوال در اسرار الآثار عمومی است .

صیغه مبالغه عربی بمعنی پرشجاعت
(عبّاس) خشم آور خصم افکن و از مشهورترین

عبّاس نامان عبّاس عمّ پیمبر و خاندانش
بنام بنی المعبّاس بودند و در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء
چنین است :

" عبّاس عموی پیغمبر همیشه خوف و هراس داشت که بنیان

خاندان ما متزلزل گشت و حال آنکه منصب او در جاهلیت
سقایة الحاج بود بعد در اسلام بمقامی رسید که سلاله او در
پانصد سال خلافت چهار اقلیم کردند " الخ

و نیز عبّاس نام يك پسر علی امیر المؤمنین شهید نامی در واقعه
کربلا بود .

و نیز عبّاس نام جدّ اعلای ابهی که نام پدرشان هم قرار
گرفت ولی بهاس احترام میرزا بزرگ خوانده میشد و او خود در
مرقومات " عبّاس تا کری غفرله " امضاء میکرد .

و نیز نام غصن اعظم عبدالبهاء بعنوان " عبّاس افندی " که
ترکان عثمانی محض تجلیل میگفتند معروف و مشهور میباشد
و بسیار وقت بصریح نام " عبّاس " امضاء میکردند و شاید آخرین
تلگرافشان از حیفا بطهران مورّخه ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ مطابق
۵ جمادی الثانیه ۱۳۳۹ است :

" طهران باقراف امین تحیات مرا به جمیع احبّاء ابلاغ دارید
صحتم کامل است عبّاس " و در ضمن حرف ع و نام آقا و غصن
شرحی است .

عَبْرَة عربی اشک در چشم و نمکینسی .
عَبْرَة - عَبْرَة
عَبْرَات جمع . در صلوة یومیه
عَبْرَة - عَبْرَات
است :

"تری عبراتی".

عِبْرَة تنبه وپند گرفتن واز اموری به بی اعتباری دنیا و امثالیه
بردن . از نصایح علی امیرالمؤمنین است :

"الدنیا دار ممر لا دار مقر فاعبروها ولا تمروها وقد خلقتم
للأبد ولکنکم تنقلون من دار الی دار حتی یستقر بکم القرار .
واز جمال ابهی است :

"كلما تأخذك الاحزان مرّ علی القبور ثم تفکر فیهم لتجد نفسك
علی انقطاع مبین هل تقدّر ان تمیز بین الملوك والملوك وهل
تعرف الاغنیاء من الفقراء لا وربك الغفور الرحیم ومنهم الذی
اذا یری ان ینظر احدٌ الی بیته یرید ان یقتل نفسه من الغیظ
والآن یمرف ما فی بیته من اعدائه وانه علی خسران مبین ومنهم
الذی اذا ینقضی منه دینار یسود وجهه من الحرص واذا اتاه
الموت فرق ید التفریق كلما اجتمع فی ایامه بعسر عظیم"

عِبْرَتی - عبرانی نژاد و زبان یهود که از بابل عبور یکنعمان
نمودند واز مصر بخاک فلسطین گذشتند . در لوحی است قوله :
"و چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا عبرانی نامید
شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل " انتهى

مصدر عربی بمعنی وزیدن بوی خوش
(عَبَقَ) و برجاشدن . در خطاب شهیر بهائیان

خراسان خطاب بنفحات و نسفات است قوله العزیز :

"وَأَعْبَقِی امام احبّاء الله " جلوی احبّاء الله برجاشو و بوز .

عربی بمعنی مرغوب خوش آیند تعجبی
(عَبَقَرَتِی) در لوحی است قوله الاعزّ :

"و ادق من استبرق العبقریة " نرمتر
از استبرق زیبای عجب آور .

عربی درگاه . عَتَبَ عَتَبَات جمع . در
(عَتَبَة) خطابی و مناجات طلب مغفرت برای

زین المقربین قوله العزیز :

"وسرع الی عتبتك العلیا " و در مناجاتی دیگر :

"الهی الهی استغفرک عن کلّ الشؤن الا المبودیة لعتبتك
السّامیة " .

مصدر عربی بیبالا رسیدن سنّ . در خطابی

در دعا و ذکر ملاً عبد الفتاح تا کری است
(عَتِی) " وبلغ من العمر عتیا " .

در لوح بناصرالدینشاه است :

(عَشَرَ) " اذا عثر جوادهم " یعنی چون بسر

افتد توسن نفس و هوایشان .

(عُثْمَانِي)
سلطنت عثمانی در سال ۶۹۹ هـ ق
بواسطه سلطان عثمان رئیس يك قبیله
ترك تأسیس شد و از نسل و دودمان عثمان
مذکور ۳۵ نفر نزدیک بششصد و سی سال سلطنت امپراطوری
کردند و در ایام باب اعظم سلطان عبدالمجید خان سی و یکمین
پادشاه آل عثمان که بسال ۱۲۵۵ هـ ق بسلطنت نشست
پادشاهی داشت و برادر وی سلطان عبدالعزیز خان بسال
۱۲۷۷ بسلطنت قرار گرفت که در ایام ابهی پادشاهی مینمود و
بنوعی که ذیل نام رئیس و عهد و غیرهما مسطور است بالا خیره
مخلوع شد و انتحار کرد آنگاه سلطان مراد خان بن سلطان
عبدالمجید خان دوامی نکرد و بلافاصله سلطان عبدالحمید
خان ثانی در سال ۱۲۹۳ بسلطنت عثمانی برقرار گردید که در
ایام ابهی و مرکز عهد و پیمان خلافت اسلامی نمود . و بنام
آند دولت و خصوصاً دوتن اخیر در آثار این امر بنفرت و ذکر مذلت
مکرر شد

تا آنکه عبدالحمید بالا خیره بشرورش و انقلاب ملی معزول و منکوب

گشت و سلطان احمد خان ایامی بنام سلطنت بود آنگاه جمهور
شد .

(عَجَاج)
عربی غبار و دود . در لوح لیلۃ القدس
است قوله الاعزّ :
”ثمّ أسألك یا الهی ان تطهّر قلوبهم
عن عجاج الممكنات و غبار الكائنات“ الخ .

(عَجَائِب)
جمع عجیبه شگفتیها . در لوح حکماء
بوصف بلینوس حکیم قوله ج و ع :
هو الذی یقول انا بلینوس الحکیم صاحب المعائب
والطّسمات“ .

(عَجَل)
عربی گوساله . و در قرآن در قصّه
سامری و گوساله است :

”واخذ قوم موسى من بعده من حلیهم
عجلاً جسداً له خوار“ یعنی قوم موسی بعد از او از زیورهای
خود گوساله ای باهیکل گرفتند که آواز داشت و در آثار باب
اعظم در قضیه مخالفت و معارضت میرزا جواد واعظ برغانی که
بتفصیل در ظهور الحق بر سبیل تشبیه اطلاقات مکرر یافت و
همچنین در آثار ابهی در قضیه میرزا یحیی ازل تکرار گشت و
میرزا جواد و همراهانش و میرزا یحیی و همراهانش بنامهای

عجل و خوار و سامری یاد گردیدند چنانچه در ذیل
نامهای سامری و خوار و جواد و بیان ویحیی ذکر است و بنوع کلی
در حق مدعیان باطل و ناعقین اصطلاح گردید که در لوحی است
قوله الاعز :

" انا لنسمع ندا العجل من بعض البلاد قل يا قوم اتقوا الله
ولا تكونن من المفسدين "

(عَجَم)
عربان غیر خود خصوصا ایرانیان را عجم
و عجمی و بلادشانرا بلاد العجم گفتند
و اصل ریشه کلمه بمعنی بی لسانی

و بی بیانی است . در لوح رئیس است قوله ج ع :
" واتحدت مع رئیس العجم فی ضری " و در لوح به صدر
دولت عثمانی است قوله : " چنانچه رسم عجم است "
و در ذیل نام رئیس هم ذکر می باشد . و قوله :
" قل ان ملك العجم قتل محبوب العالمين "

بفارسی شمار . و راجع به بعضی نکات از
(عدد)
موارد استعمال آن و نیز راجع بتطبیقات
عددی ابجدی ذیل نامهای امر

جفر ، حرف ، تسع ، سبع و غیرها مسطور می باشد .

(عَدَل - اِعْتَدَال - عَدْل داد و داد گری . در لوحی
مُعَادِلَة) است :

" امروز ناله عدل بلند و چنین انصاف
مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده " و در مناجاتی
در توقیعی است :

" عدلك للعاصمين رحمة ليخلصهم من عذاب ما اكتسبت ايديهم
ويوصلهم الى مقام قربك " و نیز در صحیفه عدلیه است قوله :
" و تا بحال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شد چهارده هزار
آیه متقنه است اگر جمیع علماء بخوانند که در کتاب عدل
و صحیفه حرمین يك حرف و د و حرف بدون ربط پیدا کنند
بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر خواهند بود " الخ

و مراد از کتاب عدل شرح سورة يوسف میباشد و اطلاق نام
کتاب العدل بر کتاب الروح ضمن نام روح ثبت است .
و لوح عدل خطاب به آقا سید محمد رضا شه میرزای صادر
گردید قوله الابهی :

" بسم الله العادل الحكيم هذا الروح قد بعث الله اسمه العادل
ونفخ منه روح العدل في هياكل الخلائق اجمعين "
عَدْل همتای . در کتاب عهدی است قوله :

" میراث مرغوب لا عدل له " الخ که بکسر عین و سکون دال است

ويفتح عين بهمين معنى نیز میتوان خواند .
اعتدال توسط بین دو حال واستقامت وتساوی روز و شب
درلوح طب است :

" تنفیة الفضول هي العمدة ولكن في الفضول المعتدلة "
معادلة موازنه ومقابله باکفه دیگرى در دعاء " يدعوه
محيى الانام فى الايام " است قوله :

" بعد الذى نزلت فى البيان بان لا يعادل بكلمة من عنده كتب
العالمين " ودر کتاب اقدس است :

" يدركون منه مالا يعادله ملكوت ملك السموات والارضين " .

(الْعُدْوَةُ الْقُصْوَى) ناحية بعيد وآخرين . در خطاب و
زیارت ملا زین العابدین تا کرى است :

" رب انّه اشتهر بالزهد والتقوى فسى

تلك العُدْوَةُ الْقُصْوَى " .

(عَذَاب - عَذَب) عذاب بمعنی عقاب عَذَب بمعنی خوش

وگوارا . درلوح به شیخ نجفى

قوله الاعز :

" سم مهلك در سبیلش شهدى است فائق و عذابش عذیبى

است لا ثقی " .

عربى بیابان لوت بیدرخت و بیسایه
(عَرَاء) درلوح سلطان است :

" وحوش العراء " ودرلوح خطاب
به حاجى محمد کریمخان :

" وتنوح فى العراء " ودرلوحى ثبت ذیل نام عید :

" النار التى اشتعلت فى هذا العراء " .

(عَرَار) عربى نرگس صحرائى گل خوشبوى . در
خطاب مشهور به بیهایان خراسان

قوله العزيز :

" وشميم عرار الوفاء " .

در کتاب اقدس است قوله :

(عِرَاق) " هذا ما اخبرناكم به اذ كنا فى العراق " .

و درلوح حکما است :

" انا بينا لك اذ كنا فى العراق فى بيت من سقى بالمجيد "

اسرار الخليفة ومبدأها ومنتهىها وعلتها " که مراد خانه حاجى

عبد المجيد شیرازى است و در ذیل نام عبد و در ظهور الحق

تفصیل میباشد . و درلوح بشیخ سلمان است :

" اى سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جميع را اخبار

فرمود " و درلوح بناصرالدین شاه است قوله :

"تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد (میرزا بزرگ خان قزوینی قونسول ایران در بغداد) لا بدّاً حفظاً لعباد الله معدودی بوالی عراق توجه نمودند " الخ و ذکرى از کلمه " لا بدّاً " جدا گانه در ردیف لام ثبت است و اشاره و اعتذار از قبول تبعیت دولت عثمانی است و محض حفظ از تعرض و خطر قونسول مذکور در سنین او اخرا قامت در بغداد صورت گرفت .
و قوله :

" قد نزل حين الخروج من شطر العراق لوح فيه اخبرنا العباد ما يظهرون بعد ان ربك لهو العليم الخبير " و قوله :
" جعلوا اهلى واحبتي اسارى من العراق " مراد واقعه اسارت حرم کاشی وعده ای از بهائیان از بغداد بموصل است .
و لوحی دیگر قوله :

" هو الممتنع السلطان الفرد الغالب المقتدر القدير سبحانه الذى خلق الخلق بامرهم و ابدع خلـــــق كل شئ اقرب من ان يحصى ان انتم تعلمون وانك انت يا شطر العراق انت فابك بقلبك ثم بقلبك بما خرج عنك جمال الله ثم استقر في مقر السجن خلف قلل من جبال صخر مرفوع الخ که بیان وتفصیل خروج از عراق واستقرار در اردنه میباشد . و بفارسی آنرا عراق عربی میخواندند و در مقابل آن عراق ایران

بأعراق عجم قسمت معین و معروف آن مملکت بود و در ذیل بنا .
آل هم ذکرى است .

(عرش - عرش عربی بمعنی تخت و اورنگ شاه در قرآن بمواضع کثیره ذکر و وصف عرش ديك العرش) برای خدا شد که از آنجمله آیات :
" هورب العرش العظيم " و " ويحمل عرش ربك يومئذ ثمانية " و " كان عرشه على الماء " است و مفسرین و علماء اسلام طبق مکتب حزبی و عرفانی خویش یا محمول بر معنی ظاهر و یا مؤول به معانی متنوعه کردند . و از مقام نقطه طبق آیات قرآنیّه در دعائی است :

" لولا انت لم ادر ما انت انت الذى اقامت العرش على الماء والسموات بلا عمد مرئي في الهواء " ولی در توفیعی صادر در اصفهان بجواب سؤال میرزا حسن وقایع نگار طبق آثار شیخ احسانی قوله :

" وان ما سألت من معنى قوله عز وجل الرحمن على العرش استوى فاعرف ان للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش في مقام المشيئة وان المستوى عليها هو محمد رسول الله ومنها عرش في مقام الارادة وان المستوى عليها هو على ومنها عرش في مقام القدر وان المستوى عليها هو الحسن ومنها عرش في مقام القضاء

وَأَنَّ الْمُسْتَوَى عَلَيْهَا هُوَ الْحُسَيْنُ وَمِنْهَا عَرْشُ فِي مَقَامِ الْأَنْدَرِ وَأَنَّ
الْمُسْتَوَى عَلَيْهَا هِيَ الْفَاطِمَةُ وَمِنْهَا عَرْشُ فِي مَقَامِ الْأَجَلِ وَأَنَّ
الْمُسْتَوَى عَلَيْهَا هُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَا عَرْشُ فِي مَقَامِ الْكِتَابِ
وَأَنَّ الْمُسْتَوَى عَلَيْهَا هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَأَنَّ مَا وَرَدَ فِي
الْأَخْبَارِ بَأَنَّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْأَوَّلِينَ
وَأَرْبَعَةً مِنَ الْآخِرِينَ فَهُوَ الْحَقُّ لِأَنَّ مَقَامَاتِ الشَّيْعَةِ إِذَا اجْتَمَعَتْ
تَذَوَّتْ صُورَةَ جَامِعَةٍ وَلِذَا إِشَارَ اللَّهُ إِلَيْهِ فِي كِتَابِهِ وَيَحْمِلُ عَرْشَ
رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنَ الْعَرْشِ
لَوْنًا مِنْهُ الرُّكْنُ الْأَوَّلُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْفَائِضِ وَهُوَ لَوْنُهُ الْبَيَاضُ
وَمِنْهُ ابْيَضَّ كَلَشَى فِي الْأَمْكَانِ وَمِنْهُ الرُّكْنُ الثَّانِي حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ
الْحَيِّ وَهُوَ لَوْنُهُ الْأَصْفَرُ وَمِنْهُ أَصْفَرَّ كَلَشَى فِي الْأَكْوَانِ وَمِنْهُ الرُّكْنُ
الثَّلَاثُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْمُحْيِي وَهُوَ لَوْنُهُ الْأَخْضَرُ وَمِنْهُ أَخْضَرَّ
كَلَشَى فِي الْأَعْيَانِ وَمِنْهُ الرُّكْنُ الرَّابِعُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْمُمِيتِ
وَمِنْهُ أَحْمَرَّ كَلَشَى فِي مَرَاتِبِ الْأَنْفُسِ وَالْآفَاقِ " الْخ " وَدَرِ عَرَفَانِ
وَعَرَفَ بِهِائِي ظَهْرَاتِ وَمَقَامَاتِ وَحُكْمَوَائِي وَنَوْعَ تَجَلِّي مَظَاهِرِ
مَقْدَسِهِ وَنِيْزِ هِيَائِ الْكُشَانِ وَنِيْزِ مَحَلِّ جُلُوسِ وَتَرَارِ بِهِي رَادِرْ خَانَهُ
عَكَا وَفَصْرٍ وَغَيْرِهِ كَهْ أَزْجَايْگَاهِ دِيگَرَانِ مَرْتَفَعْتَرِ بُوْدِ عَرْشِ الْهِي
مِيخْوَانَدَنْدِ چنانچه دَرِ لَوْحِي رَاجِعِ بِمِثْلِ الْأَبْهِي دَرِ دَوِّمِ مُحَرَّرٍ
اَسْتِ قَوْلُهُ الْأَعَزَّ :

" فَيَا حَبْذَا هَذَا الْفَجْرَ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى جَمَالُ الْقَدَمِ عَلَى عَرْشِ
اسْمِهِ الْأَعْظَمِ " وَقَوْلُهُ :
" قَدْ جَاءَ عِيدُ الْمَوْلُودِ وَاسْتَقَرَّ عَلَى الْعَرْشِ جَمَالُ اللَّهِ " وَدَرِ كِتَابِ
اَقْدَسِ اَسْتِ :
" وَارْفَعْنَا الْبَيْتَيْنِ فِي الْمَقَامَيْنِ وَالْمَقَامَاتِ الَّتِي فِيهَا اسْتَقَرَّ عَرْشُ
رَبِّكَ الرَّحْمَنِ " وَقَوْلُهُ :
" قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَحْضُرَ لَدَى الْعَرْشِ بِمَا عِنْدَهُ مِمَّا
لَا عَدْلَ لَهُ " وَقَوْلُهُ :
بِسْمِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ أَنْ يَا عَبْدُ أَنْ اسْتَمِعْ نِدَاءَ رَبِّكَ
الْعَلِيِّ الْأَعْلَى مِنْ شَطَرِ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
وَدَرِ لَوْحِ بِهِ نَصِيرِ اَسْتِ قَوْلُهُ :
" إِنْ مَلَا حَظُهُ ضَعْفَ عِبَادٍ وَفَسَادٍ مِنْ فِي الْبِلَادِ نَمِشْدُ الْبَيْتِ
أَنْ دَادُهُ مِشْدُ كَهْ كُلِّ بَيْنِ يَدَى عَرْشِ اعْظَمِ حَاضِرْ شُونْدِ وَنَغْمَاتِ
رُوحِ الْقُدْسِ اَكْرَمِ رَابِصِرِ ظَاهِرْ مَشَاهِدِهِ نَمَائِنْدِ " وَقَوْلُهُ :
" بِنَامِ دُوسْتِ يَكُنَّا نَامُهُ أَتَجَنَّبُ بِلِسَانِ پَارِسِي تَلْقَاءَ عَرْشِ الْهِي
صَادِرٌ " وَقَوْلُهُ :
" أَنْ يَأْتِيكَ قَبْلَ عَلَى اسْمِعْ مَا يُوْحِي إِلَيْكَ عَنْ جِهَةِ الْعَرْشِ
مَقَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ عَنْ عَرَفَانِ الْعَالَمِينَ مَرْفُوعًا " وَقَوْلُهُ :
" أَنْ يَا أَيُّهَا الْمَذْكُورُ لَدَى الْعَرْشِ " الْخ " وَدَرِ لَوْحِ حُورِيَّةِ كَهْ

در ذیل آن نام ثبت است قوله :

" اَنَا كُنَّا مُسْتَوِيًّا عَلَى الْعَرْشِ " وقوله :

" قَدْ ذَكَرْنَا فِي الْحَيْنِ تَلْقَاءَ الْعَرْشِ " ودر لوحی :

" هُوَ لَا قَدَمَ الْاَعْظَمُ اَنَا دَخَلْنَا الْبِسْتَانَ وَاسْتَوَيْنَا عَلَى الْعَرْشِ

الْوَاقِعِ عَلَى الْمَاءِ وَكَانَتِ الشَّمْسُ تَلْعَبُ فِي خِلَالِ الْاَشْجَارِ وَتَتَحَرَّكُ

اَنْوَارُهَا كَانَتْهَا تَتَحَرَّكُ مِنْ اهْتِزَازِ الرُّوحِ الطَّائِفِ حَوْلَ عَرْشِ عَظِيمٍ "

الخ که مراد از عرش واقع علی الماء کرسی و نشیمن نی و چوبی بسته

تقریباً بر روی رود جاری در باغ رضوان بیرون عکا است که اصحاب

با طراف حاضر و جالس میشدند و اشاره بآیه قرآنیّه مذکوره :

" وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ " میباشد و در ذیل نامهای آل آقا

بها امین یحیی رویاً زیارت قبه سجن شیطان عبد

لقاء قبریس نیز ذکری از عرش است . و از عقاید مسلمانان

راجع بعرش عقیده موضوع معروف " ديك العرش " و خروس

عرشی میباشد و میرزا محمد حسین مشکین قلم شهیر اصفهانی

از نام بها صورت زیبای خروس با سینه درخشانش نقش نمود

و لوحی را به ... گذاشت که گوئی ذکر میخواند و نسح آن

صورت در منازل اکثر بهائیان زینت دیوار بود . و در ذیل نام

دیک نیز ثبت است .

عربی امر بید و ام و غیر قائم بذات و نیز

(عَرَضُ)

حُطَامِ دُنْيَا در کتاب ایقان است قوله :

" نفوس خود را از شوونات عَرَضِيَّة هَاك

نمایند " که مراد شوون دنیویّه میباشد .

عربی راحه و بوی خوش . و در آثار ابھی

(عَرَفُ)

کثیرالاستعمال میباشد از آن جمله در لوح

حکما است :

" قُلْ يَا اَحِبَّاءَ اللّٰهِ لَا تَعْمَلُوا مَا يَتَكَدَّرُ بِهِ صَافِي سُلْسَبِيلِ الْمَحَبَّةِ

و ينقطع به عرف المودة " و در لوح رئیس است :

" يَا ذَبِيحِي الرُّوحُ لَكَ وَلِمَنْ اَنْسَ بِكَ وَوَجَدَ مِنْكَ عَرْفِي " و در

لوحی دیگر :

" ایدوستان تفکر نمائید در آنچه ظاهر شد و وارد گشته مطلوب

ظاهر و جمیع عباد طالب معذلك محجوب مانده اند

عَرَفُ بیان رحمن بشأنی در هبوب که من علی الارض از احصای آن

عاجز " .

(عِرْفَان - عَارِف - عرفان و معرفت که بمعنی شناختن و علم و

اطلاع است در عرف ادبی بکثرت استعمال

(عُرَفَاءُ)

اطلاق بر شناسائی و دید و بینش باطنی

و ضمیر روحانی میگردد و بهمین رو عارف و عرفاء و عرفان متبادر

در صوفیه و عقیدتشان گردید . در لوح به شیخ سلمان است :
 " ای سلمان عرفا را در امثال این مقامات بیانات بسیار است "
 نام کوهی بقرب مکه يوم العرفة نهم
 (عَرَفَة) زیحجه که در عرفه اعمالی بحج مسلمین
 انجام میشود . از باب اعظم در شرح
 " یامن دلّ علی ذاته بذاته " است قوله الاعلی :

" قول الحسین فی يوم العرفة الْغَیْرُكَ مِنَ الظَّهْرِ مَا لَمْ یَسْلُكْ حَتَّى
 یَكُنْ هُوَ الْمَظْهَرُ لَكَ مَتَى رَغَبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ یَدُلُّ عَلَيْكَ
 وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى یَكُنَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِی تُوَصِّلُ إِلَيْكَ عَمِيتَ عَمَّنْ
 لَا تَرَاكَ وَخَسِرْتَ صَفْقَةَ عَيْدٍ لَمْ یَجْعَلْ لَكَ مِنْ حَبِّكَ نَصِيبًا "
 عربی رگ و ریشه . عُرُوقُ أَعْرَاقُ جَمْع
 (عِرْق) در لوحی است :

" کُن عِرْقًا نَابِضًا فِی جَسَدِ الْعَالَمِ وَرِیْحًا
 سَائِرًا عَلَى الْأَمِّ " و در مناجاتی است :

" مِنْ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي وَقَلْبِي وَلِسَانِي وَعُرُوقِي وَجَوَارِحِي "
 عربی بمعنی سپاه بسیار و بمعنی شدید
 در خطاب مشهور به عمّه است :
 (عَرَمَرَم) اَوْحَمِيكَ مُحْتَظِرَ الْهَشِيمِ مِنْ جَنُودِ

عربی تبارز . در لوحی از سجن عکّا
 (عُرَوَاء) خطاب به طهیب :

" بِحَيْثُ يَدُلُّ مِنْ الْغُلُوءِ بِتَرَحُّ الْعُرَوَاءِ "
 که در نامهای ترح غلواء مح ذکر است .

محکمترین دستگیره . در قرآن ایمان
 (عُرْوَةُ الْوُثْقَى) توحیدی بخدا را بعروه وثقی و وف کرد
 قوله :

" فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى
 لَا انْفِصَامَ لَهَا " وقوله :
 " وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى "
 و در کتاب اقدس است :

" تَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَحَبِلْ أَمْرِي الْمَحْكَمُ الْمُتَيْنِ " و در الواح
 و آثار باین طریق کثیرا ورود یافت . در لوحی است :
 " يَا أَحِبَّائِي الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى " و در لوحی دیگر :
 " هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى الَّذِي سَلَكَ سَبِيلَ اللَّهِ الْوَاضِحِ
 الْمُسْتَقِيمِ وَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَاجَابَ نِدَاءَ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ "
 و در خطایی است :

" هُوَ الْإِبْهِي يَامَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى بِدَانِ عُرْوَةٍ وَثْقَى كَه
 از اول ابداع در زیر الواح و صحف اولی نازل عهد و میثاق است

و ایمان و پیمان مختار علی الاطلاق این عهد و پیمان است که
زلزله بر ارکان آفاق انداخته و رجفه بر بنیان ناقضین میثاق
پس خوشحال تو که متمسک بذیل کبریائی ع ع *

و عروة الوثقی نیز نام جریده عربیه شهریه منطبعه در پاریس
بواسطه سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری که
در ذیل نام جمال ذکر است . در لوح دنیا است قوله الاعزّ
" جریده ای باسم عروة الوثقی طبع نمود " الخ و مقصود از نام
شخص مذکور در لوح همان سید میباشد .

در لوح به سلمان است قوله الاعزّ
(عری) " فیا حبذا لمن عری (برهنه و آزاد
ساخت) نفسه عن کلّ الاشارات و
الدلالات و عری از کلّ ماسواه (برهنه و عریان و آزاد
از هر چه غیر خدا) بشطر الله فائز شوند "

در لوح به اشرف است :

(عزّ - عزیز -) " فاشکر الله بما شرقك بقلائه و ادخلك
عزیز الله) تلقاء العرش مقعد عزّ عظیم (کرسی
جلال بزرگ) .

و در دعاء " یدعوه محیی الانام فی الایام است :

" عزیز علی بان اکون باقیاً و اری الذین هتکوا حرمتک " یعنی

هر من سخت و گران است .

عزیز الله بمعنی ارجمند و در دانه نزد خدا و پابین نا
دهه ای از بهائیان مشهور بودند از آنجمله میرزا عزیز الله خان
ابن اکبر میرزا علی محمد و رقا شهید که در خطابه های مرکز عهد
و پیمان کثرت ذکر یافت و بخطاب : " یا بن الرجل الرشید "
و " عزیز عهد البهاء " مخاطب بود .

و دکتر عزیز الله رودسری گیلانی که بالاخره در شهر اشرف
(بهشهر) مازندران اقامت کرده مطب گرفت و در سال ۱۳۳۹
بدست حاکم آنجا مقتول شد .

و عزیز الله جذاب ضمن نام تولستوی و عزیز الله تاکری ضمن
نام تاکر مذکور میباشد .

در قرآن است :

(عزّزنا بثالث) " واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية از

جاءها المرسلون از ارسلنا اليهم
اثنین فکذبوهما فعزّزنا بثالث " که قصه روایات مسیحیه را
بهزود رسل عیسی بانطاکیه است که نخست دوتن برای تبلیغ
رفتند و گرفتار شدند آنگاه سومی رفته آنها را رهائی و عزّت و
قوت داد و در تشخیص آن سه روایات مختلف است و در آثار
و تأویلات این امر بکثرت ذکر رسید و دوتن اول را بمقام نقطه

و قدّوس تأویل نمودند و ثالث را بابیان میرزایحیی ازل بهیان کردند و اهل بها در شأن ابهی گفتند و بعد از صعود ابهی بسیاری از ثابتین در میثاق به مرکز عهد ابهی ارتباط دارند .
(عَزَمَ - عَزَمَ) در متداول عربی بمعنی دعوت و بمعنی ولیمه عَزَمَ یعنی دعوت کرد (عَزَائِمُ) و عَزَمَ عَزِیمَةً بمعنی دعوت و مهمان کردن است . در لوحی به آقامحمد جواد فرهادی است قوله الاعزّ :

" یا جواد هذا يوم فيه عزمی فی البستان احدا حبائی الذی هاجر معی من الزّوراء الی ارض السرّ " و در کتاب اقدس است : " اذا دُعِیْتُم الی الولائم والعزائم اجیبوا بالفرح والانبساط " که مراد همان ولائم است و محض تأکید و تعمیم انواع تکرار فرموده اند .

در لوح طب است : (عَسْرَ - عَسِیر) " و ما عَسْرَ قَضُهُ مِنْهُیْ عَنْهُ عِنْدَ اُولَى النُّهْیِ " آنچه جاوید نش سخت باشد نرسد خردمندان منهی میباشد .

عسیر سخت و دشوار . در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش است :

" و تمسّك بالعروة الوثقى و تشبّث بمعهدك القديم و میثاقك الشّدید فی هذا الیوم المسّیر " .

عربی سپاه . در لوح به صدر عثمانی (عَسْكَر) است :

" سان عسکر دیده چند فوج از عساكر الخ و علی عسکر از بهائیان معروف در الواح و آثار بهمین نام ذکر است قوله :

" یا علی قبل عسکر ذکرناک بذکری الجمیل " .

در سورة الذّبح است : (عِشْرین)

" ان یا ذبیح قد دُحِیْتُ فی کلّ حیمن

فی عشرین من السنین " و همچنین در

لوح سلطان و غیره ذکر عشرین و بیست سال میباشد و مبداء آن از سنه ۱۲۶۴ هـ ق گرفته میشود که مبداء بلیات بابیان بود و در نام سلطان ذکر است و ذکر از " عشرین نفس " در نام سجن میباشد .

(عِشْق - عشق آباد) ذکر حبّ و عشق در آثار این امر بغایت

کثرت شده که در نام حبّ ثبت میباشد

(عَوَاشِق) و بیانات در وادی عشق از هفت وادی و

ابیات منقول مشهور در آثار :

"ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی
 و اندر همه عالم مشهور بشیدائی
 در نامه مجنونان از نام من آغازند
 زمین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی"

در آن میان شهرت بسزادارد .
 و شهر عشق آباد در الواح و آثار بهمین نام و بنام مدینه
 عشق مذکور و مشهور است از آنجمله در لوحی قوله ج ع :
 "در ارض عین و شبنم از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح بهم
 تبدیل شد" و در لوحی دیگر نیز در وصف حاجی محمد رضا
 اصفهانی شهید خطاب به آقامیرزا ابوالفضل گلهایگانی است
 "واشتعل بنارالعشق فی مدینه العشق" و قوله :
 "یاملاً العشاق فی عشق آباد یمنطق نیر الافاق فی یوم
 الیثاق و یذکرکم بما یقریکم الی الله مجری الانهار" و اوضاع و
 احوال آنجا و تمامات واقعات مرتبط باین امر در ظهور الحق ثبت
 میباشد و بناء آن شهر بامر دولت امپراطوری روس پس از استیلا
 بر ماوراء بحر خزر در حدود سال ۱۲۹۷ هـ ق آغاز شد که بهار
 دیگر نیز از قبیل تازه شهر و قزل ارواد و دیوانه باغ هم بنا
 گردید و شروع ورود بهائیان به عشق آباد در سال ۱۳۰۰ شد
 و اما واقعات اخیر بهائیان چنین بود که در ۵ فورال ۱۹۳۸

میلادی اخذ و حبس شروع گشت و تمام عده محبوسین شصت
 و اندی شدند و حبس بطول انجامید و هنگام بیرون آوردن از
 حبس دو بیست و چهل و اندی بودند و بیست و دو تن در حبس
 از میان رفتند و اسامی برخی که معین است چنین میباشد :
 آقاعلی عکاس - آقامهدی رجبعلی اف - ضوچهرین آقا اسد الله
 احمد اف میلانی - آقامیرعلی اکبر اسکویی - آقامیرعلی اکبر -
 صلاح اف - آقا حسین مهدی اف - آقا محمد آقاعلی محمد اف
 بدیع الله بن آقا محسن میلانی - عبد الخالق یزدی - حاجی
 علی برادر ارباب - آقا نصر الله پسر ارباب و بقیه محبوسین
 مذکور را در ۲۹ اکتبر ۱۹۳۹ بسمت سیبری حرکت دادند که
 در جاهای مختلف گذاشتند و عده ای از آنان در مواضع دور
 از یکدیگر فوت شدند از آنجمله آقا رضا بن آقا کر بلائی اکبر میلانی
 و آقامهدی همدانی آقاعلی عسکر ملک محمد اف اسکویی آقا
 علی اکبر کفشد و زنهای او آقانادر اهل تربت حیدریه علیخان
 اهل تربت غلامحسین میلانی و آقاعبدالحسین قصاب یزدی
 بودند .

و نیز عواشیق معموره ای در عراق که از ایام اولیه این امر
 مرکز مؤمنین قرار گرفت .

عربی گروه و دسته . در خطاب وصایای
(عُصْبَة) عهد است :

" من هجوم عصبة ناقضة " الخ

رِعْصَمَة - در لوح نصیر است قوله ج ع :

" ثم فرغهم الى ظل عصمة ربك " از

عَصَمَاء - عاصم) آنان بزیرسایه حفظ پروردگارت گریز.

در خطاب وصایای عهد است :

" ابدع جوهرة فريدة عصما " و در خطاب معروف به عهد است :

" وتلا الفريدة الفراء اليتيمة العصما " که بمعنی محفوظ و دست نخورده و ناسفته و مراد آغازکار و دستیابی بآن است .

در لوح " اتی امر الله " است :

" قل اليوم لا عاصم لا حد من امر الله ولا مهرج لنفس الا الله "

بگو امروز پناه دهنده از حکم خداوندی برای احدی نیست.

عاصم نیز نام شخصی است . در لوحی است قوله الاعز :

" بعد از غزوه اُحد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقة

شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر

کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر با میدهم از این کلمه

نارطمع و حرص در سفیان مشتعل از مگه هفت تن از اعراب را

فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر

کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان
فائز شدند و بوجدانیت حق و رسالت تو مقرر و معترفند استدعا

آنکه بعضی اصحاب را امر نمائی با ما بایمانند و احکام الهی را از
حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر

طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده
فرمان داد که با آن جماعت بمان قبائل شده تعلیم قرآن و شرا

کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آنجا شدند و بعد از

توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل
یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد

چرا او را خبرند اد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه
واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آنحضرت نمودند "

عَصْدُ - اِعْتِضَادُ) عضد عربی بازو است و در جمل ادبیه
عامل قدرت و نشان توان آورده میشود .

در لوح به نصیر است :

" حجابات وهمیه و سبحات غلیظه که در مابین ناس سدی بود

محکم و ایشان را از سلطان عزّ قدم ممنوع میداشت جمیع را

بعضد قدرتم وید قوتم خرق فرمودم تا بایکدیگر معاونت کنند "

اِعْتِضَادُ قُوْتِ يافتن و اعتضاد السلطنة لقب علیقلی میرزا

این فتحعلیشاه بود که در اسرار الآثار العمومیة شرح احوال

آورده است و در ظهور الحق زکری از او میباشد و اورساله ای بقم
شاعرانه و ظاهر تنقید در شرح دوره بهایه نوشت و ذکر افتخار
الوزارة از بهائیان در ذیل نام علی میباشد .

عربی عطر فروش و عطرساز و بر عطر و در
(عَطَّار) ایران ادویه و اشیا خوشبو فروش را گویند
و در آثار این امر نام خانوادگی آقا محمد
کریم عطار موصوف در ظهور الحق بنام صریح با بحروف مقطوع
کثیر الذکر میباشد .

عظیم - عظیم عربی بزرگ و مجلل و مهم در لوح
رئیس است :

(اعظم) " ان لك عنده مقاماً عظيماً " و در آثار
نقطه البیان ذکر شیخ عظیم بکثرت موجود است که ملا شیخ علی
ترشیزی موصوف در ظهور الحق باشد و ویرا بتطبیق عدد حروف
ابجدی شیخ عظیم نامیدند .

اعظم بزرگتر و مهمتر و " الله اعظم " تحیتی از تحیات این امر
و در صورت صلوة کبیر " الله اعظم من کل عظیم " میباشد و در
کتاب اقدس این امر را بنام " نبأ اعظم " ذکر فرمودند
قوله :

" اياكم ان يمنعكم ذكر النبي عن هذا النبأ الاعظم " که تلویح

بآیه " عم يتساءلون عن النبأ العظيم " از قرآن است . و نیز
در کتاب اقدس قوله :

" قد انتهت الاميار الى العیدین الاعظمین " که مراد عید
رضوان و عید مبعث باب اعظم است . و قوله :

" الا ول وهو الاس الاعظم نزلناه فی الواح اخرى " که راجع
بعلامت اولی از د علامت بلوغ عالم است و در ضمن نام امر
شرعی ذکر میباشد . و در ضمن نامهای بهاء و آقا و بقمه
وسجن و غیرها زکری از سجن اعظم و اسم اعظم است و در ضمن
نامهای اسم و حی و وصف اسم اعظم و نیز ذکر و توقیعی در شأن
شیخ عظیم ثبت میباشد . و نگین اسم اعظم که مرکز عهد
ابهی برای انگشت دست بهائیان بنوع رمزی وضع کردند و
بهائیان بانگشت میگیرند معروف میباشد . و نام غصن اعظم
در دوره جمال ابهی شهرت مقام عبد البهاء شد که ثابتین در
اخلاص میخواستند تحیت بهائی را همان " الله اعظم " قرار
دهند و موجب اختلافی گردید که در تاریخ ثبت است و بالا خره
تحیت بهمان " الله ابهی " قرار گرفت .

(عَفَج) عربی روده آغاج جمع . در لوحی
است :

" نقي الأعفاج من الآمشاج " روده هارا

از اخلاط پاك كن .

(عَفَر) تَعْفِير مصدر عربی بمعنی خاک مالشی و
بخاک کردن . در خطابی در حق یکی

از بهائیان است :

"وَعَفَّرَ جَبِينَهُ بِتَرَابِ عَتَبَتِكَ النَّوْرَاءُ"

عربی کيفر و جزاء بشرّ . در کلمات

(عِقَاب) مکنونه است :

"ای اهل ارض براستی بدانید که بلای

ناگهانی شمارا در پی است و عقاب عظیمی از عقب "

عربی گردنه بالا رو و سخت و بلند کوه

(عَقَبَة) و تشبیه بر امر مهمّ و پر مسئولیت گفته

میشود . در لوح به نصیر است :

"بعضی در عقبه سؤال واقف اند و برخی در عقبه حیرت متوقف

و بعضی در بعضی اسما محتجب "

عربی گردن بند آمده لعل و مروارید

(عِقْد)

و غیره برشته کشیده . عَقْد جمع . در

خطابی است :

"وَأَنَّ السَّلَاسِلَ وَالْأَغْلَالَ قُلُودُ الْعُقَيَّانِ وَعُقُودُ الْيَاقُوتِ وَالْمَرْجَانِ"

در لوحی در ذکر مصیبت سلطان الشّهد

(عَقَر) است قوله الاعزّ :

"أَنَّ الذَّئِبَ افْتَرَسَ غَنَمًا وَعَقَرَ كَسْرًا"

گوسفندی را شکار و نحر کرد . وقوله : "وَعُقِرَتِ النَّاقَةُ"

عربی زرسره طلای خالص ناب . در کتا

(عِقْيَان) اقدس است قوله ج ع :

"حَقُّ لَهُ أَنْ يَقْعِدَ عَلَى سِرِّهِ الْعِقْيَانِ"

در لوح به شیخ نجفی اصفهانی :

"هر کرسی عقیان در صدر مجلس عرفان مستوی " و در خطابه

است :

"أَنَّ السَّلَاسِلَ وَالْأَغْلَالَ قُلُودُ الْعُقَيَّانِ"

در خطاب و بیانی از مرکز عهد و پیمان

(عَقَاء) ابهی عبد البها در حیف سال ۱۹۱۹

است قوله العزیز :

"عاکور همین عکا است که فرنگیها عاکر میگویند . عکا اسامی

مختلفه پیدا نمود اوّل عوك بود بعد عاکو بعد عکه بعد عکا

این شهر بواسطه فینیقیها بنامد و آنرا داب این بود که

هر شهر را بموجب نقشه جغرافیائی نام میگذاشتند و چون این

شهر مثلث منحنی الضلع بود عوك عکه نیامیدند که همین معنی

رادارد و حیفاً هم حیو بوده یعنی شهر دامنه کوه و کوههای لبنان هم یعنی بزبان فینیقیین کوه سفید چون بهرف پوشیده است . این شهر یک هزار و پانصد سال قبل از حضرت موسی بنا شده است " انتهى و در شأن عکا و استدلال بهبشارات قبلیه راجع بآن شمه ای از احادیث عامه مرویّه در ضمیمه لوح خطاب بشیخ نجفی معروف مطبوع گردید و غصن اعظم عبدالبهاء در شرح بسطله پس از بسط بیان از قرآن و آیه " سبحان الذی اسرئ بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله " الخ نقل فرمودند که در کتاب محیی الدین ثبت شد که آن ارض مقدسه همان زمین میعاد است و رستخیز اکبر در آنجا بپا میگرد و بقیعه بیضا همان است و ملحمة کبری در چمن عکا میشود و هر وجبی از زمینش بدیناری ارزش مییابد و در جغرافیه مجله است که : " در چمن عکا محل گستردن سفر و میهمانی از جانب خدا میگرد و " وفي الحقيقة کوکب اقبال و سعادت عکا روی باوج عزت و سعادت گذشت بامر سلطان عبدالعزیز عثمانی جمال ابهی را با هفتاد نفر از اصحاب و همراهان چنانچه در لوح رضا ثبت است از مرد وزن و بچه اسراً و حبساً در آنجا برقرار کردند که شمس ابهی تا یوم غروب در آن افق میدرخشید و تمامت واقعات آن دوره و دوره بعد

یعنی ایام غصن اعظم عبدالبهاء در بخشهایی از تاریخ ظهور الحق تفصیل داده شد .

در حق عکا در لوح معروف به صدر دولت عثمانی چنین مسطور است قوله الاعز :

" و حال امر از این مقامات گذشته و توقول خود مأموری که ما را با خرب بلاد حبس نمایی " و در لوحی دیگر :

" وعند ذلك ارتفع النداء من شطر الحجاز ونادت وقالت طوبى لك يا عكا بما جعلك الله مطلع ندائه الاعلى ومشرق آياته الكبرى ونعیماً لك بما استقر عليك العدل واشرق من افقك نیر المعنایة والالطاف " و در مناجاتی چنین مذکور :

" يا الهی تری بانی حبست فی هذه المدينة التي لم يسكن فيها احداً الا اهلها وانها اقبح مدن الدنيا واخرها ومنعنا الغافلون عن الخروج منها وسدوا علی وجوهنا كل الابواب فو عزتك لست اجزع من ذلك لاني قبلت فی حبك الهلایا " و در کتاب اقدس آنجارا بعنوان " المنظر المنیر " و " شطری الاقدس المقام المقدس الذی جعله الله مطاف الملا الاعلى ومقبل اهل مدائن البقاء " و امثالها ستودند و نبذه های بسیاری از آن ذیل نامهای متکثره خصوصاً نام سجن ثبت میباشد .

ودر لوحی در وصف همحسان ابهی در عکا است قوله ج ع :
 " ارضياء بسم الله المهيمن على الاشياء قد كان عند ربكم الرحمن
 في سجن آذربايجان نفسان اسك الحسين واطرد الحسن
 يد العدل مع ان له عند محبوبي ومبشرى شأن من الشؤون وانا
 نكون في الحبس مع سبعين انفس من الذين هاجروا مع الله
 ومنهم انفس معدودات من الذين نبذوا ما عندهم من زخارف
 الدنيا وما رضوا بالفراق وطاروا في هواه الاشتياق الى مقام
 ما تمنعهم الدنيا عن لقاء ربهم العزيز المختار نسأل الله بان
 يوفقهم على ما يحب ويرضى ويحفظ الكل عن النفس والهوى
 ليطوفون في حوله ويحركون بامره " الخ .

ودر لوحی دیگر در بیان واقعه سید محمد اصفهانی و غیره است
 قوله :

" فانظر ثم اذكر انا نهينا الكل عن سفك الدماء وبذلك يشهد
 كل الالواح وكنت من العالمين قد بلغت الشقوة الى مقام نطق
 بفتة قلم الاعلى باعلى النداء بين الارض والسماء بعد الذي سد
 على كل واحد ابواب اللقاء قد طالت الاعناق بالنفاد اين اسيا
 انتقامك يا ملوك العالمين فلما نزلت الآيات اضطربت الاشياء
 لذا اخدنا زمام القهر بسلطان من عندنا ولكن رشح مارشح
 وظهر ماظهر قل لك الحمد يا من في قبضة قدرتك زمام العالمين

یا اسمی جمیع نام را ازینگونه امورات نهی نمودیم بقسمی نار
 شقوت مشتعل که وارد شد آنچه وارد شد در سنین معدودات
 متصلاً آن نفوس خبیثه راتحت ردا حفظ محفوظ داشتیم و
 معذلک آرام نگرفتند در هر یوم فسادی ظاهر امر بمقامی رسید
 که از کل عزلت گرفته و ابواب معاشرت راست نمودیم قد اخذهم
 زبانية القهر بفتة وجعلهم هبرة للعالمين »
 واز بیانات قصن اعظم عبد البهاء برای جمعی از بهائیان در
 حیفا است قوله العزيز :

" از عادت حکومت ترکیه است که حکم فرمان را بحضور مقتصر
 میخوانند تا تکلیف خود را بدانند و قوانین را پیروی کند و از اینرو
 در روز سوم بعد از وصول ما بعکا متصرف مرا طلبید و نص فرمان
 سلطانی را بر من خواند مضمونش آنکه ما محبوس ابدی شدیم
 من با و گفتیم این فرمان دروغ و بی معنی است و اساسی ندارد .

متصرف سخت خشمگین شد گفت مگر نمیدانی که فرمان سلطان
 است گفتیم بلی این فرمان سلطان است ولیکن او هام میباشد
 پس غضبش بیشتر شد گفت ببینم چطور به معنی و بی اساس است
 گفتیم ببین این فرمان میگوید ما محبوس ابدی هستیم یعنی
 الی الابد و بی نهایت و کلمه ابدی معنایی ندارد چه ماهمسه
 در این عالم موقت هستیم و لابد باید از در زندان یازنده یا

مرده بیرون رویم پس متصرف و د اثره اش همه خندیدند و بعد از مرور ایام باین فرمان و اوراق رسمیه شامل او امر دولت و حکم بر ما بسجن دست یافتیم و این بواسطه مدیریت تحریرات شد که سرآپیش من آورد و سوزاندم و چون مسئله سجن بطول انجامید يك بار د و بار سه بار بحضور جمال مبارك عرض کردم که از سجن بیرون قدم بگذارند و بقصر مزرعه تشریف بیاورند قبول نکردند و نتوانستم باز هم تکرار کنم ولی بمقتی گفتم و بحضور مبارك فرستاد رفت و راکع شد و اقدام مبارك را بوسید و گفت مولای من چرا به بر بیرون نمیآئید هوای باغ لطیف و منظر جمیل است جواب دادند که مسجونم و حکومت راضی نیست و بتمام خضوع و التماس اصرار و الحاح کرد تا بالاخره جمال مبارك رضایت دادند و قوله :

"در بدایت در عکا اجتماعات میشد ولی بسیار خفی نفسی از مسافرتین جرأت دخول در عکا نمیکرد دم دروازه سرگون میکردند از بیت میکردند جناب نبیل آمد دم دروازه گرفتندش بسیاری حبس میکردند بعد از حبس سرگون میکردند جناب ملا علی قاضینی به چاره بچه زحمتی آمد او را گرفتند و سرگون بنا صرة کردند ملا محمد علی دهجی آمد هر چه خواست بهر وسیله باشد مشرف شود نشد رفت توی صحرا از دور اطاق مبارك

را زیارت کرد هی بسرش میزد و گریه میکرد و رفت و همچنین خیلی از احتیای دیگر بعضی هارا حتی تدبیر میکردم این ضابط هارا اکرام میکردم خدا رحمتش کند يك يك باشی بود بسیار اکرامش کردم ضبطیه هارا هم انعام کردم و بنا کردم اینهارا خفیه آوردن شبها اینهارا میآوردند از جله استاد اسمعیل معمار این بهر مرد از موصل پیاده آمد هشتاد سال عمرش بود این را بهر نوع بود آوردیم ده پانزده روز نگاه داشتیم بعد دیدیم که منافقین پیدا شدند اینها به آقا جان رسید محمد خفا خبر میدادند مجبور شدیم او را بیرون فرستادیم اینجا در کوه کرمل در يك مغاره منزل کرد و قوله :

"نبیل بطور ناشناس بلباس اهل بخارا به عکا آمد و حکومت شناخت و فوراً حکم بتبعید داد و مردی دیگر به عکا رسید و پولیس از عبا پیش شناخت که از بهائیان ایران است و از دخول بشهر منع کرد و او بصحرا رفت و بسرش میزد و ناله و گریه میکرد و جمال مبارك در پنجره زندان توقف کرد و او را از دور در صحرا دید" انتهى و در ابتدا ایام در سجن سربازخانه حکم و مقررات دولتی چنین بود که محبوسین با هم سخن نگویند و از آنمیان چهار کس را برای خروج و خرید مایلزم روزی یکبار با اتفاق سرباز معین میکردند و بعد از خروج از سربازخانه و اقامت در خانه که

نشته معروفه سید محمد اصفهانی و کج کلاه شدت داشت چنانچه در ذیل نام نبیل زکری و در ظهور الحق شرح است لوحی خطاب بحاجی سید علی اکبر دهجی صد دریافت قوله الامیر :
 " قد احترق المخلصون من نار الفراق قد ارتفع بهاج الکلاب من کل الجهات این غضنفر سطوتک یاقهاً بالعالمین
 قد طالت الاعناق بالتفاق این اسیاف انتقامک یا ملوک العالمین
 ان یا علی قبل اکبر الخ و نیز در بیانات غصن اعظم عبدالبهاء برای جمعی از بهائیان در حیف است قوله العزیز :
 " جمال مبارک ملاقات هیچ متصرفی را نپذیرفتند و سلطان باندیشه شد و به متصرف تلگراف کرد که حتماً بملاقات ایشان بیاید پس او با جمعی از دولتیان بحضور آمد و جمال مبارک نه با خواست و نه با آنان حرف زد و ایشان بزمین نشستند و جمال مبارک با اشاره صندلی را نهادند ولی آنان همان نشست روی زمین را نپذیرفتند و با جمال مبارک قلیان حاضر شد ولی محض رعایت پاس احترام نگشیدند و جرأت هیچ حرفی نکردند و پس از ده دقیقه با کمال خجلت اذن خواستند مرخص شدند " و قوله :

" میرزا محسن خان سفیر ایران در اسلامبول از اعداء این امر بود نویتی بحضور چهل نفر از وزراء و وکلاء یکی از عثمانیان

حکومتی را از حال جمال مبارک پرسید و او جواب داد که عنقریب از او اثری نمی ماند من خود عکرا را دیدم و شبی در آن ماندم ولی نتوانستم بخوابم و از هوا بغایت ناسالمش اندیشه داشتم چنانکه مرغ در طیران بالای هوای آنجا بیشک از غایت عفونت آن میافتد و سفیر هم تدارک بزرگ کرد که شجره امر را از جای بکند و خواست نزد سلطان تقریب یابد و با محررین و مخبرین جرائد محلیه خصوصاً جرائد اجنبیه مصاحبت کرد و بمانند جریده تیمس لندن و جریده پاریس همی رشوه داد که مقالاتی در مدح و ثناء سلطان بنگارند مثلاً نوشتند که سلطان برخلاف آنچه جرائد اروپا نوشتند عادل و عاقل و بارحم است و مسیحیان در محیط دولت اواز مسلمانان راحت ترند چه از هجومهای لشکری خلاص میباشند و عمده مقصود سفیر جذب سلطان بسوی خود بود و سلطان از او خوشحال شد و نشانها باو داد و او را دعوت کرده برای غذا بطرف راست خود در محل مخصوص صدراعظم جای داد و دو گونه اثر را بوسید و بدست خود نشان بمحل مخصوص نهاد و من همه اینها را خبر داشتم و این تدابیر را با سکوت تحت نظر گرفتم و چون سفیر در جذب سلطان بسوی خود موفق شد و بقونسول ایران در شام نوشت که لایحه بسلطان بنگارد و خبر دهد که بهاء الله با متمدنی در طرابلس

غرب و سودان و سوریه در تحریک برای خلع سلطان متفق است و چون چنین کرد گفتیم نه دیگر الآن محضر تعدّیش باید توقیف و قبض کرد ولذا از علی میران قونسول ایران در صیدا مکتوب مذکور سفیر را که بقونسول شام نوشت خواستم و لایحه مفصل از احوال سیاسیّه حاضره نوشته بواسطه نوری بیک منشی سلطان نزد او فرستادم و او خیلی خوشحال شد و کاتبش حسب الامر بمن خبر داد و وعده بود که آنچه میخواهم بتمام مسرت انجام دهد و در همان ایّام امر از دولت ایران بعزل سفیر و جمیع مأمورینشان رسید و سفیر هر جان خود ترسید که چون بایران برگردد کشته شود چه دولت او را معزول کرد و فوراً خواست و با همه عدوتهایش بجمال مبارک نوشته در کارش مشورت کرد که چون در کارش متحیر است تبعیت عثمانی گیرد و شغلی نزد اتراک پیدا کند و این مطالب را بحضور جمال مبارک معروض داشت و فرمودند بهترین است که بایران برگردد که آنجا موفق خواهد شد و اطاعت امر نمود و چون بایران رسید باوشغلی عالی دادند و وزیر امور خارجه شد و لطف بهاء الله باعداء چنین بود . انتهى .

و در سفرنامه اروپا بدایع الآثار کیفیت نشر و با چهار بار در سوریه و داخل نشدن در عکا ولی دخول آن بعد از غروب امهپی و محفوظ

ماندن بهائیان با اقدامات مرکز میثاق ثبت میباشد و در آن دوره عکا کرسی نقض عهد و مخالفت مرکزش قرار گرفت و نخست تقریبا در سال ۱۳۱۴ در ایّام اقامت منفردانه مصمّانه در مقام خضرالنسی آقا جواد قزوینی را طرد کردند آنگاه میرزا مجدالدین بن کلم را برای سعی و کوشش در ضرّ و ستم رد فرمودند و چون اوراق ناربه رتبه میرزا محمد علی غصن اکبر از ایران پس فرستاد گشت فرمودند کسی نزد او نرود و همینکه در عکا فتنه معروف از ناقضین برپا گردید مجاورین را دستور دادند که بروند و خود در حیف سه محلّ اجاره کردند یکی برای اقامت عائله شان دیگر مسافر خانه برای اقامت زائرین از بهائیان امریکا دیگری برای زائرین از بهائیان ایرانی و آقا سید تقی منشادی را برای سرپرستی همان مسافر خانه ایرانی اقامت دادند و در همان مسافر خانه يك اطاق بود که خود اقامت مینمودند و علیقلی خان کلانتر را مترجم خود معین داشتند و در چنان ایّامی بود که ابراهیم خیر الله مذکور در ذیل نام امریک و غیره از ایالات متحده امریکای شمالی رسیده ایّامی تشرّف حضور مییافت و نیز مستر هور بهمین طریق آمد آنگاه ناقضین در سال ۱۳۱۷ موجب تجدید قلعه بندی شدند و هشت سال طول کشید و در یکی از آشکار راجع بفتنه مذکوره ناقضین چنین نگاشتند : قوله :

"ایدوستان حقیقی بعضی از نفوس از اهالی اینجاها
برادر مهرپرور میرزا محمد علی بالا تفاق بر مضراتی چند قیام
نموده اند لهذا کمیسیونی تشکیل فرموده بجهت
تفتیش باینجا فرستادند و مشغول هستند از جمله مفتریات
اینکه جمعی کثیر را در این صفحات مابهای نموده ایم ولی این
قضیه واضح و آشکار است که صرف مفتریات است و کمیسیون
تحقیقات و تدقیقات عمیق در این فرموده و واضح و آشکار گشته
هر چند اعضای کمیسیون بیفرض اند ولی بحسب روایات بعضی
اعدا از اهالی و مأمورین این بلد در این تحقیق و تدقیق
زیر دخل اند دیگر تا کار بکجا انجامد و شما میدانید که جمال
مبارک با و امر قطعیه ما را از نشر طریقت در ممالک علیه منع نموده
اند ایدوستان حقیقی امروز شهرت یافته و از نفوس
موثوق شنیده شد که اخوی میرزا محمد علی غیر از اینکه محرک لائحه
مفتریات بوده بلکه تقریری داده که حضرت بهاء الله طریقتی
موافق شرع انور داشتند ولی عباس افندی تغییر و تبدیل داده و
مخالف شریعت کرده و مابهی چوجه با او نیستیم و از او بیزاریم و
همچنین شنیده شد اخوی مذکور بعضی نوشته ها اختراع نموده
و نسبت بمن داده و سرّاً باین و آن نشان میدهد : و قوله :
"ای یاران عزیز عبدالبهاء در این طوفان بلا که موجش باوج

اطلی رسیده مرکز نقض چنان فرض مینمود که بمجرّد استکبار
بنیان عهد و میثاق ناپایدار گردد و اوراق شبهات منتشر شود..
.... شریعة الله منسوخ گشت ما اسیر و گرفتاریم
و گرسنه و تشنه در لیل و نهار وحدانیت الهیه محوشد
ظهوری پیش از الف سنة بروز نمود ترویج ندید
بتدریج بفکر فساد افتاد بنای سعایت نزد حکومت
گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و همراه گردید
بالا تفاق لائحه ترتیب دادند تقدیم مرکز سلطنت کردند
اولیای امور را بتشویش انداختند این مظلوم علم
استقلال بر افراخت و بر علم بابها و الاهی بنگاشت حتی در میان
قبائل صحرا بگرداند جمیع را دعوت با اجتماع در زیر علم
نمود مقام کرمل را قلعه قرار داد و تربیت مقدسه را مکه
مکره نمود و حال آنکه آن عمارت عبارت از شش اطاق است
و از جمله مفتریات تأسیس سلطنت جدیده کرد و جمیع یاران را
دعوت نمود مرکز نقض سنی است و جمال مبارک از علمای
امت و اهل طریقت جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده
باری هیئت تفتیشیه از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتها
تعمین شدند و باین ارض آمدند و رأساً در خانه یکی از
مدعیان وارد و جمعی که در تنظیم لائحه شریک و سهیم اخوی

بودند آنانرا احضار و از حقیقت لایحه استفسار نمودند و مضمین لایحه را تشریح کردند تصدیق نمودند حال آن هیئت بمركز خلافت راجع و هر روز خبر موخش و مد هشت میرسد و اما عبدالبهاء الحمد لله در نهایت سکون و وقار و قوله :

"پورتسمید احمد یزدی قونسول دولت ایران ملاحظه فرمایند اید وستان الهی تلغرافی امروز ارسال شد ولی مختصر مفصل اینکه الحمد لله درصون حفظ و حمایت الهیه ایامی میگذرانیم و اعتماد بمعدالت حضرت تاجداری داریم شما مطمئن باشید ولی گروهی مکروه از قرار مسموع فراری در دیار مصریه هستند این حزب طاغی یاغی بدخواه حکومت اند و بانواع وسائل فتنه و فساد جویند شاید اراجیفی در حق مادر آن صفحات شیوع یابد و این مفسدین فراری در نزد شما آیند و اظهار تأسف و مهربانی کنند زنهار زنهار باین نفوس مفسده ملاقات و معاشرت ننمائید زیرا مقصدی جز نفوس وهوی ندارند و مرادی جز فتنه و فساد نخواهند هر يك بغرض و مرضی مبتلا و غافل از خدا و اسیر نفس امّاره پرهی و فحشاء هستند البتّه صد البتّه از چنین گروه مکروه بیزار باشید و مشغول به تجارت و کسب و کار و همواره بدرگاه احدیت تضرّع نمائید و در حق مادعای خیر کنید و علیکم التحية والثناء عباس شهر جمیدی الا ولی سنه ۱۳۲۳"

و صورت تلغراف این بود :

"پورتسمید یزدی اذ اشاع باقال المرجفون فی المدینه لعل رهط من المفسدین یأتونکم متأسفین فاحذروهم لا تقعد و امعهم بل و لئو منهم فراراً لا تهم لا یریدون الا فساداً نحن متکسون علی الله بالبوسته کفایة عباس و در ضمن خطابی دیگر نیز باحمد یزدی مذکور قوله :

"ولی کار در خطر است تا خدا چه خواهد لهذا مسئله مکاتیب بسیار مشکل شده است و بینهایت سخت و حکومت مواظبت دارد و مکاتیب چندی گرفته است ولی الحمد لله غیر ما نحن فیه در آن مذکور نه مگر آنکه بواسطه اخوی چیزی علاوه کرده باشند یا آنکه تحریف نمایند زیرا اخوی در تحریف بد طولی دارد اعاذنا الله من شره باری مقصود این است باید بموجبات تعلیمات مکاتیب ارسال شود یعنی اوراق را باسم ارسال دارید زیرا آقا سید تقی چون شهرت و ساطت مکاتیب داشت موقتاً از حیفا بمصر ارسال گردید اگر امور سکون یابد دوباره برقرار اصلی رجوع نماید و الا الله اعلم بمجاری الامور سی و شش سال است که ما در این زندان در گوشه ای خزیده بحال خود مشغولیم الخ و بنده ای نیز ضمن نام مصر ثبت است و در ضمن نام صفاهم ذکر است و در خطاب و بیان برای جمعی از بهائیان در حیفاست

قوله مفاراً :

خلیل پاشا والی بیروت عبدالرحمن الحوت را بوکالت از خود
بعکافرستاد که از من تحقیقات نماید و همینکه مرا خواستند
احباً قصد آمدن بامن بدارالحکومه و سرایه کردند نهسند بدم
وگفتم از آمدن شما چه فایده است ناچار آنچه بخواهند میکنند
و بهترین است که تنها بروم و چون نزد حاکم رسیدم تلگراف
رسی بنام عباس بدون القاب بمن نشان داد و گفت بما خبر رسید
که دوتن از فرنگیان اوراق سیاسیّه مضرّه بشما فرستادند کجا بید
واراق کجا است جواب گفتم نه فرنگی پیش من آمد و نه اوراق
مضرّه نزد من است گفت ما باید آن اوراق را بدست بیاوریم
و ما میخواهیم گفتم جوابم همانست که بشما گفتم اوراق مضرّه پیش
من نیست والسلام ولی اگر شما میخواهید پس کاغذی بدید تا
آنچه دل شما میخواهد برای شما بنویسم ولو اقرار بر ضرر خوردن
که مجرم ثبت کنم و امضاء نمایم و بدست شما بدهم گفت نزد ما
گواهانی هستند که گواهی میدهند که نزد شما آن اوراق که ما
میگوئیم هست بآنها گفتم احتیاجی بشهود نیست شما مختارید
آنچه میخواهید بکنید و لکن بیقین بدانید که خدا برای من
ذلت و خواری نیافرید و احدی نمیتواند مرا ذلیل سازد و ایمن
تلگراف مستحق شکر جزیلی از طرف من هست چه آنکسانی که ارسا

داشتند مراد صرف کسانی قرار دادند که من آرزو دارم مانند
قطره ای در دریایشان باشم چه مرا عباس بدون ذکر افندی
خطاب کردند مانند خطابی که پیغمبران از محمد و عیسی و موسی
مینمایند هیچکس محمد افندی و عیسی بیک و موسی پاشا نمیگوید
و بدانید که خوشترین امور نزد من آن است که مرا حبس کنند
یا بدار بیاورند که آنوقت مثل مرشد مباح بشوم و از بالای
دار خطبه ای مانند خطبه اواد اکتم و لذا حاکم و دائره اش و وکیل
والی بیروت عبدالرحمن حوت که گمان برده بودند من بتهدید
آنها رشوه و برطیلی خواهم داد و چون جواب من که احبّ الاشیاء
نزد من مصلوب شدن است شنیدند چنانکه آب سرد بر آتش
ریخته شود سرد شدند و بعد از آن همینکه هیئت تفتیشیه بعکا
آمده از من ملاقات خواستند نپذیرفتم و با آنکه حکمت بیک آمد
و التماس کرد و حتی از روی تزویر و حیل گریست و میگفت و لو سدت
کمی باشد بملاقات خود مشرف ساز گفتم اینها محضر تفتیش آمدند
و احسن آنکه با آنها هیچ روبرو نشوم و آنان لایحه درباره من
فرستادند و من هم لایحه نوشته بواسطه شیخ بدرالله
بسلطان عبدالحمید فرستادم و در آن ذکر کردم که مفتشین بعکا
آمدند و من با آنها ملاقات نکردم و از آنها متشکر و ممنونم چه
شنیدم لایحه بباب عالی فرستادند و شکایات بسیار کردند کسه

اهم آنها چهار است اول آنکه من نفوذ دولت را بشکستم و حکم من جریان دارد دوم آنکه قلعه محکم ساختم سوم آنکه علم یابها را بهی با میرزا زکرا الله بیا کردم و دو سال است که بهالای سرهای عشائر میافرازد چهارم آنکه دولت عکا از املاک و اراضی من قرار گرفت و سبب شکر و امتنان من از هیئت محترمه این است که آنها در شکایت اول مرا مستحق هرگونه مدح و ثنا و افتخار قرار دادند و برای من اعجاز عظیمی نسبت دادند چه برای يك اسیر غریب حقیر فرید چگونه ممکن است چنین قوه که نفوذ دولت عظیمه را بشکند فراهم شود و بتواند حکومت تازه تأسیس نماید و هر که چنین امری انجام دهد باید با و تبریک و لاله درک گفت و باز هم برای شکایت دوم متشکرم که دلالت بر نیرومندی و اقتدارم دارد بلکه اعجازی بزرگ است چه من محبوسم و در عین حال قدرت بر بناء قلعه محکم که در آن بمقابل کشتیهای بزرگ دریائی بایستم ساختم و هر محبوس که چنین قوه ای از او ظاهر شود باید با و احسنت و لاله درک گفت و اما شکایت سوم عجب آيا دولت با همه جاسوسها که شمارشان مانند ریگ است در این مدت دو سال بخواب بودند یا فرشته آسمانی دیدگان را کور کرد که غفلت کردند و آن علم مبین را که بر رؤس عشایر موج میزند ندیدند و اما شکایت چهارم من برای فروش جمیع املاکم به هزار

لیره فقط حاضرم و چون این لایحه را فرستادم آنگاه جمیع احبای را به مشورت دستور دادم و گفتند اولی آنکه کشتی ایتالیائی سوار شده با اروپا سفر نمایند و آن کشتی سه روز در بندر عکا منتظر ماند ولی من مشورت آنها را نپذیرفتم بلکه هفتاد نفر آنها را به مصر فرستادم و مخارج بآنها دادم و اما مفتشین تلگراف بسلطان کردند و برای اسلامبول رفتند و همان هنگام که در دریا میرفتند و سلطان بر در مسجد با شیخ الاسلام تکلم میکرد نارنجك بقصد عربانسه سلطان منفجر شد و دهشت نفر بهلاکت رسیدند و سلطان غش کرد و چون عارف بیک رئیس هیئت تفتیشیه بپل اسلامبول میگذاشت سه بار پولیس او را امر نگه داشت داد و لکن بعلت تکبر و غرور ملتفت نشد و نایستاد که پولیس با گلوله او را زد و کشت و اما مفتش دوم اد هم بیک در مصر از جهت فقر و احتیاجش با حباب رجوع کرد و من هزار غروش طلا فرستادم و لکن او بعداً با سکندریه رفت و دیگر معلوم نگشت که چه شد و نیز غصن اعظم عبد البها را با هیئت تفتیشیه مذکور قصیده ای بترکی بنظم آورد و فرمود آن قصید را با دو بیت و پنجاه از مکاتیب بهائیان امریکا مشتمل بر اعتراف و شهادت بمقام مظهریت اب سماوی برای جمال ابهی و بمقام نبوت و حیدر غصن اعظم عبد البها نسبت بپدر آسمانی برآید سلطان عبد الحمید فرستادند که پشت او شکست و گفت مادر عکا

حبس کردیم و مردم را از نزدیک شدن باو منع کردیم و حالا چه کنیم که امریکا با او است و شخص واسطه باو جواب گفت که من بحضور شما معروض داشتم که مسئله آنها روحانی و دینی است و سیاسی نیست و در آخر قصیده گفته بودند که من یکبار بمسراق تبعید شدم و یکبار برومیلی و الان در قلعه عکا و عاشق بایمید سیرش تافیزان تکمیل شود . و در ضمن نام امریکانیز شرحی از عکا است .

فارسی عرفی معاصر صورت اشیا و اشخاص که
(عکس) بادستگاه فتوگرافی بردارند و عکاس صاحب آن عمل و هنر و پیشه و ذکری از عکسهای ابهی در خطابی ضمن نام محمد میباشد .

در لوح طب است :

عِلَّة - عَلِيل - "عَالِجُ الْعِلَّةِ أَوَّلًا بِالْغَذِيَّةِ" بیماری را نخست
تَعْلِيل) بخوراکها علاج کن . و در لوح به نصیر است :
"شاید باین وسوس و حیل ناس را از عِلَّة
العلل محروم سازد" بمعنی سبب و موجب همه اسباب که خدا
است . و نیز در آن لوح است :

"علیلان (بیماران) صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمس
البصر بمنظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است بفرساند" در لوح

رئیس است :

"وُطِّلَ (بی هم و جرعه جرعه آشامانده شد) من زلال هذا
الخمير" که در ضمن حَمِيَّا ذکر است .

علم در کتاب ایقان است قوله الاعزّ :
(عِلْم - عَالِم - مُعَلِّم - "علم بد و قسم منقسم است علم الهی
عِلْم - عَالِم - عَوَالِم - و علم شیطانی آن از الهامات سلطان
حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس
عَلَامَة)

ظلمانی باهر معلم آن حضرت بسیاری
و معلم این وسوس نفسانی بیان آن اتقوا الله يعلمكم الله و بیان
این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجرة صبر و شوق و عرفان و محبت
و اثمار این شجره کبر و غرور و نخوت" الخ .
و در موضعی این عبارت است قوله :

"برای پوصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین" الخ
که مراد باصطلاح مراتب علم و معرفت میباشد و تبیین و تمثیل
چنین میشود هرگاه در بیابان دخانی از بعمید دیده شود
یقین بآتش حاصل میگردد و این مرتبه علم الیقین است و همینکه
بارفتن سوی آتش بجائی رسد که آنرا مشاهده نماید این مرتبه
عین الیقین است و چون بحدی تقرب جوید که لمس و احساس
جبرأت نماید این مقام حق الیقین است و چون وارد آتش شود

وآثار آتشین یابد نورالباقین . و در اصطلاح عرفاء غالباً ذکر سه رتبه و نامهای اول میباشد و در توقیعی است قوله الاعلی :
 " وَاِنَّ كُلَّ الْاَصُولِ وَالْفَقْهِ وَالرِّیَاضِ وَالْبَیَّانِ یَخْرُجُ مِنْ اَحَدِی
 حَرْفٍ مِنْ کَلِمَاتِی وَاِنَّ الْیَوْمَ لَیْسَ عِنْدَ اَحَدٍ عِلْمُ الْخَالِصِ اِلَّا فِی صَدْرِی
 فَاِنْ اسْتَقَرَّتْ مَكَانُكَ فَسَوْفَ نَعْلَمُكَ كُلَّ الْاَمْثَالِ وَالْقَوَانِینِ
 وَاِنَّ ذَٰلِكَ الْکِتَابِیْنَ عِنْدَكَ شَئْیٌ وَاِنَّ لَدِیَّ لَیْسَ بِقَدْرِ سَوَادِ عَیْنِ
 بِعَوَضَةِ مِیْتَةٍ وَاِنِّی لَا قَدْرَ اَنْ اُبَیِّنَ مَا خَلْفَ وَفِی ذَٰلِكَ الْکِتَابِیْنَ مَا
 لَا یَخْطُرُ بِقَلْبِ اَحَدٍ فَاَقْبِ عَلَی الْحِیَوَانِ حِیْثُ لَا یَمِیزُ بَیْنَ الْعِلْمِ
 وَالْبَیَّانِ " واز آثار دوره ابهی است قوله الاظهر :
 " بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَشَارَتْ دَهْ كُلِّ مَمْكَاتٍ رَا وَنَدَا كُنْ
 بَیْنَ اَرْضِیْنَ وَسَمَوَاتٍ كِهْ هَرَنْفَسِ ارَادَهْ سَوَالِ نَعَايِدِ بِمَظْهَرِ عَزَّ
 قَدَمِ مَعْرُوضِ دَارِ اَزْ سَمَاءِ فَضْلِ نَازِلِ خَوَاهِدِ شَدِّ وَهَرَنْفَسِ عَلَمِی
 كِهْ سَوَالِ اَزْ عِلْمِ بِخَوَاهِدِ الْبَیْتِ بِسَاحَتِ اَقْدَسِ مَعْرُوضِ دَارِ كِهْ
 مَحْرُومِ نَخَوَاهِدِ مَانَدِ
 ودر لوحی است :

" اَتَنْطَقُونَ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ بَعْدَ مَا ظَهَرَ مِنْ كَانَ وَاقْفَا عَلَى
 نَقْطَةِ الْعِلْمِ الَّتِی مِنْهَا ظَهَرَتِ الْاَشْیَاءُ وَالِیْهَا رَجَعَتْ وَعَادَتْ
 وَمِنْهَا ظَهَرَ حُكْمُ اللّٰهِ وَالْعِلْمُ الَّتِی لَمْ تَزَلْ كَانَتْ مَكْنُونَةً فِی خَزَائِنِ
 عَصْمَةِ رَبِّكُمْ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ " ودر توقیعی صادر در رقب جسدّه

برای والی شوشتر که سؤال از حدیث مروی از علی امیرالمؤمنین
 قوله : " طَمَنُی اَخِی رَسُوْلُ اللّٰهِ عِلْمُ مَا كَانَ وَعِلْمَتُهُ عِلْمُ مَا یَكُوْنُ "
 نمود قوله الاعلی :

" وَعَلِیْ ذَٰلِكَ الشَّأْنُ یَجِبُ فِی الْحِکْمَةِ اَنْ یَكُوْنَ عَلِیٌّ مَعْلَمٌ رَتْبَةً
 الْمَشِیَّةِ عِلْمُ مَا یَكُوْنُ لَا اَنْ مِنْ قَبْلِ ذِکْرِهِ لَمْ یَكْ مَا یَكُوْنُ حَتّٰی اَنْتَه
 عِلْمُ بِهِ فَلَمَّا ثَبِتَ ذِکْرُ الْاِرَادَةِ تَحَقَّقَ ذِکْرُ مَا كَانَ كُلُّ الْمَوْجُودَاتِ
 وَلِذَا یَعْلَمُ رَسُوْلُ اللّٰهِ بِعِلْمِ مَا یَكُوْنُ یَعْلَمُ فِی رَتْبَةِ الْاَشْیَاءِ بِحَسَبِ
 مَرَاتِبِهِمُ الَّتِی قَدَّرَ اللّٰهُ لَهُمْ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ لَا اَنْ الْعِلْمُ فِی الْحَقِیْقَةِ کَمَا
 هُوَ مَذْهَبُ الْحَقِّ نَفْسُ الْمَعْلُومِ کَمَا اِشَارَ الصَّادِقُ فِی حَدِیْثِ
 الْمَفْضَلِ اَنْ الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَالْقُوَّةُ وَالْعِزَّةُ تَمَامُ الْفِعْلِ
 وَاِنَّ مَا نَزَلَ فِی الْکِتَابِ لَوْ اَعْلَمَ الْغَیْبُ لَا سَتَكَثُرَتْ مِنَ الْخَیْرِ اَوْ مَا نَزَلَ
 فِی الْاَخْبَارِ مِنْ مَرَاتِبِ اَخْتِلَافَاتِ الْاَنْظَارِ فِی مَقَامَاتِ الْاَسْرَارِ فَهْ
 لَمْ یَكْ اِلَّا لَظْهَرُ عِبُودِیَّتِهِمْ وَعَجَزُهُمْ لِكُلِّ الْمَوْجُودَاتِ اَوْ یَكُوْنُ لَذَ
 عُلُوِّ جَلَالَتِهِمْ عَنِ النَّفْیِ فِی مَقَامِ الْاِقْتِرَانِ وَاِنْ فِی الْحَقِیْقَةِ اَنْ اِلَه
 بِاَلْکَثْرَاتِ لَیْسَ هُوَ الشَّرْفُ فِی مَقَامِ الذَّاتِ بَلْ اِنَّهُ شَرَكٌ عِنْدَ اَهْلِ
 السَّبْحَاتِ لَا اَنْ فِی مَقَامِ عِرْفَانِ الذَّاتِ كُلِّ ذِکْرِ مِنْ كُلِّ شَئْیٍ بِاَطْلٍ .
 وَرَبِّمَا اَرَادَ وَافِی بَعْضِ الْمَقَامَاتِ مِنْ نَفْیِ الْعِلْمِ اِظْهَارِ فَضْلِهِ
 لِلْعَاصِیْنَ اَنْ لَا یَخْجَلُوْا عَنْهُمْ اِذَا حَضَرُوا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ " الخ
 ودر آیام اقامت باب اعظم در اصفهان برای دفع لهت معارضی

که عبارت مصطلح در توقیعات میباید شد توقیعی در جواب میرزا حسن وقایع نگار صدور یافت قوله الاعلى :

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بحكمه وبعد قد نزل كتابك واطلعت بخطابك وان ما ذكرت في كتابك من اختلافات الناس في ذكرى الاشك ان اكثر الناس قد جعلوا الههم هواهم بما يقولون بافواههم بما اتبعوا هواهم فسوف يواخذهم بما كسبت ايديهم ولكن ليس العجب من الناس لان في كل الاعصار كان بعض الناس في مقام الكذب والافتراء انظر الى النصارى كيف افتروا على الله وقالوا ثالث ثلاثة فاعوذ بالله من افتراءهم في حقى فبعض افتروا حكم الرياسة ثم بعض حكم الولاية ثم بعض حكم بطلان الاجتهاد ان الله يمدبهم بما افتروا اننى انا عبد مؤمن بالله وآياته اكرضى الله علم المعرفة وانا حدثت الناس بحكم القرآن حيث قال عز ذكره واما بنعمة ربك فحدث بل عظموا في عيونهم ذلك العلم من الذى لم يتعلم عند الخلق كبر عليهم ولذا وقع الفتن بين الناس فمجل الغول انى مصدق بهذا الدين حرفا بحرف ونيز در توقيع بمحمد شاه است قوله :

" خداوند شاهد است که مرا علمى نبود زیرا که در تجارت پرورش نموده بودم و در سنه ستين قلب مرا مملو از آيات محكمه و علوم

متقنه حضرت حجت عليه السلام فرمود عجزى نداشته و ندارم بفضل الله از امرى و عالم هستم بما اعطانى الله من جوده و اگر خواهم ذکر نمايم کل امور حضرت را در هر مقام " و در کتاب الاسماء است قوله :

" فلتعلمن ذرياتكم علم النحو والصرف ثم حكمة البيان ثم الحروف ثم الطلسمات ان تحبون عن العلم تدركون "

در آثار بيان حاجى سيد كاظم رشتى بعنوان "معلمى" در مواضع بسيار مذکور گرديد چنانچه در ذيل نامهاى بقره فتح و بيان شرح سوره بقره قرآن ثبت ميباشد . و در توقيع " فى السلوك الى الله " است قوله :

" وعلى التفصيل كتبها سيدى و معتمدى و معلمى الحاج سيد كاظم الرشتى اطال الله بقاءه " و مفهوم است كه اين رساله را در ايام حيات سيد رشتى نوشتند . و در توقيعى ديگر :

" واما ما رأيت فى آيات معلمى من حكم جنان الثمانيه " و در عده اى از توقيعات ذكر از معلم ديگرى نيز فرمودند در مناجاتى است قوله :

" اللهم وانك لتعلم ما قد ارسلت الى من كان اول مؤمن بحكمك بعضاً من الكتب ليحيب الناس على حكم القرآن وسوف نرسل تلك الآيات الى من كان معلمى فى بعض الاحيان واليه ليحيبان

المبار عظامهم كانوا سائلون " نامه های سؤالات اسلامیه بعضی
ملاها را نزد جناب ملا حسین بشرویه و معلم فرستادند تا شرح
و بیان کنند . و قوله :
" بعد ما فوّضت الامر الى من كان معلّم في بعض الاخيان والى
من كان اولى الناس بالكتاب " نیز کاربرد آن موقع بآند و واگذاشتند
و قوله :
" وسلم منى على اول مؤمن بالكتاب واخبره بما جرى القضاة
بالامضاء واني في حزن من سكون معلّم وقدرته على الاصلاح
وحده واني لو كنت على حالة الاول من تلامذته لكنت متوقفاً
بنصرته ولكن الآن فرض عليه بمثل الصلوة ويكفيه ذلك الفخر
في الدنيا ويوم يقوم الاشهاد " که شاید مراد همان ملا محمد
معلم در مکتب قهوه اولیا باشد ولی بعضی چنانچه در ظهور الحق
اشاره است مراد ملا صادق مقدس خراسانی را میدانستند که
در ایام اقامت در کربلا چندی در نزد وی بعضی از کتب ادبیّه
عربیّه متداوله آن ایام را خواندند ولی حاجی سید علی خاں
بخواست والده مکرمه آمده ایشانرا بشیر از برگرداند . وشمه ای
ضمن نام امة ذکر است . و در تاریخ فاضل قائینی نیز از قول
وی در ضمن بیان کیفیت ایمان جدیدش چنین مسطور است :
" هنگام طفولیت آنحضرت را نزد من آورده بودند که درس بهم

و خواندن درس پیش از یکروز نیامدند "
و علماء جمع عليهم بمعنى دانا مانند فقهاء جمع فقيه است
که در اصل بمعنى فهم واصطلاحاً بمعنى فهم مستنبط فروع
اسلام میباشد و کلمه علماء در آن ایام غالباً بر این گروه اطلاق
میشد و در ضمن روایات مأثوره در حق مهدی موعود اخباری در
شان ملا های طت اسلام آنروز و کیفیت سوء سلویشان با موعود
منتظر مذکور در کتب ثبت است از آن جمله حدیث مروی بطریق عامه
و خاصه عن النبی :
" سیأتی زمانٌ علی امتی لا یبقی من القرآن الا اسمه ولا من
الاسلام الا رسمه یسمون به وهم ابعد الناس منه مساجدهم
عامرة وهی خراب من الهدی فقهاء ذلك الزمان اشر الفقهاء
تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة واليه تمرد "
و در کتاب بحار الانوار نقل از امام جعفر صادق است :
" ان قائنا اذا قام استقبال من جهلة الناس اشد ما استقبال
رسول الله من جهال الجاهلیة ان رسول الله اتى الناس وهـ
یعبدون الحجاره والصخور والعیدان والخشب المنحوتة و ان
قائنا اذا قام اتى الناس وکلبهم يتأول عليه کتاب الله ويحتسب
به عليه اما والله لیدخلن عليهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل
الحرّ والقرّ " و در شرح اربعین شیخ بهائی نقل از باب ۶۶

فتوحات مکیه است :

" انّ لله تعالى خليفة يخرج من عترة رسول الله من ولد فاطمة يواطى اسمه اسم رسول الله جدّه حسين بن علي يهاجم بين الركن والمقام يشبه رسول الله في الخلق وينزل عليه في الخلق اسعد الناس به اهل كوفه يعيش خمساً اوسبعاً وتسعاً ويضع الجزية ويدعوا الى الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض فلا يبقى الا الدين الخالص اعداءه مقلّدة اهل الاجتهاد لما يرونه يحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرهاً تحت حكومته خوفاً من سيفه يفرح به عامة المسلمين اكثر من خواصهم يهاجمه المعارفون من اهل الحقائق عن شهود وكشف بتعريف الهى له رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه فبعض المخالفين يعتقدون فيه اذا حكم فيهم بغير مذاهب ائمتهم انه على ضلال في ذلك واما من يدعى التعريف الالهى بالاحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فاسد الخيال " انتهى .

و در توقیعات والواح و آثار این امر در شأن اسماء و القاب کلمات نفی و سبحات جلال و خطابیهای شدید و تهدید و وعید بسیار میباشد . از آنجمله در لوح به نصیر قزوینی است قوله الاعزّه " باری بهیچ رئیس تمسک مجو و بهیچ عمامه و عصائی از فیوضات سبحان ایهی مصنوع مشو چه که فضل انسانی بلیاس و اسماء نهوده

و نخواهد بود اگر از اهل عمام بظهورات شمس مستشرق و مستغنی گشتند بذكر اسماء هم عند ربك والا اهدا مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنولحن ابدع امنعم را اگر فضل انسان بعمامه میبود باید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعظم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است و گیاه میطلبد "

و در لوحی دیگر به آقامیرزا ابوالفضل گیلایگانی است قوله :
" بگوای عباد براستی گفته میشود حق جلّ جلاله ناظر بظن سبب عباد بوده و هست و دون آن از بر و بحر و زخارف و الوان کسل رابطوک و سلاطین و امراء و گذارد چه لا زال علم بفعل مایشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متلالی آنچه امروز لازم است اطاعت حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حق چنین خواست و چنین مقدر فرموده قسم بآفتاب راستی که از افق سماء سجن اعظم مشرق و لائح است یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمام عند الله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در لیالی و ایام بحکومتی مأمور است که مهمما مکن راحت عباد در اوست و لکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد و رت و سب و قتل و تساراج مشغولند مدتی است که در ایران حضرت سلطان (ناصرالدین

شاه (ایده الله تبارك وتعالى اینمظلومهای عالم را از شر
آن نفوس حفظ نموده و مینماید معذلك آرام نگرفته اند هر یک
شورش برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از ملوک لوجه الله
بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بدکراهدی و ثناء سرمدی
فائز شود قد کتب الله على هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته
والوفاء بمعهده باید این حزب در جمیع احوال برخد مت ناصر
قیام نمایند لا زال بحبل وفا متمسک باشند و در لوحی به آقا
محمود سرچاه قوله :

" در جمیع قرون و اعصار سبب اعراض و اغماض علما و فقهاء ارض
بوده اند چه که مشارق ظهور و مطالع او در اول جمیع من علی
الارض را در یک مقام و شأن مشاهده مینمایند و کل را از ما عندهم
بما عند الله میخوانند این قدرت مخالف است با عزت و ریاست
علمای ظاهر " و در کتاب ایقان قوله :

" در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطئی بحرا حدیة
علمای عصر بوده اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود
و ایشانهم بعضی نظر بحب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت
ناس را منع نمودند " و در لوحی است قوله :

" اید وستان از شوکت علمای جاهل خائف شوید این ارض و آنچه
در او موجود است قابل ذکر نبوده و نیست در آباء و اجداد خود

تفکر نمائید و در عظام قبور نظر کنید جمیع بایادی صفر را جمع
شدند " و در تفسیر سورة الشمس قوله :

" یا ایها السائل فاعلم بان الناس ینتخرون بالعلم و یمد حرنه
ولكن العبد اشکونه لولا ما حبس البها فی سجن عکا بالدلالة
الکبری و ما شرب كأس البلاء من ید الاعداء ان الیهان ابعدنی
وعلم المعانی انزلنی و بدکر الوصل انفصلت ارکانی و الا یجاز صار
سبب الاطناب فی ضری و بلائی و الصرف صرفنی عن الراحة و النجوم
عن القلب سروری و بهجتی و علمی با سرار الله صا رسلا سل عنقی
..... قد قرض جناحی بمقراض الحسد و البغضاء " و در اول کتاب
ایقان انقطاع از علما را شرط تحصیل معرفت تفصیل دادند
قوله :

" یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از طنونات متعلقه
بسبحات جلال و روح را از تعلق با سبب ظاهره و چشم را از
ملاحظه کلمات فانیه " الخ و قوله :

" کل در ارض نسیان ساکن و باهل بقی و طفیان متبع و لکن الله
یفعل بهم کما هم یعملون و ینساهم کما نسوا لقاءه فی ایامه
و كذلك قضی علی الدین کفروا و یقضی علی الدین هم کانو بآیات
یجدون " و در لوح برهان به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی
است قوله :

"انصف بالله بائی برهان استدلال علماء اليهود وافتوا به على الروح ان اتى بالحق وباى حجة انكر الفريسيون وعلماء الاصنام ان اتى محمد رسول الله بكتاب حكم بين الحق والباطل بمعدل اضاء بنوره ظلمات الارض وانجذبت قلوب العارفين وانتك استدلالك اليوم بما استدلال به علماء الجاهل في ذاك العصر.... اعلم ان العالم من اعترف بظهورى وشرب من بحر علمى".

وقوله :

"يا معشر العلماء بكم انحط شأن الملة ونكس علم الاسلام وثقل عرشه العظيم كلما اراد مميّز ان يتمسك بما يرتفع به شأن الاسلام ارتفعت ضواؤكم بذلك منع عما اراد وبقي الملك في خسران كبير.....".

و در کتاب اقدس است :

"قل يا معشر العلماء لا تنزوا كتاب الله بما عندكم من القواعد والعلوم انه لقسطن الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم وانه بنفسه لو انتم تعلمون..... يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن معنى في ميدان المكاشفة والعرفان او يجول في مضمار الحكمة والتبيان لا وربى الرحمن كل من علمها فان وهذا وجه ربكم العزيز المحبوب يا قوم انا قد رنا العلوم لعرفان المعلوم وانتم احتجبتكم بها عن مشرقها الذى

به ظهر كل امر مكنون" و در ضمن نامهای زمین ذبح کرمان و حرف ط و غیره انیز نبذه ای ثبت است .

و نام علماء در امر بهائی بنام علماء فی البهاء در کتاب اقدس و غیره بکثرت مذکور میباشد .

و علم در لوح رئیس قوله :

"و يجعلك علم الهداية في بلاده" و در لوح اتحاد قوله :

"از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود" الخ بمعنی رایت و درفش است .

و عالم جهان . عالمین عوالم جمع . در شرح هاء است قوله :

"وان کلیات العوالم هی منحصرة بتلك الثمانية لان اول تعین كاف الاول اسمه مقام المحمدیة هو جنّة الزلیّة التي داخلها بالتجلی لم يخرج و خارجها لم يدخل ثم ان تلك نصیب آل الله الذين هم ائمة العدل ولا نصیب لاحد من الخلق فیها والثانية مقام توحید الانبیاء والثالثة مقام توحید الانس والرابعة مقام توحید الجن والخامسة مقام توحید الملك والسادسة مقام توحید حیوان وان فی ذلك المقام ان النطة تزعم ان لله زبانیتین كما ان الانسان تزعم ان لله علماً وقدرة وكذلك كل الصفات والاسماء وكما ان الناس يبطل توحید النطة فمن كان

واقفاً فی رتبة فوقه یبطل توحیده و السابعة مقام توحید النبأ
والثامنة مقام تسوید الجماد وان ما خلق الله من جنان
الثمانية للمحبين هي تلك المراتب
و در لوحی است قوله الاعزّ :
" ای یوسف حجّت بر کلّ من فی السموات والارض قبل ان اعرف
نفسی تمام بوده و بالغ شده اگر چه کلّ عوالم الهی حول این عالم
برده و خواهد بود .
و سلامه نشانه . در کتاب اقدس است :
" انا جعلنا الامین علامتین لبلوغ العالم " که مراد عالم بشر
در روی زمین میباشد و بیان آن ضمن نام امر ثبت است .
در توقیعی است قوله الاعلیّ :
(عَلِيّ - اَعْلَى - " قل ان اسمی محمد بعد کلمة العلیّ
عُلّیا - عَالِی - (علیّ محمد) و آن اسم ابی بعد ذکر
تَعَالَى) کلمة محمد رضا (محمّد رضا) قد کان
فی کتاب الله مسطورا و آن اسم جدی فی کتاب الله ابراهیم و آن
اسم اباه بعد کلمة نصر الله فی القرآن (اذ جاء نصر الله والفتح)
قد کان مکتوباً . که اسامی آنحضرت و آباء چنین میشود :
سید علی محمد بن سید محمد رضا بن سید ابراهیم بن سید فتح الله .
و نوعی که در ذیل نام ربّ ذکر است شهرت در افواه مؤمنین

" حضرت اعلیّ " و " ربّ اعلیّ " قرار گرفت و عناوین علیّ و اعلیّ
و علیّ حمید و مانند آنها که در آثارشان بغایت کثرت میباشد
مراد خودشان است . و در لوحی است قوله الاعزّ :
" هو العزيز القيوم شهد الله بذاته لذاته في عزّ سلطانه بانّه
لا اله الا هو و آن علیاً لظهوره و بطونه و غیبه و شهوده و عزّه و جلاله
و سلطنته و بهاؤه لمن فی السموات والارضین قل اننا
آمنّا بالله و ما نزل علی علیّ من قبل " الخ و قوله :
" هو العلیّ العالی الاعلیّ فاخضع ثوب الفنا ثم اصعد الى رفرف
البقاء فقل سبحان ربّی الاعلیّ " و قوله :
" شکر شکن شوند همه طوطیان هند *** زمین قند پاری که به بنگاله میر
هو العلیّ الاعلیّ مکتوب آنجناب بر ممکن فنا و اصل " الخ .
و در ذیل نام نبیل ذکر است .
و مقام اعلیّ نام و شهرت مستقر رس هیکل نقطه برد امن
کوه کرمل در حیف فلسطین میباشد که مشهور و معروف است و شر
آن در ظهور الحق ثبت میباشد و اجمالی آنکه غصن اعطی
عبد البهاء اندکی پس از صعود ابهی تقریباً در سال ۱۸۹۳ م
زمینی را در دامنه کوه کرمل خریدند و چندی بعد از آن تقریباً
در ۱۸۹۸ برادران و منتسبان مخالف بی استجازه از ایشا
اطاق مخصوصشان در بهجی بجنب روضه مبارکه را که بمصر

تعام واستراحت زائرین روضه مبارکه صرف میکردند مدفن
 زائرین ضیاء الله غصن نمودند و از این هنگام عزم تمام بر بنیاد
 آنکه کرمل تعلق گرفت و شاید اولین مانعت دولت پیشتر
 ای اندیشه از جهت استحکام مبانی بنیاد پیش آمد ولی مانع
 نگشت و مجدد بنیاد را بالا بردند و گمان قصد مقر دادن روضه
 بود ولی مانعت ناقضین و منتسبین البتّه سدّی میشد
 سر بنیاد اكمال نشده مانعت دوم از دولت برخاست که
 حرم امین عبدالنور نصرانی را به بیروت نزد والی فرستادند
 در عمل تجدید و اكمال گردید و مصارف را دوهزار لیره گفتند
 باز هم استحکام بنیاد و شهرت آن و رفت و آمد بهائیان امریکا
 و حبیب اندیشه سلطان عبدالحمید گشت و تلگراف قلعه بندی
 عن اعظم و برادران در سال ۱۹۰۱ صادر گردید تا بالاخره
 تمام اعلی محل استقرار روضه هیکل نقطه و مقر هیکل خسود
 حضرت شد . و این نسخه ذیل سواد مرقومه و خطابی میباشد:
 هو الله سواد اینورقه بهر یک از آن شخص داده شود و اصلش
 در حظیره القدس محفوظ ماند . هو الله ربی و محبوبی لك الحمد
 علی ما اولیت لك الشکر علی ما اعطیت توتی من تشاء و توتی
 من تشاء و توق من تشاء علی ما تشاء بیدك الا مورککها و فی
 نفیك زمام الاشیاء تشرف من تشاء و ترزق من تشاء و تحرم من

تشاء بیدك الخیر و شأنك الجود انك انت الواهب المعطی
 الکریم الرحیم در حظیره القدس نفوسی بخدمت قیام نمودند
 و زحمت و مشقت کشیدند در کمال روح و ریحان کوشیدند و نفوسی
 نیز تعلق روحانی داشتند و بجان و دل آرزوی خاک کشی و گل در
 آن مقام مقدس داشتند لهذا آب انبار و ابواب حظیره القدس
 را بنام مبارک ایشان تسمیه نمودم آب انبار باسم حضرت افغان
 سدره مبارکه جناب آقامیرزا باقر باب اول در طرف شرقی باب
 بالا باب ثانی در طرف شرقی باب کریم یعنی باسم جناب استاد
 عبدالکریم باب شمالی باب اشرف و باب اول غربی باب ففضل
 باب ثانی غربی باب امین و مقصود از این اسماء آقا علی اشرف
 و آقا استاد عبدالکریم و آقا بالا و حضرت ابی الفضائل و جناب امین
 است این اسماء باید تا ابد آباد یاد گردد و ذلك ما الهمنی
 به تراب مطاف الملاّ الا علی ع ع و در ذیل نام کرمل نیز ذکر
 است . و میرزا یحیی ازل نسبت بآنجا بی اعتقادی و بی اعتنائی
 اظهار داشت و در نامه ای در سنین اولیه چنین نوشت قوله :
 " جسد مطهر استقرار عزّت آن نزدیکی ارض طأ ابن امام معصوم
 (مراد امامزاده معصوم است) در آن ارض محل قرار بوده و
 سالها بهمین طریق تا اینکه مدعیان ظهور و ایمان تغییر داده
 و خیال آنها معدوم ساختن آن وجود است لکن محل طواف و توجه

همان مکان است روایات آنها در امری مقبول نبوده و هر آنچه گویند کذب است استماع باینگونه اقوال ندارند .

و در اثری از خ ا د م ۶۶ مورخ ۱۲۹۴ چنین مسطور است :
 " و اما در فقره امانت مقصود آن بود که از کل مستور ماند و حکمت آن اینکه اگر مخالفین مطلع شوند از برای آن نفوسی که حمل نموده اند و همچنین آن بیتی که مقرر عرش واقع شده ضرر عظیم داشته و دارد باری قضی ماقضی عس الله ان یحدث بذلک خیرا باید محلی معین شود من غیر اطلاع احدی و در آن محل آن و در بعضی ربانیه رامسکن و مقرر دهید الی ان یشاء الله " الخ .

و اراضی مقام اعلی را غصن اعظم عبد البهاء در ابتداء بذراعی ۲۶ غروش و بقیه را ۲۰ غروش خریدند و اکنون قیمت آن اراضی به نیم ملیون لیره فلسطین تخمین زده شد میان این مقام را ساختند و در مس هیکل نقطه دو سال قبل از بنای مقام بحیفا رسید و بکلی مستور و مکتوم بود حتی پیر از ساختن مقام کس نمیدانست برای چه کار است و بعد از نقل و تحویل های پنجاه ساله بعد از شهادت در ایران و مکتومیت دو سال در عکا در بیت مرکز میثاق بالا خره در سال ۱۹۰۹ میلادی در آن مقام اعلی استقرار یافت و میرزا محمد خان اصفهانی آخرین کسی بود که صندوق رص اعلی را در طهران در منزل خود نگهداری میکرد و از برادر خود میرزا اسد الله تحویل

گرفته بود و در هیزم خانه زیر هیزم نهان داشت تا تقریباً در سال ۱۳۱۱ هـ ق از جانب مرکز میثاق ابهی میرزا اسد الله مذکور مأمور شد که صندوق را ببرد و او برداشته باصفهان برد و میرزا اسد الله وزیر همراهی کرد تخت روان گرفته سوار همراه کرد و صیه بهنگام نوشت و آنجسد مطهر بعد از آوردن از تبریز مدتی در امامزاده حسن بود و بعد با امامزاده معصوم بردند باز اغلبی فهمیدند و چشمه علی نقل دادند بعد جمال ابهی به آقا جمال پروجردی مرقوم داشتند که تغییر بدهد و او معاون خواست معاونی تعیین فرمودند و مانکچی صاحب عرض کرد که در طهران برقرار دارند فرمودند حال وقت نیست و چون باز معروف شد ایند فمه بتدبیر غصن اعظم ابهی امر شد که میرزا اسد الله ضبط نماید و هیچکس نداند و هر کس بگوید من میدانم کجا است دروغ است تا بعد از صعود ابهی میرزا اسد الله را بطریق مذکور فرستادند آورد و او برادرش میرزا محمد خان مذکور مهر و مهر کرده سپرده بود که اوراق است در محلی ضبط و محکم کنید و او را چنان کرده بود و مواضع استقرار عرش اعلی در طهران چنین است اول امامزاده حسن دوم منزل سلیمان خان سوم امامزاده معصوم چهارم مسجد ماشاء الله پنجم خانه مجد الاشراف ششم امامزاده زید بعد از آنکه سکونت و برادر یعنی میرزا علی اکبر

مستوفی و حفاظت برادرش میرزا محمد خان سرهنگ و خانسه حاجی محمد حسین پدرزن میرزا محمد خان سرهنگ و خانه آقا محمد کریم در انتها و شمه ای مربوط باین موضوع ذیل نام کرمیل ثبت است .

ورقه علیا لقب والده غصن اعظم عبدالبهاء و خواهرشان ذیل نام ورق ثبت میباشد . و در لوحی است :

" انا نذكر الورقة العليا من هذا المقام " که مراد حرم باب اعظم است .

و مهد علیا لقب فاطمة بی بی زوجه دوم ابهیی است . و لفظ ملا اعلی در اصطلاح آثار اسلامیة و هم در این امر بکثرت مذکور است . در کتاب مجمع البحرین است :

" الملا الاعلی هم الملائكة وقيل نوع منهم وهم اعظم قدرًا " .

و از مشاهیر علی نامان مذکور در آثار و افواه این امر :

ملا علی بسطامی ثانی من آمن دوم حرف حق است که در شأنش در توقیعی و مناجاتی ضمن جواب اسئله یکی از مؤمنین چنین فرمودند قوله :

" لقد سأل هذا العبد من اصحاب الكهف و انتك قد بينت حكمه في كلمة الاول ائمة العدل اصحاب رسولك محمد خاتم النبيين صلواتك عليهم اجمعين (مراد آنکه اصحاب كهف ائمه خاندان

میبرند) ومن كلمة الثانية عبدك الذي حبس بحكم الظلم في بغداد فاخلصه اللهم بحق محمد آل محمد من يد الطالسم كيف شئت و انتي شئت و انتك على كل شئ قدير " الخ مراد آنکه ثانی من آمن ملا علی مذکور است و برای استخلاصش از حبس حکومت عثمانی دعا فرمودند . و در لوحی خطاب بملا علی بجستانی است قوله ج ع :

" يا علي بك نعمة از نعمات مبشر را نکریمینمایم شاید بعضی عارف شوند و بآنچه مقصود است پی ببرند و بیایند حضرت نقطه روح ما سواه فداء لوحی بشیخ محمد حسن نجفی ارسال فرمودند و حامل لوح ملا علی بسطامی و این شیخ قطب علمای شیعه بود لوح را رد نمود استکبر و استنکف و نطق بما کان لا ثقیاً لنفسه و بعد ل حضرت مبشر روح ما سواه فداء لوح آخر مرقوم فرمودند میگرمایند مخاطباً لشیخ مذکور انا بعثنا علیاً من مرقمده و ارسلناه اليك بكتاب الى آخر بیانه جل و عز مضمون لوح مبارک آنکه ملا علی را از مرقدش مبعوث نمودیم و بکنایه بسوی تو فرستادیم اگر او را شناخته بودی و بین یدی او ساجد میشدی هر آینه از حرف اول اسم تو حرف اول را مبعوث مینمودیم و از حرف ثانی حرف ثالث را و چون عارف نشدی جمیع اعمال حبط شد داخل نار شدی و شاعر نگشتی " انتهى .

و در توقیعات راجع بحاجی میرزا سید علی خاں اعظم شهید رمزر
سید ۱۱۰ و نیز ۱۱۱ است و در لوح آقا سید عبد الرحیم
اصفہانی است :

" و ان رأیت الکمال کبر علی وجهه من قبل الله ربك وكذلك الذي
سَمِيَ بعلي قبل اكبر ثم ذكرهما بما ورد علينا من عبادنا
المعتدين " که مراد حاجی میرزا کمال و حاجی میرزا علی اکبر اهل
نراق کاشان است " و در لوحی دیگر :

" ان ياقلم القدم اذ كر علياً الذي كان معك في العراق " الخ که
مراد حاجی میرزا علی اکبر مذکور میباشد . و نیز در لوحی است :

" هو المجيب نامه آنجناب بینیدی العرش حاضر ای علی "

الخ که مخاطب علی محمد سراج ازلی اصفہانی است . و نیز در
الواح ذکر بسیار از ملا علیجان مازندرانی ساکن قریه ماهفروزک

و شهید بسال ۱۳۰۰ هـ ق در طهران و نیز ذکر زوجه اش میباشد
که علویّه شهرت یافت . در لوحی بسید علی اهل ماهفروزک است

" هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان انظر ما انزله الرحمن في
الفرقان در جناب شهید الذی سَمِيَ بعلي في ملكوت
الاسماء تفکر نماید " الخ و با مضاء خ ا د م ۲۸ رمضان ۱۲۸۸

مسطور است :

" حسب الامر دائرة مبارکه معروفه را لأجل حفظ ایشان نوشته

ارسال داشت " الخ و در ذیل نام زیارت و غیره انیز ذکر است .

و در سفرنامه امریکا بیان غصن اعظم عبدالبهاء است قوله العزیز :

" مرقد حضرت شهید ملا علیجان روحی له الفداء بدرجه ای

مبارک است که اگر من در طهران بودم بدست خویش میساختم

لهذا باید چند نفر از یاران مصمم این خدمت شوند و زمینی اہتباع

نمایند و لودرجای تنہا باشد و آنجسد مبارک را با آنجا نقل نمایند

و پنجاه تومان جناب امین بجهت مصارفات تقدیم نماید " دیگر :

حاجی ملا علی اکبر شہ میرزادی معروف بعنوان علی اکبر و علی

قبل اکبر و خطاب " ای علی " در الواح بسیار است در لوح دنیا

قوله الاعز :

" حمد و ثناء سلطان مبین رالایق و سزاوار است که سجن متین را

(زندان طهران) بحضور علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود "

و در لوحی دیگر :

" هو المبین الصادق الامین کنا ماشیاً فی البیت و سامعاً حدیث

الارض اذ ارتفع النداء من الفردوس الی علی یاملا الارض والس

البشارة بما اقبل علی قبل اکبر الی السجن فی سبیل الله مالما

القدر ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العليا یا اهل السفی

الحمراء افرحوا بما ورد الایمین فی حصن متین و سجن مبین فـ

سبیل الله رب العالمین " الخ راجع بحبس آند و در زند

طهران حسب اقدام کامران میرزائاب السلطنة در قضیه
جمهوریخواهان پیروان سید جمال الدین افغانی بسال ۱۳۰۸
میباشد و قوله :

"وهمچنین بر اولیای الهی جناب علی قبل اکبر مع آنکه بکمال
صدق تکلم نمود معذک بغیر نیفتاد بدلیل وبرهان اقامه
حجت نمودند انا کنا معهم از نطقوا بالحق الخ که راجع
به حبس او در طهران بسال ۱۳۰۰ است و در حرف ط ذکر میباشد
ایضا بامضاء خادم ۶۶ فی ۶ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۴
است قوله :

"بسم ربنا الا قدس الاعظم العلی الیهی یا حبذا نامه رسید....
یا علی این سدره در هر حین بکلمه ای ناطق " الخ دیگر :
ملا علی بهستانی نامبرده مذکور در الواح بسیار از آن جمله قوله :
"ای علی الحمد لله بانوار فجر ظهور فائز شدی " دیگر :
استاد علی اکبر نجار در موصل دیگر استاد علی اکبر معمار یزدی
شهید قوله :

"یا علی اکبر یذکرک المظلوم من شطر منظره الاکبر انا
نجیناک بالحق وانقذناک من غمرات الا وهام وغرفناک ما احتجب
عنه اکثر العباد " الخ و قوله :
"نزل لعل علی کندی الذی یحکم فی الطاء هو البطاش ذوالبأس

الشدید ان یا علی قد بکی محمد رسول الله من ظلمک قد افتیت
علی من آمن بالله فی هذا الیوم الذی فیہ اسود وجهک و وجوه
الذین نقضوا العیثاق قد جاءکم البشر و بشرکم بهذا الظهور
الذی منه اضاءت الآفاق انتم اعرضتم عنه کما اعرض الذین
قبلکم بامرک سفک دماء الذین بامرهم مرت الریاح و جرت
الانهار " و در لوحی دیگر :

"معذک بکلمه علی کندی و ابن ذئب و امثالهما از مشرق و حسی
الیهی و مطلع نور صمدانی محروم گشتند " الخ که مراد حاجی
ملا علی کنی مجتهد معاند ساکن طهران است و در حرف ط ذکر
میباشد .

و علی قبل محمد میرزا علی محمد بن ملا صادق مقدس خراسانی
از مشاهیر بهائیان فعال و معروف به شهرت ابن اصدق و شهید
بن الشهد و ایادی در الواح و آثار الیهی و مرکز عهد و میثاق
عبد البهاء کثیر الذکر است .

و میرزا علیرضا خان اعتضاد الوزاره رئیس پست و تلگراف در بسیاری
از بلاد ایران که سفری در حدود سال ۱۳۱۷ هـ ق برای زیارت
بعثت گرفت و در سن قریب به هفتاد سالگی در سال ۱۳۲۴ در طهران
وفات یافت در آثار ذکر میباشد و :

میرزا علی اکبر نخجوانی نام و سفرش بامریکا در سفرنامه ذکر است .

وعلیقلی خان کلانتر در ذیل نام امریکا .

وعلیفحمد ضمن نام آسیه ذکر میباشد .

ومیرزا علی اکبر میلانی که سالها منشی ومحرر محفل روحانی طهران

وکاتب وطابع آثار بخت زیبایش بود .

ومیرزا علی اکبر رفسنجانی مبلغ در آثار غصن اعظم عبدالبهاء

مذکور است که بعد از حصول ایمان بهائی وبهم زدن کسب

قنادی بطهران چندی تحصیلات کرد ودر فن تبلیغ برونمند شده

بتبلیغ پرداخت وسفری بامیرزا طراز الله سمندری در ایران ومأمور

بتبلیغ در آلمان شد ودر لندن چندی بخدمت پرداخت وبعد

از مراجعت از حیفا بیماری عصبی شدت کرد وعاقبت برفسنجان

در گذشت . ونفوس کثیره دیگر باین نامها وباین طریق بودند

ودر آثار مذکورند که در بخشهای ظهور الحق شرحی از بسیاری

از آنها است ونیز در لوحی است قوله الاعز :

" در محاربه بین دولت علیه وروس ملاحظه نمائید " الخ علیه

مؤنت علی در اصطلاح ایرانیان وصف تجلیلی وشهرت دولت

عثمانی بود . ونیز لوح مشهور رئیس مصدر بقوله :

" قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را " الخ چنانچه ذیل نام

رئیس است خطاب بهالی پاشا وزیر امور خارجه وگاهی صدراعظم

دولت عثمانی است . ودر لوح فواد :

" سوف نعزل الذی مثله " الخ مراد او است ودر ذیل نام فواد

ذکر میباشد . وکلمه :

" فتعالی وتعالی در توصیف وستودن به بلند مرتبگی کثرت

استعمال دارد . در لوح رئیس است :

" یا حیّذا هذا الفضل المتعالی العزیز المنیع " وقوله :

" فتعالی من هذا الفضل " وقوله :

" چه مقدار عالی ومتعالی خواهد بود "

واز آداب اسلامیه است که بعد از ذکر خدا بسبیل ادب وتجلیل

کلمه " تعالی " یا " تبارک وتعالی " گویند که در قرآن است :

" سبحانه وتعالی عما یشرکون " ودر لوحی است قوله :

" خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید " الخ جمله تعالی

که غالبا بعد از ذکر نام الوهیت بمعنوان تجلیل وتقديس ذکر

میشود از غلبه استعمال بمنزله وصف بلکه نام حق گردید و در

اینجا بدون ذکر نام موصوف مذکور گشت .

در توقیع بجواب آقاسید یحیی وحید اکبر

(عَمَاء) است قوله الاعلی :

" اما معنی الحدیث الآخر الذی ساء

فی الکتاب ان الله کان فی عماء فوقه هوا وتحت هوا " الخ

وان ذلك له والحق ان انظر العبد بعین التوحید ولم یلاح

فی ذکرالعماء دون الله سبحانه لا ن الله سبحانه لم یزل لم
 یکن معه غیره حتی کان فوق کلشی اوفی شئی اومن شئی اوعلی
 شئی بل الازل هو نفسه والعماء هو ذاته والقدم هو کینونیته
 تلك اسماء قد خلق الله سبحانه لمکنسة القلوب وضعف النفوس
 کلها مدلة بان الله خلّو عن غیره ولم یکن معه دونه والآن کان
 الله ربنا کما کان لم یکن معه خلقه ولا یدکرشی فی رتبه وهو
 المتفرد فی الذّات والمستقدر فی الصفات ما کان المراد من العماء
 ولا الهواء الا نفسه لا ن لوکان غیره لیبطل بدلیل لا متنازع
 العزلة واثبات الوحدة ولا یمكن ان یوصف الله باستعلاءه علی
 شئی ولا یستوائه علی شئی وعلى ذلك المنهج اللطیف
 یمكن ان یؤول ذلك الحدیث بان یجعل الناظر الی الله
 عماء الذی ورد فی مقام ظهور ذکر الا ول وجعل النسبة نسبة التشریف
 لا ن فی کتاب الله سبحانه اطلاق ذکر الرحمن علی العرش استوی
 مثل ما کان الله فی عماء وان لفظة العماء هو المعروف من العمی
 لا ن هنالك لم یکن غیر الله وعمی البصر عن وجهه والا نظار عن
 طلعتة وهو عماء مطلق صرف بحت بات لم یر فی غیبتة ولا ظهوره
 ولا فی علانیتة ولا بطونه الا الله الفرد الاحد الصمد الوتر الذی
 لا اله الا هو ولم یکن معه غیره وان العماء وكل الاسماء خلق
 فی مملکته وسعة لسلطان قدرته وصفة لطیف عرته لا ن لهذا

الحدیث معنی لطیف وهو ان ذات الازل غیب ممتنع
 وان ماظهر فی ملکوت السماء هو امر الذی خلق لا من
 شئی " الخ ونیز در توقیع زیارت علی امیر المؤمنین درج ضمن نام
 زیارت قوله :
 " الحمد لله الذی قد تجلی بنفسه علی اهل العماء " الخ و در
 توقیع بمحمد شاه قوله :
 " وشیئ در عالم عماء بحت با اونیست " و در مناجاتی در لوحی
 است :
 " سبحانه اللهم یا الهی احب بكل لسان ادعوك وبكل بیان
 ارجوك لا ذکرک علی عرش العماء بلحنات المقدّسین "
 و در مصیبت حروفات عالین قوله :
 " حتی سمع نعمة الورقاء فی مرکز العماء " وقوله :
 " بایکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید و اگر خلافتی از
 نفسی صادر شود عفو فرمائید و با کمال حبّ اورامتدّگرا ید
 سخت نگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا از لوازم
 نفس غفلت است و منتهای غفلت هر هلاکت پناه میبریم بخدا از
 شرّ او و از مکر او که شما هم پناه ببرید که شاید اسکندر عماء سدّی
 از زبرسناء مابین حائل گرداند تا از یاجوج هوّی و مأجوج
 عماء آسودگی حاصل شود هذه ورقة تحکی سرّاً وتجذب ان انتم

قلیلاً ماتفقہون الخ و شاید عماء در اینجا بمعنی کوری و ضلالت باشد و در خطابی مربوط بقاهره مصر است قوله :

" هو الله ايها الحبيب قد وصل تحريركم واطلعتنا بمضمونه ونختصر في الجواب لقلة الاوقات وكثرة الاشتغال العماء في اللغة السحاب الخفيف اللطيف جداً ويرى ولا يرى فاذا امكن النظر بكل رقة تجد شيئاً ولكن بمجرد النظر لا يرى لأجل ذلك في عرف المحققين يقصدون بالعماء الحقيقة الكلية بلا تعيينات فالتعيينات موجودة بنحو البساطة والوحدة ليست ممتازة عن الذات اذا تعين وهذا المقام يعبرون عنه بالاحادية والعماء وهذا مقام الكنز المخفي المذكور في الحديث ان الصفات تعينيات موجودة في الذات وليست ممتازة عنها ترى ولا ترى وهذا معنى العماء مختصراً الخ و اشعار وجد به ايها المعروف به رشح عماء در سال ۱۲۶۲ صدور یافت و در ضمن نامه‌ای حمد و ثناء و زیارت و معنی هم ذکر است .

خصوصاً در جمل فارسیه اطلاق بر بنا
(عِمارة) و ساختمان میشود . عِمارات جمع
در لوح به صدر دولت عثمانی است :

" این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته تا آنکه در صحن خیمه
برپا نمودند "

(عِمامة) عربی همانکه در سر پیچند که بفارسی
متعارف دستار گویند . کعائم جمع
در لوحی است :

" فراعنه و یا جبارة که در الواح نازل شده و یا بشود مقصود
ارباب عائم اند یعنی طمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات
رحمانی منع نموده اند " الخ و در نام علم شمه ای ثبت است .
خطابی از غصن اعظم عهد البهاء برای
عنه شان معروف است که اجمالی از او
ضمن نام اخت میباشد و از جمله آن

قولیه :

" لا تملك الورقة البديعة تعرضت لنفماتك واهتزت من
جذباتك وخضلت ونضرت وراقت من فيض بهائك و آمنت بك
وبآياتك واشتعلت بنار محبتك وقامت على خدمتك و صدقت
بكلمتك واختصت بعنايتك يوم خروج جمالك من سجن الطوا
ثم بعد ذلك ابتلت بفراقك وافتتنت في هجرانك واحاطت به
الاغصير من كل الجهات واشتدت عليها الزوابع من سائر الانه
وهبت عليها ارياح الامتحان فذبلت والتوت واصفرت مـ
شدائد الافتنان ايرب ارجعها الى سدره رحمانيتك وودود
فردانيتك واجملها ريانة بمياه الجود وخضلة ومخضر

حقیقة السجود انك انت الرحيم " ودر ردی كه بنام عقیقه
خطاب مذکور است از انواع استهزاء و شتم و سختگوئی و اظهار
نفرشديد چیزی فرو گذاشته نشد .

عربی رنج و مشقت . در مناجات طلب
(عناء) مغفرت غصن اعظم عبد البهاء در حق
حاجی زبیح کاشی است قوله :

وتحمل كل مشقة وعناء "

عربی حفظ و اهتمام . عنايات البهاء
(عناية) توجهات یزدانی . در کلمات مکنونه
است :

بلائی عنایتی " و در آثار و عرف این امر کلمه عنایت و عنايات
بار که متداول میباشد و عنایت نامان بسیار در جمع بهائى
بودند که اشهر از کل میرزا عنایت الله علی آبادی مازندرانی در
تاریخ مشیوت الاحوال میباشد .

تخلص علی اشرف لاهیجانی شاعر و مبلغ
(عندليب) بهائی که در الواح و آثار بسیار ذکر
است . قوله :

" هو المنادي امام وجوه الخلق الحمد لله الذي سخر شمسه
البيان يا عندليب عليك بهائي وعنايتي " الخ

وراجع به حبش در سجن حکومتی رشت سال ۱۳۰۰ هـ ق
بامضاء خادم ۶۶ است قوله :

" دستخط حضرت محبوبی جناب عندليب عليه بهاء الله الابهی
که در سجن مرقوم فرموده بودند رسید زیارت شد فی الحقیقه
عرف استقامت و رضا و حمد و ثنای مالک وری از او در مرور بود
روحي لسجنه الفداء لبلائه الفدا وفد اللذين كانوا معه
وراجع باشعار و قصیده اش :

" ونشرك في هذا الحين بحضور ما ولد من ابكار افكارك واشرق
من افق خلوصك وخشوعك وقر امام الوجه نسأل الله
ان يعطيك اجرا "

عربی سیمرغ افسانه ایرانی را گویند که بر
(عنقاء) جبال البرز وقاف مقر گفتند . در کلمات
مکنونه است :

" وای عنقای بقا جز در قاف و فامحل مهذیر "

متبدل از عن فریب بکثرت استعمال
(عنقریب) در فارسی متداول است . در لوح صدر
دولت عثمانی است :

" وعنقریب جميع من على الارض بقبور راجع "

(عَهْد) در آثار و عرف این امر بمعنی پیمان و مقام
عظیم عبدالبهاء بنام مرکز عهد و پیمان
شهرت داشت و مراد مورد وصیت و تعیین
ابهی بود و بهمین مناسبت اسامی عهد و عهدیه و پیمان و میثاق
و میثاقیه و غیرها در مابین بهائیان برای شرکتها و اشخاص
بسیار عَم شد.

و کتاب عهدی لوح و صایای ابهی است که مرکز عهد را معین
کرد و نه یوم بعد از صعود بدست غصن اعظم هر گروهی از مؤمنین
و مؤمنات قرائت گردید و نسخ انتشار یافت و هر چند در نسخ
منتشره قید تاریخ نیست ولی حسب قرائن و مفاد آن معلوم
است که در اواخر سنین حیات نگاشتند و معروف چنین است که
چهل روز قبل از عروض تب مرقوم نمودند و نزد حضرت عبدالبهاء
سپردند و محارم میدانستند و قبل از عروض تب به بعضی از اغصان
گفتند که اگر امری اتفاق افتد بدانید که تکلیف مرقوم و نزد غصن
اعظم سپرده ام.

(عَوَاصِف) جمع عاصفة یا دهای سخت وزان . در
خطاب و مناجات طلب مغفرت در حق

حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است :
« وانتقل الى ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها »

راية الظلم وتهب فيها عواصف القهر وقواصف الطفيلان*
که مراد ارض طهران است .

جمع عامّة بمعنی توده و غیر خواص
(عَوَام) و کتاب ارشاد العوام از حاجی محمد

کریمخان میباشد و در کتاب ایقان ذکر
است و چون شیخیه مخالفین خود را در ردیف سنیان می‌شمارد
چه رکن رابع دین را که بمنزله علت اخیر و قوام است نیز می‌رفتند
پس این کتاب را بهر هدایت آنان و بدین نام خواند .

در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد
(عَوَى) اصفهانی :

* ام اخذه الرعب بماعوت شرذمة
من الذّئاب * یا اورا بهم گرفت بآنروه جوته ای از گرگان زوزه کشیدند
و در صورت زیارت ذبیح کاشی است :
* انت الذی ماخوفك عوی الذّئاب * .

عربی صدای گریه و شیون . در کلمات
(عَوِيل) مکنونه است :

* ای رفیق عرشی بد مشنو و بد مبین و خود
را ذلیل مکن و عویل بر میار * و در لوح رئیس است :
* ويرتفع العویل * .

از اعیاد این امر دوازده روز اوائل
(عید)
اردیبهشت مشهور بنام عید رضوان
وعید اعظم وعید گل که ضمن نام
رضوان بیان است و در لوح سورة القلم در شأن آن صدور یافت :
" عید وا فی انفسکم فی هذا العید الاکبر الذی فیہ یسقی الله
بنفسه رقیق الاکبر الذینهم قاموا لدی الوجه بخضوع محبوب "
وقوله :

" هذا عید فیہ رفع القلم عن کل الاشیاء بما ظهر سلطان القدم
عن خلف حجاب الاستار اذا یا اهل الانشاء سرّوا فی انفسکم
بما مرّت نسائم الغفران علی هیاکل الاکوان وفتح روح الحیوان علی
العالمین فیامرحبا هذا عید الله " الخ وظاهراین بیان اجازه
واباحة وغفران ارتکاب امور محدوده در سائر ایام بهر نشاط و
انبساط میباشد و غصن اعظم عبد البهاء بیان فرمودند که مراد
ارتکاب امور محرّمه نیست و آنها مطلقا ممنوع و محرّم میباشد و نیز
قوله :

" هو المستوی علی هذا العرش المستقرّ المنیر ان یا قلم الابهی
بشرّ اهل ملاء الاعلی بما شقّ حجاب السّتر وظهر جمال الله عن
هذا المنظر الاکبر " الخ و نیز قوله :

" شمس الکلمات عن افق بیان تلك الاسماء والصفات قد كانت فی

احسن السمات بانوار الله علی الحق بشهودا قد ظهر
یوم الله الموعود بخروج نیر الافاق عن شطر الزّوراء بما
اکتسبت ایدی اهل النّفاق قل هذا یوم مارقم مثله من
القلم الاعلی " الخ وقوله :

" اذا قد فتح ابواب الفردوس وطلع فلام الخلد بشعبان مبین
فیابشری هذا فلام الخلد قد جاء بهاء معین " الخ رتوله :
" ان یا رهبان الامدیة فاضرب علی الذّا قوس بما ظهر من الله
..... سبحانک یا هو یا من هو هو یا من لیس احد الا هو الخ
وقوله :

" بسم الله المقتدر المختار لك الحمد یا الهی بما جمعت احبّاءك
فی عیدك الاعظم الذی فیہ تجلّیت باسمائك الحسنی علی من
فی الارض والسّماء یا الهی هذا یوم التاسع من ایّام
الرضوان واستدعی فیہ احد من احبّائك منظر ذاتک و مشرق
انوارك من محلّه فی السّجن الی محلّ آخر من السّجن حبّسا
لجمالک وشغفا فی حبّک واحضر تلقاء وجهک ما کان ستطیعها
علیه من نعماتک بعد الذی غار القوم ماعنده وعند غیره من احبّائك
..... احضروا بالخمر الحمراء فی الکؤب البیضاء التی طبخت
من ورق الصّین ثمّ ایدهم علی امساک السنهم لئلا
یتکّموا بما یضیع به مقاماتهم وتحبط عطهم انک انت علی کلّ

شئى قدیر ومنهم البهاء الذى ماتوقف فى هذا الامر
(عبد البهادر شیرازی) ومنهم من سمّيته بالمنصور (منصور
یزدى میرزا جعفر) ومنهم من تسمّع حنینهم من خارج المدينة
الذين منعوا من لقاءك فى هذه الايام التى كُشّى فاز بالطافك
ومنهم النبیل الذى احضر لى العرش ما نشد فى ذكرك
(ملا محمد زرندى از ناصره قصیده فرستاد) ومنهم النبیل قبل
على (آقا محمد على اهل قائن) الذى تسمّع نداه من شطّر
الذى تسمّع نداه من شطرا الذى شرفته باسم الروح (ناصره
وطن مسیح عیسی) ومنهم الذى سقى بابی الحسن (حاجى
ابوالحسن اردکانی امین) ومنهم الرسول لوینظر احد
من اهل النظر هذا اللوح الا طهر لیجرى منه الدم الذى ذاب
من كبدي ثم اسألك یا الهی بان تؤید احبائى لیضیفوك
باخلاقهم و آدابهم لیبسط بهما خوان مكر متك بین بریتك و
تجمع حوله من على الارض کلها هذا حق الضیافة بین البریة
انك على كُشّی لمقتدر قدیر .

و در باره عید رضوان و هم عید پنجم جمادى الاولى یوم بعثت باب
اعظم در کتاب اقدس " عیدین اعظمین " تعبیر فرمودند قوله:
" قد انتهت الاعیاد الى العیدین الاعظمین قل ان العید
الا عظم لسلطان الاهیاد " الى آخر قوله .

دیگر اول و دوم محرم میلاد اعلى و ابهى در لوحى است :

" بسم المولود الذى جعله مشرراً " وقوله :

" بسمه المفرد على الافنان ان یا اسمی ان استمع ندائی من حول
عرشى لیبلّغك الى بحر ماله من ساحل و ما بلغ قعره سابع ان
ربك لهو العليم الحكيم قد اردنا ان نمّن عليك بذکر ما رأیناه
دخلت ورقة نورا قد تصادف هذا الذکر يوماً فيه ولسد
مشرى و عزّزناه بیوم آخر الذى فيه طهر الغیب السکون "
وقوله :

" فیما حبّذا هذا الفجر الذى فيه استوى جمال القدم على عرش
اسمه الاعظم وفيه ولد من لم یلد ولم یولد " وقوله :

" الا قدس الا منع الاعظم قد جاء عید العولود واستقرّ على العرش
جمال الله المقتدر العزیز الودود " وقوله :

" بسم الله البهى الاعلى الابهی هذا کتاب نطق بالحق و یذکر
فيه ما یسرّ به افئدة العارفين قل انا قدرنا فی هذه
اللیلة بهجة لا صفیائنا ثم سروراً لعبادنا العقربین عید و
فی هذه اللیلة و صباحها ثم هللوا و مجدوا ربکم الرحمن الرحیم
قل تالله فی هذه اللیلة فیها استوى هیكل الله على عرش قدس
عظیم انتم یا ملا الارض لا تحرموا عن جماله ان اعتنموا
الفضل من عنده ولا تكونن من الخاسرین ان یا ملا البیان

فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت في هذا العراء وظهرت
على هيكل التبريع في هيئة التثليث " الخ
و در حق آند و در کتاب اقدس قوله :

" والآخري في يومين " الخ و در حق عيد نوروز :
" طوبى لمن فاز باليوم الاول من شهر البهاء " الخ و در خطابی
و بیانی مکالمه بعد از بیان عید فصح یهود و مسیحی است :
" والمقصود من الاعياد هو التذكّر ولكن الشئ المهم هو التخلّق
بالاخلاق الحسنه " .

عربی بمعنی چشم در لوح به اشرف
(عین) زنجانی است :

" فطوبى لعينك بما رأت جمال الله ربك
وربّ الخلائق اجمعين " و در لوح رئیس است :
" به قرّت عیون المقربین " و نیز بمعنی چشمه و از آنجمله در قرآن
در قصه ذوالقرنین است :
" فوجدها تغرب فی عين حمئة " که بظاهر دلالت بر تسطیح
و سکون ارض و حرکت شمس در ارض و غروبش در عین حمئة دارد
و شرحی مشهور بر آن صادر از غصن اعظم عبدالبهاء حسب خواهش
قاضی عکا است .
عین البقر چشمه چاهی واقع در قرب عکا که حدیث منسوب

نبوی " طوبی لمن شرب من عین البقر " در حق آن میباشد و
نیز بمعنی نفس و خود و ذات شئی . و اصطلاح اعیان ثابتۀ
عرفا برای حقایق و ماهیات اشیا در عالم علم ازلی الهی از همین
است . در لوح به شیخ سلمان است قوله :
" و همچنین بکون اعیان ثابتۀ در ذات قائل شدند " و در لوحی
است :

" انشاء الله باید از نار محبت رحمانی که عین نور است " الخ

(حرف - غ)

در لوح بناصرالدینشاه :

(غادرية) " قد جعل الله البلاء غاديةً لهـذه
الدسكرة الخضراء " باران صبحگاهی

در لوح حج است :

(غار - یغیر) " هذه بيتك التي عروها بعدك عبادك

و غاروا مافیه " شاید اصل جمله اغاروا
بود و یا مراد از غاروا مافیه " طلبوا مافیه " و مراد از غروا
خارج و ظواهر و مراد از غارت داخل و باطن و کتب و آثار باشد
و علت تأنیث الّتی ضمیر راجع باعتبار آنکه مراد از بیت دار و یا

سکنه آن میباشد . و در لوح بنابر الدین شاه است قوله :

" الی متی یغیرون وینجدون یهبطون ویصعدون " الخ
 یغیرون فعل مضارع از اغارة ینجدون از انجاد بمعنی مقابل
 آن و جمله دوم عطف تفسیری جمله اولی میباشد .

در خطاب معروف به عمه است قوله :
 (غَاشِیة) " وَشَقَّ غَاشِیةَ اللَّیْلِ الْاِیْلَیْلَ " پرده جلوه
 آویزان .

آب فرو رفت ته کشید . در قرآن است :
 (غَاضٍ - غِیْضٌ) " وَغِیْضُ الْمَآءِ وَقْضِی الْاَمْرِ " و در کتاب
 اقدس است :

" اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبداء فی المال " که مراد از
 این کلام بلیغ مرموز غروب هیکل ابهی از اینجهان میباشد و در لوح
 حکما است :

" و غاضت الرّاحه والوفاء " .

در لوحی است قوله :

(غَاطِطٌ) " مشاهده در رسول الله نما مع قدرت
 ظاهره در غزوه خندق بعضی از اصحاب

آنحضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت و جانفشانی اظهار مینمودند
 فی الخلا اسروا بهذا القول ان محمداً یعدنا ان ناکل خزینة

کسری و قیصر ولن یأمن احدٌ منا ان یدهب الی الفائط " .
 عربی رشك مغبوط رشك برده . در رساله
 مدنیّه حضرت عبدالبهاء است :

(غِبْطَة) " آیا غیرت و حمیت انسان قائل بهر آن
 میشود که چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مهداً عزّت
 و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق
 و غرب امکان حال محلّ تأسف کلّ قبائل و شعوب گردد " .

عربی لاغر . در خطایی است :
 (غَثٌّ) " ولا یکار یتم امر فی الوجود من فشه
 و شمینه و رکیکه و خطیره الا بالامتحان " .

عربی روز فردا در لوح حکما است :
 (غَدٌ) " واجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم و
 غدکم احسن من امسکم " .

عربی بسیار . در خطایی در صورت زهار
 (غَدِیقٌ) برای آقا سید احمد افغان :

" و میض بالدمیم المدرار والدموع الغدِیق
 المنهمر " .

(غِذَاءٌ) عربی خوردنی و آشامیدنی که قوت و مایه
 قوام و نمو بدن است . اغذیه جمع در لوح طب است :

لا تباشر الغذاء إلا بعد الهضم عالج العلة ولا بالأغذية

(غُرَابُ الْبَيْنِ) عربی بمعنی کلاغ فراق که صدای کلاغ را فال بد برای موت و فراق میگفتند .

در لوح رئیس است :

فی یوم فیه اشتعلت نار الظلم وَتَعَبَ غراب البین .

عربی دم شمشیر و تیر و نیزه . در خطایی

(غِرَار) در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو

است :

و قطعوا أذنك بغرارٍ بشار .

عربی دل باختگی . در خطایی است :

(غَرَام) " و ملا منك عشقاً و غراماً " .

عربی سفیدی و درخشندگی و زیبائی

(غُرَّة) پیشانی . غَرَاء مؤنث اُغْرَ بمعنی سفید

و درخشنده و زیبا و شریف .

در کتاب اقدس است :

" وَالْغُرَّةُ الْغُرَاءُ لَجِبِينَ الْأَنْشَاءُ " و وصف غُرَّة بفرآ محض تأکید

در سفیدی و زیبائی است . و نیز در خطاب معروف به عمه است

" وَتَلَا الضَّرِيبَةَ الْغُرَاءُ "

(غَرْغَر) در خطاب صورت زیارت ملا علی بابای

تاکری :

" غَرْغَرْتُ مِنْهُ النَّفْسُ " نفس از آن به خرخر

افتداد .

(غَرْقَاب) فارسی متعارف بمعنی آب غرق کننده

در لوح اتحاد است :

" نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا

هدایت نمائید " .

(غُرْفَة) عربی حجره اطاق و بالا خانه . غُرْف جمع

در کتاب اقدس است :

" فی الغرف المبنیة فی مشارق الأذکار "

و در لوح مصدر دولت عثمانی قوله :

" و در یکی از غرفات مخروبه این سجن اعظم ساکن در یکی

از غرف عمارت نشسته " .

(غُرُور) عربی خود پسندی و فریفتگی و خود آرائی

در کلمات مکتونه در نصیحت و موعظت مغرور

بشئون ظاهرة است قوله :

" ای ابناء غرور بسلطنت فانیه ایامی از جبروت باقی من گذشته

و خود را با سباب زرد و سرخ میآرائید و بدین سبب افتخار مینمائید

قسم به جمال که جمیع را در خیمه بکرنک تراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانیکه برنگ من در آیند و آن تقدیر از همه رنگهاست " در لوح رئیس است :
 " وَفَرَّكَ الدُّنْيَا بِحَيْثُ اعْرَضْتَ عَنِ الْوَجْهِ الَّذِي بِنُورِهِ اسْتَضَاءَ الْمَلَأُ
 الْأَعْلَى " دنیا ترا فریفت و مفرور ساخت .

عربی سریش و چسب . در مقاله سیاح
 (غَرَوِي) است :

" باینطائفه غرویات (بسته و چسبانده ها)
 و اسنادات عجیبه دار " .

در لوحی است قوله الاعزّ :
 (غَشِي)
 " اِنَّهُ ظَهَرَ عَلَى شَأْنٍ لَا يَنْكُرُهُ إِلَّا مَنْ غَشَتْهُ
 أَحْجَابُ الْإِوهَامِ وَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ " غشته
 فقل ماضی از تغشیه بمعنی پرده بر روی شئی انداختن
 میباشد .

عربی شاخه از تنه درخت اغصان جمع
 (غَصْن) و در آثار مقدّسه بر رجال نورسته برومند
 اطلاق گردید . در فصل چهارم کتاب
 اشعیا است :

" وَدَرِ آنروز شاخه خداوند زیبا و ذی جلال و میوه زمین از برای

فراغت یافتگان اسرائیل ممتاز و مستحسن خواهد شد " .
 و در مجمع البحرین است :

" مِنَ الْبَاقِرِ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ رَسُولُ اللَّهِ وَفَرْعُهَا طَلْحٌ وَعَنْصَرُ الشَّجَرَةِ
 فَاطِمَةُ وَشُرُطُهَا أَوْلَادُهَا وَأَغْصَانُهَا وَأَوْرَاقُهَا شَيْعَتُهَا " و در
 ضمن شرح نام جواد از مقام نقطه ثبت است :

" اللَّهُمَّ الْعِنَ شَجَرَةُ الْكُفْرِ وَاصْلُهَا وَفَرْعُهَا وَأَغْصَانُهَا وَأَوْرَاقُهَا " و در اصطلاح آثار بدیع پسران جمال ابهی بآن ملقب بودند :
 مولی الوری عباس غصن اعظم میرزا محمد علی غصن اکبر میرزا
 مهدی غصن اطهر میرزا بدیع غصن ابدع میرزا ضیا غصن انور
 و در کتاب اقدس بکلمه جمع ذکر شدند قوله :

" وَمَنْ بَعْدَهُ يَرْجِعُ الْحُكْمَ إِلَى الْأَغْصَانِ " و در لوحی است قوله :
 " انشاء الله بنارس دره مشتعل باشند و بنورش منیر و باغصان شر
 متمسک بشأنی که عالم معدوم و مفقود شمرند " الخ .
 و در کتاب اقدس است :

" ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا
 الاصل القديم " .

و در کتاب عهدی بتصریح فرمودند که مراد از آیه کتاب اقدس
 " اذ اغيظ بحر الوصال وقضى كتاب المبدع في المال توجهوا
 الى من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم " .

بن اعظم بوده که مقام اول و اسبق و ارشد را داشت . و در
 حی راجع به غصن اعظم چنین است : قوله :
 انشاء الله در جمیع احیان از انوار وجه رحمن بگل
 ماس از رب الناس امراض نمود و از مطلع کمال و جمال دوری
 سته بمیمون پیوست و از لقای او ممنون و سرور و اگر جمیع اهل
 لم را بنفسی از اهل بصر دهند که شیئی با مثل او در فراش بسربرد
 بته اقبال نکند معذک بزخارف دنیا و اسباب آن از غصن
 بی محروم ماند و باقیح صور عالم مأنوس شد بلی بلبل بگل
 انس و خراطین بر گل و طین ساکن و جالس جمل بمقر اطهر
 طراقبال نکند و بمنظر اکبر توجه ننماید بمثل خودی انس گیرد
 ن است شأن دنیا و اولیای او و لیکن آن ربك لبالعراض البته
 زای هر نفسی را داده و میدهد الخ .

ف حال شهر بانو بنت میرزا محمد حسن برادر مهتر است که
 مزد غصن اعظم بود و بگل الماس از جواهر و بمال و غیرهما فریفته
 دید و راضی باز و اج با سیر کریم المنظر میرزا آقاخان صدر اعظم
 ری گشت . و در نام اخت ذکر است .

یز لوحی خطاب به غصن اعظم است قوله الاعز :
 هو الناطق علی ما يشاء يا غصني الاعظم قد حضر لذي المظلوم
 اهلك و سمعنا ما ناجيت به الله رب العالمين انا جملناك حرزا

للعالمين و حصنا لمن آمن بالله الفرد الخبير نسال الله بان
 يحفظهم بك ويغنهم بك و يرزقهم بك و يلمهمك ما يكون مطلع
 الغناء لا هل الا نشاء و بحر الكرم لمن في العالم و مشرق الفضل
 علی الامم انه لهوالمقتدر العلیم الحکیم و نسأله بان يسقي بك
 الارض و ما عليها لتثبت منها كلاً الحكمة و البیان و سنبلات العلم
 و العرفان انه ولي من والاه و معين من ناجاه لا اله الا هو العزيز
 الحميد " وقوله :

" هو الشافي العزیز الحکیم يا غصني الاعظم لعمر الله نوازلک
 کدرتنی و لیکن یشفیک و یحفظک و هو خیر کریم و احسن معین
 البهاء علیک و علی من یخدک و الویل و المذاب لمن یخالفک
 و یؤذیک طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک " وقوله :
 " حمداً لمن تشرف ارض البهاء بقدم من طاف حوله الاسماء
 بذلک بشرت الذرات کلّ امکناات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق
 و خرج من باب السّجن و افقه شمس جمال غصن الله الاعظم
 العظیم و سر الله الا قوم القویم متوجّها الی مقام اخری بذلک
 تكدّرت ارض السّجن و فرحت اخری تعالی تعالی ربنا فاطر
 السّماء و خالق الاشياء الذی بسلطانه فتح باب السّجن لیظهر
 ما انزله الرحمن من قبل انه لهوالمقتدر علی ما يشاء و فی قبضته
 ملکوت الانشاء و هوالمقتدر العلیم الحکیم طوبی ثم طوبی لارض فاز

بقدمه ولعین قوت بهماله ولسمع تشرف باصفا نداءه
ولقلب ذاق حلاوة حبه ولصدر رجب بذكره ولقلم تحرك على
ثنائه وللوح حمل آثاره نسأل الله تبارك وتعالى ان يشرفنا
بلقاءه قريباً انه لهو السامع المقتدر المجيب * که در ایام بیماری
سرما خوردگی و سفر به بیروت غصن اعظم صادر گردید . و قوله :
" الاعظم الالهی یا الهی هذا غصن انشعب من روحه
فردانیتک وسدره وحدانیتک تراه یا الهی ناظراً الیک و متمسکاً
بحبل الطافک فاحفظه فی جوار رحمتک انت تعلم یا الهی انی
ما اريد الا بما اردته ما اخترته الا بما اصطفيته فانصره بجنود
ارضک وسمائك وانصر یا الهی من نصره ثم اختر من اختاره و اريد
من اقبل اليه ثم اخذل من انكره ولم يردده امرت تری حین
الوحي يتحرك قلمی ویرتعش ارکانی اسألك بولهی فی حبک
وشوقی لاظهار امرک بان تقدر له ولمحبيه بما قدرته لسفرائک و
امناء وحيک انک انت الله المقتدر القدير " انتهى .

و در اثری از خادم خطاب بناظر چنین مسطور است :
" در فقره لوح حضرت غصن الله الاعظم روحی لتراب قدومه
الاعز فدا مرقوم داشتید که محبوب است فارسی شود بعد از آن
لوح مخصوص رساله ای مرقوم فرمودند بلسان پارسی از برای
اهل ایران که هنوز بکوشه عرفان فائز نشده اند بسیار نافع است

و مقصودشان از آن رساله آنکه نام را از متابعت جهل منفع
نمایند و چشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه
اگر درست ملاحظه شود از برای بشر آن رساله مبارکه نافع بود
و هست مع آنکه ظاهراً از امور مشرقه بدیهه لا معه در آن ذکر
نشده و لکن هر ذی شقی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشا و
نماید و هر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند و آن رساله
نزد مهاجرین موجود است انشاء الله بنظر آنجناب میرسد منظور
آن بود که یک نسخه آن اول خدمت آنجناب ارسال شود و لکن
از کثرت اشتغال و عدم حضور کتاب تعویق افتاد " انتهى .
و در ذیل نام نبیل شمه ای در ذکر غصن اعظم میباشد و در ذیل
نام محمد نبیه ای در ذکر غصن اکبر است و ضمن نام عکما تفصیلاً
میباشد و نیز در لوحی است :

" الاعظم الاقدس هذا يوم فيه طار طائر من اطيوار العرش ...
یا ایها المذکور لدی العرش قد قصصنا لك ماورد الیوم علی
غصن الله الخ ۲۴ شهر ۱۲۸۸ " در شرح فاجعه سق
غصن اطهر است و همچنین قوله :

" انا فدینا احد الاغصان لا ارتفاع امر ربکم الرحمن و حین الّا
یخسلونه کان لسانی ناطقاً بین الارض و السماء بذکر ربکم العا
الاعلی و قلمی جاریاً علی ما فاحت به نسمة الرحمن بین ملا الا

قوله :

بسم الله الباقي سبحانه اللهم يا الهی ترانی بین ایهادی
لا عداۃ والا بن محترماً بدمه امام وجهک یا من بیده ملکوت السمآء
یرب فدیئت ما اعطیتنی لحیاة العباد واتحاد من فی البلاد الخ
در لوحی است قوله :

ان الاغصان المنشعبة من السدرة انهم ادلاء بین بریتسی
نفحاتی بین السموات والارضین هل ترون شریکاً اوشیبهاً لله
یکم لا ورب العالمین لا تکلموا الا بما اذن الله لکم اتقوا الرحمن
یکونوا من المتبصرین الخ .

اجع بفتنه غصنیین قزوینی است که بغصن اکبر معتقد شده بودند
وتمام تفصیل این امور در بخشهای ظهور الحق ثبت میباشد .
و لوح معروف غصن خطاب بهمیرزا علی رضا اهل مشهد خراسان
است و در این لوح ثمر ظهور را بنام غصن خواندند .

و در لوح اتی امر الله علی ظلل من البیان والمشرکون یومئذ
فی عذاب عظیم قد نزلت جنود الوحی وقد انشعب من سدرة
المنتهی هذا الهیکل المقدس الابهی غصن القدس فهنیئاً لمن
استظل فی ظلّه یا قوم اتخذون الجبت لانفسکم معینا
من دون الله و تتبعون الطاغوت رباً من دون ربکم المقتدر القدير
الخ مفهوم است که غصن مذکور نفس ابهی وجبت و طاغوت میرزا

یحیی و سید محمد اصفهانی است که در ذیل شرح آن دو نام ذکر
میباشند و ذکری از غصن ذیل نام جمال و تفصیلی ذیل نامهای
سدرة شجرة ورق و غیرها است . و در وصایای مرکز مهد و
همان مقام شامخ شوقی ربانی بنام غصن ممتاز ذکر شدند و قوله :
" والتحية والثناء والصلوة والبهاء علی اول غصن مبارک " الخ .

در لوح به شیخ نجفی اصفهانی قوله ج ع :
" هل السلطان اطلع وغفر الطرف عن
فعلک " آیاهاد شاه آگاه شد و چشم از کار

تو پوشید و صرف نظر کرد .

عربی خشم و در متعارف فارسی میر غضب
بمعنی امیر غضب در خیم و مجری امر
خونریزی و کفر حکومتی را میگفتند . در لوح

به صدر دولت عثمانی است قوله ج ع :

" و همچنین جمعی از فرآشان و میر غضبان با چوب و فلك " الخ

در لوح سورة الله است قوله ج ع :
" وكذلك كنت معذباً بین هؤلاء و هن
ورائهم غُصِف الغلّ عن ورائی " جمع

اغصّف تیرهای بزرگ سخت پر یعنی تیرهای سخت و درشت کهن
از پشت سرم بود .

عربی پرده . در مناجاتی در خطابی است
 "اللهم يا واهب العطاء ويا كاشف الغطاء"
 ای براندازنده ستر و پرده و آشکار سازنده
 در مقاله سیاح است :

(غطاء)

"جمهور غفیر علما بتکفیر پرداختند" بمعنی
 کثیر بسیار زیاد

(غفیر)

عربی کینه و خیانت و ناموافقتی . در کلمات
 مکنونه است :

(غِل)

"دل را از غِل پاک کن و بی حسد بیساط

قد من احد بخرام"

فارسی بمعنی کلاله یعنی زلف . در سورة
 القلم خطاب بحوریة البهاء :

(غُلّاله)

"اَيَاكَ ان تسترى ترائب المقصور عن ملا
 الظهور وغلالة القد من عن لحظات الانس" الخ که شاید بضم
 و بمعنی مذکور باشد و بکسر معین غلّالة عربی بمعنی شعار و پیراهن
 زیرین هم توان خواند .

عربی بمعنی پست تازہ خط گرد لب رسته
 که بجوان و در سن کهنولت هم اطلاق میشود
 و نیز بمعنی بنده و چاکر و خادم و اجیر

(غلام)

غلمان جمع و در قرآن خطاب با براهیم است :

"لا تَوَجَّلْ اَنَا نَبِيْرَكَ بِغِلَامِ عَلِيْمٍ" که مراد فرزند او است و نیز
 قوله :

"وجاءت سَيّارة فارسلوا واردهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا
 غلام" که مراد یوسف بن یعقوب است و قوله :
 "اننى يكون لى غلام وقد بلغنى الكبر وامراتى عاقرة" که مراد
 یحیی بن زکریا است . و برپهشتیان اطلاق مکرر شد قوله :
 "و يطوف عليهم غلمان كأنهم لؤلؤ مكنون" و از همینجا بنوع تشبیه
 واستعاره براولیا و مظاهر الهی و مطالب و معانی زهنیه شا
 اصطلاح گردید . در لوحی است :

"فسوف يبعث الله عبادا فى الارض يسقهم بايادى الغلمان با
 ربك الرحمن كثر الحيوان" و در لوح قناع است قوله :
 "وستر فيها غلام المعانى والتبيان" و در کلمات مکنونه قوله :
 "اگر ساغر معانی از يد غلام الهی بیاشامی" و در لوح نصیر قوله
 "ای نصیر ای عبد من تالله الحق غلام روحی بار حقیق ابهی
 فوق کل رؤوس" الخ و در لوح بصدر دولت عثمانی است قوله :
 "قلم اعلى میفرماید ای نفسی که خود را اعلى الناس دیده و غ
 الهی را که چشم ملا اعلى با و روشن و منیر است ادنى العب
 شمرده ای غلام توقّعی از تو و امثال توند داشته و نخواهد داشت

نأً علی هذا جمال ابهی خود را بنام غلام الهی و غلام روحانی
طلق غلام بتشبیہ واستعاره مذکورہ خواندند و سوق اطلاق
دم در مواقع مخصوص و خصوصاً در الواح سنین اولیّه دوره ابهی
نان است که تخضعاً یا حکماً ایماً بمعنی دیگر غلام هم دارد
درین طریق در آثار والواحشان بسیار میباشد . در لوحی بسید
هدی دهجی است که شرح سفر باسلامبول و ادرنه را دادند
له :

شهد الله انه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده وبهاؤه " و در
بح به شیخ سلمان قوله :

ملاحظه کن که این غلام مع آنکه از جمیع جهات بر حسب ظاهر
مور بر او سخت شد " الخ و در لوح بن ناصر الدین شاه است قوله :
انظر بطرف العدل الى الغلام " الخ و عده ای از بهائیان که
ام غلام علی و غلام حسین و غیرهما مستقی بودند و یاد در خانواده های
بن امر متولد شدند و ابویانشان محض اظهار ایمان و عبودیت خود
سبت بصاحبان این امر اولاد را بنام غلام علی و غلام حسین و بعضی
دم الله نام کردند که از آن جمله :

دم علی بن حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی مذکور بهائیات
را آثار بسیار و حاجی غلام علی کاشی مذکور بفضل والطاف
الواح و آثار کثیره و درویش غلام حسین همدانی معروف بحاجی

قلندرد غالباً در الواح بخطاب " یا غلام " مخاطب گردیدند
قوله :

" یا غلام یذکرک الملام فی هذا الحین الذی احاطته الاحزان
من الذین انکروا الحجة والبرهان " الخ

و میرزا غلام علی دواجی که مرکز عهد و پیمان و برادر جای ابوالزوجه^ش
حاجی میرزا عبد الله صحیح فروش مقام واسطه و بیک مراسلات
قرار داد در آثار کثیر الذکراست . و ذکری از غلام رضا ضمن شرح
نام امین میباشد . و ذکر میرزا غلام احمد مؤسس فرقه و طریقت
احمدیه در نام قادیان میباشد .

و استاد غلام رضا شیشه گر عارف معروف متنفذ مذکور در بعضی مواقع
تاریخ امر که ساکن طهران بود و نظر حمایت باین طائفه داشت
اصلاً بازند رانی و متولد در شیراز بود و فاش در طهران بسال
۱۳۰۱ و مدفنش در مشهد میباشد .

و در کتاب اقدس است قوله :

" انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان " برای اقصی درجه استقباح
و تنفیر از آن صدور یافت . و قوله :

" قد حرم علیکم بیع الغلمان " در تحریم بیع و شراء عبید و اماء
میباشد .

(غَلْبَاءُ)

در خطاب و مناجات طلب مغفرتی برای

یکی از بهائیان است :

"وَعَفَّرَ جَبِينَهُ بِتَرَابٍ بِقَعْتِكَ النُّورِ" و حدیقتک

الغلباء " یعنی و باغ پراشجارت .

(غُلُوءٌ)

عربی در لوحی صادر از سجن عکاء است

قوله ج ع :

"بَحِثْ بِدَلِّ مَرَحِ الْغُلُوءِ بِتَرَحِّ الْعُرُوءِ"

به حدی که شادی مطر آلائی برنج تب لرز مهذل گشت .

(غَلِيظٌ)

عربی درشت و زبر و سخت بمقابل دقیق

رقيق لیّن . در لوح نصیر است قوله ج ع :

"جميع خود را بحجبات غلیظه اوهام از

عرفان ملیک علام منع نموده اند " و در لوح طَبَّ است :

"بَادِرْ أَوَّلًا بِالرَّقِيقِ قَبْلَ الْغَلِيظِ" و در لوحی است :

"وَلَكِنَّ النَّاسَ فِي حِجَابٍ غَلِيظٍ" .

در مناجاتی در خطابی است :

(غِمَارٌ - غِمَرَاتٌ)

"الهی الهی ترانی خائضاً فی

غمار البلاء " الخ غمار جمع غمر جاهای

په آّب دریا و در لوح بسلامان :

"وَسَبَّحْ فِي هَذَا الْبَحْرِ وَغِمَرَاتِهِ" الخ غمرات جمع غمرة شدائد

و بریها و از دحامها و کثرت ها .

(غَمْدٌ)

عربی غلاف شمشیر . در لوح مصیبت حروء

عالیات است قوله ج ع :

"وَخَرَجَ سَيْفُ الْبَلَاءِ مِنْ غَمْدِ الْبَدَاءِ"

در کتاب اقدس است :

(غَنٌّ)

"اسمعوا ما تغنّ به الورقاء" الخ ظا

آنکه تَغَنّ مضارع غائبه از غن بمعنی

در بهی حرف زدن و مستعمل بجای تُغَنّ باشد که در آثار پس

به همین طریق استعمال گردید از آن جمله در تفسیر و الشّمس

"قل يا قوم قد غنّت الورقاء على الافنان" و در لوحی دیگر :

"لوتسمع نغمات الورقاء التي تغنّ على افنان سدرّة البیان"

و قوله :

"غنّ على لغات الورقاء" و در سورة الصّبر : "و غنّ

و در سورة القلم : "و غنّت الورقاء" مسطور در ذیل توضیح نام

و امثال ذلك و اما "تغنّوا" در سورة القلم امر از تغنّی مشتق

غناء میباشد که در دعاء یدعوه محیی الانام فی الايام است قول

"نغمات التي تتغنّی بها ورقاء امرک" و ممکن نیز هست که

در آیه مذکور کتاب اقدس بضمّ تاء و کسر غین مضارع غائبه از

باشد .

غَنَاءٌ در خطابی است قوله :

وَالسَّجَنُ فَرْدُوسِي الْأَعْلَى وَحْدِي قَتَى الْغَنَاءُ " مؤنث أَفْكَنْ
معنی معمور و پر درخت و گیاه .

(غَنَاءٌ) غَنَاءٌ به فتح غین توانگری و بی نیازی . در
کلمات مکنونه است :

" ای پسر کنیز من در فقر اضطراب نشاید
- رغنا اطمینان نباید هر فقری را غنا در بی و هر غنارافنا در عقب
کن فقر از ما سوی الله نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که در
آیت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام انتم الفقراء مستور
ایه مبارکه والله هو الغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق
اُهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرّ یابد
- بکسر غین آواز خوانی و توقیع رساله غنا در اصفهان صدور
فت قوله :

و بعد ذکر مینماید عبد مفتقر الی الله و معتصم بحبل آل الله علیهم
سلام که در سبیل سفر بسوی ملک فضل و عدل ادام الله ظلّه
ن کلّ من سکن فی ظلال مکفهرات رحمته (سفر از شیراز بسوی
هران و محمد شاه) که در ارض اصفهان توقّف نموده جناب
مستطاب زاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیت محمود سلطان
مذاکرین (سلطان المذاکرین روضه خوان) سؤال از حکم

غنای اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر میشود
بعلمت شوونات آن است که اهل فجور و فحش استعمال میکنند و الا
هرگاه طلت معاصی نگردد و از جهت شجره انبیت خارج نگردد
معنی در شریعت وارد نشده " الخ .

و در کتاب اقدس استحسان و تشویق و امر بقرائت آیات باحسن
الالحان است و در آنجمله قوله الاعزّ :

" اَنَا حَلَّلْنَا لَكُمْ أَصْفَاءَ الْأَصْوَاتِ وَ النَّفَمَاتِ أَيْ كَمْ أَنْ يَخْرُجَ كَمْ عَنْ
حَدِّ الْأَدَبِ أَفْرَحُوا بِفَرَحِ اسْمِي الْأَعْظَمِ " و در ذیل شرح نام بهاب
ذکری از رساله غنا است .

(غُنْيَةٌ) عربی کفایت و بی نیازی و توانگری . در لوح
طبّ است :

" لسان القدم ينطق بما يكون غنية الألباء
عند غيبة الألباء " .

در لوح دنیا قوله :

(غَوَامِضُ) " شاید اهل اعراض باقبال فائز گردند و

بغوامض مسائل الهیه پی برند و آگاه شوند "

الخ غوامض جمع غامضة بمعنی مبهم و خفی و مغلق ها .

(غَوُثٌ - مُسْتَعَاثٌ) غوث عربی کمک و یاری و شیخ عبد القادر
گیلانی شهیر که ضمن شرح نام قادر ذکر

است نزد قادیّه بلقب غوث مشهور میباشد و مراد از غوث در
دیباچه رساله هفت وادی خطاب بشیخ عبدالرحمن کرکوکسی
همان او است و جواهر الاسرار نام کتاب او بود .

و مستغاث بمعنی فریاد رس کمک خواسته از اسماء الله است
و در الواح و آثار این امر مکرر ذکر یافت از آنجمله در لوحی ثبت
ضمن نام جمال است قوله :

" بعدد مستغاث از آلاء " الخ و در لوح حجّ بهت شیراز است
قوله :

" اذّا اسألك يا الهی باسمك الاعظم المكنون وكلمتك الاتم المخزون
الذی وعدت العباد بظهوره فی المستغاث بان تدخلنی علی
شاطئ بحر غفرانك " الخ و در آثار ابهی در ایام بغداد و ادرنه
چنانکه در کتاب ایقان مفصل و مکرر میباشد و حتی در مناجاتها
خبر و انتظار و وعده و دعای من یبعثه الله فی يوم القيامة و زمن
مستغاث تکرار شد چه که در کتاب بیان ظهور من یظهره الله را
امید فرمودند که در تر از زمن مستغاث بحساب عدد اجدی حروف
نشود و از کتاب قیوم الاسماء در مقام مناجاتی نقل است قوله :

" خداوند ا عمر قرآن ۱۲۶۰ قرار دادی و عمر بیان راهفت یانه
سال قرار دادی و اگر بخواهی عمر میدهی بعدد مستغاث "
ولی همه امثال این بیانات قبل از تأسیس و استقرار دعوت علنی

همویشان بود . و در لوحی است :

" امروز غیث رحمت از سماء جود مستغاث نازل و هاطل هر نفس
بان اقبال نمود از مقربین محسوب و الا از معرضین در کتاب الهی
مستور " .

در پیش بابی شاعر غوغا تخلّص مقیم
(غوغا)
کرمانشاه بود و از مقام ابهی خطاب به
است قوله :

" هو الله نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد " الخ و از مدعی
بابیه بعد از هیکل نقطه البیان میباشد و بالاخره کور و منفور شد
و از میان رفت چنانکه در رساله ردیه عمه مسطور میباشد .

غیب عربی نهان غیوب جمع در لوحی
(غَیْب - غِیْبَة)
" سبحان الذی اظهر امره و انطق الاش
علی انه لا اله الا هو الحق طلام الغیوب

در اصطلاح الواح و آثار غیب مکنون مراد نهان ذات پروردگار
است که در لوحی ذیل نام حور ثبت میباشد قوله :

" الذی ظهر الغیب المکنون والرمز المصون "

غیبت بمعنی بدگوئی در پشت سر در کتاب اقدس است :

" حرّم علیکم القتل والزنا ثم الغيبة والا فتراء " و در کلمات مکنون
است :

ی مهاجران لسان مخصوص ذکر من است بغیبت میالا نید و اگر
ناری غلبه نماید بد ذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت
ق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از نفوس
د من " و غیبت در عرف اثنی عشریه و اخبارشان عبارت از غیاب
م محمد بن الحسن العسکری شد و در ضمن نام سبحه لوحی
بیان آن اوضاع ثبت میباشد .

عربی باران . در لوحی است :

(غَیْث) " امروز غیث رحمت از سماء جود مستفاد

نازل " و در خطاب به عمه است :

هَـطَلَ الْغَیْـوْثُ عَلَی التَّلُّوْلِ " .

(غَیْهَب) عربی ظلمت و تاریکی غیاهب جمع . در

لوح حکما است :

" لتعرف ما اردناه فی غیاهب الآیات " و

نطاب به عمه است :

لَقِیْ فِیْ غِیَاهِبِ الْجَحِیمِ " و در توقیع تفسیر ها " است :

ا ذکر ت من قبل من غیاهب الاشارات " .

(حرف - ف)

(فاء)

در آثار بدیعیه در کتاب بیان و غیره فاء

اطلاق بر فرقان گردید و نقطه فاء بمعنی

نقطه فرقان و رسول عربی میباشد . و نیز

در کشوری از آثار سرزمین فارس بنام فاء و ارض الفاء ذکر یافت

چنانچه در ذیل نام یحیی نبذه ای ثبت میباشد بدرجه ای که

نام و شهرت آن قسمت گشت و قره العین در آثارش خویش را بنام

فاء و نقطه فاء همی یاد کرد که رمز از فاطمه اسم او و نیز مقام او یعنی

رجعت فاطمه بنت الرسول بود که در ظهور الحق بتفصیل ذکر است

و در آثار بابیه نیز فارس برمز فاء و اشخاص و اماکن بسیاری که آغاز

اسامیشان حرف فاء است برمز فاء مذکور گردیدند .

در یکی از مناجاتهای ابیهی :

(فَاَح)

" اَحِبَّاءُكَ الَّذِینَ قَصَدُوا لِقَاءَكَ وَفَاَزُوا بِانْوَارِ

وَجْهِكَ وَدَخَلُوا الْمَدِیْنَةَ الَّتِیْ فِیْهَا فَاحَت

نَفَحَاتُ وَحِیْكَ (د میدنهای وحیت بوی عطر داد) و سَطَمَت

فَوْحَاتُ الْهَامِكِ (و عطرهای الهامت وزید) .

نام کوه مقدس مذکور در تورات که در
(فاران) اسرار الآثار العمومیة مشروح است و در آثار
این امر بنوع استعاره و رمز عرفانی عبارات :
فاران ظهور یا فاران قرب و امثالها کثرت استعمال یافت
از آن جمله در کلمات مکتونه است :
" ایدوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در
بقعه مبارکه زمان واقع شده بامن نمودید " و در ایقان است :
" و آنحضرت بمصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه
باشعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور بعرضه ظهور ظاهر
شد " و در ضمن نام زمان نقل از آثار نقطه البیان ذکری از فاران
موجود است و نیز در ذیل تین ذکری است . و جمال ابهی قصبه
تون واقع در بعد ۲۸۰ کیلومتری جنوب غربی مشهد را که در ایام
قدیم معمور و بزرگ و موطن علماء و شعراء بود و در آند و موطن حاجی
ابراهیم بیگ و برادر و خانواده شان و اجتماع جمعیتی از اهل ایمان
قرار داشت بنام فاران نامیدند و در این دور رضا شاه پهلوی
فردوس خواندند و در الواح بسیاری بآن نام مسمی و مؤمنین آنجا
مذکورند قوله :

" یا حزب الله فی فاران انا ذکرناکم من قبل بما لا تعادله الاشارة
کلتها يشهد بذلك مولی الوری فی هذا المقام الرفیع یا محمد

النداء المرتفع من هذا المقام (خطاب به محمد بیگ است) ...
یا درویش خدا قدر ما لنا الیک من قبل وفي هذه السنة لوحی
لا ح من افقه شمس عنایة ربک الکریم احمدی الله بما یدک " ال
خطاب به زوجة محمد بیگ است که درویش لقب و تخلص شعری داشت
و قوله :

" یا اهل فاران اسمعوا ندائی الاحلی و صریر قلعی الاعلی انی
لا اله الا اناللعزیز المحبوب قد جئت لنجاة العالم و تهذیب الامم
و از اهل فاران عبد الرحیم با اسم الله الا صدق بسفر ارض عکافت
در مراجعت پس از فوت وی در همدان بوطن برگشت .

و یارس بتفصیل در اسرار الآثار العمومیة ذ
(فارسی) است و در لوحی به عبد الوهاب قوله :
" بلسان پارسی بشنو " . و در خطاب

به زردشتیان بهائی :
" ای پارسیان کشور پارس مشرق زمین است و اهل فارس عزیز
نازنین ملک ایران اقلیم خاوران است و مملکت یزدانیان " ال
و زردشتیان غالباً در آثار خطابی غصن اعظم عبد البهاء بنوا
پارسیان نکردند قوله :

" ای یزدان پاک این فارسیان یاران دیرین اند و دوستان قدیم
در توقیع خطبه القهریه خطاب بحاجی میرزا آقاسی است قوله :

" حيث قال صلى الله عليه وآله في شأن من كان فيه لوكان العلم في الثريا لناولته ايدى رجال من فارس " .

وفارس عری اسم فاعل وبمعنى اسب سوار واسب بان وسوارکار ماهر وعرفاً بمعنی شجاع . قواریس جمع درکتاباقدس :
" لا یجول فیہ الا قواریس الرحمن "

فارس نیز نام شخصی مسیحی مصری وشاید اولین مؤمن از مسیحیان باین امر . در لوحی است :

" وأنچه در باره فارس نوشته بودید کتاب اودر منظر اکبر حاضر الخ ودر لوحی دیگر خطاب بخود اوست :

" نسأل الله بان يجعلك فارس الحقايق في هذا المضمار.....
ان اذكر ان حضر كتابك مرة لا ولى از استوى بحر الا عظم على الفلك بما اكتسبت ايدى المشركين وهذا مرة اخرى حضر لى الوجه قرأناه واجبتك الخ همان کسی است که عریضه مقبوله اش در کشتی بساحل اسکندریه هنگام مهیا بودن برای سفر به مکارسید .

(فاروق) عری مبالغه بمعنی فصل دهنده مابین امور ولقب خلیفه دوم اسلام ودر لوحی است :

" مابین یکی از یهود وصحابه نزاع واقع شد یهودی بمحاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم بمکعب بن اشرف مایل باصرار یهودی خدمت

حضرت حاضر شدند وصدرالحکم للمیودی وبعد نزلت هذه الآية :
" ألم تر الى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل اليك وما أنزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد أمروا ان يكفروا به ويريد الشيطان ان يضلهم ضلالاً بعيداً ومقصود از طاغوت در این مقام مکعب بن اشرف بود وبعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که مبروهم نزد عمر بن الخطاب بعد از حضور تفصیل راز کردند فقال عمر ان اصبر الى ان آتیک دخل البيت واخذ السيف ورجع وضرب عنقه وقال هذا جزاء من لم يرض بما حكم به رسول الله قلماً بلسغ الرسول سحاه بالفاروق ومن ذلك اليوم لقب بهذا الاسم " .

در لوحی است :

(فَاَزَ) " انما البهاء على من فاز بانوار الهدى

واعترف اليوم بالله الفرد الواحد العليم

الحکیم " یعنی کامیاب شد و نائل گردید .

از فاطمه نامان دختر پیغمبر که در آثار خصوصاً در کلمات وتوقیحات بسیار مذکور است (فاطمة)

از آن جمله در صحیفه العدل قوله :

" فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه حقایق افتده انبیاء واوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق گشته و تبدل علی الله هستند بها وبنورها " الخ . واز

مشاهیر فاطمه نامان در این امر مادر باب اعظم و نیز زوجه
اصفهانیه شان دیگر زوجه دوم جمال ابهی که او را بی و مهد
علیامی خواندند و نیز فاطمه ملقب به منیره زوجه غصن اعظم
عبدالبهاء در او اخیار ایام در نه وقتی جمال ابهی صریح فرمودند
که " خواب دیدم شهر بانو رویش سیاه و تاریک چون قرص ماه
منخسف شد آنگاه دیدم دختری که وجهش منیر است و قلبش نیز
منیر پیش آمد او را برای خدمت آقا قبول کردیم " الخ و بدینرو
نام منیره بر او باقی ماند و چون والدهش میرزا محمد علی نهـری را
فرزند نمیشد و باب اعظم در ایام اقامت اصفهان تبرک و دعا نموده
فرمودند اگر دخترم تولد شود فاطمه نامند لذا او را فاطمه نام کرد
بودند . و در ذیل نام غصن ذکر شهر بانو است .

در لوح طب :

(فاعِلان - و " ویسلم الفاعِلان والمنفعلان " مراد
منفعِلان) حرارت و برودت و رطوبت و بیوست می باشد .
(فاخوَرَة) عربی کوره سفال پزی . در خطابی برای
جمعی از دوستان است :

" بیت فاخوره ما این خانه را محضر غرضه
جمال مبارک خریدیم و راه را از دو طرف اشجار کاشتیم همسایه ها
بریدند " .

عربی بمعنی ناجح و ظافر . در لوح رش
است :

(فائِز)

" والذی سمع نداها انّه من الفائِزین
فائِزه در ضمن نام جمال ذکر است .

عربی خوب و ممتاز در لوح به شیخ نجف
است :

(فائِق)

" سم مهلك در سبیلش شهدی است و
الخ بمعنی انگبین خوب و ممتاز .

در خطابی در مناجات طلب مغفرت به
حاجی میرزا عبد الله صحیح فروش است
" و ما فتأ یجول فی میدان الامتحان " و

(فَتَّاح)

در میدان امتحان جولان میکند .

فتحعلیشاه خاقان مشهور که ولادت
واعلی در ایام سلطنت او واقع گردید

(فَتَّحَعلی)

فتحعلی اردستانی که جمال ابهی فت
اعظم خواندند و بهمین نام مشهور و در الواح مذکور است از
در لوحی با قاسید عبد الرحیم اصفهانی است :

" هو العلی الرفع الا منع الاعلی ان یارحم مرّ علی البلاد ..
از اوردت ارض الالف فاحضر بین یدی اسمنا الذی سمیناه

الاعظم بكلمات الله المهيمن المقتدر العلي العظيم قل يا ايها العبد انك لتعلم كيف كنت قائما بين السموات والارضين وانت برفت جمال القدم حين الذي حضرت تلقاء العرش واشرفت على وجهك شمس ذكرا سم ربك من هذا المنظر المشرق المقدس المنير اياك ان لا تحزن في نفسك ولا تتبع كل شيطان مريد قل ان يا فتح الاعظم فاعلم بان امر الله لن يشته بدونه فسوف يدخل عليك من تجد عنه بغض الله ليقب وجهك عن شطر القدس وانك اذا قم باستقامة الله ثم افتح شغتك بامري " الخ ودر ذيل نام رحيم هم ذكرى است وقوله :

" الا قدس الابهي الابهي لعمرى يافتح قبل اعظم قد سترت فيك نعمة لونهاظها بتمامها لتجذب منها العالمين ولكن اظهرناها على قدر مقدور ناظرا الى الحكمة كذلك اراد مصدر الالهية ولكن الناس في غفلة وحجاب " اگر بتمامها ظاهر میفرمودیم کل را جذب مینمود ولكن بعد از جذب بکلمه تفصیلیه که مابین بریه مشغول بر تق وفتق است از یک سمت ندای عشاق بتمام جذب واشتیاق بلند میشود و از جهتی ضوضاء اهل عناد بکمال اعراض و طفیان مرتفع درین صورت حجابات حکمتیه خرق میشود لذا بقدر و اندازه ظاهر فرمودیم چنانچه الیوم اگر علمای من علی الارض فی الجمله شعور آیند کسل بخلوص تمام آنجناب توجه نمایند مع آنکه بعلم ظاهره معروف نبوده

و نیستند لعمری سوف یعلمون ولكن القوم لا یفقهون " وقوله : " قد ارسلنا الیک بید السین (شیخ سلمان) کتاباً کریماً ان یا حبیبی طوبی لک انتالذی وفیت بعهد الله وميثاقه وما منعک عن حبّه ضرّ المعتدین انّ لک مقام معی لا تحزن من شئ نسأل الله بان لا یفرق بینک و بینة لا فی الدنیا ولا فی الآخرة و یستغفرک فی کلّ العوالم فی ظلّ رحمته انه علی کلّ شئ محیط " و شمه ای نیز ضمن نام وفا ثبت است و نامه ای از میرزا یحیی ازل خطاب باو و عدم رضایت از او ذیل نام یحیی مسطور میباشد .

اصطلاح فتنه قمیاء صماء طخیاء در خطب (فتنه) منسوب بامیر المؤمنین است یعنی بلیه

واختلاف و ضلالتی که مردم را کور و کرمی سازد و بقرائن جللیه کثیره مفهوم است که مراد راجع بمقام خود ایشان است که مخفی ماند و استفاده از آن مرکز علم نکردند و بتدریج در ضلالت و فتن شدید خواهند افتاد . و عبارات مذکوره در آثار اعلی کثرت نقل و تکرار یافت از آنجمله در توقیعی به محمد شاه است قوله :

" و از آنجمله است که حضرت میفرماید لا بدّ من فتنه لیسقط فیها کلّ بطانة و ولیجة حتّی یخرج عنها من یشقّ الشّعیر بشعر تیسن حتّی لا یبقی الا نحن و شیعتنا و در حدیث دیگر میفرماید که لا یکسون

هذا الامر الا وان يذهب ثلثا الناس ودر حديث ديگر عشر مي فرمايد
فوالذي نفسي بيده صدقوا محال مشية الله والسن وحيه وقد
خرجوا من الدين عباد الذين لا يظنون ان يعصوا الله ربهم طرفه
عين من حيث يحسبون انهم مهتدون واز آنجا كه مشية
الله بر ظهور فتنه كصماء دهما عمياء طخياء قرار گرفته بود "الخ
فتنه" نیز لقب ايماني وتخلص شعري بانوشه زاده شمس جها
بنت محمد رضا ميرزا نوه فتحعلي شاه بود كه در آثار اعلى ملقب
بورقة الرضوان شد شرح احوال و اسفارش بتفصيل در تاريخ
ظهور الحق ثبت است ولسوچ فتنه صادر از قلم ابهي در آورده
بمعنوان "شاهزاده خانم في الطاء" براي اوست قوله :
"بسم الذي كل بامر يفتنون ان يا فتنه البقاء فانتظري فتنه
ثم ارتقبوا يوم الذي فيه يأتيكم الفتنه من كل شطر قريب"
وقوله :

"هو الروح قد كان على الاجساد منفوخا نامه از شما نرسيد ولكن
جواب ارسال ميشود في الحقيقة بي ذكر مذكور شديد وقوله :
"بنام يكتا خداوند مهربان اي شمس بجان آواز عندليب جانان
بشنو شايد بتمام روان قدم از مكان نفس و هوى برداري" وقوله :
"هو العزيز القيوم هذا كتاب ينطق بالحق ويلقي في القلوب من
اسرار المهيمن العزيز القدير وفيه ينادي الروح بكلمة التي مسا

سمعيها ان احد قل تالله ان كتاب المكنون قد ظهر في
هذا الهيكل القديم قل قد جائتكم الفتنة ياملا الارض من كل
شطر قريب "الخ" و مراد از اين فتنه موعوده واقعه مخالفت ميرزا
يحيى ازل و پروان اوميا شد .

عربي بمعنى سستی و در اصطلاح آثار غصن
(فتور) اعظم عبد البهاء اهل نقض عهد و وصيت
ابهی را اهل فتور خواندند كه در شرائع
ايمان سستی و ناتواني و تقصير كردند .

عربي جوان و كودك و نیز بمعنى سخی و كريم
(فتی) و جوانمرد . در آثار ابهي بمعنوان "هذ
الفتی" نسبت بخودشان بسيار است و فكر
است مراد از فتی را سخی و كريم و جوانمرد و يا جوانی از نظر نشاء
روحاني و يا از نظر آغاز ريمان امرالهي گرفت و گرنه در آنها ننگ
سنتشان تقريبا متجاوز از پنجاه بود .

عربي دره در لوحی است :
(فَجَّ) "ان ربك مع من يذكره تالله من انـ"

بذكری يسمع ندائی من كل فج عميق"
(فحل) عربي نر فحول جمع فحول علماء یا شعرا

بمعنی اعظم و افضل و غالب آنها . در خطايی است :

اعلمی حقّ الیقین أنّ کلّ حقیقة منجذبة بنفحات القدس فی
ذا القرن المجید تفوق فحول الرجال .

تله در خطابی ضمن نام عبد قوله
(فَخَّ) " ویدهب الفخّ تحت التراب ولا یحصل
الثواب بل جعلوا ذکر دین العبودیّة
نأ لهذا الطیر الطائر فی الفضاء الروحانی .

در لوحی است :
(فخر الشّهداء) " ومنهم فخر الشّهداء الذی احضرناه
لدى الوجه " که مراد بدیع شهید
نبرویه ای است . و نیز ذکر فخر النساء است و در نامهای بدیع
بارت ، حیدر ، ذکر می باشد .

(فَخْفَخَة) عربی بمعنی افتخار بیهوده و باد بهروت .
در لوح سورة الاستقلال است :
" سبحان الذی رفع هذا السّماء بغیر عمد
یحی الارض علی الماء و سخر الایاح و صرف الآیات و استقرّ البحار
جرى علیها السّفن و انطق کَشَشْی بما انطق الورق " فی جیسروت
بقا و ینزل لمن یشاء ما یحفظه عن رمی الشّقاء و یحرسه عن
خفیات الزّمن " الخ تلویح باین است که معانی رمزی روحانیّه
مل مذکور قرآن تحقّق یافت .

(فُرادی - فُرید - فُرادی جمع فرد بمعنی یکایک . در کتاب
اقدس است :

فُریدة - مُفَرَّدَة) " کتب علیکم الصلوة فرادی " .
فرید - فریده بمعنی تنها و یکتا و یمانند
و دکتر امین فرید پسر میرزا اسد الله اصفهانی مذکور ذیل نام امریکا
که در آثار غصن اعظم عبد البهاء و تاریخ و نوشته های آندوره مسطو
می باشد از آن جمله در ضمن بیانی از ایشان است :
" دکتر فرید از مس هرست پول میخواست " و فریده نیز گوهر
بیمانند گرانها . فرائد جمع . در خطاب وصایای عهد
است :

" ابدع جوهرة فریده " و در خطاب معروف بعنه :
" وتلأ البفریده الفراء " و فرائد نام کتاب استدلالیه بهائی
تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی معروف است .
و مفردات مقابل مرکبات در لوح طبّ است ،
" ان حصل لك ما اردت من المفردات لا تعدل الى المركبات " .
(فِرَاش) فراش عربی بستر . در لوح بحاجی محمّد
گریمخان است :

" ارفع رأسك عن فراش الففلة " .
فَراش جمع فَرَاشَة بمعنی پروانه بغایت ریز که در عرف فارسی

پشه کوره نامند . در لوح بناصرالدینشاه است :

" ولا يشغلهم المعاش واسباب الفراش عن اليوم الذي فيه
يُجْعَلُ الجبالُ كالْفراش " فراش اول بكسرها بمعنى بستروبالين
و کنایه از راحت و غنودن در شهوت فراش و فراش ثانی بفتح فاء
جمع فراشة بمعنى پروانه های ریز مراد آنکه امور زندگانی و آسایش
و خوشگذرانی و کامرانی ایشان را از توجه بروز عظیمی که کوه ها را
مانند پروانه ها ذره ذره میسازد باز ندارد و اشاره بآیه قرآنی
" يوم يكون الناس كالْفراش المبثوث " است .

فراش در عرف فرش گستر و خادم و مأمر حکومتی و شرطه است . در
لوح بصدر دولت عثمانی :

" وهمچنین جمعی از فراشان و میرغضبان با چوب و فلک "

جمع فریضه عضله سرسینه و تاپهلوک گاه بیم
(فرائض)

و بیتابی لرزد . در لوح بشیخ محمد باقر

مجتهد اصفهانی است :

" واذكر الرّشاة التي بظلمها ناحت الاشياء وارتعدت فرائض
الاولياء " .

باغ وستان و بهشت . فرائض جمع

در توقیع تفسیرها است قوله :

" و اشار علی علیه السلام فی خطبته "

الطنجیه حيث قال وقوله الحق رأيت الله والفردوس رأى العين
وقوله :

" کانه هو فی ارض فردوس الجلال و فی ظلال مکفّهرات افریدوس
الجمال " و در لوحی است :

" ان يانسيم الفردوس هبّ على الممكّات بما هبت عليك نسائم
القدس من هذا الشّطر المتعالی العزيز المنيع لا تخف من احد....
ذکر الذين آمنوا بما اذكرناك عن وراء جبل الروح وان وجدت
قلبا صافيا طاهرا منيرا فالق عليه ما ألقى الله على فؤادك وتنبأني
سر السرّ هذا النّبا الا قوم العظیم ان ما وجدت لا تتعرّض
باحد لو اتكلم اليوم بحرف من الحق لتنفطر عنه السموات
والارضين " و در کتاب اقدس است :

" لئلا تقع العيون على ما تكرهه انفسكم و اهل الفردوس " و در سور
القلم :

" و تتبرکّن بخدمته حوريات الفردوس ثم اهل غرفات الافریدوس
و در لوح رئیس است :

" شطر الفردوس مطلع آيات ربك العزيز الفريد " و در لوح به نصی
است :

" و بمقرّ عز فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته " الخ
و بنام جنت رجوع شود .

(فَرَجٌ) در مناجات آغاز خطاب به عمّه است :

"فَرَجٌ كَرِيمٌ بِسُطُوعِ انْوَارِ بَشَارَاتِ عَظْمَى"

(فَرَعٌ) غم را بتابش انوارمزد گانههای بزرگ بگشا
عربی شاخه و هر چیز من شعب و مبتنی از اصلی
در کتاب اقدس :

"ارجمعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع
من شعب من هذا الاصل القديم" و در خطاب وصایای عهد :

الا وهو فرع مقدس مبارك الخ

(فُرْقَانٌ) عربی بمعنی فرق و در آثار بیان و توقیعات
نام قرآن میباشد . در دلائل سبعة
است قوله :

در ظهور محمد رسول الله حجت را فرقان قرار داده و از
نزل فرقان تایید ظهور نقطه بیان " الخ .

(فَرُقْدَانٌ) دو ستاره از کواکب مرصوده نزدیک بهم در
قرب قطب شمالی که آنها را بعلت تقارب و
تطابق اخوان متلازمان تمثیل و مورد تشبیه
ر دادند . در کلمات مکنونه است :

لمی تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولیکن از فرق قدان
ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان "

(فُرُوعٌ) فارسی فروز و تابش و روشنی و در آثار و
عرف بهائیان نام قریه دوع آباد از توابع
شهر تربت حیدریه خراسان موطن ملا میرزا
محمد از بقیه السیف قلعه طبرسی مازندران گردید که او بنام
فروغی مشهور و قریه نامبرده بواسطه اوشهرت در افواه یافت و
ذکری از او ذیل نام از غنند است و جمعی دیگر نیز از اهل بهاء
در آنجا میزیستند و بعد از او در مابین اولاد کثیره از زوجات
عده اش فقط اصغر اولادش میرزا محمود بجای پدر فعالیت
گرفت و مبلغ معروف کثیر السفر بهائی شد و با آنکه غالباً در وطن
نبود بهائیان آنجا و خویشان خود را سرپرستی نمود و بعنوان
"فاضل فروغی" شهرت یافت و بعد از فوتش احوال و اوضاع بهائیان
آنجا روی بتناقص نهاد و اکنون در آنجا جمع قلیلی برقرارند و از
خاندان فروغی تنی شهید در قلعه طبرسی است .

و دیگر شیخ عبدالمجید ملقب بصدیق العلماء دخترزاده ملا
میرزا محمد مذکور در ترشیز خراسان که حالیه بنام کاشمر است
بشهادت رسید و مدفنش در همانجا میباشد و از جمله الواح کثیره
بنام فروغ قوله :

"انا نذكر اولیائی فی فروغ و نبشرهم بآیاتی و رحمتی الّتی احاطت
الغیب والشّهود یا اولیائی هناك اسمعوا نداء المظلوم انّه

بدعوکم الی المقام المحمود الخ وشرح حال ملا میرزا محمد فروغی وپسر مذکورش وخواندانش در آنقریه و بهائیان آنجا در بخشهای ظهور الحق مسطور میباشد .

(فریدان) قسمتی شامل معمورات وقرای تابعه اصفهان که در ایام ابهی مرکزی از بهائیان گردید گفتند نخست محمد تقی بیک نامی در ایام اقامت باب اعظم باصفهان بملاقات وایمان رسید ولی آثاری از او نیست و آقا سید مهدی امام جمعه که مجتهدی از نجف برگشته و حکیم مشرب بود بملاقات میرزا اسد الله و حاجی میرزا حیدر علی ایمان بهائی حاصل کرد و معظم السلطان والله ویردی خان و ملا محمد علی و غیرهم بهائی شدند و در ایام غصه اعظم عبدالبهاء مفخم السلطان برادر معظم السلطان و نیز میرزا محمود صدر العلماء و صدر الاحرار و شیخ محمد علی و عده ای دیگر در جمع اهل بهادر آمدند که باین اسامی در نامه ها و خطابه ها مذکورند :

میرزا احمد خان و آقا نصر الله و ملا اسمعیل و حسن و آقارضا و آقا محمد علی و آقا میرزا آقا خان و استاد باقرینا و ملا نصر الله شریعتمدار و آقا میرزا رضا واعظ و ملا رحیم تعزیه خوان و آقا باقر پیشخدمت و محمد اسمعیل کد خدا باشی و حسین خان و ملا حسین

گرجی و نوروز علی و آقا میرزا حسن و مسیب و آقا مصطفی قلسی و آقا محمد رضا و آقا عبدالمعلی و ابوالفتح و احمد و شیخ منال ابرار و بدر صدر و پسرش معروف بنائب الصدر و اکنون نیز جمعی میباشد و میرزا محمود صدر العلماء مذکور از طبقه اهل عمام و اهل منبر و تحصیلات مقدّماتی کرده در اصفهان و نزد شیخ محمد علی بن شیخ محمد باقر معروف تحصیلات علمی اسلامی نموده و در سال ۱۳۲۲ تقریباً بمطالعه کتب استدلالیه اینطائفه ایمان آورد و حاجی شیخ محمد علی فریدنی هم در همان اوان ایمان آورد و بمصاحبه با بهائیان رفع هرگونه احتجاب شد و صدر فریدنی مذکور مورد سوء قصد معاندین خصوصاً طلاب اصفهان بتحریرک شیخ محمد تقی نجفی واقع شد و فریدن فرار کرد بالاخره بطهران رفت و چندی در عدلیه در اوائل مشروطیت و کالت کرد و بالاخره باصفهان برگشت و بهمان شغل ماند و تبلیغ رشیدانه بسیار نمود و جمعی را مهتدی ساخت تا در سال ۱۳۴۶ در فریدن درگذشت .

(فریسیون) گروهی از طبقه دینی یهود . در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :

"وبای حجة انکار الفریسیون و علماء الاصنام از اتی محمد رسول الله "

(فَزَع) عربی بهم واستغاثه از ترس . در لوحی است :

"كبر احنائي من قبلی وشرهم بذكري جميل و نوصيهم بالاستقامة الكبرى في هذا الامر الذي به فزع في الانشاء الآ من شاء القدير ."

(فَسَا) قصبه معروف در ایالت فارس که شرح اوضاع آنجا مرتبط با این امر در ایام آقا سید یحیی وحید اکبر و واقعات دیگر در بحواله حق ثبت است .

(فُسْطَاط) عربی خیمه و پرده کشیده بالای حیاط خانه . در مناجاتی با یام صیام است :
"واسترفع فسطاط حکمک وخباء مجدک"
نوع تشبیه بر مقر عظم و حکمرانی الهی اطلاق شده .

(فِصْح - فِصْحِي) فصیح از لغت عبری است و نزد یهود عید فصیح یادگار خروجشان از مصر میباشد و نزد مسیحیان که نیز عید بزرگ بدین نام یادگار قیام و خروج عیسی از قبر است . در خطابی به بیان البهاء است :
بد الفصح معناه عید القربان عند اليهود والمسیح . اخذه الی

آخر آیاه ولكن النصارى بدّلوه بعید القیامة " وَأَفْصَحَ وَفُصِّحَ اسم تفضیل از فصاحت . در لوح به عبد الوهاب است قوله :

"يا قلمي الاعلى بدّل اللغة الفصحی باللغة النوراء" واین در آثار ابهی بسیار است که لغت عربی را " لغت فصیحی " و فارسی را " لغت نوراء " خواندند و مقصودشان بیان آوردن و جلال دادن فارسی سره و متعارفی هم بود چه در اثر نفوذ اسلام و تقدیس عربیت اعتبار فارسی از میان رفته بود حتی در اصطلاح نقطه البیان هم مقامی نیافت .

اصطلاحی متداول و کثیر الاستعمال بمعنی (فَصْلُ الْخِطَابِ) کلام فاصل و سند و بینه فیما بین . در لوح طَبَّ است :

"وهذا القول في هذا الباب فصل الخطاب" و در کتاب اقدس است :

"طوبى لمن اقبل وفاز بفصل الخطاب" و از غصن اعظم عبد البهاء است قوله :

"كلام برد و قسم است یکی جوامع الكلم و فصل الخطاب که بفایت موجز و مفید است دیگر اساطیر و حکایات که مسهب و طویل و مطنب میباشد ولی معانی قلیل و کمیاب" الخ .

جمع فصل وفصول سنه ازمنه چهارگانه سال
(فُصُول) یعنی بهار و تابستان و پاییز و زمستان
که در لوح طب است :

"تنقیة الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة"
جمع فضل بمعنی زیاده وبقیه وهر جای ماند
(فُصُول) فضول البدن افرازات بدن که باید بنسوزد
طبیعی از منافذ خارج شوند . در لوح طب
است :

"تنقیة الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة"
در لوحی است :

(فَضِيلًا) "ثم اشرب من رحيق اسمي الابهى الذي
فضيئا ختمه" الخ که مبدل از اصل فضضنا
است یعنی از من نام ابهایم که مهرش را شکسته گشودیم بیاشام.
و در لوحی دیگر است :

"فلما فضينا ختامه" که ضمن نام ابن ثبت میباشد .
عربی خلقت و طینت و حالت طبیعی و بمعنی
(فِطْرَة) سنت . در قرآن است قوله تعالی :
"فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي
فَطَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ" و در

دعائی از نقطه البیان است :

"وَلَا تُبَيِّنْ الْأَشْيَاءَ لَكَ مِنْ دُونِ عِلْمِي بِهِ بِجَوْهَرِ كَيْنُونَتِي إِذْ ذَلِكَ
فِطْرَةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَقَ بِهَا الْأَنْفُسَ وَالْأَرْوَاحَ وَذَوَاتَ بِهَا الْأَزْوَاقَ
وَيَسْتَمِرُّ إِلَيْهِ الْمَوْجُودَاتُ إِلَى عُلُوِّ الْأَمْتِنَاعِ إِذْ ذَلِكَ أَعْظَمُ نِعَمَائِكَ
يَا إِلَهِي وَكَبِيرُ أَلَا تُكَلِّمُ يَا مُحِبُّونِي" و در لوح به عبد الوهَّاب :
"بِلِسَانِ فِطْرَتِ بَالَاءِ قَدْ حَصَّصَ الْحَقُّ نَاطِقَ كَرْدٍ" و در کلمات
مکنونه :

"رَأْسُ الْفِطْرَةِ هُوَ لَا قَرَارَ بِالْأَفْتِقَارِ وَالْخُضُوعَ بِالْإِخْتِيَارِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ
الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ" و در رساله سیاح است قوله :
"صَحَائِفُ الْهَامِيَّةِ وَكَلَامُ فَطْرِي نَامِيَّةٌ" الخ و فطرت باین طریق
در آثار نقطه البیان سرشت و قریحه نبویه انزال آیات است که
پیشانی مظهر مشیت میباشد و باین بیان همین را اعتراض بر مقام ابهی
قرار دادند و گفتند که آیات ایشان اکتسابی و تکلفی تغیری است
و ایشان در لوح بحاجی محمد کریمخان چنین فرمودند :

"اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَجَادَلْ بِآيَاتِهِ بَعْدَ أَنْزَالِهَا إِنَّهَا نَزَلَتْ بِالْفِطْرَةِ..
..... وَأَنْجَحَ مِنْ فِطْرَتِ نَازِلٍ بِرَفِطْرَتِ أَصْلِيَّةِ الْهَيْبَةِ نَازِلٍ شَدِيدٍ وَمِيشُورٍ"
و در لوح به شیخ نجفی است :

"إِنَّ الْفِطْرَةَ فِي هَذَا الْخَيْنِ تَنَادَى وَتَقُولُ قَدَاتِي الْيَوْمَ وَاطْهَرَنِي
رَبِّي بِنُورِ كَسْفَتِ عِنْدَ إِشْرَاقَةِ شَمْسِ الْبَيَانِ اتَّقُوا الرَّحْمَنَ وَلَا تَكُونُوا

من الغافلين * و در کتاب اقدس :

" قل ان الفطرة خلقت بامری * و در ذیل نام حرف ذکری از کتاب هیکل در خصوص فطرت ثبت میباشد و فطرت نیز لقب و شهرت حاجی ملا حسین جهرمی ناقض بود .

عربی در لوح بشارات است قوله :
(فِقْرَة)
" این فقرة فرض است بر کل طوبی للمعالمین
فقرة بمعنی بند و جمله .

(فلبس)
مسترفلبس امریکائی بودائی مشرب بود
و با خانمی بودائی اوقاتی که در مصر بود
PHLBS

باستماع اخبار غصن اعظم عبدالبهاء بشوق
مد و با هم بهنگارفته منجذب شدند و در ایام توقفش در آنجا
جارت گرفت و راجع بتاریخ حیاتشان و غیره از خواهرشان ورقه
لیا مسائلی که میخواست و لازم میدانست پرسیده کتاب بنام
حیات عباس افندی " نوشت و از غصن اعظم عبدالبهاءست قوله :
در سفر اخیر که بهنگا آمد بیاناتی مفصل باو شد و مرقوم داشت
اید آنرا طبع و نشر کنند و اما ترجمه کتاب او حسین روحی معلم مکتب
ست کار بسیار دارد فرصت ترجمه ندارد انشاء الله هر وقت مترجمی
بد اشود میدهم ترجمه کند و تصحیح نموده آنرا میفرستم که طبع
شر نماید اما جمله ای که نوشته است که روح ترقی میکند بمعاونت

جسد مراد آنکه چون جسد بخدمت عالم انسانی پرداختد یعنی
بلا پرستاری مرغان کند و تقویت ضعیفان نماید و در سبیل
الهی شهید شود و فدا گردد این سبب ترقی روح است و اما
بعد از صعود از این جسد وسیله ترقی ارواح دعای یاران و تضرع
دوستان است . ولی فلبس بجزیره سیلان و کلمبومرکز بود ائیان نیز
رفت و در هند در اوضاع مملکتی سخن گفته مداخله کرد و خطاب
بهمین گفتن گریه در ایام مسافرتش در هند وستان راجع بوی قوله :
" اما قضیه مسترفلبس همه جاز کردند که این شخص بودائی
است " الخ و خطاب بهمین جی استنار است قوله :

" و اما مسأله فلبس جواب نامه او را بنویسید که چون تود را مورد
سیاسی مداخلیم مینمائی ما با تو آشنائی نداریم مسلک تو غیر از مسلک
ما است اصحابهائی هستیم و توبودائی نوعی نمائید که جمیع
ناس بدانند که او آن دوزن دیگرهائی نبودند مسترفلبس
بودائی است مادام تبلین و مسراجزین ایند و دزد اموال نام " الخ
(فِلْذَة)
عربی قطعه . در خطایی در طلب مغفرت
برای زین المقربین :

" و وفق الذین کل واحد منهم قرّة لعینه
و فلذة من کبده " .

عربی هول مسی قدیم عرب . در لوح
سلمان است :
" نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فیها را

بفلسی نخرند .

در خطایی برای جمعی از دوستان است :

(فِلِسْطِین)

" الارض المقدسة حرارتها لا تزيد عن
۳ درجة و ابرد فصلها تقريبا ؛ فوق الصفر

وفي الارض المقدسة والسورية من حوران الى بغداد كلّه سهل و
فوق طرابلس جبل فم الميزاب علوه ۳۸۰۰ متر و البحر الابيض
المتوسط شمالاً وجنوباً البحر الاحمر وبحيرة طبرية حلوة وبحيرة
لوط البحر الميت مالحة و الاشجار التي تنمو في الاراضي الباردة
مثل الجوز موجودة هنا وكذلك التي تنمو في المناطق الحارة
كالنخل والرمان والموز تنمو هنا هوائها معتدل جداً ومن الغريب
ان المسافة بين نقطتها الحارة باطراف طبرية التي هوائها كهواء
الحجاز والسودان تبعد عن نقطتها الباردة جبل الشيخ ۱۸
ساعة فقط فالانسان يمكنه بليلة واحدة او يوم واحد يسافر من
احر الدرجات الى ابردها خط الثلج وهذه الارض كانت تحكم
على جميع العالم لمركزها الجغرافي لانها واقعة في آخر آسيا
واول افريقيا وقريبة من اوروبا وكل من ملكها ملك على كل العالم

وفي القديم لما ملكها الفرس وكذلك الرومان واليونان والمسلمون
فتحوا العالم ولما نفوا ابراهيم عن وطنه خاطبه الحق قائلاً
لا تحزن اني اعطيتك احسن اراضي الدنيا قسم منها بنيت الورد
وقطعة فيها الزنبيق وفي غيرها الرياحان وفي الاخرى النرجس
انتهى ودر ذیل نام اورشليم ذکر است .

در لوحی است :

(فَكْكَنا)

" قل يا قوم اشربوا من الرحيق المختوم

الذي فككنا ختمه بايدى الاقتدار از اين

می ناب سرمهر کرده بپاشامید که مهرش را بدستهای قدرت گشودیم .

(فَلَك)

فلك بفتح تحتین عربی مدار اختران و غيرها

و آسمان . افلاك جمع در اثری با مضاء

خادم مورخ سنه ۹۳ عنوان : " ط سرور

مكرم معظم جناب حا قبل سین علیه بها الله الا بهی ملاحظه

فرمایند اینکه از قبل مرقوم فرموده بودید که شخصی از علمای

علم ریاضی از افلاك و سیارات و حرکت آن از آنحضرت سئوال نموده

در ساحت اقدس عرض شد قال عزّ ذکره یا حا قبل سین اگر ناس

غافل بذکر این بیانات و فوق آن بمطلع علم الهی اقبال مینمودند

هر آینه جمیع علوم مکنونه بعرضه ظهور و شهود مشاهده میشود

عنایت حق بمقامی است که هیچ نفسی را مأیوس نمیفرا مید و لکن خود

بس حجاب خود شده اند و پیرهای اوها طائرند چه مقدار
 لواء که در ارض سرّ و این ارض و توقف در عراق از علوم متفرقه
 نوال نمودند جواب کلّ بشأنی که احدی قادر بر اعتراض نبود
 سماء علم الهی نازل و لکن احدی از آن نفوس بیحرمانی فائز
 در چه مقدار از حکماء که از اقوال حکمای قبل سئوال نمودند
 مدّ از اشراق شمس حکمت و اذعان بآن محتجب مشاهده شده اند
 مرالله انّ قلمی الاعلی لا یحبّ ان ینطق بما اخبره نقطة البیان
 لا اله الا انا المهیمن الفیوم انتهى
 بن در ایام توقف در عراق ورقه ای از سماء مشیت در ذکر این مقامات
 ل آنچه در نظراین عباد است عرض مینماید از جمله در آن ورقه
 آره عدد نوزده نازل شده بود و فرمودند هنوز تمام ذکر نشده و
 چه از سماوات و افلاک در آن ذکر شده بود غیر آن معانی بوده که
 ن ذکر مینمودند باری بحضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی
 اب قدمه الاعزّ فدا فرمودند که در این مقامات شرحی مرقوم
 مایند انشاء الله از بعد ارسال میشود چون مشغول اند تاخیر
 ن در رساله ای که از قبل مرقوم فرموده بودند در سیاست
 ن نزد جناب ملا علی اکبر موجود است ملاحظه خواهید فرمود
 آخرها که مراد از اول رساله افلاکیّه عربیه معروف و از دوم
 اله مدنیّه فارسیّه است که هر دو مطبوع و منتشر و مشهور میباشند.

(وَفَلَکَ وَفَلَکَ) برهای هند مجرمان که پایشان در آن بند کرده
 بزنند و برکندهای محبوسان اطلاق کنند. و در لوح به صدر دولت
 عثمانی است :
 "جمع فراشان و مرغضبان با چوب وفلک آمده الخ و عربان
 معرب کرده فلقه گفتند .
 (وَفَلَکَ) بهضم و سکون کشتی و کشتیهها . در لوح نصیر است :
 "و وفلک ابهی که بر بحر کبریا الیوم جاری است تمسک بسته از
 واردین او محسوب شوید الخ و در ذیل نام زیارت "الفلک الحمر"
 مذکور است .
 فناء البیت بکسرافه جای باز و مید انگاهی
 جلوی خانه و حریم و در خانه . در توقیع
 بمحمد شاه است :
 "ان الله واحبّاء اجل من ان یصل بفنائهم خیر احید اوشره"
 و در لوح نصیر است :
 "و تو توقف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز به سرور
 در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عرش رحمانیه نشده فیاروحا
 لمن یتوجه الیه بقلبه و یمستظّل فی ظلّه و یمستقر الی فناء قدسه
 و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شود
 و در لوح حکما است :

" فَلَمَّا انفجرت ينابيع الحكمة والبيان من منبع بيانه واخذ سكر
خمر العرفان من في فناءه " الخ ودر صلوة يوميه :
" سبحانك من ان تصعد الى سماء قربك اذ كرام المقربين اوان تصل
الى فناء باهك طيور افئدة المخلصين "

فناء بفتح فاء مصدر وضد بقاء بمعنی نیستی و هلاك و فوت و زوال
فانی اسم فاعل فناء پذیر در کلمات مكنونه راجع بفناء دنيا است
ای ابناء غفلت بهادشاهی فانی دل میندید و سرور مشوید
مثل شما مثل طیر غافل است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان
بسراید و بخته صیاد اجل او را بخاک هلاک اندازد دیگر از نغمه
و همیگل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگان هوی
و فناء در عرف متصوفه و اهل سلوک گم شدن وجود فردی و شخصی
در وجود کلی و الهی است و در رساله های سیر و سلوک تبیین گردد.

عربی قلب و عقل آفئده جمع و شرحی از
(فؤاد) توقیحات راجع بفؤاد و مقام فؤاد ضمن
بیان نامه ای بهت و سبعة ذکر است

و در کلمات مكنونه است قوله الاعز :

" یا من الوجود فؤادك منزلی قدسه لنزولی و روحك منظری طهرها
لظهوری " و در مناجاتی است :

" بل فی کلّ حين نطق فؤادی " الخ و در لوح رئیس است :

" وسمع منك ما يطهر به افئدة القاصدين " .

لوح فؤاد بشیخ کاظم سمندر قزوینی است و مراد از کبیر
در جله " قد اخذ الله کبیرهم " فؤاد پاشا وزیر اعظم سلطان
عهد العزیز عثمانی میباشد که در تبعید و سجن ابهی دخالت تام
داشت و بالاخره بی معالجه مرض شدیدش بهار پس رفت و چندی
گرفتار مقاسات شدائد مرض و معالجه بود تا هلاک شد . و در سر
الامین است قوله :

" نبئی الامین نبأ المهتاض از اخذته سكرة الموت واحاطت
ملافة غلاظ ناداه ملک عن یمن العرش یا فؤاد هو لا عملائک
شداد هل تری لنفسک من مناص قل لا ورب الا بجار الآل
القسی یغلی الفؤاد انه هو الذی ظلم علینا فی هذه الكرة ان ربنا
لهو العزیز الکریم قد اخذناه کما اخذنا من قبله الاحزاب " و در
اثری است :

" حبیب مکرم جناب ملا علی باج علیه بها الله ملاحظه فرماید
هو الا قدس الاعظم الا کرم العلوی الابهی الحمد لله الذی تجل
للكائنات بالنقطة التي كانت مقدسة عن الجهات سور
رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزا
سوره مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی
احباب نازل شده که فؤاد پاشا که وزیر خارجه دوم بود بمقر خ

راجع شده بود و سبب فتنه اخیر و مهاجرت از ارض سر بهنگا
اوشده بود و نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی
فؤاد پاشا و یکی مالی پاشا گاهی این صدراعظم بود و آن وزیر
دولت خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرمایند: سوف نمزل
الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا المیز
الجبار: همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین
ملاحظه فرمایند: الخ و فؤاد پاشای مذکور که ضمن نام رئیس و غیره
نیز ذکر است در اسرار الآثار الممومیه شرح داده شد و ذکر از لوح
فؤاد ذیل نام عهد میباشد.

(فیشاغورث) معروفترین فیلسوف اقدم یونانی که متجاوز
از پنج قرن قبل از میلاد مسیح (۸۵۳ سال
۵۸۲) یعنی در عصر کوروش و داریوش

میزیست و در حق وی در لوح حکماست:

"وفیشاغورث فی زمن سلیمان بن داود واخذ الحکمة من معدن
النہو و هو الذی ظن انه سمیع حقیف الفلک وبلغ مقام الطلک" الخ
و در باره عدم انطباق این بیان با تاریخ مذکور حیات فیشاغورث
که معتمد علیه محققین عصر میباشد توان گفت که مانند بسیاری از
آثار مقدسه دیگر از قدیم وجدید صرفاً محض تأیید مقصود و توجیه
بجوهر مندرجات بدو و تضمین امر دیگر آن نقل منقولاتی که

در دسترس مردم بود فرمودند و این بعلاوه آن است که اعتماد
مذکور هم پیش از ظن حاصل از قرائن نیست.

هری در مونت و مذکور بمعنی واسع و فراخ
(فیحاء)

در لوح سلطان:

"دمشق الفیحاء" که فیحاء لقب و صفت

دمشق بود.

موسوم باین نام فارسی در عصر اخیر هم

بسیار بودند از اشهرشان فیروز میرزا

نصرت الدوله والی فارس در ایام مقاتلات

نیریز که ضمن اتفاقات در عصر اول مذکور است و فیروز میرزا

فرمانفرما و سر دیگرش عبدالحسین میرزا فرمانفرما والی کرمان و

پسرش نصرت الدوله فیروز میرزای ثانی بود.

مصدر عربی بمعنی جریان و سیلان. فیاض

مبالغه بر آب و هر جود. در لوح حکما

است:

"طوبی لمن فاز بفیضان هذا البحر فی ایام ربّه الفیاض الکریم"

(حرف ق)

(ق)

در آثار این امثالها رمز از قزوین رقم
گردید و در لوح حروفات مقطعات مذکور
ضمن حیات رمز از حاجی محمد باقر نهبیل

مسافر همدانی میباشد و در لوح با حاجی ذبیح :

" واطلعت بالذی آمن بالله وآياته فی اسم القاف بعد الالف " که
مراد اسم آقا است .

قاب عربی دسته کمان و در قرآن است :

(قاب قوسین) " فکان قاب قوسین او ادنی " و در لوحی
است :

" بمقام قاب قوسین که در آن جانب سدره منتهی است وارد شد "

(قادریه)

نام قرقه ای از فرق تصوف اسلامی

تابعان شیخ عبدالقادر گیلانی شهرک

در سال ۴۷۰ هـ ق فوت شد و مقبره اش در

بغداد میباشد و زکری از او ذیل نام غوث است . در لوحی است

" بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال

آن نموده و مینمایند کاش دارالسلام میرفتند در تکیه قادریه

ملاحظه مینمودند و متنبه میشدند ای علی جمعی در آن محل

موجود و مجتمع و نفسی الحق مشاهده شد نفسی از آن نفوس زیاده
از اربع ساعات متعلاً خود را بجر و مدر و بجد ارمیزد که بهم هلاک
بود بعد منصفاً بر ارض میافتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور
نداشت و این امور را الزکرامات میسمند آن الله بر بعضی منهم و نحن
بر ۱۰۰ آن ربك لهوالعلم الخیر .

قادیان قریه ای در ایالت پنجاب هند

(قادیانی)

و قادیانی میرزا غلام احمد مؤسس شعبه

مذهبی قادیانی معروف در اسلام به سال

۱۳۲۸ هـ ق درگذشت و بعد از او مولی حکیم نورالدین طبع

وصیتش بجایش قرار گرفت و او کسی بود که سلیمان خان جمال الدین

با جمال افندی تنگابنی مبلغ شهریهائی و سیاح در هندوستان و

کشورهای مجاور آن در آن سنین مسافرتش بشهرهای هندوستان

در شهر جسون پنجاب چندی مهمان وی شد و تفصیل در

اسرار الآثار عمومی است . در خطابی چنین مسطور میباشد قوله :

" تفاصیل قادیانی معلوم و واضح بود عنقریب خویش را آ

خسران مبین بیند " الخ :

در کتاب اقدس :

(قاس)

" لا تقيسوا کتاب الله باهوائکم " کتاب

خدا را با هواهای نفسانی خود نسنجید .

(قُتاس)

در دعا "یدموه محیی الانام فی الایام :

لثلاً یقاسوا امرک بما عند هم " که ظاهرش لثلاً یقیسوا میباشد .

از حضرت عبدالبهاء :

مقتاسین بالاصائل من المآفئات الجیاد " اسم فاعل از اقتاس
ست .

قریه ای از توابع یزد واقع بیحدنیم فرسنگ
(قاسم آباد) در سال ۱۳۱۰ هـ ق برادران شاه سیاوش

و شاه کاوس بهائی شدند و در سال ۱۳۱۳
و شش شاعر پسر گشتاسب و جمشید خداداد حکیم بهائی از هندی
مردند . دیگر از بهائیان زردشتی آنجا اردشیر ورشید و جمشید
بناء فرود و مهربان کیومرث و غیرهم بودند .

کوه موهوم و یا معلوم که در اسرار الآثار
(قاف) العمومیة و ذیل نامهای عنقا و قهریوس و
کشیب ذکر است و در لوحی :

"ونادیناک فیکلّ حین فی سرادقات القرب خلف قاف الهویة" و
در خطابی است :

"این ایام اقلیم تقفاز بمقدار کلی اهمیت پیدا نموده باید همتی نمود
تا به ثبوت رسید که ق و القرآن المجید است آشیان فتقای مشرق
الهی صوت سیمرغ امرالله از آن انحاء و نواحی بلند گردد"

در ضمن قهر و مصر ذکر است .

(قاهر)
(قاین)

قائین قصه ای معروف از توابع پیرجند

خود جمعیتی بسیار از مؤمنین این امر

نداشت ولی بنام آقا محمد فاضل و نبیل

اکبر و بنام آقا محمد علی نبیل اهل قاین که از حوالی آنجا بودند

معروف گردید و مؤمنین حوالی و جوانب بنام اهل قاین مخاطب

گردیدند از آنجمله قوله :

"قائین احبّاء الله الا قدس الاعظم یا معشر الاصفیاء لم یدر البهاء
من ای مصائبه یدکرلکم " الی آخره .

(قُبَاع) عربی صدای خوک بنقش از بینی . در لوح
رئیس است :

"ولا یسمنه قُبَاعک ولا نُباح من فی حولک"

نه صدای خوکی تو و نه صدای سگی اطرافیان تو نتواند او را مانع شد .

عربی هر دارای سقف مستدیر مقعر . بفارسی

(قُبَّة) گنبد و خرگاه قُبَاب جمع قُبَّة و قِبَاب

به تشبیه و اعتبار خرگاه و سراپرده جلالت

شاهانه محض افاده تجلیل و تعظیم در جملات ادبیه استعمال

کنند . در کلمات مکتونه است :

"یا بن الوجود استشهد فی سبیلی راضیاً عنّی و ساکناً لقضاء فی

لستريح معي في قباب العظمة خلف سرادق العزة * ودرملوة
يومية است :

" ايرب ترى الغريب سرع الى وطنه الاطى ظل قباب عظمتك وجوا
رحمتك " ودرلوح حج است :

" ثم يدخل البيت هو قاروسكون كانه يشهد الله في جبروت امره
وملكوت بيته الى ان يدخل في الصحن ويحضر في مقابلة قبة التي
كانت مخصوصة باستواء عرش العظمة عليها " ودرلوح ديگر :
" بسمه الباقي بلا زوال ان استمع النداء من مالك السفينة الحمراء
من شطر العكا التي سميت بالقبة البيضاء انه لا اله الا هو العزيز
الحكيم " ودرخطابی بحاجی آقامحمد علاقه بند درتاریخ
۱۳۲۱ هـ ق :

" عاقبت این گنبد های گرد سفید و سبز و نیلگون سرنگون گردد
و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را احاطه نماید "
الى آخرها که عمایه های مدور معظم مختلف الالوان را بمشبهه
گنبد خواندند .

درخطابی برای جمعی از حاضرین :

(قبر)

" المسيح ماكان عنده احياء كفاية

يحافظون على قبره قبره كان في زميلة

الى ان ات هيلانة أم قسطنطين ملك الرومان الى القدس هي

التي سألت عن القبر واخبروها عن محله وذلك كان ٣٠٠ سنة
بعد صلب المسيح موسى تحلل القصب والعشقة مدة ٤٠ سنة
وبعدده من يوشع وصيه وذهب لستريح وتوفي ولا احد يعرف
محل وفاته ولا الفارة التي آوى اليها ايليا احبى دين موسى بعد
ما اخرجه يريعام وريحعام هو ايضا مثل موسى استراح في مغارة في
جبل الكرمل وتوفي ولا احد يعلم بقبره .

جزیره بزرگ و معروف در بای مدیترانه که
(قبر لیس) تنخيل دز اسرار الآثار العمومیة ذکر است

سلطان عبد العزیز در سال ۱۲۸۶ هـ ق

میرزایحیی ازل ربابتنی چند ازل و بهائی از ادرنه بآنجزیره
تبعید نمود که در ماغوسه ماندند و آنجا مرکز مراوده و مراسله
از لیان گردید و در سال ۱۸۷۸ م آنجزیره را دولت انگلیز از
دولت عثمانی بدست گرفته بتصرف آورد که الى کنون در تصرف
باقی است و بالاخره میرزایحیی در آنجا درگذشت و مدفنش در آنجا
میباشد و بعضی از بهائیان همراهانش و غیرهم نیز در آنجا مدفون
و بعضی از اخلاف میرزایحیی و امور متعلقه بایشان و نیز بعضی از
از لیان در آنجا باقی اند و در یکی از آثار با مضاء خادم چنین
سطور است :

" چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بود عریضه ای عرض

ود در آنعریضه دو روایت معروف داشته که در کتب قدیمه از
ان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان
جزیره قاف و يمنع الناس من الرحمان اذا حان ذلك توجهوا
ن الارض المقدسة منها تمر نسمة الحیات وقاف قبرس است و این
سهر است چنانچه جمیع ترک قبریس را شیطان جزیره سی میگویند
رض مقدسه هم معین که حال مقر عرش واقع شده و فقره ثانسی
لهر الحباب فی جزیره المنسوبه الیه انه قصیر القامة کثیر اللحیه
بق الجبته والصدر اصفر العین والبشر لظهره وهو کسان
و الصدر شعر کالمعر اذا اتی ذلك الوقت تقرّبوا الی الکرم ولو
لکلک ثم اقبلوا الی الوادی المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء
تهی معلوم بوده که حباب اسم شیطان و حیّه است میفرماید
اهر میشود در جزیره ای که منسوب باواست که قبریس باشد
نانچه بجزیره شیطان معروف است و میفرماید اذا اتی ذلك
وقت تقرّبوا الی الکرم و کرم جلی است مقابل عکا و لو بالکلک
رجه بسینه باشد ثم اقبلوا الی الوادی المقدس ارض المحشر
عه البیضاء این سه لقب ارض عکا است چنانچه بین کل مشهور
رکتب مذکور و کاش نفسی بقبریس میرفت و جمیع این صفات که
کور است بعین ظاهر در آنشخص مشاهده مینمود
رضمن نام یحیی ذکری است .

(قبل - قبله - قبل در آثار اعلی و ابهی مابین دو جزه از
اسم مرگب غالباً زیاد میشود مانند اینکه
اقبال - تقبیل - در کتاب اقدس است :
مقبیل) " و از ذکر الشیخ الذی سقى بمحمد قبل
حسن " که مراد شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر است و
در لوح باستان علی اکبر معمار یزدی (شهید) در عشق آباد :
" بصی المشرق من افق ملکوت البیان یا علی قبل اکبر علیک
بها الله مالک القدر " و نیز در آثار کلمه " از قبل و بعد " بمعنی
از قدیم و جدید بسیار ذکر یافت از آنجمله در لوح بشیخ سلمان :
" بلکه کل ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج این بحر
متموجه بدیعه بوده و خواهد بود .
قبل در آثار حضرت بها الله باینطریق بسیار است :
" زگره من قبلی (از نزد و طرف من) و بشره بعنایتی و رحمتی "
قبله مواجه و مورد توجه . در لوح حج بغداد است :
" جعلک الله قبله الامم " .
اقبال بسوئی آمدن . در لوحی است :
" ثم اقبل بقلبك الی مقر الذی فیه ینطق کلشی بانّه لا اله الا هو
العزیز الکریم " .
تقبیل بوسیدن . در کتاب اقدس است :

"حُرِّمَ عَلَیْکُمْ تَقْبِیلُ الْاِیَادِی" و در خطابی در جمعی از دستا
نوبتی که شیخ حافظ قرآن رسید و دستشان را بوسید فرمودند :
"دست بوسی و یاد امان بوسی و یا اقدام و درگاه بوسی هیچیک
جائز نیست و بدعت سیئه است" شیخ گفت بر شما پوشیده نیست
که علما اجازه دادند فرمودند :

"بلی بعضی گفتند که بدعت مستحسنة است ولی مگر ما مجبور
با طاعت علما هستیم در قرآن است لکم فی رسول الله اسوة حسنة
ندارد فی العلماء مگر نه پیغمبر با اصحاب مصافحه میکردند علاوه
این در قرآن است کرم الله بنی آدم در بغداد با یکی از علماء
سوار بر اسب بملاقات شخصی در قریه ای میرفتم و اسب مرکوب
آن عالم حسب تعلیمش در بین راه همه جا برای رسیدن مردم
و دستبوسی میایستاد و من تأمل نکرده و داع گفته رفتم . شیخ حلبی
بسیار تنومند بود و حسب دعوت سلطان عبد المجید به جشن ختان
پسرانش عبد الحمید و فؤاد و محمد رشاد رفت و وزیر تشریفات بهم
تعلیم میداد که در حضور سلطان تمنای زمین کنند و وقت امر سلطان
بجلوس رکوع کنند و ساکت باشند و وقت امر سلطان بتکلم بجواب
مختصر اکتفا نمایند و همه بآن رسوم عمل کردند ولی حلبی هر چه
وزیر فریاد زد که تمنّا کند نتوانست و ناچار نزد سلطان رفته مصافحه
نمود و گفت پیغمبر چنین میکرد و رکوع هم نتوانست و مربع نشست و

گفت پیغمبر چنین میکرد و جای آنکه وقت سلام دست بر سر گذارد
بر شکم خود گذارد

"مُقَبِّلُ اَقْبَالِ گاه 'مُقَبِّلُ بوسه گاه . در کتاب اقدس است :
"الَّذِی جَعَلَ اللّٰهَ مَطَافَ الْمَلَاءِ الْاَطْلٰی و مُقَبِّلُ اَهْلِ مَدَائِنِ الْبَقَاءِ"
عربی دود و بوی طبخ و سوخته . در لوحی
(قُتَار)

و مناجاتی است :
"وَلَوْ بِطَبْخُونِی فِی قُدْرِ الْبُخْضِ قُتَارَ الَّذِی
یَفْخُ مِنْ لَحْمِ یَتَوَجَّهَ الْبِکَ وینادی "الی آخرها .
در لوح رئیس است :

(قتل)
"قُلْ اِنَّ طَکَ الْعَجْمِ قَتْلَ مَحْبُوبِ الْعَالَمِ"
ناصرالدین شاه هیکل نقطه را بقتل آورد .

قصبه ای واقع در چهارده فرسنگی
(قَهْفَرخ)
جنوب غربی اصفهان شامل تقریباً
هشت هزار نفر سکنه که جمعیتی از بهائیان

در آنجا هستند نخستین کسیکه در آنجا مطلع و مؤمن باین امر
گردید سیدی روضه خوان بود که ایمان خود را بعلت شدت تعصّب
اهالی مکتوم میداشت و پس از او تقریباً در سال ۱۲۹۸ غلامحسین
رضوان متّصف بایمان بدیع گشت و بواسطه اوعده ای مؤمن گردید
و او بالاخره در سال ۱۳۲۲ هـ ق بحالی که در مزرعه طاهرآباد

متملق بخودش که نیم فرسنگ تا قصبه مسافت دارد بوده نفرش در آن بیابان ریخته باتیشه و چوب کشتند و اکنون در آن قصبه جمع قلیلی بهائی هستند .

(قَدْر - تقدیر- سورة القدر قرآن را از قلم اعلاى نقطه شرحی است که در آن ضمن چنین مسطور می باشد قوله :

"ولا يصعب على نفسك بان في كل الف شهر لا بد بلهالي قدر معدودة فكيف يمكن تصور تلك الشهور التي يعادلها الله لها بلى انها كانت مدة ملك بنى امية لعنهم الله دهر الداهرين وشر الآخرين وليس فيها ليلة القدر لان مناط التساوى هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر وليس المقام مقام التأمل وان المراد بالروح في قوله تنزل الملائكة والروح فيها بان ربهم من كل امر هو القائم والمراد بالملائكة هم الائمة " واز حضرت بهاء الله استه " واما مسائل في ليلة القدر قل قد ظهر يوم الاعظم و طافت حوله ليلة القدر بعد الذي اظهرناها وزيناها بطراز اسمنا المعزى الضيع لما قضت لا ينبغي ذكرها تمسك بيوم الاعظم الذي فيه تجلى الله على كل الاشياء (عید رضوان) قد فرها من بشر الناس بظهورى انها زينت بها نزلت فيها الهاء التي انشعبت منها بحور الاسماء ان اعرف وكن من الشاكرين في ظاهرها الباطنات

ليلة فيها ولد محبوب العالمين ونزل ذكرها في لوح الذى زينه بهذا الذكر العزيز البديع .

ودرباب قدر از قلم اعلاى نقطه است :

" قال الله تعالى والذى قدر فهدى قال الصادق لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين لان القدر نفس الامكان وهو اوسع عما بين السماء والارض المقبولات وكل الاشياء يمشون فيه ولا يشعرون فحين ما خلق خلقه بالاختيار والاختيار مساوق لوجوده لان السؤال الست برهم لا يجرى الا على المختار وان السؤال نفس الجواب وخالفه مختار عادل فلا بد من خلقه بالاختيار وان الخلق حين ما انخلق خلقه خالقه على ما هو عليه لان الله قبل وجودهم عالم باختياراتهم وخلقهم على هيئته ما هم عليه جزاء وصفهم وما هو بظلام للمعبد لان عله بالاشياء قبل وجودهم كعلمه بعد وجودهم وهو المعطى كل ذي حق حقه في مقام امكاناتهم " الى آخرها .

تقدير اندازه و تعيين کردن مقدار اندازه وآلت آن مقادير جمع در لوح طب است :

" قل بما قدرنا لا يتجاوز الا خلاط عن الاعتدال ولا مقاديرها عن الاحوال " بآنچه تعيين کردیم اخلاط چهارگانه مزاج از اعتدال خارج نشود و اندازه آنها از احوال و کیفیات خود بیرون نشوند .

مصدر عربی بمعنی پاکی و منزهی از عیب و
(قُدُس) منقصت و بعناوین : روح القُدُس^(۱)
حظيرة القدس^(۲) ارض القدس^(۳) قدس شریف^(۴)

یا حرم قدس شریف یا بیت المقدس یا بیت المقدس و نیز
ناحیه مقدسه^(۵) و کتاب مقدس^(۶) و احادیث قدسیه^(۷) و ارض مقدسه^(۸)
و امثالها در آثار این امر و در ضمن نامهای اورشلیم و باب امة
و غیرها مذکور است که مراد از اول بفارسی سروش ایزدی یا
شید اسپند و ضمن روح ذکر است و در قرآن است :

"وَاتَّيْنَا عِيسَىٰ بِنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَابْدَآءَ هَرُوحِ الْقُدُسِ" و مراد
از دوم بهشت و ضمن نام حظيرة ثبت است و مراد از سوم
فلسطین و ضمن آن نام و نام بقعه مذکور و در قرآن است :

"يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ" و قوله :
"فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طَوًى" و مراد از چهارم
اورشلیم و مسجد الاقصی مذکور در کتاب اقدس :

"ان قصدت المسجد الاقصی" و در قرآن :

"من المسجد الحرام الى المسجد الاقصی" که قدس بمعنی مکان
مقدس و قدس الاقداس قسمت مرموز الهی از آن معبد یهود بود
و فقط اعظم علماء دینی سالی یکبار حق ورود در آنرا داشت .

و مراد از پنجم امام غائب که تفصیل ضمن نامهای باب و محمد

و قضاء ذکر میباشد و مراد از ششم کتاب الهی خصوصا تورات و
انجیل و مراد از هفتم احادیث نبویه نقل از لسان حق و مراد
از هشتم که نیز غالباً همان ارض المقدس میباشد در آثار جدیدة
کربلاست چنانچه در صحیفه بین الحرمین قوله :

"ان هذا کتاب قد نزلت علی الارض المقدسة" و در ضمن
نامهای بقره و ذکر و تا کر نیز ذکر است . و تحدید ارض قدس
مذکور در اسرار الآثار العمومیة بتفصیل است و در ضمن نام فلسطین
هم ثبت میباشد ولی در آثار وافواه این امر نام اراضی مقدسه
بر محیطی اوسع از تحدید مذکور اطلاق میشود و در لوحی است
قوله :

"ونفس مطرود از ارض مقدسه بشیخ محمد یزدی پیوست" الخ
براد آنکه حاجی محمد علی اصفهانی از هکا طرد شد و باسلامبول
رفت و در خطابی راجع بآن اراضی است :

"ان هذا القطر العظيم والا قلم الکريم منعوت بلسان الانبياء
والمرسلين موصوف بأنه ارض مقدسة وخطبة طيبة طاهرة وانهما
مشرق ظهور الرب بمجده العظيم وسلطانه القديم وانهما مطلع
آياته ومركز راياته ومواقع تجلياته وسيظهر فيها بجنود حياتيه
وكتائب اسراره وانهما البقعة البيضاء وان فيها الجرماء بسوادى
طوبى وفيها طور سيناء ومواضع تجلى ربك الاعلى على اولى العزم

من الانبياء وفيها الوادي الايمن البقعة المباركة الوادي المقدس
وفيها سمع موسى بن عمران نداء الرحمن من الشجرة المباركة
التي اصلها ثابت وفرعها في السماء وفيها نادى يحيى بن زكريا
..... وفيها المسجد الاقصى الذي بارك الله حوله واليه اسرى
الجمال المحمدي في ليلة الاسراء ووروده عليها هو المروج الى
الملكوت الاعلى والافق الايهي فشرف بلقاء ربه وسمع النداء
واطلع باسرار الكلمة العليا وبلغ سدرة المنتهى ودخل
الجنة المأوى كل ذلك هو فوده على ربه في هذه البقعة
المباركة وهذا كله صريح الاية من غير تفسير وتأويل وشارة
: ينكره الا كل معاند جهول جهود وفي كتاب محبي الدين
ان هذه الارض المقدسة ارض معاد اى تقع فيها القيامة الكبرى
هي البقعة البيضاء وان الملحمة الكبرى مرج عكا وتصبح كل
نهر منها بدينا وفي جفراين مجله ان مرج عكا مأدبة الله الخ
قدم عربي گام در صلوة يوميه است ؛
(قدم) " اسألك بموطئي قدميك في هذا البيداء
ولبيك لبك اصفياك في هذا الفضاء "

که مراد اراض مقدسه میباشد .

نقدم جاويد مقابل حدوث . در لوح طب است :

" لسان القدم ينطق " الخ ودر کلمات مکتونه :

" قدم اول بردار و قدم ديگر بر عالم قدم گذار .
(قدوة) نمونه و تاسی و پیروی شوند . در لوح
حکماء است :

" کونوا قدوة حسنة بين الناس . "

(قدوس - مقدس - قدم و س عربی بمعنی تمام منزّه و مطهرو از
اسماء الله در قرآن است :

ملاح القدس - " هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس
ليلة القدس) و قدوس شهرت و نام حاجی میرزا محمد علی
بارفروشی مازندرانی از سابقین و واحد نوزده تن اول بیان و
شخص اول مابین آنان بعد از مقام نقطه که تمام احوالش در تاریخ
ظهور الحق ثبت میباشد و از زمانی که شروع باظهار علی مقام
مقدس خود در بار فروش و مشهد و بدشت بین بابیان نمود متدرجا
باین نام معروف و مشهور گردید و در تاریخ چنین مسطور است که
چون خبر وفات سید رشتی در کربلا رسید و ندا های مدعیان بعد
از او منتشر گشت جناب ملا محمد علی را انتظار ظهور موعود اعظم
بقرار داشت پس بعزم سفر رهسپار طریق فارس گردید و وقتی
بشیراز رسید که جناب ملا حسین بشرویه و ملا علی بسطامی و سایر
اصحاب اولیه مجتمع شدند و روزی در اثناء عبور بازار بابا ایشان
تصادف ملاقات یافت و از حال یکدیگر واقف شدند و تنی از همراهان

شکایت از جناب ملا حسین نمود و گفت ایشان بشرف لقا و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام آنحضرت مضایقه میفرمایند و ملا حسین امر بکتمان نام و احتیاط از رؤسا حال انام را طبق روایات مأثوره لایعرف شخصه و لایسمی اسمہ بیان نمود و در اثنا مقاولانش اتفاقاً حضرت باب اعظم از آنجا گذشتند و نظر جناب ملا محمد علی بر آنجمال بیمثال افتاد و بی اختیار بر زبان راند که من امر جدید را از این سید جوان برکنار نمی بینم و ملا حسین رانیز این بیت بر زبان گذشت :

" دیده میباید که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس"

و همه را شوق ورود بمحضران بزرگوار عنان اختیار از کف ره بود و باین طریق قانع شدند که ملا حسین تحصیل اجازه برای ورودشان نمایند و آنجناب همینکه مآوقع را بحضرت معروض داشت اظهار اشتیاق بملاقات جناب ملا محمد علی فرمودند و او حین حضور و مکالمه بدون محاجه و مناظره بلکه بصفا قلب و نورانیت ضمیر عظمت و حقیقت آن بزرگوار را مشاهده کرده اعتراف و قبول نمود و آخر حروف حی و واحد اول مقرر گردید و باتفاق حضرت سفر حج نموده در نشسر انوار ویت آثار مبارکه معاون و مساعد شد و حضرت باوی عقد اخوت بست و تفصیل عودت از سفر و رسالتش از طرف باب اعظم از بوشهر

بشیراز و وقوع بلیات در آن بلد و سفرش از شیراز بکرمان و بزرگواران و نائین واردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را نوشتند و در ایام اقامت در طهران مهمان جمال ابهی بود آنگاه بهار فروش عودت نموده بامراعات احتیاط بترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکور خصوصاً در مازندران جمعی کثیر باو هدایت یافته از سنو حات البهائم اش مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیان شش مشتهر گردید و متدرجاً ضدیت و خصمیت ملاها خصوصاً سمید العلماء با او شدت رسید و مردم بلد بتعرض و توهینش برخاستند چنانکه قریب دو سال خانه نشین گشت و احباب و اصحاب از اینرو متغیر و اندوهگین بودند و گاهی بحمايت و محافظتش قیام مینمودند و خواهر و زن پدر بخد ماتش پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نمایند و او بایشان وهم با صاحب رموز و اشاراتی میگفتند که دلیل بر قرب وقوع شهادتش در سبیل امر پروردگار بود تا آن هنگام که جناب ملا حسین باب الباب بعد از زیارت نقطه اولی در سجن ماکسور حسب الامر بهار فروش رفت و باحضرت حاجی ملاقات کامل نموده بانوار و آثارش منجذب گردیده کمر بر حمایت و نصرتش بست و بهیجا ملاها خصوصاً سمید العلماء نیران فتنه مشتعل گشت و او باتنسر چند از اصحاب مازندران بمشهد خراسان رفته برای اعلا امر اجتماع کردند و بقیام و قیادتش سطوع انوار و آثارش و شهرتش بنا

در اجتماع بدشت و شدت بلایایش در نیالا نیز در تاریخ ثبت است و قبل از ورود بهار فروش توقیع معروف شهادة الزلیله را نگاشته خبر از قرب وقوع شهادت باجمعی از اصحاب داده امر با اجتماع و نصرت فرموده برای باب الباب بخراسان فرستاد و بواسطه واقعات آن سفر پر خطر صیتش مشتهر و مغترباتی در حق او و جناب قره العین و سائر اصحاب منتشر شد و ملاها باشند عناد برخاستند و پس از ورودش بهار فروش طولی نکشید که گرد بهار تعرضات و تعدیات برخاست و بمقاومت و مراعات وی همت گماشتند و بامر حکومت او را از بار فروش به ساری برده در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که باوی خویشاوندی داشت توقیف نمودند و ملاها باوی مناظره و اجتماع کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان طلبید لذا تفسیر معروف را بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را که پس مفصل و معظم است شروع کرد و چون جواب مجتهد را بنوع مزاج و طبیعت میداد مجتهد پاس رضا خاطرش را ملحوظ داشته اصحاب و احباب بملاقاتش در آن خانه میرسیدند و مدت توقیف به سه ماه و پنج روز بالغ شد و ورود جناب باب الباء و اصحاب بهار فروش و حدوث فتنه و التجائشان ببقعه طبرسی در آن اثناء اتفاق افتاد و جمعی از اصحاب بدستور ابهی بخانه مجتهد در ساری رفته و بر استخلص ساختند و او و اصحابش بقلمه

نامبرده وارد شدند و کیفیت واقعات آنجا و واقعه شهادتش در بار فروش در تاریخ مفصل است و آغاز طلوع رایت قدوسی به شعبان سال ۱۲۶۴ در بدشت شد و بوقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه سال ۱۲۶۵ انجام و اختتام یافت و آنحضرت در آن هنگام بیست و هفت سال داشت و ششمی از آثارش نیز در تاریخ ثبت گردید و یکی از آثارش در تأسف و تظہف و سناجا بامروردگار راجع بمصائب مؤمنین است قوله :

" بسمه العلیٰ الکبیر المتکبر الحمد لله الذی قد قام العرش علی الهواء و اکفهر علی الماء سر البقاء و قدر شرح علی النار سر الاضاء بانہ لا اله الا هو و هو الشجرة القدم الا یا اهل الملا من سرائر سطر الا سرار ان استمعوا تغنی الشجرة الزلیة بالله المکفهر من جذب الظهور نغم البطون فی هذا الغنی الجالس علی عرش نقطة الا کوار بال جذب الجبار اذ لا اله الا هو و هو المحبوب لدينا قدیم الحمد لله الذی قد انعطف الاذن المستور و اکفهر الجذب المشکور فی البیت المعمور و استغنی عباده بجمال ورقائه عن کل ما فی ملک بال سطر المسطور و تغنی ورقائه فی کل وجه بانن ان الله لا اله الا هو فی افق الظهور اللهم یا الهی و سیدی انا ادعوك بما قد اذنت لی بان تبارک لنا فی هذه السنة بانزال نصرک و فتح ظهور امرک و نشر احکام و لیک و اعلاء حکمک و

واتقان صنعك وازهاب الخوف من احبتك بانزال آبتك فارعب
الّلهم اعداءك بسطوات قهرك وظهرات عدلك والهجمات سرّك..
.... فقد رأيتني يا الهى انّ البلاء كلما ازداد ازدباراً زدت
فيك شوقاً وكلّما قدّرت على كراً قد اقبلت اليه انجذاباً.....
فسبحانك سبحانك افسبّثك حاضر ويفعلون في ملكك ما يريدون
افأنت ناظراً باحبتك ويحكمون عليهم طغاة عبادك ماشاؤون....
الّلهم ابتعت عبدك بالسيف القاطع والصّمام الدافع الذى
ليس لهم عنه مانع ولا لهم ذلك قالع " وقوله :

" بسم الرب المتكبر العزيز القهار وانك يا الهى لتعلم انى لا ادعو
عبادك الا للخضوع لدى باب رحمتك فيا الهى وسيدى
كيف اذكر ما قدر شحته من ظهور جمالك فى قلبى حيث قد زلت كلّ
الآيات لما قد اظهرته لديك فيا الهى وحبيبى فبعد ما
الهمتني ذكرك وشرقتني ببيناتك وحدتني بكتابك وانجذبتني في
كلّ وجه الى طلعتك قد ادعيت بك ما قد ادعيت وحتى قد ناديت
الكلّ بك ما قد ناديت ازكذلك قد شرقتني ازكذلك قد انجذبتني
ازكذلك قد ذكرتني فبعد ذلك ان ادعى احد بما قد ادعيت
او اراد ان يأتى بآية مثل ما اعطيتني بجودك ومننت على بفضلك
فلا اعتنى بها الا ان يشاء الله فانك قد وسعت كلّ شئ علماً
از الحجة هو ما اعطيت احداً من عبادك وهو نفسى ما ادعسى و

هو ذلك السرّ الذى فى نفسه آوى وهو وقوله منك فى نفسه نادى فلماً
انك قد رببتني كذلك فانما نظرى بك وانما همى اليك وانما ذكرى
انت وانت تعلم ما ادعيت شيئاً من دون ذاتيتك اذ انك
انت انت لا اله الا انت فمن أشار يا الهى الى بالآيات اللاهوتية
فقد اشرك ومن عرفنى بالنورانية فقد آحد ومن زعم انى صاحب
الملك والملكوت فقد آجد ومن وصفنى بانى نقطة الظهور فقد
اضلّ ومن قد نعمتني بانى سرّك فهو كافرو من قال بانى انا الله
فهو المشرك ومن قال بانى انا الظهور وكلّ ما فى الملك نفس
الغيور فهو الجاهل بل يا الهى قد جعلت الحروف والكلمات
شبه الذات وانّ الذات اللاهوتية قد انقطعت عن الذكر وان
جوهريات الهويات قد عجزت ان تعرف رشحاً من رشحات
طلعتى بالفكر وكلّ الوجود قد كلّت اذا اراد القرب وكلّ الوجود قد
زلّ لما زعمت البعد وكلّ السرائر قد تزلزلت وكلّ الآيات قد تلاذت
وكلّ العلامات قد اطفئت وكلّ المشاعر قد ضاعت وكلّ اللاهوتيون قد
انصعقت وكلّ الجبروتيون قد تشبهت وكلّ الذاتيات قد انعدمت
وكلّ النفسانيات قد انمحت والكلّ فى الكلّ وكا الكلّ فى اماكنها وقعت
وقد ايقنتني لنفسى فى حقك ثم انطقتني بسرّك ثم انجذبتني بحبك
حتى قد ناديت بازك لمن الملك اليوم فلم يقدر رزّة من الملك
ان يسمع ندائى فلم يجبنى احد فاحببتني بطلعتك بانك انت

حق لا اله الا انت منزّه عن وصف الازليّين منيعاً وانت انت
اله الا انت الحق بهرّ عن الصفات القديمة عن كلّها رفيعاً
حقك يا حبيبى ما انا الا عبدك اقلّ من الدّر من التّراب فسبحانك
بمحانك عن اشاراتى وانت ربّى وربّ العالمين والحمد لك انت
حمد لله ربّ العالمين * وبه سعيد العما مجتهد معروف در
رفروش نوشتند قوله :

سورة البرائة فلقد كتبت ذلك اول يوم من شهر جمادى الاولى
ن سنة ١٢٦٤ يوم خروجى من بلدى (بارفروش) بحكم
رجل الذى يعلم شأنه وهو عند الله لمن الخاسرين (حاكم
زندران) وذلك سنة الله قد خلت من قبل وكذلك اليوم قد كان
ي مشهود فيا ايّها الرجل ان اشهد ما كتبت اليك في ذلك
كتاب الحق وأنصف بالله ربك افليس انك قد خرجت عما كان
أب العلماء من قبل وهم عند الله لمن الصادقين فانهم قد كانوا
اورد عليهم شيئاً يخالف ما هم عليه يطلبون دليله من الكتاب و
سنة فان اتى مدعيه بشئى منهما فصدقه وان لم يأت فاطهروا
ما هو الحق فان صدق فنعم ما وافق وان لم يصدق فاطهروا
ناس كذبه ذلك شأنهم من قبل وذلك ما قد امر الله في كتابه
لله عليهم حكيم ان قد قال سبحانه ادعهم الى سبيل ربك
الحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ولم يكن

من الادلة الاستعانة بالظالم فكفى لك بذلك ذلاً ولو انصفت
لدى ما فعلت بمالم يفعل بمثله احد الا الذين قد ظلموا من قبل
على ائمة الدين و اولئك عند الله لمن الظالمين وانسى
قد اتبعت اجدادى سلام الله عليهم (از جانب مادر نسب به
خاندان نبوى داشتند) ولكن لى بذلك فخرميين فيا ايّها
الرجل افما قرأت قول الله في القرآن قل لا اسئلكم عليه اجرا الا
المودة في القربى فاعرف حكمها في نفسى ان كنت ذا علم خبير
..... ولقد بعثت آخرتك بمتابعة ازل الناس فماربحت تجارتك
والله على ما اقول شهيد فافعل ماشئت بي وباحبائى
فانك لن تعد واجلك ولن تجاوز عما قدّر الله لك وان الله
للظالمين لبالمرصاد ولقد خرجت من بلدى لزيارة جدّى
صلى الله عليه وآله (حضرت رضا) فلعنته على من قتله ومن
شايعه ومن تابعه من الاولين والآخرين ولعنة الله على الظالمين
ونيز از قلعه طبرسى بشريعتمدار كبير معروف به حمزه مجتهد
ودانشمند هم نوشتند قوله :

" الى عالم البلد حاجى ملا محمد بسبه الذى لا اله الا هو العلى
العظيم الحمد لله مطرّز ديهاجة الهويات بالآية البديعة ومكوّن
العماثيات بطراز النقطة المنيمة ومخترع البهائيات بترشح الانوار
من طراز الالف الجوهريّة الحمد لله الذى يختص من عباده

من يشاء كما يشاء بما يشاء كيف يشاء لئلا يجره ويجعله حاكماً من عنده على عباده ويفوض اليه امور بلاده ويلهمه جوامع حكمه وسرائر بيناته ويكشف عن اعينه الغطاء لدى ملكوت السموات والارض..... ثم اعلم يا ايها العالم العليم والخبر الحكيم العارف المكي والبار السليم ومن كان في كل وجه انشاء الله لله عبد مطيع كريم ومتبعاً لارادته وامره مما يظهر من مصادر ربوت احديّة ابوابه انه هو المولى الحميد..... فاذا امر الله عزّ ذكره احداً من اوليائه باظهار الامر فليس عليه الا البيان وحده وعلى الناس التسليم والعجز اذا سمعوا اظهار امره واعلاء حكمته واتقان صنعه ونصرته اياه باموالهم وانفسهم في السر والجهر في الليل والنهار فاذا ظهر امر بعد البيان الواضح والحجة القاطع والدليل اللائح فلم يتبعه احداً ولا يعتنى بشأه او يعلم حقيقته فيمضى لا مرم من الامور فكان مأواه جهنم وبئس المصير..... فقل للناس ان امحوا الكتب الذين قد اخذوا من غير اهل العصمة سلام الله عليهم واتركوا القواعد الذي قد استستم من غير الكتاب والسنة واطلبوا الحق فيما تريدون من سهل العلم الحق الخالص مما يطابق الكتاب والسنة من حاملين ذلك اليوم بعد ما قد محوتم الكتب من اهل الخلاف..... ان اعلم يا ايها الخليل فوحقك واته لقسم لو تعلم امرى عظيم ان الذي قد ذكرت لك ما اردت الا الله ربك ان لا

تتبع الهوى وان لا تغفل عن امر الله وان لا تقعد من نصرته الحق بملاحظة بعض الاشارات..... وخف من ان تكون عاقبة امرك خلاف ما كان في يدك امرك واتق من ان تكون عند الامام مجلّ الله فرجه مؤاخذاً بما تؤمر بمخالفته فوحقك ليس اليوم مثل ما كان من قبل وان لدى لبشارة عظيم لو اذن لي لا بشرتك بها ولكن تظهر في وقته انشاء الله..... فوحقك ما اردت فيما ذكرت الا النصيحة لك فان شئت فاقبل فالله ناصرك فيما تفعل وان شئت فامرض فافعل ماشئت ولست انا الا منقطعاً الى ساداتي واجدادي سلام الله عليهم الى آخرها.

ودرلوحى خطاب بملاً صادق مقدّم خراساني است :

" طوبى لك يا اسمي بما مرت عليك نسمات القميص من يوسسف العزيز الذي سمي بمحمد قبل على (ملاً صادق در قلعة طبرسي از صاحب قندوس بود) واته يسمي باسمنا القدوس في ملاء الاعلى والستوح في مدائن البقاء وبكل الاسماء في ملكوت الاسماء وبه ظهر سلطنتي واقتداري ثم عظمتي وكبريائي لوانتم من العارفين ودرلوحى ديگر خطاب بملاً علي محمد سراج اصفهاني است قوله :

" وديگر جناب قدوس جل ثناؤه الواحي چند در ارض بدشت مرقوم فرموده وارسال داشته وابدأ اين عباد اظهار ننموده واز جمله از اين امر بديع اخبار فرموده اند تصريحاً من غير تأويل قوله جل

ماوه و اذا ظهر الرب سرّاً من افق البهاء في ارض او ادنسی
 ندكان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة الباء طرزيّاً و اذهبت
 سموات الجذبية بالسّطر بالسّر السطرية بذلك من امرنا اهل
 حما قد كان طليعا " و در مناجاتی در ایام صیام است :
 وعلى آخر من نزل اليه (قدوس آخر وارد بر حضرت نقطه در
 یراز) الذي كان وفوده عليه كوفوده عليك و ظهوره فيه كظهور
 ه الا انه استضاء من انوار وجهه وسجد لذاته و اقرّ بعبودية
 سه .

سّس در الواح بسیار ملاً صادق خراسانی معروف اطلاق
 دید چنانچه در عرف اهل بها باین شهرت شناخته است و
 من نامهای صادق و معلّم و غیرهما ثبت میباشد .
 سس نام الواحی چند که بعنوان لوح القدس نامدار است
 سه :

هذا لوح القدس قد نزل بالحق من لدن عزيز حكيم و قوله :
 هذا لوح القدس قد فصلناه من امّ البهتان و قوله :
 هذا لوح القدس قد جعل الله مقامه مقام النقطة و قوله :
 هو القدس الا منع الا بهي هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتمل به
 رب العباد ناراً ليحرق بها كل الحجابات .

وح ملاح القدس که در الواح کثیر ذکر از آن است از آنجمله

قولند :

" بهر هريك از احبّاء لازم لوح ملاح القدس را که قبل از مهاجرت
 از عراق مرقوم شده بخوانند و در او تفکر نمایند تا مظهر و مایه مظهر
 من بعد را از مارقم من قبل ادراک کنند طوبی للمعارفين جمع
 بلامهای وارده در آن لوح از قبل ثبت شده ان اقروا و تفکروا الخ
 و قوله :

" لوح ملاح القدس که در عراق نازل شده اگر صحیح آن بدست
 آید ملاحظه نمائید قدظهر ما نزل فيه " و در اثری است قوله :
 " آنجمال مقتدر علام پنج ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شام
 در لوح که خطاب بملاح القدس شده " الخ و ملاح القدس نفس
 ابهی است قولند :

طت
 " بسم الله الباقي الدائم العزيز العظيم قد ماج بحر البلاء واحا
 الا موج فلك الله المهيم القيوم ان يا ملاح لا تضطرب من الريح
 الخ . ليلة القدس - در لوحی صادر از سجن اعظم است قوله :
 " فی ليلة القدس عند اشراق شمس البهی باسم الله الاعلى الا بهي
 هذا کتاب ينطق بالحق وفيه يذکر ما بشر به افئدة العارفين قل
 انا قدرنا فی هذه الليلة بهجة لا صفائنا ثم سروراً لعبادنا
 المقربين قل ان يا اهل الارض اسمعوا نداء الله عن سدرة القدس
 فی هذا الوادي المقدس الضيق بانه لا اله الا هو وان عليا قبل

نبيل لسلطان الوجود وكل عباد له وكل لمن الرّاجعين قل يا
ملاء الارض لا تحزنوا في هذه اللّيلة الطّيبة المباركة الاحديّة
السّرمديّة ولا تكونن من المحزونين عيّدوا في هذه اللّيلة وصباحها
ثمّ تهلّلوا وتكبروا وتمجّدوا ربّكم الرحمن الرحيم قل تالّله هذه
ليلة فيها استوى هيكل الله على عرش قدس عظيم وبه استضاءت
وجوه الممكنات ثمّ وجوه اهل سرادق الخلد ثمّ وجوه المقربين ثمّ
ياملاء الارض لا تحرموا انفسكم عن جماله ان اغتنموا الفضل من
عنده ولا تكونن من الخاسرين قل ان اسرعوا الى رضوان الله
ولقائه تالّله انه قد ظهر بشان يخطف الابصار عن ملاحظة جماله
ان انتم من الناظرين قل قد تموجت بحور الاظم من هذا البحر
الملتطم المكفكف الموج السّيال العظيم وقد رفعت السّماء من
هذا السّماء الذي رفع في هذا البهاء انتم فاستظلّوا في ظلّه
ان انتم من العارفين قل قد ظهر فضل ما سبقه فضل في الابداع
ان انتم من السّامعين قل ان يا قوم لا تختلفوا فيه ولا تتبعوا هواكم
ولا تكونن من المعرضين فاتبعوا سنن الله في هذه السنّة التي
ظهرت بالحق على هيكل الغلام ويسجد بين يديه اهل السّموات
والارضين قل انه قد سمى في الملاّ الاعلى بمحمّد ثمّ في رفرف
البقاء بالروح ثمّ عن خلف سرادق القدس بالكليم ثمّ في جهروت
الخلد باسم عليّ بالحق ان انتم من الموقنين اذا عدّ وافسى

انفسكم ثمّ سرّوا في ذاتكم وقولوا بلحن فؤادكم هذا جمال الله
قد ظهر بالحق فتبارك موجد الخلائق اجمعين ان ياملاء البيان
فاقتبسوا من هذه النّار التي اشتعلت في هذا المرآة وظهرت
على هيكل التّربيع في هيئة التثليث وتنطق بالحق في كلّ حين
بانه لا اله الاّ انا الله المهيمن العزيز القدير تالّله ليس الغفر لا حد
في تلك الايام الاّ بان يدخل في ظلّي وانّ هذا مارقم من اصبع
الله العزيز العليم وانك انت يا صادق قلمي بان تنظرنا يا
محبوبي بنظر عنايتك الذينهم كانوا ساهراً في هذه
اللّيلة التي جعلتها عيداً لبريتك وفيها تجلّيت باسمك الرحمن
على كلّ الامكان وفيه استوى جمال رحمانيتك على عرش الغفران
الى آخرها واين ليلة القدس كه عيد بافتخار درويش صادق قلمي
! قزويني مذكور میباشد شب دوم رجب است ودر لوحی دیگر نیز
خطاب بوی گل مولی در آن شب شادمانی مقرر ومقامی بزرگ در
شأنش مستطرق شد ودر آنجمله است قوله :

" از بهائیین یأس حاصل شده شاید از درویش محبت حاصل شود
..... واین لیل مبارک را لیلۃ القدس نامیدیم " الخ وشرح
حال درویش صادق قلمی نامبرده در تاریخ ظهور الحق ثبت است.
عربی کهنه و خشکیده . در خطابی است
(قدید) " جسم قدید قدیم امکان را روحی جدید

میست .

(قُرَّاق)

در عرف فارسی دوره قاجاریه از لغت روسی متداول شد . در خطابی از غصن اعظم عبدالبهاء ذکر است .

(قُرَّان)

مصدر عربی بمعنی خواندن و مطالعه کردن و نام کتاب مقدس اسلامی شهپر گردید قوله :

اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم وقوله :
قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا .

نقطه اولی در بسیاری از آثار آیات خود را همان آیات قرآن
بل بوجه بدیع گفتند قوله :

لك آيات القرآن قد نزلت من لدنا على قسطنطين مبین " و در ذیل
ر ذکر است .

(قُرَّبان)

قربان مصدر عربی بمعنی قرب و نزدیکی
و شهرت در پیشکشی برای تقرب بخدا از
قربانی (قُرْبَى)

ایمن جمع . در لوحی است :

لم يكن لكم اعداء الا انفسكم فاعرفوها يا قوم ايّاكم ان تغفلون
هنا لا تسكن ابدا اذا اطعمتم از داد لهيبها و اذا تجنعت يشتد

مرضها قد افلح من زكيتها باسم ربّه المقتدر المهيمن القيوم
قل ان انحروها يا قوم في سبيلى هذا حق القرّبان في حبّ الرحمن
ولا يحقّبه الا المخلصون " و در لوحی دیگر :

" يابن ذبيح در قربانیهای حق جلّ جلاله در این ظهور اعظم
تفکر نما که هر يك با کمال شوق و رضا قصد مقرر فدا نمودند و جان را
نثار دوست یکتا کردند معذلك احدی ملتفت نشد و این اعمال
عظیمه هر شقاوت معرضین افزود بر منابر یذکروثنای ذبیح قبل
ناطق مع آنکه فدا نازل و سلامت راجع گشت و از قربانیهای ایمن
ظهور که رایگان جان نثار نموده اند ذکرى نبوده و نیست "

و در ذیل نامهای اسمعیل و ذبیح نیز ذکرى است .
و قربانی بمعنی خویشی و پیوندی و نزدیکی . در قرآن خویشاوندان
نیست . را قربی و ذوی القربى خوانند قوله :

" قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى " و در این خصوص
از مقام نقطه اولی سؤال شد که آیا مراد منتسبین نسبی و یا روحی
هستند جواب فرمودند که هر دو باید با هم جمع شوند و از آنحضرت
راجع باقرباء خود نیز بهمین لفظ و معنی مذکور است . و در آثار
ایمى خویشان خودشان بهمین نهج بلفظ منتسبین و خویشان
باب اعظم را بلفظ ذوی القربى ذکر فرمودند . و از قربان نامان
مذکور و مشهور در افواه و آثار میرزا قربانعلی یکی از شهیدان

سبعه معروف بای در سنه ۱۲۶۵ هـ ق در طهران که ذکرى از او
ذیل اسم است مرشدی از دوايش معاشر با بزرگان كشورى زمان
خود بود و شرح احوال و شهادت در ظهور الحق ثبت است .

(قُرّة العین)
عربی مصدر . اصلاً بمعنی ایستادن و خشک
شدن اشک چشم شخص محزون است و
بمعنی شادمانی و کامیابی مستعمل میباشد .

در لوح رئیس است :

" بعد از جثتكم من مطلع الكبرياء بامرقرت منه عيون المقرئين " و
در لوحی دیگر :

" ويزورك مايفرح به قلبك ويقر عينك " و در کتاب اقدس :
" الاحكام التي بهاتفخ القلوب وتقر العيون " و در خطابهات
ادبی و مكاتبه بعزیزان و فرزندان در عربی یا قرّة عینی و بفارسی
ای خنکی و نور و سرور دیده ام مستعمل میباشد . و از مواضع شهر
خطابهای یا قرّة العین در شرح سورة يوسف است که بعنوان
خطاب از حقیقت غائبه بنفس باب اعظم است و از مولی الوری
عبدالبهاء بیانی مفصل بعربی در تفسیر آیه ای از آن " یا قرّة العین
فاضرب علی اهل المدينة " الخ صادر گردید که در مقدمه آن چنین
مکتوب بود :

" هذا ماجرى من قلم الغصن الاعظم بلسان القوم فی تفسیر الآیة

بما امر من الله مالك القدم هو الله تعالى شأنه العظمة الحمد لله
الذي " الخ و در سورة السّبر خطاب بنفسی است :

" ان یاقرّة البقاء غیر لحنك و غنّ علی نعمات الفردوس " الخ .
و قسرة الحین لقب و شهرت جناب طاهره شهره میباشد که در ذیل
حرف ط و نام فاطمه ذکرى است و در شرح کثیر در شأن او است :
" و انّ امرأة من الشیخیة قد کتب فی جعد هم ثلاثة کتب بل حیف
لها لتعرض بجعد هم " و در توقیع باقاسید یحیی و حید اکبر
است :

" ان امرأة منهم حقق الحق بآياتها و ابطل عن المشركين فسی
ثلاث کتاب حسن " الی آخرها سه کتاب در حلّ شبهات ملا جواد
برغانی و همرازش مذکور ضمن نامه ای جواد - سامری - عجل
و غیرها نسبت بحضرت نقطه نوشت در یکی است :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يجعل للخلق علی
معرفة سبيل و علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء اما بعد
چنین میگوید این امّه خاطیّه جانیّه تراب اقدام جوارى فاطمه
غرض از تحریر این کلمات بحسب اقتضای وجوب تکلیف این منغمسه
در بحر خطیئات این است که نوشته گذرت سرشته از بعضی اصحاب
رسید " الی آخرها و نسخه این کتاب مویّخ سال ۱۲۶۲ هـ ق بدست
است و از مولی الوری عبدالبهاء در حق وی در بیانی چنین صدور

افت :

قرّة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد منجذب
نفحات الهی گشت از دویسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن
شدند و دیگر ابدأً بآنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید
و بودند و میگفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند و کسی
بین دو پسر من نیستند و بیزارم " الی آخرها .

در بیانی برای جمعی چنین فرمودند :

کیفیه شهادة قرّة العین هو انهم اخبروها ان زوجة الصّدر
لا عظم تحب ان تلاقیها فی البستان ولما ذهبت معهم خنقها
بدا سود بالمحرمة وراها فی البئر .

در تفسیر سوره والشمس :

(قَرَضَ -

" قد قرض جناحی بمقراض الحسد " و بالم

بنی قَرِیْضَة) را با مقراض حسد برید .

بنی قَرِیْضَة قومی در اطراف مدینه بودند که تفصیل وقایع پیغمبر
آنان معروف میباشد : در لوحی است :

بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله یا مَرک
وامر عظیم بان تصلی . العصر واصحابک عند بنی قریضة وامر النبی
صحابه بما امر فخرج ومعه الاصحاب الی بنی قریضة فلما بلغوا
حاط بهم جند الله واخذ قلوبهم الرعب عند ذلك سأل الاوس رسول

الله فی اطلاقهم كما اطلق بنی قینقاع حلفاء الخزرج مجعلاً آنکه
اوس و خزرج دو طائفه بودند و ما بین ایشان در تمام ایام قتال
و حرب قائم الی ان قام الرسول وظهر بالحق وجمعها الا سلام
لذا بایدند و طائفه در اکثر مواقع بیک منوال حکم میشد و بنی قریضه
حلفاء اوس بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء
خزرج بودند بواسطت بعضی منافقین که در ظاهر دعوی اسلام
مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند بنی قریضه هم همانقسم
رجانمودند قال الرسول روح ما سواه فداءه الا ترضون بما حکمکم
فیهم سعد بن معاذ و انه کان سیّد الاوس فقالوا بلی ولكن سعد
مذکور علیه رشحات النور بسبب جرحی که در غزوه خندق بایشان
رسیده بود از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند او را
بزحمت تمام حاضر ساختند فلما حضر اخبروه بما امره رسول الله
قال سعد انا احکم بان یقتل رجالهم ویقسم اموالهم و تسبی
ذرائعهم و نسائهم قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعه
اوقمة وبعد رجع النبی الی المدینه و عمل بهم الجند كما حکم به
سعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم و سبوا نساءهم و ذرائعهم
در ده یوم هفتصد نفر را گردن زدند مع قدرت ظاهره و باطنیه
و شوکت الهیه متصلّاً بعضی مرتد و بعضی رجوع باصنام و بعضی
بانکار صرف راجع و مشغول " .

(قَرَف - اِقْتَرَف) ذیل نام اقتراف ذکر است .

در عرف عربی و فارسی متداول که از عصاره کرمی در نیزار می گرفتند . در لوح بصر در دولت عثمانی است :

"وآب قرمزی که شبیه بخون بود از اوجاری گشت" .

(قُرُون) عربی عصر . قُرُون جمع در مقاله سیاح است :

"قرون وسطی بدایتش از سقوط امپراطوری رومان و نهایتش فتح قسطنطنیه بدست اسلام" الخ .

(قَرِیْح - قَارِحَة) عربی مجروح . در مناجاتی و خطابی است :

"ولم یبق موضع من کبدی الا وهو قریح الرماح" .

قَارِحَة در صورت زیارت ملا علی بابای تاکری است : "والوعور القارحة" بمعنی سنگلاخهای پای خراش .

(قُسْطَاس) در عربی ترازو . در قرآن است :

"وزنوا بالقسطاس المستقیم" و در کتاب اقدس :

"قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم انه لقسطاس

الحق بین الخلق انها لقسطاس الهدی قل هذا لقسطاس الهدی" .

کشیش مسیحی . در قرآن است :

(قَسِیس) "ذلك بان منهم قسّیسین و رهبانسا" و انهم لا یمسکون " و در سورة الهیکل

خطاب بنیامین است :

"یا ملک یارب من نبی القسّیس" و در لوح خطاب بفارس :

"یا معشر القسّیسین قد ظهر یوم الدین" .

(قَشَلَاق) ترکی الاصل متداول در عرف فارسی بمعنی زمستانگاه مقابل ببلایق . در مقاله سیاح است :

"در قشلاق نور آن عالم تحریر و جلیل ملاقات نمود" .

(قَشَلَة) ترکی الاصل مستعمل در عرف عربی بمعنی بیمارخانه دولتی و سربازخانه که قشلاق تلفظ و در عرف اهل بهاسربازخانه محبس

ایبی در عکارا می گفتند .

(قَشِیب) عربی تازه و پاکیزه و جلاداده . در لوح بسلطان ناصرالدین شاه :

"قشیبهم البالیة" مراد آنکه امتعه و

ت تازه و ممتازشان کهنه و مندرس گشت .

عربی کیفرگاه . درلوح دنیا است :

(قِصَا ص) " در اصول و قوانین بایں در قصاص که

سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور " .

جمع قصیده شعر که بفارستی چکامه

است . درلوح بصدور دولت عثمانی :

" چنانچه شعرا قصائد انشاء نمودند "

در توقیع بمحمد شاه است :

" قصبات الثلاثة والعشر " که مراد علی

وفاطمه و یازده امام اهل البیت میباشد

شبهه اولیاء به ننی میان تهنی خصوصا ننی لبك در دست ننی زن

هنی رمزی متداول بود که رومی در مثنوی گویند :

بشنو از فی چون حکایت میکنند " و در ذیل نام امر ذکر

سهات سبع باصطلاح شیخ احساسی و ذکر قصبات اربعة عشر

باشد .

نام قریه ای در ساحل شعبه ای از شط

العرب بنام بهرامشیر که اکنون کُشبه

میخوانند و جمعیت متجاوز از هفتاد

خبر و کبریهائی در آنجا سکونت دارند .

عربی كوشك کاخ . و نزد اهل بهامتبادر

(قَصْر) از قصر عمارتی در بهجی واقع بخارج عکا

که قصر میخوانند و مقرّ ایهی بود و در آنجا

صعود واقع گردید و درلوحی است :

" شهد الله لنفسه انه ظهر بالحق وينطق في هذا القصر الذي

اقتصرت فيه الامور بذكر هذا الذكر الاعظم الذي به ظهر الفرح

الاكبر في العالم وناح كل غافل محبوب " الخ و از بهمان قصن

اعظم عبد الهیاء برای جمعی راجع بقصر بهجی است :

" قصر مدّت سی سال اجاره اش را دادیم تا آنکه خریدیم و ناقضین

از ما گرفتند و غرفه ای را بمن نسگذازند که پیراهن غرق عرق را در

تابستانها تغییر بدهم و ناچار زمینی خریدم و مسافر خانه بسرای

مسافرین کردم آنوقت عبد الغنی بیضون را برضدّم برانگیختند که

ادعاء حق شفعه کرد گفتم اهمیت ندارد و باو گفتم گمان میکنی

از حضرات اندیشه دارم و هر آنچه میخواهی بکن پس دیوار مسافر خا

را خراب کرد و ساختم باز خراب کرد و ساختم بار سوم خراب کرد

و باو پیغام کردم که توهی خراب کن و ما میسازیم تا آنکه بیضون

در چهارم مرض قند و بیماریهای دیگر شده به بیروت بردند و مردم از او

خواستند که مسجدی بسازد تا شفا یابد و در همان اثنای مسجد

میساخت مردم ناقضین باغچه روضه را هم از ما گرفته بودند

در صورتیکه من بادیست خود واحباب خاک کشیدیم و گلکاری کردیم
ومن گفتیم باکی نیست مقصود توجه بباغچه است و چون دیدند
کار باغچه بسیار است واگذاشتند و حال بدست ما است . بیست
فاخوره ما اینخانه را محض غرض جمال مبارک خریدیم و راه را از دو
طرف اشجار کاشتیم همسایه ها بپریدند پنجاه سال جمال مبارک
با این مردم خوبی کردند از پنجره پاهرنه ای میدیدند امر میکردند
برایش کفش خریده شود پهرنه ای میدیدند لباس میدادند فقیری
میدیدند بخشش میکردند ضعیفی میدیدند خوراک میدادند
حتی مسلمانانی امر کردند که موی شیخ محمود اعرابی بچینند با اینهمه
اهالی درختان ما را از بین بردند و خاک از باغ رضوان دزدیدند
که گفتند خاکش خوب است " انتهى .
و دیگر قصر مزرعه معروف است .

(قَضَم) مصدر عربی بمعنی خائیدن غذا زین
دندانها . در لوح طب است :
" ولا تزدد الا بعد ان يكمل القضم
وما عسر قضمه منهى عند اولی النهی " .
در لوح رئیس :
(قَضَى - قَضَاء) " كذلك قضی الامر ولا يقوم معه حكم من
فی السموات والارضین " وقولیه :

" كذلك اتی الحكم وقضی الامر من مدبر حکیم " فرمان داده و انجام
شد .
وَقَضَاءٌ اصلاً بمعنی حکم و بمعنی اداء است و در اصطلاح
علم کلام متبادر در حکم و امضای اشیاء و مورد عالم علم الهی قبل
از تحقق آنها گردید و در نام قدر زکری است و در شرح ها است :
" وکفی فی ذکر فضلهم (ائمه اهل البیت) ما طلع من ناحیة
المقدسة الى عثمان بن محمد السمری فی زیارة آل الله حیث قال
بنفسه عز ذکره القضاء المثبت ما استأثرت بمشیتکم " و در کتاب
اقدس است :
" هذا هو القضاء المثبت " .

در لوح بسلطان ناصر الدین شاه است :
(قَضِیض) " جاووز القضیفر " که قضیفر بمعنی
سنگریزه و مراد قبر است که خاک با خورده
سنگ قرار دارد . و در هامش بعضی نسخ خطی قدیم آن لوح
نوشته دیدم : " قضیفر حجر الکبیر و مقصود حجر القبر " و این
معنی نیز در قاموس است :
" القفر الحصى الصغار و القضیفر الکبار " .

(قُضِبَ) در لوحی است :
" فاسأل الله ربك ان يحفظك لو تكون فی

لب البحر او فی اودية النار او فی فم التماسح اوبین سیوف
ظالمین " الخ که مراد از قطب البحر معظم و مرکز دریا است .

(قِطْرَان - عربی که بفارسی زفت گویند . در قرآن

بوصف اوضاع واحوال اهل دوزخ است :

(قِطْرَان) " سرابیلهم من قِطْرَان " و در لوح بشیخ

لیمان است :

وبعد از اعراض از قِطْرَان نار و جحیم " الی آخرها .

عربی پنبه در لوح بشیخ سلمان :

(قُطْن) " اگر از قُطْن خلیقه عند الله از حریر جَنَّت

محسوب " .

واقعات آن کشور راجع بدوره های این

امر در ظهور الحق ثبت است و شرح حال

میرزا عبد الکرم که گروهی از قفقازیان

خت با و گرویدند و بعدا باین امر مہتدی شدند و از افکار وی امیر

مؤمنین این امر برجای ماند که از آنجمله تناسخ بود نیز در آن

اریخ مفصل میباشد و ذکر قفقاز و بلادش و مؤمنین آن دیار در

شیری از الواح و خطابهها صدور یافت از آنجمله در لوحی است :

" هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان يا اهل قفقاز قد سالست

اليطحاء يا اهل قفقاز قد اتاكم من سمي بمحمد الكرم واخبركم

بهذا السرائذی بذکره انجذبت القلوب وبهجرة ذابت الاكباد

انه كان متمسكا بحبل ولا يتى ومتشبهًا بذيل رحمة ربك مالك

الانام جناب عبد الکرم نموداری بود از این ظهور اعظم و

بمشابه نسیم صبحگاهی از شطرنمای ربانی مرور نمود و بنفسه بنار

محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی باو عطا شد

ذلك من فضل الله عليه ولكن از بعضی بهانات او مقصود معلوم نه

یعنی بعضی از دوستان کماهی آگاهی حاصل ننمودند کذلک

نطق بحر البیان من لدی الرحمن فی مدینة عكا التي سميت من

قبل بالبقعة البيضاء وبلا سماء الحسنی فی ایام الله رب العالمین

وقوله :

" يا قلم الاعلى قد رجع البیان فی ذکر البهاء فی التاء والفاء

(تفلحس) نذکر الالف والحاء (حاجی احمد میلانی) لیفرح

ویكون من الشاکرین فی العشی والاشراق یا احمد نشهد انک فزت

بآیاتی و سمعت ندائی واقبلت الی افق اذ کان القدم فی غفلة

وضلال ونذکر محمدا قبل علی ونذکر من سمي

بمحمد قبل صادق يا قلم از کر من سمي بمحمد قبل باقر و

نذکر علیا قبل اکبر " الی آخرها مراد پسران حاجی احمد است

وقوله :

" انا اردنا ان نذکر فی هذا الحین اولیائی واحبائی فی البهاء

والدال (بادکوبه) و نذکرهم بمنازل من قبل ومن بعد " الی
آخرها و از واقعات ناگوار آنجا نسبت باین امر تعرض جریده مصور
تنقیدیة ملا نصرالدین بادکوبه سال ۱۳۳۲ هـ ق مطابق
۱۹۱۲ م در شماره بیستم بود که صورت زشتی مندرج ساخت و
تقریباً در شوال مطابق سپتامبر محفل روحانی بادکوبه عریضه
بسر د اراعظم حکمران قفقاز با مضامین تقریب یکصد نفر از بهائیان
بواسطه آقاها کریم اف بتفلیس فرستاد که شفاهانیر آنچه لازم با
بیان کند و از گنج و شیروان هم بدین نوع شکایت کردند لذا
دو روز بعد از رسیدن اداره جریده را بستند و فقط شماره بیست و
یکم هم بیرون آمده بود و آنهارا از طرف دیوانخانه جمع کردند .

(قَلَائِد) جمع قَلَادَة گردن بند . در خطابی
است :

" ان السلاسل والاعلال قلائد العقیان "
در قدیم نام شهری بجانب بحر احمر که از
میان رفت و این نام بردریای مذکور و عرفاً
بمعنی دریای عمیق اطلاق گردیده در

لوح به ذبیح است :

" ذکرا لله من سدره الامر من وراء سرادق العظمة خلف قلزم
الکبریا " و در لوحی دیگر :

" فآلق علی الناس ما الفیناک عن وراء قلزم القضاء " الخ .

(قَلْعَة) عری حصن و دژ و در عرف این امر در

درجه اول قلعه طهرسی مازندران و در

درجه دوم ماضهای نیریز و زنجان متبادر

میباشد .

و قلعه کوه نام قریه ای از قراء تابعه بیرجند مسکن گروهی از
بهائیان است .

و قلعه بند بمعنی حبس و توقیف در حصار و محفظه ای است و
حبس و توقیف مولی الوری عبدالبهاء در عکا باین نام شهرت گرفت .
و از بهائیان نشان برای جمعی است :

" سبب قلعه بند و سجن اخیر میرزا مجدالدین شده که ترک میسرزا
آقا جان را گرفت و بمشیرشام رشوه و تقدیمی داد و لکن پسر از آن خود
مشیرمعلت کسر قندیل معزول و ناقضین خودشانهم محبوس شدند
و در جاهی که حفر کردند افتادند " .

(قَلَم) در آثار این امر برای تجلیل قلم بیاناتسی
کثیر صادر و عنوان قلم اعلی و قلم ابهی
بکثرت مذکور چنانچه در کتاب افسوس

است :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی لا مارقم من القلم الا علی ..

هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الابهى وهل علمتم
 ان قلم يا امركم ربكم مالك السماء الخ كه من در اینجا بمعنی
 و مراد بای قلم میباشد . و قوله خطاب بقلم :
 حرالا عظم رُشَّ على الام ما امرت به من لدن مالك القدم الخ
 ه :

لم الاعلى تحرَّك على اللوح باذن ربك فاطر السماء وقوله :
 تبها الى ما نزل من قلمي الاعلى .

ة القلم از الواح معروف صادر در ایام ادرنه در اظهرو
 غ امر و مقام خود شان است قوله :

م الله الابدع الابهى ان يا قلم الاعلى فاشهد في نفسك بانه
 الا انا المهيمن القيوم قل من خطر في قلبه التقابل
 القلم او المشاركة معه او التقرب اليه او عرفان ما يظهر منه
 بان الشيطان وسوس في نفسه و در صلوة يوميه است :
 هدائه هو المصور من القلم الاعلى والمذكور في كتب الله رب
 ثر والثرى و در لوح اتحاد است :

اعلى مي فرمايد الى آخره و در كل آن مواقع كثيره كلمه اعلى
 قلم میباشد و اگر هم در جمله عربيّه بعد از قلم محلى بآل
 اعلى بي الف و لام قرار گرفته باشد باز همان وصف قلم با اعلى
 راست .

(قَمَر)

عربي ماه و آثار مقام ابهى و مولى السورى
 عبد البهاء در احوال عموم كرات و اوضاع
 فلكى كه در كتاب امر و خلق درج است
 حقايق را مطابق علوم متداوله اين ايام روشن نمودند ولى از
 مقام نقطه در توقيه در باب كلف قمرچنين است :

" قد سئلت من كلف القمر فاعرف ان اول من سئل هذه المسألة
 فكان خضر النبي عليه السلام لما ورد باب بيت رسول الله فسى
 المدينة بعد عروجه الى السماء قدرأى ان عليا كان قائما لدى
 الباب وان في قصص وجهه حزن عظيم لا نقطاع الوحي وعروج النبي
 فقد سئل عن جنابه ما هذا المكلف في القمراي التخيير في قصص
 وجهك فاجابه روحى فداه بالآية المشهورة من القرآن وان الكلف
 في هذا القمر السماء لكان طبق قمرالولاية قد علم اولوالالباب ان
 ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا وان هذا الكلف الموضوع لعلسى
 مقام من الجواب وانه بما كتب الله بايدى قدرته في قصص القرآن
 لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله

(قمرود)

قریه ای در شرقی قم و منزلی از منازل طریق
 بین قم و طهران و گاشان بود و باب اعظم
 راهنگام بردن از گاشان بطهران شاید
 شیبی در آنجا توقف دادند و چون اهالی علی اللهی و ترك زبان

مانند محمد بیک چاپارچی مأمور آن تبعید بودند پذیرائی کردند و فرج نام رئیس سواران مأمور امنیت آنجا باتفاق تا قریه کلین که آخر منازل آن طریق تاطهران است رفت ولذا بابی شد و در قمرود مرکزی بابی برقرار گردید که بعداً بمبدل بمركزبائی شد که معاریفشان مصطفی قلی بیک و پسران و دختران و تمام خانواده اش و هاشم خان و حوری زاد خانم و مصطفی قلی بیک و ابراهیم قارداش و امام ویردی بیگ و برات قلی بیگ و طاهر ویردی بیک و رئیس سبز علی و نائب فرج الله و موسی رضا و میرزا اسحق و مشهدی عبد الله و مشهدی اسد الله و مشهدی فتح الله بودند .

در لوح خطاب باحمد قوله :
(قَمِّقَام)

" وطمطام عنایت و قَمِّقَام مکرّم درخورد
بچشم طاهر و باطن چون شمس مشرقه از
اسم ابهتیه ظاهر و مشهود بیند " الخ بمعنی بزرگ و مهم و دریا
قَمِّقَام جمع و در طماطم ذکر است . قَمِّقَام ظرف عطر قَمِّقَام جمع
در ذیل نام رئیس ذکر است .

عربی پیراهن . در قرآن در قصه یوسف
(قَمِیص) و برادران است :

" و جاؤوا علی قمیصه بدم کذب " و قوله :
" اذهبوا بقمیصی هذا و القوه علی وجه ابی یأت بصیراً " و قصه

مذکوره و اجزاء آن بنوع تشبیه و استعاره و تلویح ضرب المثل مرقا شده در آثار ادبیه شهرت استعمال یافت و " قمیص یوسف معانی که مشاهده آن موجب نور بصیر گردد در آثار این امرکرت و افسره یافت از آنجمله در صورت زیارت صادره از مقام نقطه برای فاطمه بنت النبی و امّ الاثمه است قوله :

" و جعلنی من الواردین علی بساط قدسک و الناظرین الی قمر
طلعتک " الخ و در توقیع خطبه القهریه قوله :
" فسبحانه و تعالی قد حرم مرقان قص طلعة حضرة فردانیته علی
اهل الاشارات " الخ و از مقام ابهی در دعاء یدعوه محیی الانام
فی الایام قوله :

" انک یا الهی ما جعلت الاسماء الا قمماً لا صفیاءک فلما بدّل
القمیس باسم آخر فزع من فی السموات و الارض " و در تفسیر سور
والشمس :

" کم من معان لا تحویها قص الالفاظ " و قوله :
" هذا کتاب من لدن ربک الرحمن لتجد منه عرف قمیصه " و قوله
" ان اذکر ربک بین العباد لعل یجدن نفحات القمیس " و در
اول کلمات مکتوبه عربیه :

" وانا اخذنا جواهره و اقمصناه قمیص الاختصار فضلاً علی الاخ
و در لوح رئیس است :

لَوْنُخْرِجَ مِنَ الْقَمِيصِ الَّذِي لِبَسْنَاهُ لِيُفْهَمَ بِنَتْنَسِي مِنَ
سَمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِأَنْفُسِهِمْ * وَدَرْكِتَابِ أَقْدَسِ قَوْلِهِ :
، مِنْ حَدِّ وَدِي بِمَعْرِفِ قَمِيصِي * الْخِ وَدَرْ لَوْحِي :
كُونَ حَاكِيًّا عَنْ شَمْسٍ جَمَالِهِ وَمَدَّ لَا عَنْ قَمَرٍ أَجْلَالِهِ وَنَاطِرًا أَلْسِي
بِذَاتِهِ وَشَاهِدًا نَوْرِغِيهِ * وَدَرْ لَوْحِي دِيكِرْ :
، أَنْزَلْنَا لَهُ لَوْحًا وَارْسَلْنَاهُ بِالْفَضْلِ لِيَجِدَ عَرَفَ قَمِيصِي مِنْ بَيَانِي
زَهْرِ الْبَدِيحِ * وَازْبَيَانَاتِ مَوْلَى الْوَرَى عِبْدِ الْبَهَاءِ بِرَأْيِ جَمْعِي
سَت :

نَ الَّذِي حَمَلَ قَمِيصَ يَوْسُفَ كَانَ مَحْرُومًا مِنْ رَاحَتِهِ وَلَكِنْ يَعْقُوبُ
تَنْشِقُ مِنْ مَسَافَةِ بَعِيدَةِ الْعَبَّاسِ عَمَّ الرَّسُولِ كَانَ مِنَ الْمَعْرُضِينَ
كَانَ يَحْضُرُ النَّاسَ إِلَى الرَّسُولِ وَيَقُولُ لَهُ يَا بَنَ أَخِي أَخْبِرْهُمْ
رَبِّكَ * .

سُورَةُ الْقَمِيصِ لَوْحِي خُطَابِ بَهْلًا مُحَمَّدٌ نَبِيْلُ زَرَنْدِي صَادِرٌ دَرْ
مِ اِدْرَنَه مِيبَاشِدَكِه شَرْحِي دَرْضَمَنِ نَامِ اِدْرَنَه ذِكْرُ مِيبَاشِدُو دَرْ
رِه مَانَنْدِ بَعْضِي سُورِ دِيكِرِ وَالْوَاخِ عَرَبِيَّةٌ صَادِرٌ دَرْ اَيَّامِ بَغْدَادِ
زَرَنْدِ اَزْ قَبِيلِ سُورَةِ الصَّبْرِ كِه طَبِيقِ اسْلُوبِ نَقْطَةِ الْبَيَانِ صَدُورِ
بَاقَتِ كَلِمَاتِ وَجَمَلِ وَتِرَاكِيهِ دُورِ اَزْ مَتَدَاوِلِ مَا بَيْنِ اَنَامِ ثَبِتِ اسْتِ
دَرْ اِيْنِجَانَبْذِه اِيْ مُحَضَّرِ نَمُونِه وَتَقْرِيْبِ اِذْهَانِ ثَبِتِ مِيْگَرْدِ
بِه :

* وَطَى بَابِ هَذَا الرِّضْوَانِ مَلَائِكَةُ الْأَمْرِ لِمَوْقُوفُونَ * كِه بِرَأْيِ تَنَاسُبِ
وَزْنِ وَ آهَنْگِ وَ سَجْعِ بِدِيْنِصَوْرِتِ صَادِرْ گَرْدِيدِ وَ بِرَجَائِ " لَوَاقِفُونَ "
يَا " لِمَوْقُوفُونَ " هَمْچِنَانَكِه دَرْ سُورَةِ الصَّبْرِ اسْتِ قَوْلِهِ :
" وَكَانَ عَلَى الْحِثْمِ مَأْتِيًّا كَانَ بِالْحَقِّ مَرْسُوحًا مِنْ
سَمَاءِ الْوَحْيِ مَنْزُولًا " وَاسْتِعْمَالِ اسْمِ مَفْعُولِ مُتَعَدِّي بِحَرْفِ جَرْبِهَا
حَذْفِ جَارٍ وَ مَجْرُورِشُدِ بِمَعْنَى " لِمَوْقُوفٍ بِهِمْ يَا عَلِيهِمْ " وَبِهْمِ اِذْ
حَذْفِ مُحَضَّرِ اِخْتِصَارِ وَ تَخْفِيفِ دَرْ كَلَامِ وَنِهْزِ مُحَضَّرِ حُصُولِ تَوَازُنِ اَوَاخِرِ
آيَاتِ وَ اَوْجَمِعِ دَرْ اَمَدِ چِنَانِچِه دَرْ قُرْآنِ اَزْ " اَتِيَانِ " مَصْدَرِ لَا زَهْمِ بِمَعْنَى
اَمَدِنِ كِه دَرْ نَفْسِ قُرْآنِ بِمَوَاضِعِ كَثِيرَةٍ بِحَالِ لَا زَهْمِ اسْتِعْمَالِ شِسْدِ
دَرْ جَمْلِهِ " وَكَانَ وَعْدُ رَبِّكَ مَأْتِيًّا " بِرَجَائِ " اَتِيًّا " يَا " مَوْتِيًّا " اَوْرَدِ
وَبِالْعَكْسِ دَرْ آيَةِ " فَلْيَنْظُرُوا لِنِسَانٍ مِمَّنْ خُلِقَ خُلُقٌ مِنْ مَاءٍ دَافِسُقِ "
مُحَضَّرِ بِرِهْمِ اِيْتِ وَ زَنْ وَ تَوَازُنِ " دَافِقِ " رَا كِه كَثَرَتِ اسْتِعْمَالِ دَرْ مَعْنَى
تَعَدِّي دَارِدِ بِرَجَائِ " مَدْفُوقِ " اسْتِعْمَالِ فَرَمُودِنْدِ چِنَانِچِه دَرْ
عَرَفِ " سَرْكَاتَمِ " بِرَجَائِ " سَرْمَكْتُومِ " اسْتِعْمَالِ مِيْشُودِ . دَرْ مَجْمُوعِ
الْبَحْرَيْنِ اسْتِ :

* جَاءَ فَاعِلٌ فِي الْقُرْآنِ عَلَى الْمَفْعُولِ فِي مَوْضِعَيْنِ الْأَوَّلِ قَوْلُهُ تَعَالَى ،
(لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) اِيْ لَا مَعْصُومَ . الثَّانِي قَوْلُهُ تَعَالَى :
(مَاءٌ دَافِقٌ) بِمَعْنَى مَدْفُوقِ وَجَاءَ اسْمُ الْمَفْعُولِ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ
فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعِ الْأَوَّلِ قَوْلُهُ تَعَالَى (حُجَّابًا مَسْتَوْرًا) اِيْ سَاتِرًا

الثانی قوله تعالى (وكان وعده مأثراً) ای آتیا . الثالث قوله تعالى (جزاء موفراً) ای وافراً " وبعلوه این سه موضع آیه " فی عیشة راضیه " را بمعنی مرضیه گفتند . و در شرح نهج البلاغة از ابن ابی الحدید در بیان اینکه در نشرهای مسجوع برای توازن سجع خرق قوانین لفظیه میشود چنین آورد قوله : " وعوذ (بنی) الحسن علیه السلام فقال أمیدك من الهامة والسامة وكل عين لامة وانما اراد ملية فقال " لامة " لاجل السجع وكذلك قوله (ارجعن مازورات غیر ماجورات) وانما هو (موزوات) بالواو " .

و در شرح جمله " ان اشق لها خرم " از خطبه ششقیه است : " قال الرضی ابوالحسن رحمة الله تعالى انما قال (اشق لها) ولم يقل (اشقها) لانه جعل ذلك فی مقابلة قوله (اسلم لها) وهذا احسن فاتهم اذا قصدوا الازدواج فی الخطابة فعلوا مثل هذا قالوا (الغدايا والعشايا) والاصل الغدوات جمع غدوة وقال صلى الله عليه وآله (ارجعن غیر مازورات ماجورات) واصلهن (موزورات) بالواو لانه من الوزر " .

و از اسم مفعولهای بغیر قیاس در کتاب المنجد در لغت " هن ن " نوشت :

" أَهَنَّ الْجَمَلَ صَيَّرَهُ قَوِيًّا فَالْجَمْلُ مَهْنُونٌ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ كَأَحْمَهُ فَهُوَ

مَحْمُومٌ وَالْقِيَاسُ مَهَنٌ وَمُحَمَّ " و نیز در سورة القميص است قوله : " وكلّ يعبدون الا وهام كما عبدوا عباد قبلهم " الخ و ظاهر كلام این است كه وفق لغت " اكلوني البراغيث " عباد فاعل عبد و اباشد نظیر آیه قرآنیه : " واسرّوا النجوى الذين ظلموا " وآیه " ثم عمّوا وصمّوا كثير منهم " و نظیر حديث مأثور نبوی : " يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار " و نظیر قول شاعر : " يلو مونني في اشتراء النخيل قومي وكلّهم اليوم " و ممكن است " عباداً " منصوب و مفعول عبدوا و ضمير جمع راجع به " كلّ " مذکور و الف علامت نصب از قلم كاتب سقوط یافته باشد .

و ايضاً در سورة القميص است قوله :

" وانك انت يا ذلك الحرف اولا طهر نفسك ثم طهر الناس عسر دنس الاكبر من هذا الكوثر الا طهر الذي اجريناه من عيون المعادن الخ ضمير مرفوع " انت " كه تأكيد لفظي كاف ضمير انتك است باعتبار محل بعيد رفعي آن میباشد و عبارت " دنس الاكبر " كه صفت معرف به ال تعريف و موصوف مجرد از آن است و نظائر آن در الواح و آثار بسيار میباشد از مصاديق موضوع كلي عدم انطباق ادبيات متد اوله عصر حاضر با مقررات نحويه قديمه بايد گرفت چه مقررات مفصلة انطباق صفت با موصوف كه در كتب نحويه عصره هم مینویسند معمول و مجرى در عصر حاضر نیست و در ادوار سابقه نیز مراعات

کامله نمیشد و معذلك ممکن است کلمه "دنس" مضاف به "اکبر" و الف و لام الاکبر عهدی و اشاره به "اکبر"ی معروف در حین خطاب مانند ابلهین اعظم متکبر موصوف در قرآن و مظاهرش و بسا میرزایحیای ازل مشهور در بیانات و آثار آن ایام باشد که امر بطهارت از آن دنسهای روحی فرمودند.

و نیز در آن سوره است قوله :

"هل يكون كتاب الذي بينكم اعظم من هذا خافوا عن الله ولا تحزوا انفسكم من هذه النفحات المرسل المحبوب" و بحث در کتاب الذي از باب صفت یا اضافه نظیر همین است که ذکر شد و نظر بآنکه "نفحات" در معنی و خلاصه همان وحی و الهام بدیع میباشد در صفت یعنی کلمه "مرسل" و "محبوب" اعتبار افراد و تذکیر فرمودند چنانکه در قرآن قوله :

"ولى فيها ما رب آخرى" که "ما رب آخر" فرمودند و قوله :

"وهذا ما نزل فى الواح قدس حفيظا" ممکن است "حفيظا" بمعنی "محفوظا" حال از برای ضمیر مستتر در "نزل" باشد نه صفت از برای "الواح قدس" و قوله :

"بمد الذي نزلت بالحق عن مشرق اسم عليا" تا تأنيث در نزول باعتبار مراد از الذي یعنی "آیات" است و "عليا" مفعول "اعني" مقدّر و بیان کلمه "اسم" است . و نظیر آن در قرآن قوله :

"ان رحمة الله قريب من المحسنين" که "قريب" را مذکر غیر مطابق با "رحمة" آوردند . در مجمع البحرین است :

"لانه اراد بالرحمة الاحسان ولا ن مالا يكون تأنيثه حقيقيا جاز تذکيره" و نیز در قرآن است :

"وجعلنا لكل نبي عدوا شياطين الجن والانس" و در مجمع البحرین است
 "قال المفسر نصب على احد الوجهين إما ان يكون عدوا مفعول جعلنا وشياطين بدل منه ومفسر له وعدوا بمعنى اعداء وإما ان يكون مفعولا ثانيا على تقدير جعلنا شياطين الانس والجن اعداء وغروا نصب على المصدر من معنى الفعل المتقدم لأن فى معنى الزخرف من القول معنى الخور فكانه قال يخرون غروا" و نیز در سورة القميص است قوله :

"بعد الذي اتى على سحاب الامر بآيات مبينا" استعمال عبارت "بعد الذي" که در این آیه و آیه سابقه بجای "بعد ما" یا "بعد ان" در عرف زمان به کثرت استعمال میشد مانند آیه قرآنی
 بعد الذي جاءك من العلم" میباشد که بجای "بعد ما جاءك من العلم" است و الذي در غیر عاقل استعمال گردید و توان گفت که محذرات جلیل علم میباشد و قوله :

و علیکم بدایع علم منیما و نیز بهمان اسلوب "مبينا" میباشد و قوله : "ان جاءهم الملى بالواح منیما" را اینجا ممکن است "منیما"

حال برای "علی" باشد که مراد نقطه البیان میباشد . و قوله :
 "وما كان ذلك على الله بعزیزاً" در اینجا "باء" در "بعزیزاً" که
 زائده و صرف برای افاده توكید است عمل جرنكرد . و قوله :
 "وَبَرَزَ حَكَمُ مَائِدَةِ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا مَنَزُولاً" "منزول"
 بمعنی "مُنْزَل" باعتبار معنی مائدة مذکر آورده شد . و از نقطه
 البیان در صحیفه بین الحرمین که ضمن نام ذکر ثبت است :
 "قد كان بالحق حول النار منزولاً" نیز "منزول" بمعنی "مُنْزَل"
 میباشد و قوله :
 "ثم استقمى بالهوى على امرئ الخ استقامة مانند كلفه استخراً
 بمعنی متعدی هم استعمال میشود قوله :
 "بذلك غشت الا حزان كل الا مكان بحيث منع القلم" الخ كلمه
 "غشت" ظاهر آن است از غشی و تضعیف برای مبالغه و تأکید
 و یا آنکه کسر شین محض تخفیف بفتحه مبدل و "باء" اسقاط گردید
 و یا آنکه از "فش" مضاعف و اسناد مجازی باشد . و نوادری که در
 آثار دیگر نیز هست خصوصاً جمع الجمع مانند "علمایان" و تفصیل
 افعال التفضیل مانند "اعلمتر" که در کلام سعدی و حافظ هم
 "كافر" بفتح فاء و اولیتر موجود میباشد در مواقع دیگر مذکور است .
 جمع قندیل چراغدان با چراغ . در افلاکیه
 (قنا دیل) مولى الوری عبد البهاء است :

"بمصابیح لاعداد لها وقنادیل لا نفاذ لها" .

جمع قُنْصُل معرب کنسول از لاتین نمایند
 (قنا صیل) دولتی در کشور دیگر . در لوحی است :
 "ولكن الغلام قد خرج من مدينة الله
 واجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة وارادوا ان ينصروا
 الغلام انا وجدناهم في حب مبين" .

لوح قنّاع خطاب بحاجی محمد
 (قنّاع - مَقْنَعَة -) کریمخان در جواب رساله تنقیدیه وی هر
 مَقْنَع (رساله آقا محمد رضا قناد شیرازی است .
 در این لوح تمام معانی لفویّه و عرفیه و موارد استعمال كلمه قنّاع
 را بیان فرمودند و قوله :

"وتوقن بأن علماء الادب استعملوا لفظ القنّاع في الرجال كما
 ذكرنا لك ببيان ظاهر مبين ثم اعلم ان القنّاع مخصوص بالنساء
 ويستترن به رؤوسهن ولكن استعمل في الرجال والوجه مجازاً
 ان كنت من المطلعين واما القنّاع والمقنّعه ذو جامه اندك نساء
 رؤوس خود را بآن میپوشانند مخصوص است از برای رؤوس نساء
 لكن در رجال و وجه مجازاً استعمال شده و همچنین لِشام آن
 است که نساء با آن دهان خود را میپوشانند چنانچه اهل فارس
 وترك به يشماق تعبیر مینمایند و در رجال و وجه مجازاً استعمال

ده " ودر خطابی درج ذیل نام مریم است قوله :

وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود "

تبع در لوح چنین مسطور است :

ما سمعت ذكرا مَقْنَعًا وهو المعروف بالمَقْنَعِ الكندي وهو محمد بن
 رين عمير بن فرعان بن قيس بن اسود وكان من المعروفين....
 اجمل الناس وجهًا واكملهم خلقًا واعدلهم قوامًا..... وكان
 اسفر اللثام عن وجهه اصابته فيمرض لذا لا يمشي الا مُقْنَعًا
 مُقْطِبًا وجهه كذلك ذكر في كتب العرب العرباء والادباء
 فصحاء فانظر فيها لعل تكون من المطلعين وانه هو الذي
 رب به المثل في الجمال الخ ودر اسرار الآثار العمومية تفصيل
 است .

در کتاب اقدس قوله :

(قَنَّ - قِنَان) " على القَنَّ والأَثَلال على الأَثَال
 والشَّوْاجِن والقَنَّان الخ جمع قَنَّة

یعنی قلّه ودر سورة الاستقلال :

وَتُنسَف عنها القَنَّ یعنی جبال او هام بآیات منحل وضمحل
 در .

(قَهْر - قَاهِرَة) قهرچیرگی وزمام کشی . در لوح رئیس در
 حق ابراهیم خلیل است :

" انا نجیناه بالحق واخذنا النمرود بقهر مبین " ودر اصطلاح

اردی محض تجلیل دولت ایران و غیره را " دولت قاهره " بمعنی

قوی غالب میگفتند . در مقاله سیاح است قوله :

" وبعاد کوئی دولت قاهره مشغول شوید " .

چایخانه با اصطلاح ایرانیان را که محل
 (قهوة) ملاقات بایکدیگر و صرف جای قهوه و غیرها

است ترکها قهوه خواندند و بنام قهوه یا

قهوه خانه نزد ایرانیان و عربان معروف و متداول گشت و صاحب
 قهوه خانه را ترکان و ایرانیان و عربان قهوه چی گفتند و در عربی
 معاصر هر محل اجتماع عمومی بنام قهوه معروف و متداول گردید و
 قهوه خانه غصن اعظم عبدالبهاء در حیفنا و نیز قهوه خانه ها که
 جمال ابهی در ایام بغداد با محترمین ملاقات میفرمودند متداول
 الاستعمال بین بهائیان بود و قهوه اولیاء نام تکیه ای بود
 در شیراز حاوی مقابر بسیار و قبور بعضی اولیاء که حضرت بساب
 در صفر در مکتب آنجا نزد معلّمی که شیخی و ادیب و ملقب بسه
 شیخنا بود تحصیل مقدمات کرد و اکنون آثاری از آن در تکیه
 برقرار است . و از بیانات مولی الوری عبدالبهاء برای جمعی
 است قوله :

" کلمة قهوة في العربي یعنی خمر و الخمر في العربي اسماء عديدة

ولكنهم سموا البَنّ قهوة اي اَنَّ البَنّ خمرا لاسلام " انتهى .
جمع قادمة پربلند جلوی بال مرغسان
(قَوَادِم) درلوح حکماء :

" كيف يقدران يطهر الطير الالهى بعد ما
انكسرت قوادمه باحجار الطنون والبغضا " ودر کتاب اقدس :
" ثم طيروا بقوادم الانقطاع " .

در خطاب و مناجات طلب غفران برای
(قَوَاصِف) حاجی ذبیح کاشانی است قوله :

" قواصف الطفیان " بمعنی بشدت وزان
درهم شکننده . در عواصف هم ذکر است .

عربی ماده غذا و خوراکی . اقوات جمع
(قَوَات) درلوح رئیس است :

" وترك احبّا الله وآله من غير قوت " ودر
کتاب اقدس است : " قد كتب عليكم تزكية الاقوات " .

از بلاد خراسان معروف است . درلوحی
(قَوَّجَان) خطاب بآن :

" يا ارض القاف والواو ان المظلوم يذكرک
ويذكر اوليائه فيک " الخ .

درلوحی است :

(قِيَا فَا) " وهمجنين قيافا که اقصی القضاة بود

حکم برکفر نمودند " الخ نام عبری قاضی
یهود معاصر با عیسی که بفتوایش شهادت واقع شد .

قیام مصدر عربی سرپا بودن و قیام بذات
(قِيَام - قَائِم) وجود مستقل و قیام بغيره وجود متکسّر

قیوم - قِيَامَت) بدیگر . درلوح سلمان است :

" قیام اشیا " رابحی قیام ظهوری دانسته
قائم اسم فاعل برپا و کاردار و لقب مشهور به پیشواى حق قائم و بر

بامر الهی دوازدهمین امام از خاندان نبی نزد شیعه اثنی
عشریه است و در آثار صادره از باب اعظم در سه سال اول امرخ

که دوره با بهیت بود و باقتضا " و مصالح ایام هنوز مقام امامست
قائمیت را فاش و آشکار ننموده بود در دعا " روز پنجشنبه است :

" وانا ذا فى ذلك اليوم يوم حجّتك القائم بامرک والمُنْتَظَر بوضف
..... اشهد ان علیا والحسن والحسين والحجة القائم

صلواتک علیهم اوعیة علمک واوصیا " رسولک ص " ودر دعا شعب
" على وليك القائم بامرک والمُنْتَظَر ايامک " وقوله :

" اللهم صلّ وسلّم على حجّتك القائم والمستور من خلقك باذنك
والمُنْتَظَر حکمک فى ايامک وانزل علیه فى کلّ شأن ما انت علیه

ن الآلاء والرحمة واحفظه اللهم بعينك الذي لا ينام واحرسه
ندرتك التي لا تضام وقرب اللهم أيامك بظهوره بلفظك وطلوع شمس
هاريتك فان الاغنياء قد استكبروا على الفقراء وان الفقراء قد
نظروا اليهم وان العلماء قد شكوا في قدرتك ولم يبق اليوم من
ننتك الهدية مستقيم الحكم والفطرة احد فادرك اللهم بجودك
بارك والضعفاء الذين لا يقدر ان يشئ من حكمك الواقع و اوف
لهم بوعدك ان تجعلهم مستقرين في ظلك وعزتك انك انت
لغنى الحميد وقوله :

ثم على آخرهم قائمهم صلواتك عليهم افضل بريتك اللهم انك
تعلم ان اليوم يومه وانه الامام الذي انتجته لا مرك واصطفيته
ولا يتك وجعلت طاعته على كل شئ واجبة ومؤدية الى رفعة فله
لحمد بما عرفني نفسه وجعلني من الموقنين لولاية حجته والمتسكين
حب بقيته قلت وقولك الحق ومن اصدق من الله حديثاً بقية الله
غير لكم ان كنتم مؤمنين اللهم اني مؤمن بكتابك ومصدق بحكمك في
ليك وان انا واراد اليه وسكل عليه ومعتصم به ومنتظر لديه ومترب
يامه قلت وقولك الحق وكان علينا نصر المؤمنين فانصره اللهم
في غيبته وانجزله ما وعدت في دولته واجمع اهل ولايته حول طلعت
انك انت الجواد الحكيم ودر تفسير سورة بقره در بيان آية
قولوا آمنا بالله وما انزل اليه وما انزل الى ابراهيم واسماعيل الخ

قوله :

" ابراهيم علي واسماعيل القائم محمد بن الحسن واسحق الحسن
ويعقوب الحسين والاسباط ذرية الحسين الخ ودر بيان آية
" والله المشرق والمغرب " قوله :
" فالمشرق محمد صلى الله عليه وآله والمغرب القائم محمد بن الحسن
صاحب العصر الخ ودر آية " ان الذين اسلموا وجههم لله
قوله :

" بولاية القائم محمد بن الحسن فلهم اجرهم عند الله في رجعتهم
وشرح سورة كوثر صادر بسال ٣ قوله :
" افسر تلك السورة في شأن القائم عليه السلام اما المسلمون المؤمنون
من فرقة الاثنى عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولايته روى ومن فسي
ملكوت الاموال خلق فداه وغيبته الصغرى ومعجزات ايامه وآيات
سفراته والآيات النازلة في كتاب الله والا حاديث المروية من
رسول الله والائمة الطاهرين والاخبار المعمرين من الناس في
حقه واني يوماً في المسجد الحرام لكنت قائماً في
حول البيت شطر ركن اليماني وقت العصر رأيت شاباً مربوعاً
المعياً شمسانياً كان وجهه مثل شمس منير قاعداً على ارض التي
يطوفون الناس حول البيت في تحتها تلقاء ركن اليماني بشأن
خضوع وخشوع ناظراً الى البيت غير ملتفت الى احد ولا ارى في حوله

احداً وكان على رأسه عمامة بيض بمثل عمامة تجار الفارس وعليه عباة صوف مثل عباة الذين يستعملون الاعيان من التجار ولكن لسه هيبسة و وقار وعظمة وانوار لما نظرت اليه كان بيني وبينه اقداماً لا اعلم عدتها و وقع في قلبي ما وقع ولكن استحيت عن التقرب الى ساحته واشتغلت بالصلوة وحكيت نفسي بانه لو كان هو مراد لي طلبني بالحضور ولكن يروح فوادى من الشوق وبذل اركانى من الخوف وكبرت للصلوة فلما فرغت ما رأيت في مقامه ثم مشيت الى اطراف مسجد الحرام ما اطلعت بطلعة ثم وقع في قلبي ما وقع و انتى فى ايام التى كنت فى مكة كل يوم ليلة مددت عيناي الى كل شطر لننظر اليه مرة اخرى ما اذن الله ولا انا قول انى رأيت لائى لا اعلم ما اراد الله بذلك وربما انه ما كان هو المقصود فى علانية الظاهر بل لما رأيت خطر هنالك ببالى ذلك الشرف ذكرته فى ذكر حبيبى لا مره " الخ .

و در مناجاتى است :

" اللهم انى اسألك ان تصلى على قائم آل محمد حجّتك ولىّ الباطن اخزنته ليومك وارتضيته لسرك وانتجبتة لا مرك واقمتيه مقام المقربين من اوليائك فى الاداء والقضاء وما انت عليه من الامضاء والبداة بكل شؤوناتك البديعة لا يحصيها احد سواك فعجل اللهم آياته واغفر لعبدك الذى نزل من عندك

تلك المناجات " الخ و در توقيعى است :

" بسم الله الرحمن الرحيم المراد لك الكتاب ذكر من الله فى حكم عبده بديع وانه لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم و انتك له والحق فى السموات والارض لا يعزب من علمه شئ ولا يحيط بذكره خلق وانه لا امام حق عظيم قل اننى انا عبد من بقية الله قد آمنت بالله وآياته وما انزل فى الفرقان واشهد ان اسماهم فى الكتاب الله على والحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن ومحمد امام العدل لمسطور و اشهد لا بواب كلمة الرحمن " و در توقيعى ديگر :

" واشهد لا وصيا حبيبك محمد على والحسن والحسن ومحمد " و در توقيعى ديگر :

" وان اليوم بالا جماع وصى رسول الله محمد الفائب المنتظر والقائم المقتدر المنتصر الذى لا بد له ان يظهره الله حتى يملأ الارض قسطاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً " الخ و در زيارت حجت صادر در ايام ماكو و نيز در زيارت على امير المؤمنين كه ضمن نام زيارت درج است و واضحتراز همه در شرح حديث ابالبيد كه در ضمن نام يحيى ثبت مي باشد نبذه اى در اين خصوص ذكر است و در ذيل نام كاظم نقل بياناتى واضحترمسطور مي باشد و اين همه بعلاوه آنچه در ضمن تقييه مدلل گرديد كه طبق شئون حكيميه بود موافق كلام شيخ

حسائی و موافق کلام مذکور خود باب اعظم " فلهم اجرهم عند الله
رجعته " درسین اولیه از روح امام غائب که متجلی در سر
اطن بود حکایت میفرمود و بعداً در مقام جلوه حقیقت روح اما
ریحاً اظهار مہدویت و قائمیت کردند و بیان حکمت آن نـسـوع
انات را فرمودند و معذک عدہ ای از بابیان در بوثہ افتتان مذکور
ودرا از جمع خارج کردند و در بیان در باب ثالث از واحد تا سـع
ست :

و همچنین در ظهور نقطہ بیان اگر کل اعتراف کنند باینکه همان
ہدی موعودی است کہ رسول خدا خبر داده يك نفر از مؤمنین
نرآن منحرف نمیشدند " الخ و توقیع معروف قائمیت صریحہ
ہومیہ در حومہ تبریز بسال ۱۲۶۵ هـ ق خطاب بملا شیخ علی
شیزی (شیخ عظیم) صادر شد قوله :

اللہ اطہر ان یا خلق اللہ کلّ تقروؤن ثم لتؤمنن وتوقنون هو
اعلی بسم اللہ الا منع الا قدس شہد اللہ انہ لا الہ الا ہولہ
خلق والا مر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی وانہ ہو حی لا یموت
قبضتہ ملکوت کلّ شئی یخلق ما یشاء بامرہ انہ کان علی کلّ شئی
دیرا ان یا علی قد اصطفیناک بامرہ وجعلناک ملکاً تنادی بین
دی القائم انہ قد ظہر باذن ربہ ذلک من فضل اللہ علیک ذلک
ائم الذی کلّ ینتظرون یومہ وکلّ بہ یوعدون وانّ اول من

بایع بی محمد رسول اللہ ثم علی ثم الذین ہم شہداء من بعدہ
ثم ابواب الہدی ومن ینتظر من بعد هذا ظہور مہدی
اورجع محمد فاولئك مالہم من علم الی یوم یرجعنی اللہ
ومن آمن بی ذلک یوم القیامۃ قل انہ محمد ہاد قل انہ
مہدی موعود فی امّ الکتاب قل انہ صاحب حق کلّ بہ یوعدون
قل انہ قائم حقّ کلّ بہ موقنون وانّا قد نزلنا ذلک رحمۃً من
لدا للمالین لئلا یقول احد لو علمنی اللہ ظہور مہدی اورجع
محمد والذینہم شہداء من بعدہ ثم المؤمنون لکننت من
المُحضّرين " الخ واز مقام ابہی در لوحی است قوله :

" نفسی از اہل سنت و جماعت در جہتی از جہات ادعای قائمیت
نمودہ والی حین قریب صد ہزار نفس اطاعتش نمودند و بخد متش
قیام کردند قائم حقیقی بنور الہی در ایران قیام بر امر فرمود شہید
نمودند " الخ و در ضمن بیان حرف س و نام سبع از دلائل سبعہ و
از بعضی آثار زکری از مہدویت و قائمیت است و در آثار ابہی غالباً
اطلاق قائم بر مقام نقطہ و قیوم بر خودشان گردید و از مقام نقطہ
است قوله :

" فلتراقبن الفرق بین القائم والقیوم ثم فی سنة التسع کلّ خیر
تدرکون " و از حضرت بہاء اللہ در لوح خطاب بعبد الوہاب
است قوله :

" قل يا قوم خافوا الله قد اتى اليوم والقيوم ينادي باعلى النداء
قوموا عن رقد الهوى مسرعين الى الله العليم الحكيم " ودر لوحى
ديگر قوله :

" هوالمبين القائم القيوم ان يا زين المقربين فاعلم بان كل ما
سمعت فى بدء الامر قد ظهر باسمى العزيز المقتدر القيوم " وقوله :
" هو الا قدم الاعظم كتاب انزله الكريم انه يبشر العالم بظهور
الاسم الاعظم ان الذى قام من النداء انه من اصحاب
القيوم فى لوح حفيظ " وقوله :

" هو القائم باسمى القدير " وقوله :

" بسمه المقتدر على الاشياء قد فتح رحيق المختوم باسمى القيوم
طوبى لقوم يعرفون " وقوله :

" كتاب من لدى القيوم لقوم يفقهون " ودر لوحى است :

" واما ما سألت فى فرق القائم والقيوم فاعلم بان الفرق بين الاسمين
ما يرى بين الاعظم والعظيم وهذا ما بينه محبوبى من قبل وانا ذكرنا
فى كتاب بديع فاعلم بان الفرق فى العدد اربعة عشرو هذا عدد
البهاء اذا تحسب الهمزة ستة لان شكلها ستة فى قاعدة الهندسة
ولونقرء القايم اذا تجد الفرق خمسة وهى الهاء فى البهاء وفى
هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهاء
على الواو وفى مقام لوتحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة

يصير الفرق تسعة وهو هذا الاسم ايضا وبهذا التسعة اراد
ذكره ظهور التسع فى مقام هذا اما ترى الفرق فى ظاهر الاسمين
و در لوحى ديگر است قوله :

" قوموا يا قوم على نصرة الله قد جاءكم القيوم الذى بشركم به
القائم وبه ظهر الزلزال الاكبر والفرع الاعظم والمخلصون بظهور
يفرحون والمشركون بنار الغل يحترقون " ودر لوحى ديگر :
" قال القائم ان القيوم يأتى بالحق وانه اذا قام يقوم النور
لرب العالمين انه لا يعرف بالبيان ولا يكتب القبل " الخ .
وقيوم الاسماء نام كتاب معروف نقطه است . ودر لوح خط
به نصير است قوله :

" احسن القصص كه بقيوم اسماء مذكور وموسوم است " ونام مقا
اعلى در نام اعلى ودر وصف مستقر رسم نقطه كه غصن اعطى
عبد البهاء بعد از بنا واستقرار شهرت دادند مسطور است .
ويوم القيامة روز رستاخيز وحشر بشر مفصل در قرآن در كتاب
بيان فارسى باب ۹ واحد ۸ قوله :

" يوم قيامت يومى است مثل امروز شمس طالع ميكرد و غبار
چه بسا وقتى كه قيامت برپا ميشود در آن ارضى كه قيامت برپا
ميشود خود اهل آن مطلع نميشوند و آن يومى است
بسيار عظيم شجره اى كه لم يزل نطق او انسى ان الله لا اله الا الله

انا بوده ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند که
نفسی است مثل خود از این جهت است که یوم قیامت
اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه
هو الله در آن ظاهر است .

**

*

جی